دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پژوهش‌های علوم تاریخی

۳۷

علمی

المللی ۹۲۵۴-۲۲۵۱شمارهٔ استاندارد بین
سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۳- شمارهٔ پیاپی ۳۷

- **خاندان نصیرخان لاری و برآمدن قاجارها** ۱
  رسول احمدلو، محمدحسن رازنهان، سید ابوالفضل رضوی و اسماعیل چنگیزی اردهایی
- **واکاوی تحلیلی تأثیرپذیری نقوش نمادین و تزئینی مانوی از هنرهای دورهٔ ساسانی** ۲۵
  الهه پنجه باشی و زینب محمدجانی دیوکلائی
- **مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با پادشاهی سوئد در روزگار صفویان (۱۱۴۸-۹۰۷ق/۱۵۰۱-۱۷۳۶م)** ۵۳
  جمال پیره مرد شتربان و گودرز رشتیانی
- **جلوه‌های ملی‌گرایی در نمایشنامه‌های فارسی دورهٔ مشروطه و اوایل پهلوی)۱۲۸۵-۱۳۲۰ش(** ۸۳
  کیمیا چراغ زاده و توران طولابی
- **تحلیلی بر مناسبات شیوخ صفوی با آل‌چوپان (۷۰۰ - ۷۵۸ هـ ق)** ۱۰۵
  معصومه حیدری مهر، کاظم میقانی و مرتضی تهامی
- **وکیل‌الدوله یا وکیل الرعایا؛ پژوهشی در باب لقب کریم‌خان زند** ۱۲۷
  فرهاد زینی وند نژاد و سید هاشم آقاجری
- **آیین‌های تدفین و سوگواری سغدیان بر اساس منابع مکتوب چینی** ۱۵۵
  کلثوم غضنفری و یوان چی‌ژائو
- **فعالیت‌های شرکت روسی بیمه حمل و نقل و نقش آن در پیشبرد اهداف اقتصادی ـ سیاسی روسیه در ایران** ۱۸۱
  فرزانه غیاثی، باقرعلی عادل فر و امیرحسین حاتمی
- **روابط فرهنگی ایران و ترکیه در دورهٔ محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ش./۱۹۷۹-۱۹۴۱م.) با تأکید بر انجمن‌ها** ۲۰۵
  و حمید کرمی پور **و مؤسسه های فرهنگی** / مراد جلپ
- **تأملی بر سیر تحول منصب بزرگ فرمدار در عصر ساسانی** ۲۲۳
  ابوالفضل محمدکریمی، جواد هروی و میرزامحمد حسنی
- **چهار مقطع چین‌شناسی در تاریخ ایران دوره اسلامی؛ از ورود اسلام تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷** ۲۵۳
  سیدعلی مزینانی
- **معرفی نسخه خطی «منشآت مِن نتایج افکار افاضلِ نامدار» و بازخوانی «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه«** / محمد باقر وثوقی و محمد ابونجمی ۲۸۷

ناشر
دانشگاه تهران


بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهشهای علوم تاریخی
شمارهٔ استاندارد بین المللی (چاپی): ۲۲۵۱-۹۲۵۴
شمارهٔ استاندارد بین المللی (الکترونیکی): ۲۶۷۶-۳۳۷۰
سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۳، شمارهٔ پیاپی ۳۷
صاحب امتیاز: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)
سردبیر: منصور صفت گل (استاد دانشگاه تهران)
ناشر: دانشگاه تهران

هیئت تحریریّه:

ادموند هرزیک
استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان

خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر
استاد دانشگاه الکانته، اسپانیا

فرجاله احمدی
دانشیار دانشگاه تهران

عبدالرسول خیراندیش
استاد دانشگاه شیراز

رابرت گلیو
استاد دانشگاه اکستر، انگلستان

رسول جعفریان
استاد دانشگاه تهران

منصور صفت‌گل
استاد دانشگاه تهران

محمّدباقر وثوقی
استاد دانشگاه تهران

کازئو موری موتو
دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن

نوبوآکی کندو
استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

سهراب یزدانی
دانشیار دانشگاه خوارزمی

مدیر داخلی: دکتر محمدجواد عظیمی **مدیر اجرایی:** دکتر نعمت اله علی محمدی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، طبقهٔهمکف، دفتر نشریات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، مجله پژوهشهای علوم تاریخی
نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir **تلفن:** ۶۱۱۱۲۹۹۹-۰۲۱ **قیمت:** ..... ریال

مجلهٔ پژوهشهای علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۶۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجهٔ **علمی ـ پژوهشی** است.

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
■پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی https://www.sid.ir
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/
پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www. Ulrich's international periodicals directory
پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

شرایط پذیرش مقاله در فصلنامهٔ پژوهشهای علوم تاریخی

نشریه پژوهشهای علوم تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که در سال در چهار شماره منتشر می‌شود.

نویسندگان محترم می‌بایست تمامی موارد زیر را در مقاله ارسالی خود رعایت نموده، سپس اقدام به ارسال مقاله نمایند. درصورت عدم هم‌خوانی مطالب ارسال شده با شیوه‌نامه زیر، فایل ارسالی برای نویسندگان بازگردانیده می شود.

ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله پژوهشهای علوم تاریخی دانشگاه تهران به نشانی https://jhss.ut.ac.ir امکان‌پذیر است (برای انجام این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).

مقاله باید نتیجه پژوهش و کار علمی نویسنده (یا نویسندگان) باشد.

چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.

پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، از طریق سردبیر به آگاهی نویسنده خواهد رسید.

مقاله ارسالی نباید در نشریه دیگری (اعم از داخلی یا خارجی، مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی) منتشر شده باشد و تا اتمام داوری نیز نباید برای مجله دیگری فرستاده شود.

مسئولیت مطالب و محتوای مقاله و صحت و سقم آن به لحاظ علمی و حقوقی بر عهده‌ی نویسنده (یا نویسندگان) است.

مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

فرم های ... و ... را از قسمت راهنمای نویسندگان دریافت نموده و پس از پر کردن همراه با نسخه Word و pdfمقاله خود برای نشریه ارسال نمایید.

مقالات رد و یا انصراف داده شده پس از سه ماه از مجموعه آرشیو مجله خارج خواهد شد و مجله هیچ گونه مسئولیتی در این زمینه نخواهد داشت.

برای جلوگیری از تأخیر در داوری و انتشار به موقع مقاله، لطفاً به نکات زیر توجه فرمایید.

راهنمای تدوین مقالات:

مقاله شما شامل متن، تصاویر، نمودارها، جدول‌ها، طرح‌ها و نقشه‌ها، نباید از ۳۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.

عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و عناوین تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود و به تمامی آنها در متن ارجاع داده شود. لازم است تمامی عناوین تصاویر و جداول به هر دو زبان فارسی و انگلیسی نوشته شود (نقشه‌ها باید دارای مختصات جغرافیایی، مقیاس خطی و جهت‌نما باشند، جدول‌ها باید به صورت فایل متنی و نه به صورت تصویر ارائه شوند).

مثال: تصویر شماره یک: توزیع محوطه های پیش از تاریخ دشت کاشان

Fig 1: The site prehistoric site distribution of the kashan plain

کیفیت (رزولیشن) هر یک از تصاویر استفاده شده در متن باید حداقل ۳۰۰ dpi و حجم آنها باید حداکثر ۱۰ مگابایت و در یکی از فرمت‌های TIFF، GIF، PNG، EPS باشد.

اجزای مقاله

مقاله باید به ترتیب دارای بخش‌های زیر باشد:

عنوان: نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.

مشخصات نویسنده یا نویسندگان: به ترتیب شاملِ نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی (بدین ترتیب: گروه، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور)، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل. مشخص نمودن مسئول مکاتبات با قرار دادن ستاره انتهای نام خانوادگی ایشان. نشانی پستی، تلفن و پست الکترونیکی نویسنده مسئول در پانوشت.

توجه: مشخصات نویسنده/نویسندگان در هیچ قسمت دیگر مقاله ذکر نشود.

چکیده: شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش پژوهش و یافته‌های پژوهش. لازم به ذکر است چکیده مقاله باید ۲۵۰–۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲سطر) باشد و به اندازه ۱۱ نوشته شود.

واژه‌های کلیدی: شامل سه تا پنج واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌ها است.

مقدمه: شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله مورد نظر مطرح شود.

بدنه پژوهش: شامل پژوهش، مواد و روش بررسی و پژوهش، نتایج و یافته‌های حاصل از پژوهش می‌باشد.

روش بررسی: شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.

بحث و نتیجه‌گیری و سپاسگزاری: شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشنگر مسئله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و غیره همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند، یادآوری و از ایشان مختصرا سپاسگزاری کند.

پی نوشت: در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید. برای معادل‌های زبان‌های بیگانه از نوشتن معادل بلافاصله پس از ترجمه فارسی آن در متن استفاده نمایید.

منابع: فهرست نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه نامه مجله که در ادامه آورده شده انجام گردد.

چکیده انگلیسی: چکیده انگلیسی باید عینا ترجمه چکیده فارسی و حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد.

چکیده مبسوط انگلیسی: چکیده مبسوط انگلیسی باید حداکثر ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشد. ساختار آن به صورت زیر با سرتیترهای:

Extended Abstract, Introduction, Methodology, Results and Discussion, Conclusion, keywords.

چکیده مبسوط انگلیسی: در چکیده مبسوط انگلیسی به منابع مهم استفاده شده در متن فارسی ارجاع داده شود. در خلاصه مبسوط به تصاویر و جداول استفاده شده در متن فارسی هم ارجاع داده شود.

مثال: (Fig 1 و یا Table 1).

شیوه تنظیم متن

مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) ب– نازنین (B Nazanin) و اندازه ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single)و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۴/۵ سانتی‌متر باشد. در متن انگلیسی از قلم Times and New Roman استفاده شود.

چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.

ابتدای هر بند، با نیم سانتی‌متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخستِ زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی (۱۳) و زیربخش‌ها باید (۱۲) با یک سطر سفید از متن قبلی جدا و سیاه (Bold) نوشته شوند.
شماره پی نوشت‌ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله دار باشد و از افراط در دادن پی نوشت اجتناب شود. (پی نوشت با اندازه ۱۰ نوشته شود).
چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، در پی - نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴- شیوه ارجاع به منابع

ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجح است.
در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

۱-۴- ارجاع داخل متن مقاله

(نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شماره صفحه یا صفحات).

مثال فارسی:

برای یک نفر: (ملک شهمیرزادی، ۵۴:۱۳۸۸)
برای دو نفر: (ملک شهمیرزادی و طلایی، ۱۳۸۸: ۵۴)
برای سه نفر و بیشتر: (ملک شهمیرزادی و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۴)

برای مثال لاتین:

برای یک نفر: (Smith, 1999: 33)
برای دو نفر: (Smith and x, 1999: 33)
برای سه نفر: (Smith et al, 1999: 33)

۲-۴- ارجاع پایانی (منابع)

شیوه نگارش منابع و مراجع در انتهای مقاله بر اساس حروف الفبا و به صورت زیر می‌باشد:

۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

به زبان فارسی:

یک نویسنده:

نام خانوادگی مؤلف یا نام اشهر، نام مؤلف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحّح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»). نام کتاب کج (ایرانیک) نوشته می‌شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.
مثال: دارا، مریم. (۱۳۹۶)، *کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

به زبان انگلیسی:

نام خانوادگی نویسنده، ابتدای نام نویسنده. تاریخ نشر. نام کتاب (ایتلیک (Italic)). محل نشر، جلد، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).

مثال:

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

ارجاع به ترجمه کتاب:

گیرشمن، رومن. (۱۳۸۹)، *سیلک کاشان (جلد دوم)*، ترجمه اصغر کریمی- آزیتا همپارتیان زیر نظر زهرا ساروخانی، کاشان: نشر مرسل.

۴-۲-۲- ارجاع به مقاله

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقاله مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحّح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانیک یا (Italic) و بدون ذکر واژه مجله)، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله.

عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می‌گیرد و کج و سیاه نمی‌شود.

مثال برای ارجاع به مقالات مجله‌ها

به زبان فارسی:

مثال:

یک نویسنده:

ملازاده، کاظم. (۱۳۸۹)، «پادشاهی مانّا، نگاهی به ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر پایه آگاهی‌های باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی»، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، شمارهٔ ۷، صص ۴۵-۵۳.

دو نویسنده:

سرلک، سیامک و مهرداد ملکزاده. (۱۳۸۴)، «آجرهای منقوش عصر آهن پایانی ماد شرقی، سکوی خشتی قلی درویش جمکران و سازه بزرگ سیلک کاشان»، *مجلهٔ باستان‌شناسی*، سال اول، شمارهٔ ۱: ۵۲-۶۶.

به زبان انگلیسی:

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

به زبان انگلیسی:

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds, The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), Virtual Reality in Archaeology, *BAR* int. Series 843:4751.

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس‌ها

به زبان فارسی:

دارا، مریم.(۱۳۹۸)، انواع اثر مهرهای استامپی بر گورهای اورارتویی بسطام، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار*، ج ۱، به کوشش یوسف حسن‌زاده و علی اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و موزه ملی ایران، صص ۲۴۳-۲۴۸.

به زبان انگلیسی:

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANEA Conference,* 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153.

۴-۲-۳- ارجاع به پایان‌نامه و رساله

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو.

توجه نمایید نام رساله دکتری کج (ایرانیک) نوشته می‌شود و عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می‌گیرد.

مثال:

به زبان فارسی:

چوبک، حمیده. (۱۳۸۳)، *تسلسل فرهنگی جازموریان-شهر قدیم جیرفت*، رساله دکتری رشته باستان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

به زبان انگلیسی:

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۴-۲-۴- ارجاع به نسخه خطی و اسناد

نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.

در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه‌بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم‌ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۴-۲-۵- ارجاع به وبگاه‌های اینترنتی

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ درج مطلب در وبگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

نکته مهم: کلیه منابع فارسی باید بر اساس دستورالعمل ارجاعات منابع انگلیسی به لاتین تبدیل شوند و در انتهای هریک از آنها به صورت مجزا [In Persian] نوشته شود.

مثال:

Bahrul-Uloomi, S.F., and Azimi, M. 2017. *Dating the bricks of the Qalaichi Bokan area*. Tehran: Research Institute for Cultural Heritage and Tourism and National Museum of Iran. [In Persian]

- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

تلفظ اسامی لاتین و نام‌های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آنها و داخل پرانتز ذکر شود.

هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی‌نوشت ذکر شود.

در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می‌شود.

از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع پرهیز شود.

منابع مقاله به صورت الفبایی و براساسِ نام خانوادگی مؤلف تنظیم می‌شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می‌شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.

عنوان کتاب‌ها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.

منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و غیره آورده شود.

ـ علائم اختصاری

ج	جلد
د	دوره
ش	شماره
ص	صفحه
صص	صفحات
ق.م	قبل از میلاد
هـ .ق	هجری قمری
هـ .ش	هجری شمسی
م	میلادی
همانجا	منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه
همان	منبع پیشین
فو	متوفی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
خاندان نصیرخان لاری و برآمدن قاجارها رسول احمدلو ، محمدحسن رازنهان، سید ابوالفضل رضوی و اسماعیل چنگیزی اردهایی	۱
واکاوی تحلیلی تأثیرپذیری نقوش نمادین و تزئینی مانوی از هنرهای دورهٔ ساسانی الهه پنجه باشی و زینب محمدجانی دیوکلائی	۲۵
مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با پادشاهی سوئد در روزگار صفویان (۱۱۴۸-۹۰۷ق/۱۵۰۱-۱۷۳۶م) / جمال پیره‌مرد شتربان و گودرز رشتیانی	۵۳
جلوه‌های ملی‌گرایی در نمایشنامه‌های فارسی دورهٔ مشروطه و اوایل پهلوی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ش) / کیمیا چراغ‌زاده و توران طولابی	۸۳
تحلیلی بر مناسبات شیوخ صفوی با آل‌چوپان (۷۰۰ - ۷۵۸ هـ ق) معصومه حیدری مهر، کاظم میقانی و مرتضی تهامی	۱۰۵
وکیل‌الدوله یا وکیل‌الرعایا؛ پژوهشی در باب لقب کریم‌خان زند فرهاد زینی‌وندنژاد و سید هاشم آقاجری	۱۲۷
آیین‌های تدفین و سوگواری سغدیان بر اساس منابع مکتوب چینی یوان‌چی ژائو و کلثوم غضنفری	۱۵۵
فعالیت‌های شرکت روسی بیمه حمل و نقل و نقش آن در پیشبرد اهداف اقتصادی ـ سیاسی روسیه در ایران / فرزانه غیاثی، باقرعلی عادل‌فر و امیرحسین حاتمی	۱۸۱
روابط فرهنگی ایران و ترکیه در دورهٔ محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ش./۱۹۷۹-۱۹۴۱م.) با تأکید بر انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی مراد جلپ و حمید کرمی‌پور	۲۰۵
تأملی بر سیر تحول منصب بزرگ‌فرمدار در عصر ساسانی ابوالفضل محمدکریمی، جواد هروی و میرزامحمد حسنی	۲۲۳
چهار مقطع چین‌شناسی در تاریخ ایران دوره اسلامی؛ از ورود اسلام تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷/ سیدعلی مزینانی	۲۵۳
معرفی نسخه خطی «منشآت مِن نتایج افکار افاضلِ نامدار» و بازخوانی «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه» محمد باقر وثوقی و محمد ابونجمی	۲۸۳

Historical Sciences Studies
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

Nasir Khan Lari Family and the Rise of the Qajar Dynasty

Rasul Ahmadlu[1], Mohammad Hasan Razanhan[2] Syed Abulfazl Razavi[3]✉, Esmaeil Changizi[4]

1. Ph.D. Candidate of Iranian history after Islam Khwarazmi University,Tehran, Iran. Email: r.ahmadlu@gmail.com
2. Associate Professor, Department of History Khwarazmi University,Tehran, Iran. Email: raznahan@khu.ac.ir
3. Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Khwarazmi University,Tehran, Iran. Email :abolfazlrazavi@khu.ac.ir
4. Assistant professor, Department of History, Khwarazmi University, Tehran, Iran. Email: esmaeil.changizi@khu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
9, December, 2023

In Revised Form:
22, January, 2024

Accepted:
14, February, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Following the assassination of Nader Shah Afshar in 1160 AH and the subsequent wars of his successors, which led to the political instability in the southern regions of Fars province, Mohammad Nasir Khan Lari managed to establish control over the trade routes from the ports of Langah, Kang, and Abbasieh towards Shiraz by utilizing the political power vacuum and local forces. He made the city of Lar his main headquarters and played a significant role in the political affairs of southern Fars. The conflicts between the Zand dynasty and the Qajars between 1168 and 1210 AH created an opportune situation for Nasir Khan and his sons to exert a considerable influence on the balance of power along the trade routes towards Shiraz by leveraging their military capabilities.The closeness of the Zandiya rulers and the Nasirkhani dynasty and the efforts of the Zandians to gain control over the back-bank areas and Larestan and the efforts of the Nasirkhani family to maintain their territory and dominate Shiraz, caused Khanin Lari in the conflicts between the Zandians and the Qajars, and the tendency and favor of the Qajars. This article, using a descriptive-analytical approach and unpublished documents of the Nasir Khan family and newly discovered manuscripts, aims to shed light on some aspects of the relationship between the Nasir Khan family and the Zand kings, while evaluating their role in the downfall of the Zand dynasty and the rise of the Qajar dynasty as a historical issue. The findings of this research illuminate unknown aspects of power relations in Fars province during the Zand and early Qajar periods, providing new evidence on the background of the Zand dynasty's fall in Fars province and the influential role of the Nasir Khan family in these events. This study reevaluates the historical developments in Fars province during this period from the perspective of family documents of the Nasir Khan family and previously unpublished correspondences.

Keywords: Laristan, Zand dynasty, Qajar dynasty, Nasir Khan Lari family, Karim Khan Zand, Mohammad Hasan Khan Qajar

Cite this The Author(s): Ahmadlu, R., Razanhan, M. H., Razavi, S. A., Changizi, E., (2024). Nasir Khan Lari Family and the Rise of the Qajar Dynasty:Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (1-24)-
DOI: 10.22059/jhss.2024.378116.473727

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

With the assassination of Nader Shah Afshar in 1160 AH, chaos began in Iran, and for years the country was deprived of peace and national unity. During this period, various claimants to power engaged in conflicts against each other in different regions of the country. Adil Shah, Nader Shah's nephew and successor, took power on the 27th of Jumada al-Thani 1161 AH. (Golestaneh, 2015: 20). Shortly after, Ibrahim Khan, Adil Shah's brother, seized him and ascended to the throne himself. (Ibid: 28). However, Ibrahim Khan did not last long and was killed, leading to Shahrokh Khan ascending to the throne on the 8th of Shawwal 1161 AH. (Ibid: 30). In the east, Ahmad Khan Abdali went to Kandahar and established his kingdom there under the name Ahmad Shah Durrani. (Monshi Jami, 2005: 6). Apart from Shahrokh Afshar, who ruled in Khorasan, and Ahmad Shah Durrani, who controlled Afghanistan, five others claimed power: Azad Khan Afghan, son-in-law of Ashraf Afghan and one of Nader Shah Afshar's commanders, who had made a treaty with Arakli II, the governor of Georgia, setting the Aras River as the boundary of their territories; Mohammad Hassan Khan Qajar, head of the Qajar tribe in Astrabad and Mazandaran; Ali Mardan Khan, head of the Bakhtiari tribe in Isfahan and Khuzestan; Karim Khan Zand in central regions; and Mohammad Nasir Khan Lari in Laristan and its ports.

The power vacuum in the southern regions of Fars province, which was significant due to its location on the routes to the ports of Lengeh and Kong and toward Shiraz, further facilitated the rise of local rulers. Nasir Khan Lari, who had gained control over the city of Lar after the assassination of Mirza Abu Talib Kalantar in 1161 AH (Hosseini Fasaei, 2009: 2/1507). gradually expanded his power toward the ports of the Persian Gulf, including Bandar Abbas. Reports from the British East India Company in Bandar Abbas first mention Nasir Khan Lari in the month of Safar in 1165 AH / June 12, 1752 AD, stating: "Nasir Khan became the owner of the Gombroon fortress. He visited the offices of the companies in the port and established relations with them skillfully, informing them that he intended to appoint a governor." (Saldanha, 1908, Vol.1.p.76). Nasir Khan Lari's entry into the political scene of Fars and its ports continued during the power vacuum after Nader's death and Karim Khan Zand's rise to power. He exhibited a dual behavior toward Karim Khan Zand: on one hand, disobedience; on the other hand, obedience accompanied by denial of Zand's authority.

The Zand king sought to weaken the Lari family’s power through various means such as offering rewards (granting governance over regions), creating family disputes within Mohammad Nasir Khan's clan, threatening punishment (military campaigns against Laristan), and threats of assassination. In response, Mohammad Nasir Khan Lari sought to eliminate Karim Khan Zand from the political scene in Fars with support from Mohammad Hassan Khan Qajar. The defeat of Mohammad Nasir Khan Lari and Karim Khan Zand's dominance over Laristan—culminating in Mohammad Nasir Khan's surrender and the hostage-taking of his family members in Shiraz—severely weakened the Nasir Khani dynasty. As a result, his successors had little impact on developments along the southern coasts during Karim Khan Zand’s era, and sources from that period have largely overlooked or diminished their role compared to other local rulers. Almost a decade after Karim Khan Zand's death, Abdullah Khan Lari took advantage of the weakness of the Zand governors and returned to Lar, seizing power in Laristan and surrounding areas. From Abdullah Khan Lari’s actions during the reigns of Jafar Khan and Lotfali Khan Zand, it can be inferred that he initially aimed to fulfill

his father's desire to dominate Shiraz. When he could not achieve this goal, he ultimately sided with Agha Muhammad Khan Qajar, who held greater power, facilitating the fall of the Zand dynasty and the rise of the Qajars.

Although some articles and research have mentioned the role of the Nasir Khani family in power struggles between the Zand and Qajar dynasties, it has yet to be independently studied. Given the author’s access to documents from the Nasir Khani family and some unpublished manuscripts, this article aims to evaluate and research the role of Nasir Khan Lari's family in the rise of the Qajars based on newly discovered documents as a historical issue. This article is divided into four sections: introducing newly found documents related to the research topic; examining relations between Nasir Khan I, Karim Khan Zand, and Mohammad Hassan Khan Qajar; analyzing Masi Khan Lari and Zand governance; and discussing Abdullah Khan Lari and the rise of the Qajars.

پژوهشهای علوم تاریخی
شاپای الکترونیکی:۲۶۷۶-۳۳۷۰
https://jhss.ut.ac.ir

خاندان نصیرخان لاری و برآمدن قاجارها

رسول احمدلو [۱]، محمدحسن رازنهان [۲]، سید ابوالفضل رضوی [۳]✉، اسماعیل چنگیزی اردهایی [۴]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: r.ahmadlu@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: raznahan@khu.ac.ir
۳. نویسنده مسئول دانشیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: abolfazlrazavi@khu.ac.ir
۴. استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، رایانامه: esmaeil.changizi@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۴/۱۷

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۱۷

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

به دنبال قتل نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ ه.ق و جنگ‌های جانشینی وی و به هم خوردن وضعیت سیاسی نواحی جنوب ایالت فارس، محمد نصیرخان لاری توانست با بهره‌گیری از خلأ قدرت سیاسی و استفاده از نیروهای محلی بر مسیرهای تجاری خلیج‌فارس از بندرهای لنگه – کنگ – عباسی – به سمت شیراز تسلط یابد. او شهر لار را مقر اصلی خود قرار داده و نقش قابل توجهی در امور سیاسی جنوب فارس ایفا نمود. کشمکش‌های بین زندیه و قاجارها بین سال‌های ۱۱۶۸ تا ۱۲۱۰ ه.ق موقعیت مناسبی برای نصیرخان و فرزندانش به وجود آورد تا با بهره‌گیری از توانمندی¬های نظامی نقش قابل ملاحظه‌ای را در توازن قدرت در مسیرهای تجاری به سمت شیراز ایفا نمایند. این مقاله با رویکرد توصیفی – تحلیلی و با بهره‌گیری از اسناد منتشرنشده خاندان نصیرخانی و نسخه‌های خطی نویافته، ضمن روشن ساختن برخی زوایای روابط خاندان نصیرخانی با پادشاهان زندیه، درصدد است تا نقش این خاندان در سقوط زندیه و برآمدن قاجاریه را به عنوان یک مساله تاریخی مورد ارزیابی و تحقیق قرار دهد. یافته‌های این پژوهش زوایای ناشناخته‌ای از مناسبات قدرت در ایالت فارس در دورهٔ زندیه و نیمه نخست قاجاریه را روشن می‌سازد و شواهدی جدید از زمینه‌های سقوط زندیه در ایالت فارس و نقش مؤثر خاندان نصیرخانی در این رویداد را ارائه می‌دهد. این موضوع که پیش از این کم و بیش مورد تحقیق و پژوهش قرار داشته، این بار تحولات این دوره تاریخی در ایالت فارس از منظر اسناد خانوادگی خاندان نصیرخان و مکاتبات تاکنون منتشرنشده مورد ارزیابی مجدد قرار می‌گیرد

واژه‌های کلیدی: لارستان، زندیه، قاجاریه، خاندان نصیرخان لاری، کریم‌خان زند، محمدحسن خان قاجار

استناد: احمدلو، رسول؛ رازنهان، محمدحسن؛ رضوی، سید ابوالفضل؛ اسماعیل چنگیزی اردهایی؛ (۱۴۰۳). خاندان نصیرخان لاری و برآمدن قاجارها: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۲۸-۱).
DOI: 10.22059/jhss.2024.378116.473727
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدمه

با قتل نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ ه.ق، هرج و مرج در ایران آغاز شد و سال‌ها ایران از آسایش و وحدت ملی محروم بود .طی این مدت مدعیان قدرت در نواحی مختلف کشور به زد و خورد علیه یکدیگر پرداختند. عادل شاه، برادرزاده و جانشین نادرشاه در بیست و هفتم جمادی‌الثانی ۱۱۶۱ ه.ق حکومت را به دست گرفت. (گلستانه، ۱۳۹۴ :۲۰). مدتی بعد ابراهیم‌خان، برادر عادل شاه، او را گرفت و خود بر تخت سلطنت نشست. (همان:۲۸). ولی؛ ابراهیم‌خان عمر چندانی نکرد و کشته شد و شاهرخ خان در هشتم شوال ۱۱۶۱ قمری بر تخت نشست. (همان:۳۰). در شرق احمدخان ابدالی به سمت قندهار رفت و در آنجا به نام احمدشاه درانی تشکیل سلطنت داد. (منشی جامی ۱۳۸۴: ۶). به‌جز شاهرخ افشار که در خراسان سلطنت می‌کرد و احمدشاه درانی که افغانستان را در دست داشت، پنج نفر دیگر به نام‌های آزاد خان افغان داماد اشرف افغان و یکی از سرداران نادرشاه افشار با آراکلی دوم والی گرجستان قراردادی بسته بود که طی آن رود ارس را سر حد قلمرو خود قرار داد. محمدحسن خان قاجار، رئیس ایل قاجار در استرآباد و مازندران، علی مردان خان، رئیس ایل بختیاری در اصفهان و خوزستان، کریم‌خان زند در نواحی مرکزی و محمد نصیرخان لاری در لارستان و بندرها مدعی اصلی بودند.

خلأ قدرت مرکزی در نواحی جنوبی ایالت فارس که به دلیل واقع‌شدن در مسیر بندرها لنگه و کنگ و عباسی به سمت شیراز از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، بیش از پیش زمینه را برای قدرت گرفتن امرای محلی فراهم می‌نمود. نصیرخان لاری که پس از قتل میرزا ابوطالب کلانتر در سال ۱۱۶۱ ه.ق بر شهر لار تسلط یافته بود، (حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۲ / ۱۵۰۷). به تدریج محدوده قدرت خود را به سمت بندرها خلیج‌فارس و از جمله بندرعباسی توسعه بخشید. در گزارش‌های دفتر کمپانی هند شرقی بریتانیا در بندرعباسی نخستین بار از نام نصیرخان لاری در ماه صفر سال ۱۱۶۵ ه.ق/۱۲ ژوئن ۱۷۵۲ م یاد شده و در آن آمده است: «نصیرخان مالک دژ گمبرون شد. او از دفاتر کمپانی‌های بندر دیدن کرد و با مهارت کامل با آنان رابطه برقرار کرد و اطلاع داد که قصد انتصاب یک حکمران را دارد (Saldanha,1908,Vol.1.p.76). ورود نصیرخان لاری به صحنه سیاست فارس و بندرها در دوره خلأ قدرت پس از مرگ نادر و روی کار آمدن کریم‌خان زند تداوم یافت و او در جنوب ایالت فارس رفتاری دوگانه با کریم‌خان زند در پیش گرفت از سویی نافرمانی و از سوی دیگر اطاعت همراه با انکار قدرت زندیه. این امر نهایتاً موجبات مرگ او را فراهم نمود، اما؛ عبدالله خان جانشین نصیرخان لاری که به مدت چهل و هفت سال (۱۱۸۱– ۱۲۲۸ ه.ق) بر لارستان و بندرها حکومت راند، همچنان به عنوان یکی از قدرت‌های دخیل در امور سیاسی جنوب مورد توجه بود و این امر در دوره رقابت و کشمکش بین آقا محمدخان قاجار و جانشینان کریم‌خان زند تداوم

داشت. اگرچه مساله نقش خاندان نصیرخانی در منازعات قدرت بین زندیه و قاجاریه در مقالات و پژوهش‌هایی چند مورد اشاره قرار گرفته، امّا هنوز به طور مستقل مورد تحقیق قرار نگرفته است. با توجه به دسترسی نویسنده به اسناد خاندان نصیرخانی و همچنین برخی نسخه‌های خطی منتشرنشده، این مقاله بر آن است تا مساله نقش خاندان نصیرخان لاری در روی کار آمدن قاجاریه را بر اساس اسناد نویافته به عنوان یک مساله تاریخی مورد ارزیابی و پژوهش قرار دهد. این مقاله در چهار بخش به معرفی اسناد نویافته پیرامون موضوع پژوهش، مناسبات بین نصیرخان اول و کریم‌خان زند و محمدحسن خان قاجار، مسیح خان لاری و حکومت زندیه و عبدالله خان لاری و برآمدن قاجارها می‌پردازد.

۲. معرفی اجمالی اسناد و نسخه‌های نویافته

تاریخ‌های رسمی عصر زندیه و قاجاریه همچون تاریخ گیتی گشا، گلشن مراد، تاریخ زندیه، روزنامه میرزامحمدکلانتر فارس، روضه الصفای ناصری، به گونه‌ای پراکنده و مختصر حوادث و رویدادهای لارستان و مجادلات خاندان نصیرخان لاری و حکومت زند و روابط محمد نصیرخان و محمدحسن خان قاجار را گزارش کرده‌اند. ایرج تنهاتن ناصری در مقاله نگرشی بر رابطه محمد نصیرخان لاری و کریم‌خان زند چاپ‌شده در مجله پژوهش‌های تاریخی سال ۱۳۹۰ و احمد بازماندگان خمیری در مقاله نصیرخان لاری تلاش برای احیای حکومت مستقل لارستان چاپ‌شده در مجله تاریخ ایران اسلامی سال پنجم بهار و تابستان ۱۳۹۶ بر اساس منابع یاد شده به بررسی مجادلات نصیرخان لاری و کریم‌خان زند پرداخته‌اند و تاکنون پژوهشی مستقل درباره نقش خاندان نصیرخان لاری در برآمدن قاجارها با تکیه بر اسناد بررسی نشده است. از این روی در آغاز منابع پژوهش: اسناد نویافته، احکام و مناشیر خاندان نصیرخان لاری در نسخه‌های خطی و اسناد دفتر کمپانی هند شرقی در بندر عباسی معرفی می‌شود.

۲-۱. اسناد خانوادگی خاندان نصیرخانی

در آرشیو خصوصی خاندان نصیرخان لاری دو سند بسیار با ارزش از مکاتبات محمدحسن خان قاجار و محمد نصیرخان لاری مربوط به سال‌های ۱۱۶۹ و ۱۱۷۱ ه. ق نگهداری می‌شود که به همت آقای ایرج میلادی لاری یکی از نوادگان محمد نصیرخان لاری اسکن این اسناد در اختیار نگارنده قرار گرفت. این دو سند از مهم‌ترین منابع مکتوب در پژوهش‌های تاریخی عصر زندیه به شمار می‌آیند که برای نخستین بار معرفی می‌شوند. سند اول فرمانی است که به تاریخ ماه رمضان سال ۱۱۶۹ ه.ق بدون عنوان، خطاب به «محمد نصیرخان بیگلربیگی الکای فارس و حاکم خطه لار و بندرها» نوشته‌شده و ممهور به مهر محمدحسن خان با عبارت «فتحعلی شد نهضت انجمن ظهور جلال محمدحسن» است. اصل سند به خط نستعلیق شکسته در پانزده سطر است. در این سند محمدحسن خان قاجار از محمد نصیرخان لاری جهت فتح قلعه شیراز

درخواست همکاری دارد. سند دوم به تاریخ ماه رمضان سال ۱۱۷۱ ه.ق با عنوان «حکم عالی شد» خطاب به «محمد نصیرخان بیگلربیگی الکای فارس و حاکم خطه لار و بندرها و سواحل» نوشته‌شده و ممهور به مهر محمدحسن خان با عبارت «فتحعلی شد نهضت انجمن ظهور جلال محمدحسن» است. اصل سند به خط نستعلیق شکسته در شانزده سطر است. در این سند که به نظر می‌رسد در دشت ارژن کازرون نوشته‌شده، محمدحسن خان قاجار جهت مقابله با کریم‌خان زند، بار دیگر از محمد نصیرخان لاری درخواست کمک و همکاری دارد.

۲-۲. نسخه‌های خطی

نسخه‌ها آینه شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمان خود هستند و در مطالعات تاریخی از اهمیت زیادی برخوردارند. در این پژوهش از دو نسخه خطی منتخب التواریخ لارستان و دره التواریخ که تاکنون چاپ نگردیده، استفاده شده است.

الف. منتخب التواریخ لارستان، تألیف حبیب‌الله اشکنانی لاری

حبیب‌الله اشکنانی لاری خود را از نوادگان خواجه عبدالله انصاری معرفی می‌کند. از زمان تولد وی هیچ گونه آگاهی در دسترس نیست. وی در اشکنان چشم به جهان گشود و جهت تحصیل علوم دینی به لار آمد. (حبیب‌الله اشکنانی لاری، منتخب التواریخ لارستان، برگ ۱). اشکنانی به صورت اتفاقی کتاب تاریخ لار را در کتابخانه یکی از دوستان خود مشاهده و تصمیم به نوشتن کتابی با عنوان منتخب التواریخ می‌نماید. نویسنده درباره دلایل نوشتن این کتاب می‌نویسد:

«یک روز در کتابخانه یکی از دوستان نشسته هرگونه کتابی که داشتند به نظر این حقیر می‌رسانیدند من جمله کتاب تاریخ لارستان بود چون نیک نگریستم دیدم از انساب حکام و علما و سادات لارستان و ذکر شجره آنها به تفصیله می‌نماید. منجمله از حسب و نسب خود نیز یافتم که منتهی می‌شود به عبدالله انصاری و ذکر یکی بعد از یکی از آبا و اجدادم را می‌نماید و ما را از سلسله انصاریان می‌شمارد. لهذا از آن وقت سجع مهر خود و آقای والدم انصاری کندم و آقای والد نیز درخواست شجره انصاریان از اجداد خود فرمودند. بنا بر حسب‌الامر ایشان انتخاب کردم از آن تاریخ این تاریخ را و نام‌گذاری کردم منتخب التواریخ» (همان). این کتاب شرح حال حکام لارستان در طول تاریخ است. نویسنده کتاب را از آغاز حکمرانی گرگین میلاد بر لارستان آغاز کرده و با حکمرانی فتحعلی‌خان گراشی به پایان می‌رساند. اشکنانی درصدد بوده جلد دوم کتاب منتخب التواریخ را در ذکر حکام، ضباط و علمای لارستان بعد از فتحعلی‌خان به رشته تألیف درآورد که بنا به دلایل نامعلوم موفق به این کار نشده است.

کتاب صد و چهل و هشت صفحه‌ای منتخب التواریخ که تألیف آن در سال ۱۳۵۲ه.ق به پایان رسیده را می‌بایست به دو بخش تقسیم کرد. به نظر می‌رسد بخش نخست کتاب (تاریخ امرای میلادی لارستان) از روی تاریخ لار که امروزه اثری از آن در دسترس نیست یادداشت

برداری شده است. سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا اشکنانی مطالب خود را از روی کتاب تاریخ لار شیخ احمد بن جلال لاری متعلق به قرن نهم هجری یا تاریخ‌های دیگر لار که تاکنون هیچ اثری از آنان نیست گردآوری نموده است؟ (۱) بخش دوم کتاب که مطالب آن بر اساس روایات شفاهی است برای بررسی تاریخ لارستان در عصر زندیه و قاجاریه بخصوص چگونگی قدرت‌یابی محمد نصیرخان در لارستان و نقش خاندان نصیرخان لاری در برآمدن قاجار از ارزش بسزایی برخوردار است.

ب. دره التواریخ ، تألیف شیخ علی ستاری(ادبی)

دره التواریخ از تألیفات شیخ علی ستاری ادبی(۱۳۷۹-۱۲۸۱ه.ش). از شخصیت‌های مذهبی و علمی در لارستان است. کتاب دره التواریخ در شصت و چهار صفحه و هر صفحه در هجده سطر به خط نستعلیق در سال ۱۳۱۱ه.ش نوشته شده است. مطالب این کتاب به مانند منتخب التواریخ شرح حال حکام لارستان در طول تاریخ است. محتوای کتاب از جلوس گرگین میلاد بر لارستان آغاز می‌شود و با حکمرانی ابوالقاسم جاهد در سال ۱۳۱۱ ه.ش خاتمه می‌یابد. به نظر می‌رسد بخشی از مباحث این کتاب به مانند منتخب التواریخ از روی تاریخ لار یادداشت برداری شده و بخش دوم کتاب حاصل روایات شفاهی و مشاهدات خود مؤلف است. جنگ عبدالله خان لاری با لطفعلی‌خان زند در نزدیکی داراب و همکاری عبدالله خان لاری با آقا محمدخان قاجار علیه لطفعلی‌خان زند از مهم‌ترین مباحث کتاب دره التواریخ است که در منابع دیگر اشاره‌ای به آن نشده است.

۳-۲. مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، مکاتبات و منشأت

نسخه خطی مجموعه فرمان‌ها و منشأت که مجموعه‌ای از نامه‌های دیوانی و فرمان‌ها حکومتی است که گویا به دست محمدحسین منشی، مستوفی دیوان کریم‌خان زند گردآوری‌شده و بسیاری از آنها از خود اوست. وی در پایان عقدنامچه فرزندش میرزا محمدعلی (برگ ۱۱۳پ) از خود نام برده است. این مجموعه از نظر مطالعات سیاسی و دیوانی عصر زندیه بسیار مهم است. طبق بررسی‌های انجام شده تنها یک نسخه از این اثر موجود است که با شماره نسخه ۸۵۷۲۳ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این نسخه در دویست و سی و سه صفحه نوشته شده و اکثر صفحات دارای حاشیه‌نویسی است. در این مجموعه چهار فرمان از واگذاری حکومت لارستان، محال سبعه و بندرعباس از طرف کریم‌خان زند به محمد نصیرخان لاری، مسیح خان و محمدخان لاری آمده است. محتوای این فرمان‌ها حاوی اطلاعات منحصری جهت روشن ساختن برخی زوایای روابط خاندان نصیرخانی با کریم‌خان زند و سیاست‌ها و تعاملات کریم‌خان زند با این خاندان است.

فرمان اول بدون تاریخ و عنوان خطاب به «محمد نصیرخان حاکم خطه لار و توابع »نوشته شده است. در این فرمان حکومت لار و توابع به سبب فرمان‌برداری نصیرخان از کریم‌خان زند به وی واگذار شده است. با اینکه این حکم تاریخ ندارد، اما بر اساس تحولات تاریخی سال‌های ۱۱۶۷ الی ۱۱۸۰ ه.ق می‌توان حدس زد که این فرمان احتمالاً مربوط به سال ۱۱۶۸ ه.ق باشد. (مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، مکاتبات و منشات، شماره ۸۵۷۲۳، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی). فرمان دوم واگذاری حکومت محال سبعه به مسیح خان لاری است. فرمان بدون تاریخ و عنوان، خطاب به «مسیح خان لاری » نوشته شده است. با توجه به تحولات سیاسی ایالت فارس بین سال‌های ۱۱۶۸ الی ۱۱۸۰ ه.ق تاریخ سند می‌بایست متعلق به دهه ۱۱۷۰ ه.ق باشد. از محتوای سند برمی‌آید که مسیح خان پسر عموی محمد نصیرخان لاری به عنوان یکی از خدمتگذاران صادق حکومت زندیه از طرف کریم‌خان زند به حکومت محال سبعه انتخاب شده است. فرمان سوم فرمان واگذاری حکومت لارستان، بندرعباسی و محال سبعه به محمد نصیرخان لاری در سال ۱۱۸۱ ه.ق است. فرمان چهارم فرمان اعطای لقب خانی و حکومت طارم به محمدخان لاری است.

۳. نصیرخان اول و منازعه قدرت بین کریم‌خان و محمدحسن خان قاجار

برخی شواهد تاریخی و روایات محلی نشان می‌دهد که نصیرخان لاری اول خود را از نوادگان خاندان میلادی لار که در دوره شاه عباس صفوی منقرض شدند، می‌دانسته است. اشکنانی مورخ محلی در این باره می‌نویسد: «آقا نصیراء بن آقا رحماء بن غیاث خان که از اولاد آن اسمعیل خان برادر ابراهیم‌خان حکومت لارستان سابق‌الذکر بودند، چون روزگار هر روزه بکام یکی گردش می‌کند، ذلیل را عزیز و عزیز را ذلیل، غنی را مسکین مسکین را غنی می‌نماید. روزگار این خانواده محترم را بدرد غربت دهات کشانیده به عسرت تمام در قریه اشکنان و کال از خود می‌گذرانیدند تا آنکه بخت خوابیده بیدار و ادبار روی به اقبال نموده، آقا رحیما که در ده اشکنان و کال بدرود جهان گفت. دو پسر از او ماندی، یکی آقا نصیرا و دیگری آقاعلی و این دو پسر از کوچکی با بصیرت و تدبیر بودندی تا اینکه به صماجت کالی و اشکنانی هایی که مکاری بودندی خود را به لار رسانیدندی. (اشکنانی، منتخب التواریخ : برگ ۱۱۴). بعد از سقوط صفویه و استیلای افغانان و شوریدگی ممالک ایران، فرزندان آقا رحیما، از خلأ قدرت به وجود آمده، استفاده نموده و از قریه کال به قریه فین در دویست کیلومتری شمال شرقی لار رفتند. حاجی (علی) و محمد نصیرخان در ابتدا به عنوان میرشکار در آن منطقه فعالیت می‌کردند، این دو عده ای را دور خود جمع کرده بر اثر جلادت و مردانگی موفق شدند قلعه مشکوی را تصرف کنند و بر آن ناحیه مسلط گردند. (۲) مدتی بعد از جانب نادرشاه افشار به لقب جلیل خانی و حکومت محال سبعه سرفراز شدند. (فسایی،۱۵۰۷/۱۳۸۸:۲). به نظر می‌رسد این دو در جریان شورش‌های

گسترده خان‌های محلی منطقهٔ لارستان و پس کرانه‌های خلیج‌فارس که حیات اقتصادی و اجتماعی منطقه را به خطر انداخت و باعث از هم پاشیدن تجارت جنوب گردید، به یاری نادرشاه افشار شتافته و به پاس این خدمت از طرف از جانب نادرشاه افشار به لقب جلیل خانی و حکومت محال سبعه رسیده‌اند. (۳)

با کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ ه.ق اوضاع کشور به وخامت گرایید. در لار مخالفان میر محمدتقی با کمک میرزا ابوطالب، شورشی به راه انداختند که در طی این شورش حاکم لارستان (میرمحمد تقی) به قتل رسید و میرزا ابوطالب به حکومت لار رسید. (۴) جهان بانو همسر میرمحمدتقی حاکم مقتول لارستان، برای تلافی خون شوهرش، از حاجی خان و محمد نصیرخان درخواست کمک نمود. (ستاری لاری، دره التواریخ، برگ ۴۰). آن دو برادر به لار رفتند و توانستند مخالفان خود از جمله میرزا ابوطالب را به قتل برسانند و با یکی کردن حکومت سبعه و لارستان، حکومت خاندان نصیرخانی بر لارستان را آغاز نمایند. (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۱۵۸). در سال ۱۱۶۴ ه.ق حاجی خان و محمد نصیرخان لاری در پی توسعه‌طلبی ارضی و به طمع حکومت فارس روانهٔ شیراز شده و به مبارزه با صالح خان بیات پرداختند، پس از مدتی، حاجی خان کالی در شیراز به قتل رسید و محمد نصیرخان لاری تسلیم شد. (کلانتر، ۱۳۶۲: ۴۰). این رویداد همزمان با لشکرکشی علیمردان‌خان بختیاری و شاه اسماعیل سوم به فارس و تصرف شهر شیراز به دست خان بختیاری بود. (۵) مدتی بعد نصیرخان لاری از زندان گریخت و به لار بازگشت. وی از مردم لار می‌خواست که او را یاری دهند و در برابر علیمردان‌خان پایداری کنند. (فلور، ۱۳۷۱: ۱۹۱). محمد نصیرخان لاری با بازگشت به لار به تحکیم و گسترش نفوذ خود در لارستان و پس کرانه‌های خلیج‌فارس پرداخت. وی هنگام ورود به بندر عباسی خود را بیگلربیگی شاه اسماعیل در بندرعباس معرفی کرد و از کمپانی‌های انگلیس و هلند خواست با وی همکاری نمایند. (همان،۱۹۳). وی طی چهار سال تعداد نیروی نظامی خود را به شانزده هزار نفر افزایش داد، اکثر شیوخ بندرها سواحل خلیج‌فارس را به پرداخت خراج ملزم و آنها را تحت اطاعت خود درآورد و روابط دوستانه‌ای با کمپانی‌های خارجی در خلیج‌فارس برقرار نمود. (جان ر، پری، ۱۳۶۸ :۱۷۲).

کریم‌خان زند از مدعیان سلطنت در ایران پس از غلبه بر آزادخان افغان و تسلط بر شیراز و همچنین آگاهی از رابطه محمد نصیرخان لاری با مدعیان قدرت یعنی احمدخان درانی و آزادخان افغان در فکر حمله به لار و تنبیه نصیرخان افتاد، اما انتشار خبر دروغ مبنی بر اینکه آزادخان، محمدخان زند را در نزدیکی همدان دستگیر کرده، موقتاً حمله به لار را به تأخیر انداخت. (همان :۱۷۴)؛ و نهایتاً در سال ۱۱۶۸ ه.ق به لار لشکرکشی نمود. (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۴۷). مقاومت شدید نصیرخان و گرمی هوا سبب شد تا دو طرف باهم مصالحه نمایند و خان زند

به گرفتن پیشکش از حاکم لار اکتفا کند. نصیرخان حدود سیصد هزار فلور هلندی به عنوان باج و همچنین مسیح خان لاری نایب بندرعباس را به عنوان گروگان به کریم‌خان زند تحویل داد.(فلور،۱۳۷۱: ۱۹۷). کریم‌خان زند بر اساس حکم زیر، حکومت لار و توابع را به محمد نصیرخان لاری واگذار نمود :

«بشکرانه موهبت عظمی و عطیه کبری بر امنیت همت فلک لازم فرموده‌ایم که هریک از دورگردان محفل حضور که به نیروی عقل زرین و به نیروی خرد خورده بین به آب خدمت گزاری خدا بر چهره تمنا باز و شاهین حسن خدمات را بر ساحت جلوه بروز درآورده باشند سود و نفقه‌ای گران و بهره‌ها ترقیات از حد افزون سازیم از آنجا که مصداق این مقال شاهد حال نیکو خصال فلان است که خیری یغمای فیض حضور و در این اولین زورق نیکو خدمتی را لنگر انداز ساحل ظهور و متاع اخلاص را بر پیشگاه حضور به معرض عرض درآورده نوازش او منظور نظر و ترقیات العین خاط فیض گستر گشته است لهذا از ابتدا فلان حکومت جلیل المرتبه خطه لار و توابع را به عالیجاه مشارالیه مرحمت فرمودیم.» (مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، مکاتبات و منشات، شماره ۸۵۷۲۳، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی). دفتر تجاری بریتانیا در بندرعباس، در توصیف قدرت نصیرخان لاری می‌نویسد: «حاکمان و شیوخ چون در همجواری خان ما زندگی می‌کنند به علت قدرت او مجبورند تسلیم او باشند؛ و با اینکه بیش از پنج هزار سرباز مزدبگیر ندارد، اما دارای استحکامات و پادگان‌های مستحکم زیادی در میان کوه‌های تقریباً غیر قابل دسترس است. او اخیراً کریم‌خان یکی دیگر از چهار مدعی سلطنت را که به لار لشکرکشی کرده بود را ناکام گذاشته است.» (Edward,1773:201).

نخستین رویارویی محمدحسن خان قاجار و کریم‌خان زند از مدعیان قدرت در ایران در ۱۳ جمادی الاخر ۱۱۶۹ ه.ق در دشت سنجاق اتفاق افتاد. در این نبرد محمدحسن خان قاجار پس از کشتن هجده تن از بزرگان زند و به اسارت گرفتن تعدادی از آنان روانه تسخیر اصفهان شد. کریم‌خان زند با قوای خود وارد کلون آباد شد. نبرد کلون آباد با شکست کریم‌خان و فرار او به شیراز و تسلط محمدحسن خان قاجار بر اصفهان همراه بود. (زرگری نژاد،۱۴۰۲: ۱۶۱). محمد نصیرخان لاری با آگاهی از شکست کریم‌خان زند، با فرستادن چند مأمور به دارالسلطنه اصفهان، به منظور تصاحب قدرت در فارس و حذف کریم‌خان زند از صحنه سیاسی ایران، از محمدحسن خان قاجار تقاضای لشکرکشی به فارس نمود. بر اساس محتوای سندی منحصر به فرد که برای اولین بار منتشر می‌گردد، محمدحسن خان قاجار ضمن انتصاب محمد نصیرخان لاری به بیگلربیگی الکای فارس و واگذاری حکومت لار و بندرها به وی، به درخواست خان لار پاسخ مثبت داده و پس از تعیین محمدولی قاجار به بیگلربیگی اصفهان روانه شیراز شده و در شانزده رمضان ۱۱۶۹ ه.ق قلعهٔ این شهر را به محاصره درمی‌آورد. (آرشیو خانوادگی خاندان محمد نصیرخان لاری، مکاتبات محمدحسن خان قاجار با محمد نصیرخان لاری، سال ۱۱۶۹ ه.ق).

از محتوای سند برمی‌آید طبق هماهنگی‌های انجام‌شده سپاهیان قاجار و لار می‌بایست در یک تاریخ مشخص به سوی شیراز می‌رفتند، اما بنا به دلایل نامعلوم سپاهیان لاری روانه شیراز

نشده‌اند. محمدحسن خان قاجار از تأخیر نصیرخان لاری در الحاق به سپاه قاجار گلایه‌مند شده و خطاب به وی می‌نویسد : به‌منظور تحقق اهداف سیاسی وی که تسلط بر کل فارس و بندرها و حذف کریم‌خان زند از صحنه سیاسی ایران است به شیراز لشکرکشی نموده و بدین منظور می‌بایست سپاهیان لاری عازم شیراز گردند، در غیر این صورت سپاهیان قاجار روی مناطق و اهداف دیگر متمرکز خواهند شد. (همان). با توجه به اینکه نیروهای محمد نصیرخان لاری به سوی شیراز حرکت نکردند، محمدحسن خان قاجار چون خبر حرکت آزادخان را به جانب تهران شنید، دست از محاصره قلعهٔ شیراز برداشت و به‌سوی مناطق شمالی شتافت. نیمه‌تمام ماندن محاصرهٔ شیراز و جنگ و درگیری محمدحسن خان قاجار و آزادخان افغان، این فرصت را به کریم‌خان زند داد تا در اواخر سال ۱۱۶۹ ه.ق به منظور تنبیه و تحت فشار قرار دادن محمد نصیرخان لاری و تسلط بر بندرها، علی خان شاهسون را روانه لارستان نماید. فرمانده سپاه زند، این کار را دو بار به کمک سربازان تازه نفس طوایف عرب انجام داد و پس از چپاول و غارت وحشت‌انگیز لار به شیراز بازگشت. (لوریمر، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

محمدحسن خان قاجار با غلبه بر آزاد خان افغان و تسلط بر بخش وسیعی از نواحی شمالی و مرکزی ایران، در سال ۱۱۷۱ ه.ق از اصفهان وارد تل بیضا شد و پس از اعزام فتحعلی‌خان افشار و ابراهیم‌خان بغایری به چپاول کازرون خود نیز روانه این شهر شد و از محمد نصیرخان لاری تقاضای کمک نمود. (زرگری نژاد، ۱۴۰۲: ۱۷۷). بر اساس محتوای سندی نویافته برمی‌آید که محمدحسن خان در رمضان ۱۱۷۱ ه.ق در محل دشت ارژن شیراز حضور داشته و عملیات و جا به جایی نیروهای زند به فرماندهی شیخ علی‌خان را زیر نظر داشته است. در این سند از محمدجعفر خان و علیقلی‌خان سعدا و حسن بیدشهری به عنوان نیروهای وفادار به محمدحسن خان یاد شده است. با توجه به اینکه در این سند از کارزین و فیروزآباد یاد شده، مشخص است که نیروهای محمد نصیرخان لاری قصد حرکت به سوی شیراز از مسیر کارزین و فیروزآباد داشته و یا اینکه در هنگام نوشتن این نامه در این شهرها حضور داشته است. از محتوای نامه برمی‌آید که محمدحسن خان قاجار مترصد فرصتی برای حمله به شیراز است و از نصیرخان لاری درخواست همراهی دارد. (آرشیو خانوادگی خاندان محمد نصیرخان لاری، مکاتبات محمدحسن خان قاجار با محمد نصیرخان لاری، سال ۱۱۶۹ ه.ق). محمدحسن خان قاجار مدتی بعد روانه شیراز شد و آن را در محاصره گرفت. محمد نصیرخان که قلمروش مورد تعرض زندیه واقع شده بود با شش هزار سرباز به اردوی خان قاجار پیوست تا از طریق مساعدت به برانداختن قدرت زندیه از جنوب کشور، موانع استقلال خود در گرمسیرات و نواحی پس کرانه‌ای خلیج‌فارس را از میان بردارد. با شکست ابوالقاسم خان نفچی باشی فرمانده سپاه قاجار از علی‌خان زند و اسارت سیصد تفنگچی قاجار، بروز قحطی و کمبود آذوقه و شورش افغانان در سپاه قاجار و شجاعت‌های شیخ علی‌خان

زند، پیروزی نصیب کریم‌خان زند گردید. (بنی‌عباسیان،۱۳۳۹: ۱۶۹). محمدحسن خان بعد از این شکست به اصفهان فرار نمود و محمد نصیرخان نیز به لار بازگشت. مناسبات بین نصیرخان و محمدحسن خان در گزارش‌های روزانه گمبرون (بندر عباسی) و یا گزارش دفاتر کمپانی هند شرقی بریتانیا به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۷۵۸ / ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۱۷۱ ه.ق انعکاس یافته و در این مورد آمده است: «سپاهیان محمدحسن خان شکست‌خورده و او به مازندران برگشته است. نصیرخان طی نامه‌ای به کارگزاری نوشته که او یکی از افسران کریم‌خان به نام شیخعلی‌خان را شکست داده است.» (The Persian Gulf Precis,selection from State Papers ،124:1908).

با شکست یافتن سپاه متحدین، کریم‌خان برای یکسره نمودن کار محمدحسن خان، اداره حکومت فارس را به صادق خان سپرد و به تعقیب سپاه خان قاجار شتافت و نیروی را هم به فرماندهی محمدولی خان برای تنبیه نصیرخان روانه لار نمود و فرمانی مبنی بر کمک به وی در دفع غائله محمد نصیرخان به شیخ محمدخان بستکی و سایر حکام جنوبی صادر کرد. سردار زند، پس از شکست دادن نیروهای محمد نصیرخان لاری در اطراف شهر لار، وارد شهر شد. با پناهنده شدن محمد نصیرخان در قلعه (اژدهاپیکرو قدمگاه) و ناتوانی قوای زند در تصرف قلعه، شهر لار غارت شد. اقدامات سرکوبگرانه و اعمال محمدولی خان در لار، موجی از ترس و وحشت را در جنوب به راه انداخت. فرمانده زند، پس از غارت شهر لار، با هفت هزار سرباز وارد بندرعباس شد و هرچه در مسیرش قرار گرفته بود، به غارت برد. (فلور، ۱۳۷۱: ۲۰۰). محمدولی خان زند که قصد تسلیم کردن محمد نصیرخان لاری را داشت، سراسر سال ۱۱۷۳ ه.ق را در جنوب به سر برد؛ اما با تحقق نشدن اهدافش در اواخر همین سال به شیراز بازگشت.

پس از کشته شدن محمدحسن خان قاجار، کریم‌خان زند که به قدرتی برجسته در ایران مرکزی تبدیل شده بود، جهت تسلط بر نواحی جنوبی و تحمیل قدرت خود بر محمد نصیرخان لاری در سال ۱۱۷۶ ه.ق دستور حمله به لار را صادر کرد. محمدولی خان زند با چهار هزار سپاهی به عزم تسخیر لار، روانه آن دیار شد. محمد نصیرخان در رویارویی با اردوی زند، به منظور تقویت نیروی نظامی خویش به یک صلح سیاسی با حاکم بستک تن در داد. (بنی‌عباسیان،۱۳۳۹: ۱۳۶). نیروهای زندیه پس از گذشتن از شهرهای مرزی وارد لارستان شدند، اما نیروهای نصیرخان و محمدخان بستکی با بستن گذرگاه‌ها و کمین‌های متعدد شکست سختی را بر نیروهای خان زند وارد آوردند. این شکست باعث شد تا کریم‌خان نسبت به کاهش قدرت نصیرخان تلاش بیشتری را آغاز کند؛ زیرا موفق نبودن کریم‌خان در به دست گرفتن راه‌های تجاری لارستان و مقاومت شدید نصیرخان که بر اکثر نقاط تجاری جنوب تسلط داشت، مهم‌ترین مسائلی بود که در این سال‌ها کریم‌خان زند آنها را مدنظر داشت. در چنین اوضاعی کریم‌خان زند در سال ۱۱۸۰ ه.ق طی فرمانی صادق‌خان زند را مأمور تنبیه محمد نصیرخان لاری کرد. کریم‌خان همچنین

فرمان‌هایی به شیخ محمدخان بستکی و سایر حکمرانان محل برای همکاری با سپاهیان زند صادر نمود. (همان:۱۴۰). پس از یک دوره جنگ و درگیری شهر لار به تصرف سپاه زند درآمد. نصیرخان و نیروهایش در دو قلعه «اژدهاپیکر و قدمگاه» پناه گرفتند. با وجود یورش‌های شبانه و گلوله‌های توپ، تصرف قلعه‌های یادشده امکان‌ناپذیر نشد. سرانجام با خیانت دو تن از نگهبانان قلعه قدمگاه این قلعه سقوط کرد. نصیرخان و نیروهای کمکی‌اش در حملهٔ شبانه‌ای که برای بازپس‌گیری قلعهٔ قدمگاه انجام دادند، کاری از پیش نبردند. ویران شدن قلعه اژدهاپیکر به سبب برخورد گلوله‌های توپ و کمی آذوقه، ادامه جنگ را دشوار کرد و سرانجام وی تسلیم شد. صادق‌خان لار را تسخیر کرد و نصیرخان و خانواده‌اش را به شیراز برد. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۷۳).

بر اساس روایت منابع تاریخی عصر زندیه محمد نصیرخان در طول تبعید و اقامتش در شیراز اعتماد کریم‌خان را نسبت به خود جلب کرد و پس از یک سال اسارت، کریم‌خان زند باز هم او را به مقام سابقش در لار عودت داد. در یک سند تازه یاب، محمد نصیرخان لاری از طرف خان زند به حکومت لارستان، بندرعباسی و محال سبعه منصوب شد. این فرمان بدون تاریخ و عنوان، خطاب به «محمد نصیرخان لاری» نوشته شده است. با اینکه این حکم تاریخ ندارد اما از دو عبارت می‌توان فهمید که این فرمان مربوط به سال ۱۱۸۱ ه.ق و متعلق به کریم‌خان زند و نصیرخان اول است. نخست اینکه در نامه اشاره‌ای تلویحی به نافرمانی اولیه نصیرخان دارد (محمد نصیرخان لاری که سابقاً دورگرد بساط اطاعت و انقیاد بود در این اوقات به رهنمایی عقل رزین سالک طریق فرمان‌برداری و متعهد خدمات این دولت ابد قرین گردیده) و معلوم است که حکم پس از تسلیم و انقیاد نصیرخان به او داده شده است. از طرف دیگر عبارت بیگلربیگی لار و خمسه و سبعه و جرون و بندرعباسی بدون تردید در حوزه فرهنگ جغرافیایی دوره زندیه قرار دارد. از این رو این حکم کریم‌خان به نصیرخان پس از انقیاد اوست. در آغاز فرمان، کریم‌خان زند توجه ویژه خود به محمد نصیرخان لاری نشان داده و برای وی عنوان امیرالامراء العظام به کار برده است. سپس کریم‌خان مستقیم به اصل موضوع پرداخته و فرمان حکومت لارستان، بندرعباسی، جرون و محال سبعه را به نام نصیرخان لاری صادر نموده است. در این فرمان از محمد نصیرخان درخواست می‌شود در برقراری امنیت و قلع و قمع دزدان نهایت تلاش خود را نماید و از ساکنان نواحی جنوبی درخواست می‌شود مطیع اوامر وی شوند. (مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، شماره ۸۵۷۲۳، مکاتبات و منشات کتابخانه مجلس شورای اسلامی).

محمد نصیرخان لاری در بازگشت به لار به زخم خنجر کدخدای یکی از قراء لار به قتل رسید. دربارهٔ این رویداد سیاسی، روایت‌های مختلفی وجود دارد. منابع تاریخی عصر زندیه عداوت یکی از کدخدایان قراء لارستان را عامل قتل وی می‌دانند. میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی، ماجرای قتل محمد نصیرخان لاری را چنین روایت کرده است: «نصیرخان بعد از یک سال که در آستان سعادت اشتمال مقیم گشت و مراحم خدیوانه از سر گناهان سابق او درگذشت، از منای دولت و

مقربان بساط سلطنت مستدعی امر حکومت لار شد. خسرو معدلت پیشه به خواهش رعایا او را دوباره حاکم لار و او بعد از ورود به لار یکی از کدخدایان آن ولایت که با وی عداوت و خصومت بی‌نهایت داشت، بی‌خبر خنجری به نصیرخان زده او را مقتول ساخت.» (نامی اصفهانی،۱۳۶۳: ۲۷۳). جان ر .پری و طباطبایی مجد مصحح تاریخ گلشن مراد معتقدند قتل محمد نصیرخان لاری به دستور مسیح خان حاکم لار صورت گرفته است. (پری، ۱۳۶۸: ۱۷۹؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۹۷)؛ اما گفته‌هایی که در این منابع درباره قتل نصیرخان وجود دارد چندان مورد اطمینان نیست. در مورد قتل نصیرخان باید به گفته‌های محمد هاشم آصف در کتاب رستم التواریخ استناد نمود، وی درباره قتل خان لار می‌نویسد: «چون نصیرخان در زور بازو و نیرومندی و دلیری و چالاکی در فنون سواری و تفنگ‌اندازی، فرد کامل عدیم النظیر بود. کریم‌خان کرم پیشه جم اقتدار از او متوهم و در حذر بود، تحریک ضدش نمود و در کمال شیرینی بلطایف الحیل و رنگ و نیرنگ از روی مصلحت ملکی آن عالیجاه را تلف نمود.» (آصف، ۱۳۴۸: ۳۷۸). با قتل نصیرخان، کریم‌خان دختر وی را به عقد خود درآورد و دو فرزندش را به عنوان گروگان در دربار خود نگه داشت. (گلستانه،۱۳۴۴: ۱۵۰).

۴. مسیح خان لاری و کریم‌خان زند

بر اساس گزارش دفاتر تجاری هلند، محمد نصیرخان لاری در سال ۱۱۶۵ ه.ق به بندرعباسی حمله کرد و ملاعلی شاه حاکم بندرعباس و خانواده‌اش را به اسارت برد و عموزاده خود مسیح خان را به نیابت خود در بندرعباس گذاشت (فلور، ۱۳۷۱: ۱۰۳). مسیح خان به مدت سه سال نایب‌الحکومه بندرعباس بود. گسترش نفوذ کریم‌خان در جنوب، رویارویی وی را با حاکم لارستان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. کریم‌خان زند برای به دست گرفتن حکومت لارستان، در سال ۱۱۶۸ ه.ق به این منطقه لشکرکشی کرد. مقاومت شدید نصیرخان لاری و گرمی هوا سبب شد تا خان زند به صلح رضایت داده و به گرفتن پیشکش از حاکم لار اکتفا کند. طبق قرارداد صلح:

الف. مسیح خان لاری نایب‌الحکومه بندرعباس به عنوان گروگان تحویل کریم‌خان زند گردید،

ب .نصیرخان لاری، سیصد هزار هلندی به عنوان باج به کریم‌خان زند پرداخت نماید. (همان: ۱۹۷).

از محتوای یک سند نویافته برمی‌آید که مسیح خان به سرعت پله‌های ترقی را در دربار زندیه طی کرده و به عنوان یکی از خدمت گذاران صادق و شایسته حکومت زندیه از طرف کریم‌خان زند به حکومت محال سبعه انتخاب شده است. به نظر می‌رسد هدف کریم‌خان از این اقدام، ایجاد اختلاف در خاندان نصیرخان لاری است. در این فرمان پس از تمهیدیه و اعطای حکومت محال سبعه به مسیح خان لاری، از وی درخواست شده در برقراری نظم و امنیت، تنبیه مجرمین، متمردین و جمع‌آوری به موقع مالیات و باج این منطقه تلاش کند و با رعایا به حسن سلوک رفتار نماید. در این سند همچنین مسیح خان به عنوان حاکم بالاستقلال به بزرگان، کلانتران،

کدخدایان، رعایا و زارعین محال سبعه معرفی و از آنان درخواست شده مطیع اوامر وی باشند. (مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، شماره ۸۵۷۲۳، مکاتبات و منشات کتابخانه مجلس شورای اسلامی).

مسیح خان طی ده سال حضور در دربار زندیه، توانست اعتماد حکومت زندیه را جلب نماید و از کارگزاران امین خان زند به شمار آید. با توجه به آشنایی و تسلط مسیح خان به جغرافیای لارستان و نبوغ نظامیش به نظر می‌رسد وی یکی از فرماندهان ارشد سپاه زند در لشکرکشی به لارستان در سال ۱۱۸۰ ه.ق بوده و با فتح لار به عنوان حاکم لارستان جایگزین محمد نصیرخان می‌گردد. موسوی نامی اصفهانی دربارهٔ منصوب شدن مسیح خان به حکومت لارستان می‌نویسد: «بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهام رعیت حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیرخان صادر شده بود متابعت و مشارالیه را با کوچ و بنه و اولاد و اتباع کوچانیده و از خطه غم پرداز وارد شیراز و به زیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار به مسیح خان بنی عم او که همیشه از جملهٔ مقلدان قلادهٔ فرمان‌برداری بود، مفوض و مرجوع شد.» (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۸۶). مهم‌ترین اقدام مسیح خان در طول حکمرانی خود بر لارستان، لشکرکشی به بستک و فتح قلعه دیده‌بان و تسلیم نمودن محمدخان بستکی است. (بنی‌عباسیان، ۱۳۳۹: ۱۴۳).

۵. عبدالله خان لاری و روی کار آمدن آقا محمدخان قاجار

بعد از فوت مسیح خان لاری، به دستور کریم‌خان زند، عبدالله خان و محمدخان لاری فرزندان محمد نصیرخان لاری که در دربار زند گروگان بودند به حکومت لارستان رسیدند. بر اساس حکم حکومتی کریم‌خان زند، مقرر گردید که هر شش ماه یکی از برادران به نوبت در لارستان حکومت نموده و دیگری در دربار زند گروگان باقی بماند. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۴۲). بر اساس سند نویافته محمدخان لاری در طی حکومت کریم‌خان زند، از طرف وی به لقب خانی مفتخر و به حکومت طارم منصوب می‌شود. فرمان بدون تاریخ و عنوان، خطاب به «محمدخان لاری» نوشته شده است. با توجه به محتوای سند، این حکم مربوط به دهه ۱۱۸۰ ه.ق است. از جمله (از ابتداء فلان منصب جلیل القدر حکومت طارم و سبعه به طریقی که با مرحوم والد او بوده مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم). معلوم است که حکومت سبعه و طارم پس از قتل نصیرخان لاری به فرزند وی واگذار شده است. در نامه اشاره‌ای تلویحی به گروگان بودن و تربیت آقا محمد در دربار زندیه دارد. (آقا محمد خلف نصیرخان لاری است که از بدو حال الی یومنا هذا در سایه آفتاب عنایت والا تربیت یافته). مطابق متن فرمان محمدآقا که مدت‌ها در دربار زندیه گروگان بود از طرف کریم‌خان زند به لقب خانی نائل می‌آید. خان زند پس از واگذاری حکومت محال سبعه به محمدخان لاری، از او می‌خواهد آن‌طور که شایسته است: «در رتق و فتق مهمات و نظم و نسق زراعات، وصول و ایصال مالیات و سرپرستی رعایا و جمع آوری آنها نهایت سعی و تلاش خود را نماید.» در پایان حکم از کلیه کدخدایان و کلانتران

محال سبعه درخواست شده، مطیع اوامر محمدخان لاری باشند. (مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، شماره ۸۵۷۲۳، مکاتبات و منشات کتابخانه مجلس شورای اسلامی).

طی هشت سال حکومت زکی خان، ابوالفتح خان، محمدعلی‌خان و محمدصادق خان و علی‌مرادخان زند و نیمه‌های حکومت جعفرخان زند (۱۲۰۱- ۱۱۹۳ ه.ق). عبدالله خان و محمدخان لاری هریک به نوبت گاهی در محل حکمرانی و گاهی در شیراز بودند. با قدرت‌یابی جعفرخان زند در سال ۱۱۹۹ ه.ق موقعیت حکومت زندیه رو به تزلزل گرایید و در لارستان و گرمسیرات علاقه به برچیده شدن بساط فرمانروایی زندیان در فارس رو به افزایش نهاد. عبدالله خان لاری فرزند ارشد محمد نصیرخان با استفاده از ضعف حاکم زند درصدد برآورده نمودن آرزوی دیرینه خاندان نصیرخانی یعنی تسلط بر شیراز برآمد. این فرصت در پی شورش تقی خان والی یزد و همدستی او با محمدخان طبسی و لشکرکشی جعفرخان زند به یزد در ذی الحجه ۱۲۰۱ ه.ق به دست آمد. یکی از سرکردگان لشکر جعفرخان زند که همراه علی‌خان لاری فرزند عبدالله خان لاری در اردوکشی پادشاه زند به یزد حضور داشته، از حوالی ده بید فارس نامه‌ای به خانواده خود می‌فرستد و از کدورت پادشاه زند و علی‌خان لاری و آرزوی خان لار جهت تسلط بر شیراز سخن به میان می‌آورد. متن این نامه توسط احمد اقتداری در کتاب لارستان کهن و فرهنگ لارستانی منتشر شده است. اقتداری این لشکرکشی را در سال ۱۱۷۹ ه.ق و در عصر کریم‌خان زند می داند؛ اما بر اساس منابع زندیه همچون گلشن مراد، این لشکرکشی در سال ۱۲۰۱ ه.ق در دورهٔ حکمرانی جعفرخان زند بوده است. در این نامه که به زبان لاری است، نویسنده احوال علی‌خان لاری را چنین توصیف نموده است:

«شمخال اندازان لاری که به همراه علی‌خان آمده‌اند خیلی نقشه‌ها دارند. علی‌خان می‌خواهد اردو را به شکست کشانیده و تار و مار کند و خود حکومت شیراز را به دست گیرد ...علیخان خیلی مغرور شده است، هر شب فرمانروایی شیراز را به خواب می‌بیند و دیگر با خان زند سازش ندارد. نه پادشاه زند با او خوب است و نه او با پادشاه، هر دو به خون هم تشنه‌اند.» (اقتداری، ۱۳۷۲: ۵۲۴).

در ۸ محرم ۱۲۰۲ ه.ق نبرد بین پادشاه زند و حاکم یزد در صحرای آبشور آغاز شد. جعفرخان زند سواران خود را به دوازده تیپ تقسیم کرد و همگی را در یک صف قرار داد. او تفنگچیان لاری و گرمسیراتی را در جلوی سواران قرار داده و خود در پشت سر همهٔ نیروها مستقر شد. با آغاز جنگ نیروهای لاری که با پانصد تفنگچی در خط مقدم می‌جنگیدند چون سستی جعفرخان زند را دیدند، به ناگهان مواضع خود را رها کرده و به لار بازگشتند. (گلشن مراد، ۱۳۶۹: ۷۴۱). این عقب‌نشینی باعث شکست سپاهیان زند و فرار جعفرخان به شیراز شد. (حسینی فسایی،۱۳۸۸: ۱/ ۶۳۸). عبدالله خان پس از بازگشت محمد و علی‌خان به لار، با مستحکم نمودن مواضع خود در لار، با بیرون کردن محصلان دیوانی زندیه علیه جعفرخان زند دست به شورش زده و درصدد حمله به شیراز برآمدند. غفاری کاشانی در این باره می‌نویسد:

«خبر طغیان و یاغیگری محمدخان و عبدالله خان لاری رسید که هر دو برادر، به سبب وهن جزئی که در سفر یزد به عساکر نصرت مأثر روی آورد آن را فرض به زوال این دولت کرده، پا از جاده‌های ارادت و قدم از شاهراه اطاعت بیرون گذاشته، روی از طریق خدمتگزاری برکاشته اند.» (غفاری کاشانی،۱۳۶۹: ۷۴۱). جعفرخان زند، عقب‌نشینی قوای لاری را عامل شکست سخت خود دانست و لذا جهت تنبیه خوانین لار، پسرش لطفعلی‌خان را با پانزده هزار نفر سرباز در اواسط ماه صفر ۱۲۰۲ ه.ق روانهٔ لارستان کرد. چون خبر حرکت لطفعلی‌خان زند به عبدالله و محمدخان لاری رسید، قلعهٔ لار را به محمدعلی‌خان پسر عموی خود سپردند و هر یک برای آوردن تفنگچی به جانبی از لارستان شتافتند. محمدخان نزد اعراب بندرها لار رفته از آنها استمداد جست و عبدالله خان روانهٔ قلعهٔ طارم و مشغول تدارک نیرو شد. لطفعلی‌خان در دو منزلی لار اردو زد و شهر را محاصره کرد. عبدالله و محمدخان با قوای خود به لار رسیده و به مقابله با سپاه زند پرداختند. پس از چهار ماه جنگ، عبدالله خان و محمدخان از سپاه زند شکست خوردند و به سمت کرمان فرار نمودند و محمدعلی‌خان که توانایی مقابله با سپاه زند را نداشت، قلعه را تسلیم خان زند نمود. (شیرازی،۱۳۶۵: ۴۱). لطف علی‌خان پس از غلبه بر خوانین و تصرف لار، هادی خان بستکی را مأمور انجام امور حکومتی لارستان کرد و در بازگشت به شیراز همسر محمد نصیرخان لاری را نیز همراه خود به شیراز آورد. در محرم سال ۱۲۰۳ ه.ق هنگامی‌که جعفرخان زند به عزم مبارزه با آقا محمدخان قاجار و تسخیر اصفهان از شیراز حرکت نمود، عبدالله خان لاری از دوری حاکم زند از فارس استفاده و با جمع‌آوری هزاران تفنگچی از محال سبعه، در حملهٔ ناگهانی بر شهر لار مسلط شد. وی در لار به یک صلح سیاسی با هادی خان بستکی تن داد و پس از سرکوب شورش خوارج قواسمی و تاخت‌وتازهای اعراب در خلیج‌فارس، کلانتران نواحی جنوبی را تحریک به شورش علیه زندیه نمود. (بنی‌عباسیان،۱۳۳۹: ۱۸۵). جعفرخان زند با شنیدن آشوب گرمسیرات و حرکت آقا محمدخان از تهران به سوی اصفهان، به شیراز بازگشت. با شروع ناآرامی در لار، جعفرخان بار دیگر لطفعلی‌خان را عازم منطقهٔ لارستان کرد. در غیاب سپاه زندیه در شیراز، مخالفان جعفرخان زند در طی یک شورش در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ ه. ق وی را به قتل رسانده و صیدمرادخان را به تخت پادشاهی نشاندند. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۵۹).

لطفعلی‌خان پس از سرکوب ناآرامی‌های منطقهٔ گرمسیرات لارستان درصدد بازگشت به شیراز بود که از کشته شدن جعفرخان به توطئه صید مراد خان زند باخبر شد. لطفعلی‌خان به بوشهر رفت و از شیخ ناصر خان ابومهیری، حاکم بوشهر، درخواست کمک کرد و با سپاهیانی که او در اختیارش گذاشت به سوی شیراز رهسپار شد. ابراهیم خان در حمایت از لطفعلی‌خان، مردم شهر شیراز را علیه صید مراد خان شوراند و صیدمرادخان را در ارگ وکیل محبوس نموده و اشراف را در خانه خویش گرد هم آورد تا نظر ایشان را برای حمایت از لطفعلی‌خان جلب نماید. (کوهمره، ۱۳۸۴: ۶۰). در این جلسه حاج ابراهیم‌خان به اشراف شیراز اطمینان داد و به کلام‌الله

سوگند خورد، چنانچه لطفعلی‌خان بر خلاف نظر اشراف قدمی بردارد «... تمامی ما متفق اللفظ و القلب ترک خدمت او کرده با شما موافق و با او منافق باشیم...» (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳۹۱). با تلاش ابراهیم‌خان کلانتر و اجماع اشراف شیراز لطفعلی‌خان در شعبان ۱۲۰۳ ه.ق وارد پایتخت شد و به حکومت زندیه منصوب گردید. حاجی ابراهیم‌خان کلانتر به پاداش خدماتی که برای تهیهٔ مقدمات سلطنت لطفعلی‌خان انجام داد، مورد اعتماد وی قرار گرفت و وزارت و صدارت دولت زندیه به وی تفویض شد. حاجی ابراهیم در اوایل سلطنت لطفعلی‌خان بسیار مورد توجه بود؛ اما قتل میرزا مهدی به دست لطفعلی‌خان اولین کدورت بین لطفعلی‌خان و ابراهیم خان کلانتر را نمایان ساخت و سوء ظن وزیر را نسبت به خان زند تقویت نمود.

لطفعلی‌خان پس از رسیدن به تخت سلطنت چندین جنگ با آقا محمدخان قاجار انجام داد. در اواسط شوال ۱۲۰۶ ه.ق در جنگ ابرج، لطفعلی‌خان از آقا محمدخان قاجار شکست خورد و راه فرار در پیش گرفت و از روی استیصال به جانب لار رفت. عبدالله خان با دو هزار تفنگچی لارستانی به سمت داراب رفت. (ستاری لاری، دره التواریخ، برگ ۴۷). در قصبه فرگ این دو باهم برخورد نموده و لطفعلی‌خان زند از عبدالله خان لاری استمداد جست. با بی‌اعتنایی عبدالله خان، خان زند ناگزیر به سمت کرمان فرار کرد. وزیری در تاریخ کرمان تصرف شیراز توسط آقا محمدخان قاجار و اظهار اطاعت و انقیاد خوانین فارس از حاکم قاجار را دلیل تصمیم عبدالله خان لاری می‌داند. (وزیری، ۱۳۶۴: ۲ / ۷۲۴). علی رغم گفته وزیری، به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلایل عدم حمایت عبدالله خان لاری از لطفعلی‌خان که تأثیر بسیاری بر حیات سیاسی ایران برجای نهاد و موجبات سرعت بخشی به برچیده شدن بساط قدرت زندیان در ایران شد: منازعات چهل ساله خاندان محمد نصیرخان لاری با حکومت زندیه، کینه قتل پدرش و تبعید خود و برادرانش از لار توسط کریم‌خان زند و جانشینان وی، اسارت مادرش توسط جعفرخان زند، روابط حسنه خاندانش با خوانین قاجاری و آینده‌نگری سیاسی وی است.

لطفعلی‌خان چون برای تجدیدقوای نظامی خویش در مناطق جنوبی ناامید شده بود برای انجام این مقصود به سمت کرمان رفت. خاطره تلخی که کرمانیان از چپاول پدرش جعفرخان زند داشتند و همچنین ترس از واکنش آقا محمدخان قاجار سبب شد که به مخالفت با خان زند برخیزند و او را به سمت راور متواری سازند. لطفعلی‌خان در راور نیز با هجوم میرزا محمدخان راوری خان آنجا روبه رو شد و ناگزیر به سوی طبس گریخت. لطفعلی‌خان پس از تلاش‌های نظامی در نواحی سیرجان، راور، طبس، تفت، ابرقو و بم نهایتاً موفق شد در شعبان ۱۲۰۸ پس از یک محاصره تقریباً طولانی که موجب قحطی شد، کرمان را تصرف و سکه بنام خود ضرب کند. (حسینی فسایی،۱۳۸۸: ۱ / ۶۵۷). آقا محمدخان پس از شنیدن خبر تصرف کرمان از سوی لطفعلی‌خان، خود شخصاً در شوال ۱۲۰۸ از تهران راهی کرمان شد تا کار لطفعلی‌خان را یکسره

کند. این لشکرکشی با همراهی حاج ابراهیم‌خان کلانتر صورت گرفت. قبل از محاصره شهر کرمان، فتحعلی‌خان قاجار مأموریت یافت در بم، نرمانشیر و جیرفت را به تصرف درآورد .عبدالله خان لاری با پنج هزار تفنگچی به کمک فتحعلی‌خان قاجار شتافت. (انصاری لاری اشکنانی، منتخب التواریخ لارستان، برگ ۵۹). فتحعلی‌خان پس از تصرف این نواحی به همراه عبدالله خان وارد لار شد و مورد استقبال لاری‌ها قرار گرفت. (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۱۸).

پس از پنج ماه محاصره شهر کرمان به تصرف قوای قاجاریه در آمد و لطفعلی‌خان به قلعه بم گریخت. حاکم بم اگرچه ابتدا به وی پناه داد اما در نهایت لطفعلی‌خان را دستگیر و تحویل قاجاریه داد و یک ماه بعد لطفعلی‌خان به قتل رسید. (شیرازی، ۱۳۶۵: ۱۰۱). پس از انقراض حکومت زندیه آقا محمدخان، فتحعلی‌خان را به حکومت فارس و ابراهیم‌خان را با لقب اعتمادالدوله به وزارت خود منصوب نمود. عبدالله خان لاری حاکم لارستان که بیش از چند سال، از اطاعت خوانین زند سرباز زده بود و با خوانین قاجار در سرکوب مخالفان و شورشیان جنوبی نهایت همکاری را انجام داده بود، مورد لطف و توجه آقا محمدخان قرار گرفت و به حکومت لار گماشته شد. (اشکنانی، منتخب التواریخ لارستان :برگ ۱۱۹).

۶. نتیجه

به دنبال قتل نادرشاه افشار و اوضاع آشفته و نابسامان ایران جنگ‌های مدعیان قدرت بین جانشینان وی، محمد نصیرخان لاری با تسلط بر لارستان و نواحی پس کرانه‌ای و راه‌های تجاری جنوب به عنوان یکی از مدعیان سلطنت در ایران نقش تعیین کننده‌ای در صحنهٔ سیاسی ایران یافت. کریم‌خان زند یکی دیگر از مدعیان سلطنت در ایران پس از غلبه بر خوانین بختیاری و آزادخان افغان و تسلط بر بخشی از نواحی مرکزی و گسترش نفوذش در جنوب، رویارویش با حاکم لارستان اجتناب ناپذیر می‌نمود. پادشاه زند به شیوه‌های مختلف از قبیل پیشنهاد پاداش (واگذاری حکومت مناطق) ایجاد اختلافات خانوادگی بین خاندان محمد نصیرخان، تهدید به مجازات (لشکرکشی به لارستان) و تهدید به قتل، درصدد تضعیف قدرت خاندان لاری بود. در مقابل محمد نصیرخان لاری با حمایت از محمدحسن خان قاجار درصدد حذف کریم‌خان زند از صحنه سیاسی فارس بود. شکست محمد نصیرخان لاری و تسلط کریم‌خان زند بر لارستان که با تسلیم شدن محمد نصیرخان و به گروگان رفتن اعضای خانواده وی به شیراز، همچنین قتلش همراه بود، باعث تضعیف شدید خاندان نصیرخانی شد. به نحوی که جانشینانش در عصر کریم‌خان زند در تحولات کرانه‌های جنوبی تأثیر چشمگیری نداشته و منابع آن دوره نیز با بی توجهی یا کم توجهی نسبت به سایر امرای این خاندان نقش آنها را کم اهمیت جلوه داده‌اند. تقریباً یک دهه بعد از مرگ کریم‌خان زند، عبدالله خان لاری از ضعف حکام زندیه استفاده نموده و با بازگشت به لار، قدرت در لارستان و نواحی پس کرانه‌ای را به

دست گرفت. از مجموع اقداماتی که توسط عبدالله خان لاری در دوره حکمرانی جعفرخان و لطفعلی‌خان زند صورت گرفت می‌توان استنباط کرد که وی با بررسی اوضاع و احوال زمانه ابتدا درصدد برآورده نمودن آرزوی پدر خود یعنی تسلط بر شیراز بود، چون به هدف خود نرسید، در نهایت جانب آقا محمدخان قاجار که از قدرت بیشتری برخوردار بودند گرفت و توانست با اقدامات خود زمینه سقوط حکومت زندیه و برآمدن قاجارها را فراهم نماید.

۷. پی‌نوشت‌ها

۱. در نسخه خطی «عقود اللآل فی تراجم العامره الاحمدیه اعیان اهل الکمال للانصاری الرفاعی» در برگ ۲۷۳ ب درباره شیخ احمد بن جلال لاری آمده است: «احمد بن جلال بن احمد بن جلال مصلح الدین بن محمد بن القاضی جلال اللاری الحنفی الاحمدی ولد به مدینه لار سنه سبع ۵۵ و ثمان مائه و ترعرع به بیت المجد و الشرف و قرا العلوم النقلیه و العقلیه و تدرج فی مراتب الزهد و الریاضات حتی ادرک المقامات العلیه و تفقه به ابیه و به ابن عمع القاضی مصلح الدین و به جماعت من اعلام تلک الدیار و حبب الله الیه الطریقه الاحمدیه و اهلها فالتحق به خدمت الشیخ الامام زین الدین ابی بکر الخافی و سلک علی یدیهو اکمل الانتساب الیه فانجلی فی ابراج الهنایه کوکبا و؟ .اماما فریدا و انتهت الیه ریاسه الطریقه کما انتهت الیه ریاسه الشریفه و طاف البلاد و ارشد الله به العباد و نزل الی المصر و درس به جامعها و ارشد فیها امه من الاکابر و قصد بیت الله الحرام فتوفی به مکه المکرمه عام تسعمائه عن ثلاث و تسعین سنه و له تألیف مفیده و تصانیف عدیده منها تاریخ لار » (ابوبکر انصاری، عقود اللآل فی تراجم العامره الاحمدیه اعیان اهل الکمال للانصاری الرفاعی : برگ ۲۷۳).

۲. قلعهٔ مُشت‌کوه، کوهی بلند با نمایی به شکل مشت دست در آبادی گُهره فین واقع شده است. فسایی در بارهٔ این قلعه می‌نویسد: «کوهی است در جوار قریه گهره ناحیه فین سبعه، بلندی آن نزدیک ربع فرسخی و وسعت سر آن نیز ربع فرسخ، آبش از چشمه، به ده نفر تفنگچی محفوظ شود». (فسایی،۱۳۸۸: ۲ / ۱۶۳۱).

۳. ناحیهٔ سبعه عنوان عمومی هفت آبادی، واقع در بخش شرقی لارستان است که در مسیر تجارتی کرمان و شرق فارس قرار دارد. این منطقهٔ حاصل خیز و آباد، شامل هفت بلوک به نام‌های ایسین، بیونج، خشن آباد، طارم، فارغان، فین و گله گاه بوده است. (وثوقی،۱۳۸۳: ۶۹).

۴. میرزا ابوطالب از شخصیت‌های سیاسی اواخر صفویه بود که پله‌های ترقی را نزد نورالله خان حاکم لارستان و بندرها در دورهٔ شاه سلطان حسین صفوی طی نمود. وی جانشین حاکم لارستان در امور بندرها بود. بر اساس گزارش کارکنان کمپانی هلند در بندرعباس، با آغاز حمله محمود افغان به ایران بر اثر بزدلی‌های نورالله خان در لار و نماینده‌اش میرزا ابوطالب کلانتر در بندرعباس، نواحی جنوبی ایران عرصه تاخت و تاز و غارت بلوچان و افغانان شد. با سقوط صفویان و تسلط محمود افغان بر فارس، میرزا ابوطالب از مقام خود عزل و به لارستان رفت. به هنگام لشکرکشی خداداد خان فرمانده اشرف افغان به لار، میرزا ابوطالب جزو سرکردگان مدافعان قلعه لار بود که قلعه را تسلیم فرمانده افغانی کرد. (فلور،۱۳۶۷: ۱۰۳). میرزا ابوطالب در دورهٔ عادل شاه افشار (۱۱۶۱– ۱۱۶۰ ه.ق). به حکومت بندرعباسی انتخاب شد. وی مأموریت داشت با غلبه بر ملاعلی شاه، ناوگان شاهی ایران را به دست گیرد. (فلور،۱۳۷۱: ۱۸۳). میرزا ابوطالب در انجام مأموریت محوله موفق نبود و با بازگشت به لار رهبری شورش علیه حاکم لار را بر عهده گرفت.

۵ . پس از آنکه علی‌مردان‌خان بختیاری و کریم‌خان زند امور سلطنت شاهرخ شاه را متزلزل دیدند، به ابوالفتح‌خان بختیاری حاکم اصفهان، تاختند و او را شکست دادند؛ اما سپس در تقسیم قدرت با او متحد شدند. آن سه تن طی معاهده‌ای، میرزا ابوتراب را که شاهزاده‌ای از خاندان صفویه بود، با عنوان «شاه اسماعیل سوم» بر تخت سلطنت نشاندند. بر پایهٔ این معاهده، علی‌مردان‌خان نایب‌السلطنه شد تا در رفع مشکلات کشور به شاه دست‌نشانده یاری دهد. امور لشکری به کریم‌خان واگذار شد و ابوالفتح‌خان نیز دوباره به حکومت اصفهان رسید. علی‌مردان‌خان با پیمان‌شکنی، ابوالفتح‌خان را به قتل رسانید و در سال ه.ق، همراه شاه اسماعیل سوم از اصفهان به سوی فارس لشکر کشید.

منابع

ابوبکر انصاری، عقود اللآل فی تراجم العامره الاحمدیه اعیان اهل الکمال للانصاری الرفاعی.
اسدپور، حمید، (۱۳۸۷)، تاریخ اقتصادی و سیاسی خلیج فارس در عصر افشاریه و زندیه، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
انصاری لاری اشکنانی، حبیب الله، منتخب التواریخ، نسخه خطی.
آرشیو خانوادگی خاندان محمد نصیرخان لاری، مکاتبات محمدحسن خان قاجار با محمد نصیرخان لاری
آصف، محمد هاشم، (۱۳۴۸)، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران، امیرکبیر.
ج.ج لوریمر، (۱۳۸۸)، وقایع‌نگاری خلیج‌فارس، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد ایران‌شناسی.
جان ر، پری، (۱۳۶۸)، کریم‌خان زند (تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۷۹– ۱۷۴۷)، ترجمه علی‌محمد ساکی، تهران، نشر نو.
زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۴۰۲)، برآمدن قاجار (تاریخ ایران از پایان عصر صفوی تا قتل آقا محمدخان قاجار)، تهران، نگارستان اندیشه.
ستاری لاری، شیخ علی، دره التواریخ، نسخه خطی.
عبدالکریم شیرازی، علیرضا، (۱۳۶۵)، تاریخ زندیه (جانشینان کریم‌خان زند)، به کوشش ارنست پیر، ترجمه و مقدمه غلامرضا ورهرام، تهران، گستره.
غفاری کاشانی، ابوالحسن، (۱۳۶۹)، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین.
فسایی، حاج میرزا حسن، (۱۳۸۸)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگاری فسایی، تهران، امیرکبیر.
فلور، ویلم، (۱۳۷۱)، اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
کلانتر، محمد بن ابوالقاسم، (۱۳۶۲)، روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس: شامل وقایع قسمت‌های جنوبی ایران از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابخانه سنایی، کتابخانه طهوری.
کوهمره، زین‌العابدین، (۱۳۸۴)، رساله تدابیر شاه و وزیر (در احوالات آقا محمدخان قاجار و وزیر او حاجی ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله)، تصحیح میهن دخت حاجیان پور، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
گلستانه، ابوالحسن، (۱۳۹۴)، مجمل‌التواریخ (شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادرشاه)، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
مجموعه فرمان‌ها، مناشیر، مکاتبات و منشات (خطی)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۸۵۷۲۳،
منشی جامی، (۱۳۸۴)، تاریخ احمد شاهی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، دانشگاه تهران .
نامی اصفهانی، محمد صادق، (۱۳۶۳)، تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، به کوشش سعید نفیسی، تهران، اقبال.
وثوقی، محمد باقر، (۱۳۸۳)، آیت‌الله سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۹، تهران، اساطیر.
Abdul Karim Shirazi, Alireza, (1986), History of Zandiyeh (the successors of Karim Khan Zand), with the efforts of Ernest Pir, translation of the introduction by Gholamreza Varharam, Tehran, Gostareh. [In Persian].

Abu Bakr Ansari, Al-Uqad al-Allaal in the translations of Amira al-Ahmadiyya Ayan Ahl al-Kamal by Ansari al-Rifa'i. [In Arabic].

Ansari Lari Ashkanani, Habibullah, Selected Al-Tawarikh, manuscript.

Asadpour, Hamid, (2008), Economic and Political History of the Persian Gulf in the Afsharia and Zandiyeh Eras, Tehran, Human Sciences Research and Development Institute.[In Persian].

Asif, Mohammad Hashem, (1968), Rostam al-Tawareikh، corrected by Mohammad Mashiri, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Collection of orders, decrees, correspondences and origins (handwritten), Islamic Council Library, No. 85723.

Family archive of Mohammad Nasir Khan Lari family, correspondence of Mohammad Hasan Khan Qajar with Mohammad Nasir Khan Lari. [In Persian].

Fasaei, Haj Mirza Hassan, (2009), Farsnameh Naseri, revised and updated by Mansour Rostagari Fasaei, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Flor, Willem, (1992), Iran and Holland's commercial expansion and Dutch trade in the Afsharian and Zandian era, translated by Abolqasem Seri, Tehran, Toss. [In Persian].

Ghafari Kashani, Abolhassan, (1990), Golshan Murad, by Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran, Zarin. [In Persian].

Golestaneh, Abolhassan, (2014), Majamal al-Tawarikh (including events and events of thirty-five years after Nader Shah), by the efforts of Modares Razavi, Tehran, University of Tehran. [In Persian].

Hedayat, Rezaqoli Khan, (2001), History of Rouza al-Safai Naseri, Vol. 9, Tehran, Asatir.

J. J. Lorimer, (2009), Chronicles of the Persian Gulf, translated by Abdul Mohammad Aiti, Tehran, Iranian Studies Foundation. [In Persian].

John R, Peri, (1989), Karim Khan Zand (History of Iran between 1779-1747), translated by Ali Mohammad Saki, Tehran, Nashrno. [In Persian].

Kalantar, Muhammad bin Abulqasem, (1983), Mirza Mohammad Kalantar newspaper of Fars: including the events of the southern parts of Iran from 1142 to 1199 AH, by Abbas Iqbal, Tehran, Sanai Library, Tahuri Library. [In Persian].

Kohmera, Zain al-Abidin, (2005), Treatise on the measures of the Shah and the Minister (in the context of Agha Mohammad Khan Qajar and his minister Haji Ibrahim Kalantar Estimad al-Doulah), edited by Mihan Dekht Hajianpour, Tehran, University Publishing Center. [In Persian].

Menshi Jami, (2005), History of Ahmad Shahi, by Gholamhossein Zargarinejad, Tehran, University of Tehran. [In Persian].

Nami Esfahani, Mohammad Sadiq, (1984), Giti Gosha's history in the history of Zandiyeh, by the efforts of Saeed Nafisi, Tehran, Iqbal.

Sattari Lari, Sheikh Ali, Dera al-Tawarikh, manuscript.

The Persian Gulf Precis,selection from State Papers,Bombay,regarding the East India Companys connections with the Persian Gulf, wuth a summary of events,1600- 1800,J.A.Saldanha,Calcutta,1908,Vol. [In Persian].

The Persian Gulf precis,selections from state paper,Bombai(1986),J.A.Saldanha,calcutta,1908,Archive Edition.Vol.1. [In Persian].

Vosoghi, Mohammad Baqher, (2004), Ayatollah Seyyed Abdul Hossein Lari and the Constitutional Movement, Tehran, Islamic Revolution Documentation Center. [In Persian].

Zargarinejad, Gholamhossein, (2023), The rise of the Qajar (Iranian history from the end of the Safavid era to the murder of Agha Mohammad Khan Qajar), Tehran, Andishe Negarestan. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Analysis Study of the Affectability of Manichaean Symbolic and Decorative Motifs in the Arts of the Sassanid Period

Elaheh Panjehbashi[1], Zeinab Mohammadjani Divkolaei[2]

1. Corresponding Author, Department of Painting, Faculty of Arts, Alzahra University, Tehran, Iran. Email: e.panjehbashi@alzahra.ac.ir

2. M. A, of Painting Department, Faculty of Arts, Alzahra University, Tehran, Iran. Email: zeinabmohammadjanii@gmail.com.

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
25, May, 2024

In Revised Form:
18, July, 2024

Accepted:
6, August, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Manifestism is one of the important movements of the Sassanid period and Manifest painting forms a part of Iranian art history. Knowledge of Manichaean religion and art reveals a part of ancient Iranian culture and rituals. The religious beliefs of the Manichaeans have been manifested in the form of symbols and codes in their paintings. Symbolic motifs in Manichae paintings include human motifs, animal motifs, plant motifs, geometric motifs, and mixed motifs. This study is aimed to identify common symbolic and decorative motifs between Manichaean and Sasanian works. The research question is raised as follows: Which of the symbolic and decorative motifs in Manichaean paintings are similar to Sasanian works in implementation and theme? This study raises new issues and claims in the rooting of Manichaean painting art and tries to prove the hypothesis that Manichaean art was significantly affected by the art of the Sassanid period. In previous studies, researchers have pointed out some common motifs between Manichaean and Sasanian art. However, in this study, more samples have been studied to identify and solve some ambiguities and complexities that existed in Manichaean art from Turfan Oasis. This study has been done using a library-documentary study and descriptive-analytical method and with a comparative approach between Manichaean and Sasanian art. By studying Manichaean paintings and Sassanid works, it can be said that there are motifs such as pearls, lotus flowers, ducks, grapes, and pomegranates, and some decorative motifs such as Khatai motifs and wavy bands in Manichaean paintings, which are found in the artworks of the Sassanid period. The studied samples in Manichaean paintings have many similarities with Sasanian works in terms of appearance. In terms of meaning and concept, there is not much similarity between them in terms of partial theme. However, in terms of the overall theme, they have something in common in terms of linking Manichaean and Sasanian motifs with myths.

Keywords: Sasanian, Manichaean, painting, symbolic motifs, decorative motifs

Cite this The Author(s): Panjehbashi, E., Mohammadjani Divkolaei, Z., (2024). Analysis Study of the Affectability of Manichaean Symbolic and Decorative Motifs in the Arts of the Sassanid Period, Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (25-52)- DOI: 10.22059/jhss.2024.377032.473715

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

Symbolism is common in Iran as a tool for expressing and conveying religious and cultural concepts, and this has brought many artworks together in terms of form and meaning. Human, animal, plant, geometric, and mixed motifs are among the elements that have been used as symbolic elements since ancient times, and there are many in Sasanian and Manichaean works. Mani was in Shapur I's court for many years and was safe from the wrath of his enemies during Shapur's reign. It seems that Manifestism was considered the most popular religious belief during the Sassanid period. Shortly after the death of Shapur I, Mani was tried and sentenced to death and executed. After his death, his followers were persecuted by their enemies and emigrated. There is no artwork by Mani himself because the opponents have burned and destroyed all his works. However, since Mani's followers considered themselves to be following the painting tradition of their prophet, they imitated Mani's works in their paintings. The immigrant Manichaeans took the aesthetics of Iranian painting of the Sassanid period to the region under the rule of the Uyghurs. In many of the existing works of Manichaean, the most important influence on Buddhist art and the most Affectability from Sasanian art are visible. For the first time, Manichaean paintings were discovered in Turfan in 1905. Central Asian texts are from the period between the 8th and 13th centuries AD. The history of most Turfan texts and miniatures goes back to the most brilliant period of Uyghur-Manichaean rule, i.e., the 9th to 12th centuries AD. The studied Manichaean paintings are from the period after the Sasanian period and are related to the 8th to 9th centuries AD.

Manichaean and Sasanian artworks are different in terms of implementation technique, but many visual and thematic similarities can be seen in their art. By comparing samples of Manichaean paintings on paper, fabric, and walls with plastering motifs, relief motifs, and Sasanian metalwork, it is found that pearl motifs, lotus flowers, ducks, grapes, pomegranates, Khatai motifs, and wavy bands are among the common motifs among them In terms of appearance, all the symbolic motifs in Manichaean and Sasanian art are almost similar but they have differences in terms of theme. The symbol of pearls in Sassanid works is the symbol of the sun tablet, the divine sphere, and power, and Manichean pearls are the symbol of the soul and are usually associated with people such as gods and angels. In the partial theme, the pearl symbols in Manichaean and Sasanian art are different, but in terms of the overall theme, they are close and similar due to their connection with the gods. Regarding the symbol of the lotus flower, which is seen a lot in Sasanian and Manichaean works, researchers have said that the Manichaeans adapted this flower from Buddhist art. Despite this, there is one case of Sassanian and Manichaean lotus flowers, which have some similarities between them.

It can be considered that maybe the Manichaean artists took models from Sasanian art in addition to Buddhist art in the performance of some lotus flowers. In terms of theme, the lotus flower was associated with Anahita and Izadmehr in the eyes of the Sasanians, and in Manichaean art, it is also depicted in connection with gods. In this case, this flower is related to Sasanian mythology and it is the same in Manichaean art, and it can be said that they are similar from this point of view. In a Manichaean wall painting, there is an image of a three-trunked tree; some researchers have said that this tree probably came from Buddhist art to Manichaean art.

Ducks can also be seen in the pond under this tree; it is not mentioned in Manichaean sources whether this motif was adapted from Buddhist art or not, but considering that there is a duck motif in Sasanian works, there is a possibility that the Manichaeans took this motif from Sasanian art. In terms of the theme of the motif of a duck, it inevitably referred to the concept of the painting of a three-trunked tree in which a duck is depicted. Considering the theme of the painting, which shows a heavenly environment, ducks may be a symbol of life or heaven in the eyes of the Manichaeans. If this hypothesis that the Manichaean duck is a symbol of heaven is true, so, in this respect, it differs from the theme of the Sassanid duck motif, which is the symbol of Anahita. The grape symbol is also depicted in Manichaean and Sasanian art in connection with myths, which are common in this sense but differ in a partial theme. Regarding

the pomegranate symbol, it should be said that it is the fertility symbol of the goddess Anahita among the Sasanians. However, in Manichean paintings, it is likened to the followers of Mani, and it is drawn next to a Roshani maiden. In general, considering that two female myths (Anahita and Roshani Maiden) were painted with pomegranates, it can be assumed that the ideas of the Sassanids and the Manichaeans about depicting pomegranates may have been close to each other.

There are decorative elements such as wavy bands and khatai motifs next to the Manichaean texts, which are a perfect example of Sassanid art. There may be slight differences in the way of implementation, but the overall design of the decorative motifs is modeled on Sassanid works. In general, it can be said that the appearance of the symbolic and decorative elements of Manichaeism and Sasanid have many similarities, but in terms of the theme of these motifs, both in Manichaeism and Sasanid works, they are sometimes related to religion and sometimes to mythology, which in general can be an indication of the common world view between Manichaean and Sassanid artists.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

واکاوی تحلیلی تأثیرپذیری نقوش نمادین و تزئینی مانوی از هنرهای دورهٔ ساسانی

الهه پنجه‌باشی[1]✉ زینب محمدجانی دیوکلائی[2]

۱.نویسنده مسئول دانشیار گروه نقاشی، دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران. رایانامه: e.panjehbashi@alzahra.ac.ir

۲. کارشناس ارشد گروه نقاشی،، دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران. رایانامه: zeinabmohammadjanii@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۳/۰۵

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۴/۲۸

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۱۶

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

مانویت یکی از جنبش‌های مهم دورهٔ ساسانی است و نگارگری مانوی بخشی از تاریخ هنر ایران را تشکیل می‌دهد. شناخت دین و هنر مانوی بخشی از فرهنگ و آئین‌های ایران باستان را نمایان می‌سازد. اعتقادات مذهبی مانویان در قالب نماد و رمز در نگارگری آن‌ها تجلی پیدا کرده‌اند. نقوش نمادین در نگاره‌های مانوی همانند آثار دورهٔ ساسانی شامل: نقوش انسانی، نقوش حیوانی، گیاهی و هندسی و ترکیبی است. هدف از انجام این تحقیق شناسایی نقوش نمادین و تزئینی مشترک میان آثار مانوی با ساسانی است. سؤال پژوهش بدین شرح مطرح می‌گردد: کدام یک از نقوش نمادین و تزئینی در نگاره‌های مانوی با آثار ساسانی در اجرا و مضمون شباهت دارند؟ این مقاله مباحث جدیدی را در ریشه‌یابی هنر نگارگری مانوی مطرح می‌کند و درصدد اثبات این فرضیه است که هنر مانوی به طور قابل ملاحظه‌ای از هنر دورهٔ ساسانی تأثیر گرفته است. در پژوهش‌های پیشین محققان به برخی نقوش مشترک میان هنر مانوی و ساسانی اشاره کرده‌اند؛ اما در این پژوهش نمونه‌های بیشتری مورد مطالعه قرار گرفته تا برخی ابهامات و پیچیدگی‌هایی که از هنر مانوی از واحهٔ تورفان وجود داشت، شناسایی و حل شود. این تحقیق با بهره‌گیری از مطالعهٔ کتابخانه‌ای– اسنادی و به روش توصیفی– تحلیلی و با رویکردی تطبیقی میان هنر مانوی و ساسانی انجام شده است. با مطالعه بر روی نگاره‌های مانوی و آثار ساسانی می‌توان گفت که در نگارگری مانوی نقش‌مایه‌هایی مانند مروارید، گل نیلوفر آبی، مرغابی، انگور، انار و برخی نقوش تزئینی مانند نقوش ختایی و نوارهای مواج وجود دارد، که این نقوش را در آثار هنری دورهٔ ساسانی نیز می‌توان مشاهده کرد. نمونه‌های مورد بررسی در نگاره‌های مانوی از لحاظ ظاهری با آثار ساسانی شباهت‌های بسیاری دارند. از نظر معنا و مفهوم نیز به لحاظ مضمون جزئی شباهت زیادی بین آن‌ها نیست؛ اما از نظر مضمون کلی، از جهت پیوند داشتن نقوش مانوی و ساسانی با اسطوره‌ها وجه اشتراکاتی با هم دارند.

واژه‌های کلیدی: ساسانی، مانوی، نگارگری، نقوش نمادین، نقوش تزئینی.

استناد: پنجه‌باشی، الهه؛ محمدجانی دیوکلائی، زینب ؛ (۱۴۰۳). واکاوی تحلیلی تأثیرپذیری نقوش نمادین و تزئینی مانوی از هنرهای دورهٔ ساسانی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۵۲-۲۵) DOI: 10.22059/jhss.2024.377032.473715

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدمه

نگاره‌های مانوی و آثار دورهٔ ساسانی از لحاظ تکنیک اجرایی با هم متفاوت هستند؛ اما اشتراکاتی بصری و مضمونی در آثار آن‌ها دیده می‌شود. نمادگرایی به عنوان یک ابزاری برای بیان و انتقال مفاهیم آئین دینی و فرهنگی در ایران رایج بوده و همین امر آثار هنری فراوانی را از نظر صورت و معنا به هم نزدیک کرده است. نقوش انسانی، حیوانی، گیاهی، هندسی و ترکیبی از جمله عناصری بوده که از دورهٔ باستان به عنوان عناصر نمادین استفاده می‌شده و در آثار ساسانی و مانوی نیز بسیار وجود دارد. زیبایی‌شناسی نقاشی ایرانی دورهٔ ساسانی، توسط مانویان مهاجر به منطقهٔ تحت سلطهٔ اویغورها برده شد. در بسیاری از آثار موجود از مانویان، مهم‌ترین تأثیرگذاری بر هنر بودائی و مشهودترین تأثیرپذیری از هنر ساسانی نمایان است (جوادی و خونساری، ۱۳۹۷: ۵۵-۶۰). اسماعیل‌پور نیز با بررسی برخی از عناصر مشترک میان هنر مانوی با ساسانی به این نتیجه رسیده که هنر ایرانی در دورهٔ ساسانی بر هنر مانوی آسیای میانه و واحهٔ تورفان اثر فراوانی گذاشته است (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۵۸). هدف از انجام این تحقیق شناسایی نقوش نمادین و تزئینی مشترک میان آثار مانوی با ساسانی است. سؤال پژوهش بدین شرح مطرح می‌گردد: کدام یک از نقوش نمادین و تزئینی در نگاره‌های مانوی با آثار ساسانی در اجرا و مضمون شباهت دارند؟ در جستار حاضر به روش توصیفی- تحلیلی و رویکردی تطبیقی با استناد به منابع مانوی و ساسانی، تلاش بر این شد تا تأثیرات هنر ساسانی بر هنر مانوی آشکار شود. با مطالعه بر روی نگاره‌های مانوی و آثار ساسانی می‌توان گفت که نقوشی چون مرغابی، انگور، انار، نقوش ختایی و نوارهای مواج که در آثار مانوی با ساسانی دارای اشتراک نقش هستند، در پژوهش‌های پیشین مورد توجه و تبیین قرار نگرفته‌اند. هنر مانوی به غیر از ایران، ترکیبی از هنر اقوام و ملل مختلف از جمله چین و هند هم هست، که از این نظر هنوز جنبه‌های مبهم و ناشناخته‌ای در مورد آن وجود دارد. برخی از نقوش مانوی که به احتمال بسیار زیاد از هنر ایران اقتباس گردیده‌اند تا به حال بررسی و کشف نشده‌اند؛ لذا در این پژوهش سعی بر این بوده تا با توصیف، مقایسه و گونه شناسی نقوش مانوی با ساسانی جنبه‌های ناشناخته این هنر آشکار گردد.

۱-۱.پیشینه پژوهش

برای موضوع پژوهشی حاضر، در کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های مختلف اطلاعاتی وجود دارد که در این پژوهش سعی در تکمیل تحقیقات پیشین شده است. اسماعیل‌پور (۱۳۸۲) در مقالهٔ خود تحت عنوان «زیبایی‌شناسی در هنر و ادبیات مانوی» در مورد تأثیرپذیری هنر مانوی از دورهٔ ساسانی پرداخته است. قائم (۱۳۸۷) در مقالهٔ خود تحت عنوان «مانی و تأثیر او بر هنر دورهٔ خود» به مقایسهٔ نقوش گچی با آثار نقاشی مانویان پرداخته و در بخشی از مقاله خویش به شباهت نقوش گیاهی، ساقه‌های مواج (ختایی) و تزئینات برگ کنگری در نقوش گچی ساسانی و آثار نقاشی مانویان اشاره کرده است. هامبی و همکاران (۱۳۸۹) در کتاب «هنر مانوی و زردشتی» به کانون‌های هنر مانوی اشاره کرده و توضیحاتی در مورد شیوه و فن اجرای نگاره‌ها

داده و اطلاعاتی نیز در رابطه با تأثیرپذیری هنر مانوی از هنر دورهٔ ساسانی ارائه داده است. پوپ و اکرمن (۱۳۹۱) در کتاب «سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز» در فصل پیوندهای هنر مانوی با هنر ایران، ضمن معرفی آثار هنری مانوی اشاره به دوایر مروارید نشان در هر دو هنر دارد. لطیف پور (۱۳۹۴) در مقالهٔ خود تحت عنوان «وجوه حکمی مانویت و تأثیر آن بر هنر مانوی» به هالهٔ نور دور سر مانوی و ساسانی پرداخته است. کلیم کایت (۱۳۹۶) در کتاب خود تحت عنوان «هنر مانوی» انواع نگاره‌های مانوی را نام برده و از نظر مضمونی و نمادین تحلیل و تفسیرهایی را ارائه داده است. کروگر (۱۳۹۶) در کتاب خود تحت عنوان «تزئینات گچ‌بری ساسانی» به انواع نقش‌مایه‌های موجود در گچ‌بری‌های ساسانی پرداخته و مضامین گچ‌بری‌های این دوره را مورد بررسی قرار داده است. جوادی و خونساری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «نقاشی اویغور حافظ میراث نقاشی مانویان» به بررسی هنر مانوی اویغور پرداخته‌اند و هنر اویغورهای مانوی را زنده نگهدارندهٔ هنر ایران دورهٔ ساسانی دانسته‌اند. چهری (۱۴۰۰) در مقالهٔ خود تحت عنوان «مطالعهٔ باستان‌شناختی نقوش الهه آناهیتا بر روی گچ‌بری دورهٔ ساسانی» به بررسی گچ‌بری‌هایی ساسانی با نقش الهه آناهیتا پرداخته است. پنجه باشی و محمدجانی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «مطالعهٔ تحلیلی معنای عناصر نمادین با تأکید بر هالهٔ نور در نگارگری مانوی» برخی از عناصر نمادین مانوی را از حیث اجرا و مضمون بررسی کرده‌اند. در پژوهش‌های پیشین تنها به مروارید، هالهٔ دور سر، برگ کنگر و ساقه‌های مواج مشترک بین هنر مانوی و ساسانی اشاره شده و دیگر نقوش مشترک میان آن‌ها بررسی نشده است. آنچه موضوع پژوهش حاضر را از دیگر پژوهش‌ها متمایز می‌کند، معرفی تعداد بیشتری از نقش‌مایه‌های نمادین و تزئینی مشترک میان نگاره‌های مانوی و آثار دورهٔ ساسانی است؛ بنابراین در این پژوهش سعی شده با بهره‌گیری از منابع مرتبط، تحلیل و استدلال شخصی و تجزیه و تطبیق تصاویر به تحلیل علمی این موضوع پرداخته شود.

۲.دین و هنر مانوی در زمان ساسانیان

مانی بنیان‌گذار مانویت، دین جهانیِ گنوسی، در جنوب بین‌النهرین، در نزدیکی شهر تیسفون بر ساحل رود دجله به دنیا آمد (تاردیو، ۱۴۰۰: ۲۳). مانی سالیان دراز در دربار شاپور اول به سر برد و طی سلطنت شاپور از غضب دشمنان در امان بود. طی سلطنت شاپور تحول عظیمی در اوضاع دینی رخ نداد. به نظر می‌رسد که مانویت در دوران ساسانی پرطرفدارترین مرام مذهبی به شمار می‌رفت اما هرگز آن‌طور که آرزوی مانی بود مذهب رسمی شناخته نشد. اندکی پس از مرگ شاپور اول مانی محاکمه و به مرگ محکوم و اعدام شد، پیروان وی مورد آزار قرار گرفتند و از وطن مهاجرت کردند (قائم، ۱۳۸۷: ۳۳- ۴۰). مانی در شمار هنرمندانی بوده است که برای اشاعه، حفظ و بقای کیش خود، دست به نقاشی، خوش‌نویسی و نبیگان نگاری زده بود. نوآوری مانی در نگرش دینی و عرفانی در هنرش نیز متجلی شد و ویژگی هنری نوینی پدید آورد (اسماعیل‌پور، ۱۴۰۰، ۱۶۴). مانویان زمینهٔ هنر دوره اشکانی را راهنمای نقاشی خود قرار دادند و سعی کرده اند

شیوهٔ متداول نقاشی روی گچ و آبرنگ و سپس نقاشی روی کاغذ و پارچه را به اجرا درآورند. کلیم کایت می‌گوید که هنر مانوی بر شالودهٔ هنر اشکانی منطقهٔ بین‌النهرین نهاده شده است. بی‌تردید، هنر ساسانی نیز بر نقاشی مانویان مؤثر بوده است (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۶۹). هیچ اثر هنری از خود مانی متأسفانه در دست نیست؛ زیرا که مخالفان همه آثار او را سوزانیده و از بین برده‌اند؛ اما از آنجا که پیروان مانی خود را دنباله‌رو سنت نقاشی پیامبرشان می‌دانستند، احتمال اینکه در نقاشی‌هایشان آثار خود مانی را مثنی سازی می‌کردند زیاد است (رمضان ماهی و بلخاری، ۱۳۸۸: ۳۵). اولین بار نقاشی‌های مانوی در سال ۱۹۰۵ م در تورفان کشف شد (هامبی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳). متون آسیای میانه از دوره‌ای بین سده‌های هشتم تا سیزدهم میلادی است. تاریخ بیشتر متن‌ها و مینیاتورهای تورفان به درخشان‌ترین دورهٔ شهریاری اویغوریان مانوی، یعنی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی باز می‌گردد (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۷۷).

۳.عناصر نمادین در نگاره‌های مانوی

تاریخ نمادگرایی نشان می‌دهد که هر چیزی می‌تواند اهمیت نمادین پیدا کند: اشیاء طبیعی (مانند گیاهان، حیوانات، سنگ، خورشید) یا اشیاء ساخت انسان (مانند خانه، قایق) یا حتی اشکال مجرد (مانند مربع، دایره، مثلث). انسان با تمایلی که به نمادسازی دارد، اشیاء و اشکال را به نمادها تبدیل می‌کند و آنان را در مذهب و هنر بصری خود وارد می‌کند (یونگ، ۱۳۸۱: ۳۶۴). نقش نمادها در هنرهای دینی چنان قابل توجه و حائز اهمیت است که آن‌ها را می‌توان اجزای تفکیک نشدنی فرهنگ بصری ادیان دانست به‌طوری که شناخت یک هنر دینی بدون آشنایی با رمز و راز مفاهیم نمادهای آن ممکن نخواهد بود (ذکرگو، ۱۳۷۸: ۷). مانویان نیز برای درک زیبایی‌شناسی ویژهٔ خود و برای انتقال درون‌مایه‌های زیبایی شناسانه، در هنر نگارگری خود از یک زبان نمادین بهره گرفتند. این زبان نمادین دو جلوهٔ تصویری و بیانی دارد (اسماعیل‌پور، ۱۴۰۰: ۱۶۶). در آئین مانوی چون دیگر شاخه‌های عرفانی عناصر و مفاهیمی مانند؛ عروج، هبوط، تطهیر و رستگاری مطرح است که هر یک از آن‌ها به عنوان مفهومی ذهنی و لمس نشدنی و روحانی، با کمک رمز و نماد بیان می‌شوند. ریشهٔ این نمادگرایی در اصول گنوسی دین مانوی است. این نمادگرایی در زبان تصویرگرای این کیش از عناصری کمک می‌گیرد که مفاهیم مهم مانوی را در پالایش و تطهیر روح بیان می‌کند (معمارزاده، ۱۳۸۸: ۳۱).

۳-۱.نماد مروارید

مروارید گوهری است که در نزد همهٔ تمدن‌های روی زمین از اقوام و نژادهای مختلف با آداب و رسوم‌های گوناگون، منجر به شکل‌گیری اساطیر و داستان‌های شگرف شده است. بی‌شک درخشندگی، تلألؤ و ماندگاری این عنصر و هم‌چنین یافتن آن از جایی ناممکن مانند قعر دریا، برای انسان باستانی به صورت شیئی با ارزش در خدمت یک ایدهٔ متعالی قرار گرفته و طی اعصار نیروی رمزی و کیهان‌شناختی به خود گرفته و باعث شده که مردم سرزمین‌های گوناگون از این نماد در خدمت باورهای عرفانی و قومی خود استفاده کنند و خدایان و ایزدان خود را در قالب این

عنصر نشان دهند. به همین سبب مروارید به صورت نمادی مشترک در بین بسیاری از جوامع کهن درآمده است (لرستانی، ۱۳۹۰: ۷۲). نماد مروارید در نگاره‌های مانوی هم مربوط به روح فردی که نیازمند رستگاری است و هم به روح روشنی در کیهان یعنی نفس زنده اشاره می‌کند که در سراسر جهان پراکنده شده و شخصیت‌های نجات‌بخش کیش مانوی آن را آزاد می‌کنند. هدف کیش مانوی نه تنها آزاد کردن مرواریدهای موجود در پوشش ناپاک جسمانی، از جهان مادی و نیز گردآوردن روان‌ها همچون اندام‌های یک بدن است، بلکه تداوم در تطهیر آن‌ها است (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۵۸). انسان با همه ساختار دیوی و پلیدش گوهری جانانه در بطن خود به اسارت دارد؛ این گوهر (مروارید) همان پاره نوری است که به زعم عرفان مانوی در صدف تن انسان به اسارت گرفته شده، درحالی که اصلاً به صدف کون و مکان تعلق ندارد (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۳۷). در نگاره‌های مانوی نقوش مروارید معمولاً به صورت رشته دایره‌های به هم متصل شده، در حاشیه متن، اطراف بدن و یا در تزئین هالهٔ نور دور سر ایزدان مانوی تصویر شده است (تصاویر ۱ و ۲).



تصویر ۱. ایزد بانو مانوی با هالهٔ نور مزین شده با مروارید، خوچو، پایان قرن هشتم م (Gulácsi, 2016: 239).



تصویر ۲. نوار مروارید به صورت عمودی، خوچو، قرن هشتم تا نهم م(کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۱۶۵).

۳-۲.نماد گل نیلوفر آبی

ظهور نیلوفر از آب‌هایی که عاری از هرگونه آلودگی بوده، نشانهٔ خلوص، پاکی و نیروی بالقوه است. از آنجا که گل نیلوفر در سپیده‌دم باز و در هنگام غروب بسته می‌شود، به خورشید شباهت دارد، پس مظهر همهٔ روشنگری‌ها، آفرینش، تجدید حیات و بی‌مرگی است (بهمنی، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۸). این گل بیانگر نمادهای مختلف است که مشترک با عقاید سایر ملل نیز هست به عنوان مثال سمبل کامیابی، قدرت حاصلخیزی زمین، صلح جهانی، زیبایی، مظهر عشق، ریاضت و عبادت است. نیلوفر با آیین مهر نیز پیوستگی نزدیک می‌یابد (مبینی و شافعی، ۱۳۹۴: ۴۹). مانویان ایزدان و شخصیت‌های برگزیدهٔ خود را روی اورنگ نیلوفر نقش می‌کردند تا کمال معنوی و قدرت و پاکی و همچنین جایگاه متفاوت آن‌ها را نشان دهند. در نگاره‌های مانوی گل نیلوفر آبی (تصویر ۳) بسیاری نقش شده که اغلب ایزدان بر روی آن نشسته یا ایستاده‌اند و گاهی نیز این گل به صورت رونده رسم می‌شد، که به نظر می‌رسد گل نیلوفر به شکل رونده ایزدان را به سمت عروج و معنویت سوق می‌دهد (پنجه باشی و محمدجانی، ۱۴۰۱: ۲۳).



تصویر ۳. گل نیلوفر آبی، خوچو، پایان قرن هشتم م (Gulácsi 2016: 239).

۳-۳.نماد مرغابی

یک بن‌مایهٔ مهم، نگارهٔ درختی سه ساقه مکشوف در بزکلیک می‌باشد که تصویر این نگاره لطمهٔ فراوان دیده است (تصویر۴ و ۵). این درخت از حوض آب برآمده و در آن دو مرغابی شنا می‌کنند. درخت سرشار از شکوفه و میوه است و انسان‌ها، فرشتگان و ایزدان ستایش کنندهٔ آن هستند (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۲۴۵– ۲۵۸). نقوش اصلی این نقاشی به وضوح با مفهوم بهشت مانوی ارتباط دارد؛ درختان با میوه‌های سرشار، حوض آب با مرغابی و ایزدان مختلف که نماد ساکنان قلمرو نور هستند (Gulácsi, 2016: 335). از نظر گولاچی حوض آب در این نگاره می‌تواند نماد پاک‌کننده گناهان باشد؛ اما در ادامه گفته: از آن جایی که حوض آب در این نقاشی دیواری نه به عنوان منبع شستشوی گناهان، بلکه به عنوان منبع تغذیه درخت و مرغابی‌ها نشان داده شده است، مشخص نیست که چگونه می‌توان عناصر مختلف این نقاشی را به هم مرتبط کرد اما به طور کلی این نقاشی فضایی بهشتی را تعریف می‌کند (Gulácsi, 2016: 335- 337). طبق نظر کلیم کایت مانویان تصویر نمادین درخت را احتمالاً از کیش بودائی گرفته‌اند (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۲۴۵)؛



تصویر ۴. تصویر دیوارنگارهٔ اصلی مانوی از مرغابی، بزکلیک، تصویر قرن نهم(Gulácsi, 2016: 230)



تصویر ۵. تصویر بازسازی شده از دیوارنگارهٔ مانوی با مرغابی م(Gulácsi, 2016: 319).

اما در مورد نقش مرغابی در نگاره‌های مانوی تابه‌حال در متن‌های پژوهشی مورد توجه و تبیین قرار نگرفته است؛ احتمال اینکه تصویر مرغابی در نگاره‌های مانوی اقتباسی از مرغابی‌های آثار

ساسانی باشد وجود دارد. از نظر معنای نقش مرغابی در نگاره‌های مانوی، نیز پژوهشی صورت نگرفته است؛ بنابراین با توجه به مفهوم این دیوارنگاره و فضایی که تصویرسازی شده ممکن است که هدف هنرمند مانوی از نقش کردن مرغابی نشان دادن حیات یا بهشت باشد. در مجموع این امر می‌تواند فرضیه‌ای باشد که مرغابی مانوی از آثار ساسانی اقتباس شده و معنای آن را می توان حیات یا بهشت دانست.

۳-۴.نماد انگور

تاک یا درخت انگور دارای مفاهیم نمادین و مقدس در تاریخ باستان بوده است. درخت تاک گاهی در مکان‌ها و آثار باقی‌مانده با درخت پیچک به یک معنی و مفهوم استفاده شده است. تاک، درخت انگور و یا پیچک، عمدتاً به قوه حیات و الوهیت ارتباط داده شده است؛ همچنین در اساطیر ایران، نماد باروری و فراوانی و دارای نیروی مقدس جاودانه نیز بوده است (وارنر، ۱۳۸۶: ۵۸۹). انگور نیز در آیین میتراییسم ایران باستان مقدس بوده و نماد برکت است. در اساطیر و افسانه‌های کهن ایرانی، انگور از خون گاوی که خداوند آفرید و در حمله اهریمن کشته شد، پدید آمده است (واشقانی فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۴۳).



تصویر ۶. نگارهٔ خوشنویسان مانوی با خوشه‌های انگور، خوچو، قرن هشتم تا نهم م (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۱۶۱).

یکی از زیباترین نقاشی‌های دیواری به جا مانده از مانویان نقاشی غار بزکلیک است که در آن درختی با سه تنه تصویر شده که ریشه‌هایش در ظرفی مانند لگن فرو رفته است (تصاویر ۴ و ۵). هر تنه دارای دو شاخه به شکل چنگال است، برگ‌های درخت خیلی هنرمندانه طراحی نشده، کل اثر با رنگ‌های خاکستری و قهوه‌ای و نارنجی است، رویش را گل‌های بسیار بزرگ نارنجی به شکل بشقاب‌های گرد فرا گرفته و خوشه‌های انگور از هر طرف آن آویزان است (ویدن گرن، ۱۳۹۵: ۱۵۱-۱۵۰). در یکی از کاغذ نگاره‌های مانوی (تصویر ۶) تعدادی از خوشنویسان تصویر شده‌اند که در پشت سر آن‌ها درخت تاک با شکوفه‌های سفید و قرمز تصویر شده که خوشه‌های انگور از آن‌ها آویزان است. بن‌مایهٔ درخت تاک سرشار از انگور احتمالاً زاویه‌ای برای مراقبه است. و. آرنولد[1] در مورد بن‌مایهٔ تاک در نوشته‌های مانوی گردآورده و می‌نویسد: «شگفت‌آور است که بن‌مایهٔ تاک در پیوند با کیش مانوی مطرح می‌شوند. کیش به طور تخیلی در قالب یک تاکستان

است؛ همان‌گونه که کیش رهبر خود را دارد، تاکستان یا تاک نیز تحت مراقبت یک باغبان است». تک تک اعضای پرستشگاه مانوی می‌توانستند خود را یک تاک به شمار آورند (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۲۶۲).

۳-۵.نماد انار

انار در دین مزدیسنا از درختان مینوی و از عناصر مقدس و خجسته به شمار می‌رود و زرتشتیان شاخه و میوه آن را در مناسک و آئین‌های دینی خود به کار می‌برند. به رسمی که زرتشتیان در آئین‌های عبادی به دست می‌گیرند. بنا بر متن‌های متأخر زرتشتی، از ترکه‌های درختان اناری است که معمولاً در آتشکده‌ها می‌کاشتند. درخت انار و برسم فراهم آمده از ترکه‌های انار را، ماه درختی مؤنث دانسته‌اند که در آن رمز و نشانه جاودانگی و باروری نهفته است (مبینی و شافعی، ۱۳۹۴: ۴۹). در یکی از ابریشم نگاره‌های مانوی (تصویر ۷) تصویر ایزدان و افرادی وجود دارد که در برابر درختان انار مملو از انارهای سرخ ایستاده‌اند. این درخت ظاهراً با درخت پُرمیوه و نمادین (می‌تواند مربوط به شخصیت‌های ایزدی و نیز به حواریون دین مربوط باشد) یکی است. هم عیسی و هم مانی را درخت پر میوه خوانده‌اند؛ البته می‌توان تشکیلات کیش مانوی را به بوستانی همانند کرد که میوه‌هایش همان پیروان آن هستند. پرستشگاه، جامعهٔ گزیدگان و نیوشایان، درخت پر میوه‌ای هستند که به دست حواریون کشت شده‌اند. میوه‌ها اعضای این پرستشگاه هستند که با دانش و رفتار حرمت گزار خویش به رستگاری از ماده می‌رسند. چنین رستگاری به چیدن میوه از درخت تشبیه گردیده است (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۱۳۸– ۱۳۹).

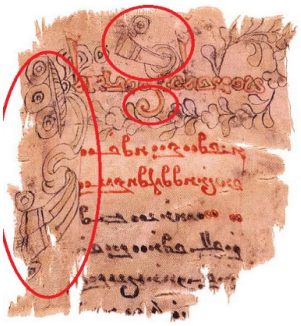


تصویر ۷. ابریشم نگاره مانوی با نقش انار، خوچو، اوایل قرن نهم م (Gulácsi, 2016: 237).

۳-۶.عناصر تزئینی در نوشته های مانوی

تزئین گیاهی متن نیز از ویژگی‌های هنر مانوی است. آرایه‌های گیاهی در نسخ خطی مانوی اکثراً فراتر از عنوان رفته و همه حواشی آن را گل و برگ فرا می‌گیرد. تزئین که مرکب از شاخه‌های میوه‌های درشت و نوارهای گیاهی و گل‌های مختلف است هم حالت استخوان‌بندی و چارچوب دارد و هم پس‌زمینه‌ای برای واژگان شده بدون اینکه با آن‌ها ادغام یافته باشد و یا قسمتی از آن‌ها شود (هامبی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۷–۲۶). آرایه‌های تزئینی و نقوش ختایی در قالبی آراسته در صفحه چرخیده، گویی وظیفه‌شان ایجاد تعادل بصری بوده است؛ اما نقوشی نیز یافت می‌شود که سبب ساز وزنی نامتقارن است که شاید برای ایجاد تمایز میان صفحات نگارین یا

برای تأکید بر جلوه‌های ویژه ایجاد شده باشد. در این میان حتی اشکال هندسی ساده و پیچیده در فرمی گره کشی شده به آرایش درست صفحه یاری رسانده است. برای ایجاد تعادل، نبیگان نگار مانوی از قرینه‌سازی‌ها، همانند قرینه لولایی[۲] و انتقالی[۳] سود جسته است. همین شیوه قرینهٔ لولایی آشکارا تأثیرات هنر ساسانی را همانند پارچه‌های ساسانی نشان می‌دهد (میرزایی، ۱۳۹۹: ۳۰). در سربرگ جزوه‌ای مانوی (تصویر ۸) که عنوانی بسیار خوش‌خط دارد، به آرایه‌های گل و نوار آراسته است (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۱۴۵– ۱۴۶). نواری ساده و کوتاه که از دل دایره‌ای متحدالمرکز روئیده در بالای صفحه قرار دارد و نواری دیگر که بلندتر، پیچان، با طرح‌های راه راه تصویر شده، به صورت عمودی در حاشیه متن قرار گرفته است. طرح‌های تزئینی دیگری نظیر دوایر متحدالمرکز، پیچک ها و گل‌های سه برگی نیز در این صفحه وجود دارند.



تصویر ۸. نوشته مانوی همراه با آرایه‌های تزئینی گل و نوار، خوچو، قرن هشتم تا نهم م (Gulácsi ,2005: 61)

در نمونه دیگری (تصویر ۹) از طرح‌های تزئینی مانوی نیز تصویر پیچک‌های زیاد و گره‌هایی آمده که به رنگ آبی روشن و سرخ ارغوانی است (کلیم کایت، ۱۳۹۶: ۱۴۵). در این نمونه نیز نوارها و دوایر متحدالمرکز همانند تصویر قبل وجود دارد (تصویر ۸).



تصویر ۹. آرایه تزئینی پیچک و گل، خوچو، قرن هشتم تا نهم م (میرزایی، ۱۳۹۹: ۳۰).

۳-۷.هنر دورهٔ ساسانی

یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از نظر ترویج هنرهای گوناگون، دورهٔ ساسانی است که نه تنها تضمین‌کنندهٔ تداوم خلاقیت‌های دوره‌های گذشته بوده، بلکه با نوآوری‌های هنری خود سهمی مهم در عرصهٔ جهانی ایفا کرده است. وسعت این امپراتوری از سرحدات گرجستان و ارمنستان تا سواحل خلیج‌فارس و دریای عمان و از حوالی سند تا رود فرات

گسترده بود (خسروی و صمدی بگه جان، ۱۳۹۴: ۲۱۰). یکی از هنرهای با ارزش دورهٔ ساسانی هنر گچ‌بری است که در این دوره بسیار رواج داشت؛ زیرا گچ کاری ارزان و کار با آن بسیار آسان بوده و نتیجه قطعی آن زود به دست می‌آمد (پرادا، ۱۳۸۳: ۳۰۵). هنر گچ‌بری یکی از مهم‌ترین تزئینات معماری ساسانی بوده و نمونه‌های آن تاکنون از حاجی‌آباد فارس، چال ترخان، بندیان درگز، تیسفون، تپه حصار دامغان، قلعه یزدگرد، بیشاپور و کیش به دست آمده است که مهم‌ترین منابع اطلاعاتی تزئینات معماری ساسانی در جغرافیای تاریخی ایران می‌باشند (منصوری و کرمیان، ۱۳۹۱: ۷۳). در دورهٔ ساسانی در انواع هنرها به ویژه ساخت و پرداخت ظروف سیمین نیز شاهد بلوغ چشمگیری هستیم. شکل‌های منتخب برای ساخت این ظروف باید متناسب باشکوه دربار ساسانی و کاربرد آن‌ها می‌بود. معروف‌ترین اشکال این آثار عبارت‌اند از: بشقاب بزرگ مدور، سینی مدور با لبه‌های برگشته و مضرس، کوزهٔ بیضوی با پایهٔ بلند شیپوری شکل و گلدان گلابی شکل با گردن بلند نامنظم (آزادبخت و طاووسی، ۱۳۹۱: ۵۹– ۶۰). موضوعات مهم تزئین این ظروف نیز شامل صحنه‌های شکار، جلوس شاه، اعطای منصب و ضیافت، رامشگری، صحنه‌هایی با ویژگی‌های مذهبی، پرندگان، گل‌ها و حیوانات افسانه‌ای است؛ همچنین بر روی بشقاب‌های سیمین، جام‌ها و تنگ‌ها، حیوانات اساطیری چون شیر همراه درختان و نقوش گیاهی و ستارهٔ هشت پر حک شده است (دادور و منصوری، ۱۳۸۵: ۸۱– ۸۲).

عناصر نمادین در آثار ساسانی

نقوش گیاهی، حیوانی، انسانی و ترکیبی در دورهٔ ساسانی در هنرهای مختلفی مانند نقش برجسته‌ها، آثار گچ‌بری، مهرها، سکه‌ها، ظروف فلزی و دیگر آثار به طور مکرر اجرا شده است. این نقوش، در مواقعی نقشی صرفاً تزئینی ایفا می‌کنند و گاهی نیز دارای معانی نمادین هستند و به اسطوره‌ها متصل می‌شوند (صداقت، ۱۳۹۶: ۱۳۵).

۳-۸.نماد مروارید

در آثار دوره ساسانی، در کنار دیگر نقوش، فرم دایره‌وار به تعداد زیادی دیده می‌شود (تصویر ۱۰). می‌توان استنباط کرد که این نقوش به گونه‌ای به ایزدان مقدس و فره آن‌ها دلالت دارند. این کادرهای مرواریدی علاوه بر حلقه مروارید که دور نقوش ساسانی قرار گرفته‌اند، نمادی از قرص خورشید و یا شمسه نیز هستند و حتی در این صورت هم نمادی از فره ایزدی است (سودآور، ۱۳۸۴: ۷۹). تعداد دوایر در این نقوش می‌تواند مظهر قدرت باشد.



تصویر ۱۰. گچ‌بری با طرح مروارید، دورهٔ ساسانی، تیسفون، قرن ششم م، محفوظ در موزهٔ متروپولیتن (URL: 1).

در نتیجه نقوش گچبری دایره و مرواریدها که در کنار دیگر نقوش ساسانی دیده می‌شود، مفهومی مانند قدرت و گاه نماد مهری است (دریانورد، ۱۳۹۹: ۳۲– ۳۳).

۳-۹.نماد گل نیلوفر آبی

در آثار هنری دورهٔ ساسانیان نقش زیبای غنچه‌ها و گل‌های نیلوفر آبی بسیار دیده می‌شود. یکی از حجاری‌های طاق‌بستان که مربوط به اردشیر دوم و مراسم تاج‌گذاری او است (۳۷۹– ۳۸۳ م)، صحنه‌ای از پیمان مذهبی را نشان می‌دهد (تصویر ۱۱) و شامل سه نفر ایستاده و اسیری در زیر پای آن‌ها که یکی شاهنشاه است و دیگری اهورامزدا افتاده است. میترا (ایزد مهر)، در سمت چپ بر روی گل نیلوفر آبی بزرگی ایستاده است (بیرق‌دار و حاتم، ۱۳۹۳: ۲۰).



تصویر ۱۱. نقش برجسته مراسم تاج‌گذاری اردشیر دوم، طاق‌بستان (بیرق‌دار و حاتم، ۱۳۹۳: ۲۰).

گل نیلوفر در اساطیر ایران و هند تصویری از مادینهٔ هستی، آفرینش و خلوص و پاکی تجسم یافته است. در روایات کهن ایران گل نیلوفر (لوتوس) را جای نگه‌داری تخمه یا فر زرتشت که در آب نگه‌داری می‌شد، می‌دانستند و از این رو، نیلوفر با آیین مهری پیوستگی نزدیک می‌یابد (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۸۱).



تصویر ۱۲. بخشی از تصویر، نقش گل نیلوفر آبی در زیر پای میترا (بیرق‌دار و حاتم، ۱۳۹۳: ۲۰).

گل نیلوفر در زیر پای مظهر ایزد مهر (خدای عهد و پیمان) قرار دارد (تصویر ۱۲) که نشانه خدای فروغ و روشنایی و نگهدارندهٔ گله‌ها و رمه‌ها است و همچنین نشان آفرینش و زندگی است

و نقش مذهب در قدرت شاهی را نشان می‌دهد (دادور و منصوری، ۱۳۸۵: ۱۰۵). در آئین ایرانی نیلوفر گل نور و آب و ظهور است که با مهر و ناهید ارتباط ناگسستنی دارد و بندهش، نیلوفر را گل آناهیتا می‌داند؛ بنابراین نیلوفر به عنوان نمادی از زندگی و باروری و داشتن فر الهه آناهیتا است که در آب می‌روید (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۲۲).

۳-۱۰.نماد مرغابی

به غیر از نقوش گیاهی و انسانی، نقوش حیوانی نیز از گچبری‌های دوره ساسانی به دست آمده است. هنرمندان این دوره در استفاده از نقوش حیوانات، ترکیب و تلفیق آن‌ها با نقوش گیاهی و هندسی به مهارت کامل رسیده بودند. نقش مرغابی به علت قدرت گرفتن آناهیتا در این دوره در ظروف، گچبری‌ها و جواهرات بسیار دیده می‌شود. این پرنده رشته‌ای از مروارید به منقار یا به گردن دارد (تصویر ۱۳) که نشانهٔ آن در ارتباط با بانو آناهیتا الهه آب و سلطنت بوده است (جوادی، ۱۳۹۴: ۳۶). نماد مرغابی در هنر ایرانی در یک سیر تاریخی مداوم قرار گرفته و در هر برهه با توجه به اقتضای اعتقادی و باور زمانه مورد استفاده قرار گرفته است. البته اعتقادات مرتبط با این نماد که تقدیس آب و الههٔ آن است ریشه در ناخودآگاه ایرانیان دارد، زیرا از بین رفتن یک باور لزوماً به معنی پاک شدن نمودهای آن از بطن زندگی ایرانیان نبوده و تنها تفاوت دید و عقیده در آن حاصل شده است. این نقش در ابتدا خاصیتی واقع‌گرا داشته و نماد آن چیزی است که مردم در اطراف خود می‌دیدند و در پیشبرد زندگی‌شان مؤثر بوده است. با روند تکاملی باورها و تولد ایزدان، نماد مرغابی فراواقعی و اساطیری شده و این پرنده نمایندهٔ یکی از بزرگ‌ترین ایزد بانوان ایران، آناهیتا، می‌شود. این اتفاق در دورهٔ هخامنشیان می‌افتد و در دورهٔ ساسانی به اوج خود می‌رسد (کریمی، ۱۳۹۸: ۳۰).



تصویر ۱۳. گچبری با طرح مرغابی، دورهٔ ساسانی، چال ترخان، محفوظ در موزهٔ بوستون
www.Raeeka.Wordpress.com

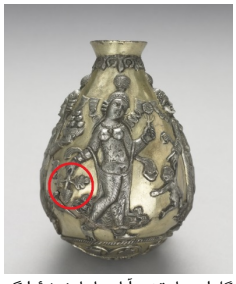
۳-۱۱.نماد انگور

انگور در آئین میتراییسم ایران باستان مقدس بوده و نماد برکت است. در اساطیر و افسانه‌های کهن ایرانی، انگور از خون گاوی که خداوند آفرید و در حملهٔ اهریمن کشته شد، پدید آمده است. در افسانه‌ها آمده است که در محل کشته شدن این گاو، ۵۵ گونه دانه و ۱۲ گونه گیاه داروئی روئید و از خون او انگور پدید آمد (واشقانی فراهانی، ۱۳۸۹:۲۴۳ و وارنر، ۱۳۸۶: ۳۶۷). انگور یا تاک از

دیگر گیاهان اساطیری است که نقش آن را در هنر دوره ساسانی بسیار مشاهده می‌کنیم و نماد امید باروری و فراوانی است (تصویر ۱۴ و ۱۵) (دادور و منصوری، ۱۳۸۵: ۶۴).



تصویر ۱۴. گچبری طرح انگور، دورهٔ ساسانی، تیسفون، ، قرن ششم م، محفوظ در موزهٔ متروپولیتن .(URL: 2)



تصویر ۱۵. گلدانی با نقش آناهیتا با خوشهٔ انگور، چهارم تا پنجم م قرن دورهٔ ساسانی ، محفوظ در موزهٔ کلیولند (URL: 3).

۳-۱۲.نماد انار

انار در دورهٔ ساسانی همواره مقدس بوده و در آیین مذهبی کاربرد داشته و از شاخه‌های آن برای ساخت برسم استفاده می‌شده و پُردانگی آن نماد باروری آناهیتا بوده است (خالدیان، ۱۳۸۷: ۲۳). در برخی از گچبری‌های ساسانی انار درون نخل‌های شکافته شده که به صورت یک جفت بال درمی‌آیند وجود دارد (تصویر ۱۶)؛ که نماد باروری و حاصل خیزی است و جنبهٔ روحانی دارد (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۸: ۳۸). نقش الهه آناهیتای برهنه بر روی تنگ‌های فلزی نیز دیده می‌شوند (تصویر ۱۷) که الهه آناهیتا در درون طاق‌های ستون‌دار، در صحنه‌های مختلفی به شکل ایستاده به نمایش درآمده که در دستش انار را نگه داشته است (چهری، ۱۴۰۰: ۲۰۴).



تصویر ۱۶. گچبری با نقش انار، دورهٔ ساسانی، تیسفون، قرن ششم م، محفوظ در موزهٔ متروپولیتن(URL: 4).



تصویر ۱۷. فلاسک با نقش الهه آناهیتا با اناری در دستش، دورهٔ ساسانی،قرن ششم م، محفوظ در موزهٔ ارمیتاژ (http://deptswashington.edu/silkroad/museums/shm/shmsasanian.html)

۳-۱۳.عناصر تزئینی در آثار ساسانی

دسته دیگر از تزئینات در هنر ساسانی نقوش ختایی است که وجه تسمیهٔ آن به درستی آشکار نیست. ختایی، ساقه گلی است که به صورتی موزون سراسر سطح را می‌پیماید (تصویر ۱۸) و به

ابتکار هنرمند، انواع گل برگ و غنچهٔ تجریدی را بر آن می‌گستراند. سرآغاز نقوش ختایی را می‌توان در حجاری‌های هخامنشی و هنر دورهٔ ساسانی (گل‌ها، نخل، گل چند پر، نیلوفر آبی و برگ کنگر و غیره) دانست. تنوع بی‌پایان ختایی به سبب آزادی حرکت ساقه‌ها و تنوع گل‌ها، غنچه‌ها، برگ‌ها و سایر نقوش وابسته‌اش میسر می‌شود. گل‌های گرد، پروانه‌ای، شاه‌عباسی و فرفره‌ای و انواع برگ‌ها و غنچه‌ها، نمونه‌هایی از بی‌شمار نگاره‌هایی هستند که هنرمندان ایرانی ابداع کرده و به مدد ساقه ختایی، در سراسر طرح گسترانده‌اند (ندیم، ۱۳۸۶: ۱۸).



تصویر ۱۸. نقش شاخه‌های پیچان بر روی تنگ آب، نقره زراندود، دورهٔ ساسانی، قرن ششم تا هفتم م، محفوظ در موزه میهو (URL:5).

یکی از شاخصه‌های هنر ساسانی نوارهایی پهن، بلند و مواج هستند که به نحوی اغراق‌آمیز تکرار می‌شوند و اکثراً رو به بالا در حال اهتزازند. این نوارها بر تاج و سر پادشاه و کمر و مچ پای او، در لباس ایزدان و موجودات و اشیای دیگر هم دیده می‌شوند (جلالیان، ۱۳۹۷: ۷). تقریباً تمام شاهان ساسانی نوار پادشاهی را دارند و آن‌قدر این عنصر در هنر این دوره تکرار می‌شود که در میان پژوهشگران نام نوارهای ساسانی را به خود می‌گیرد (رجبی، ۱۳۸۳: ۴۶۸).



تصویر ۱۹. بشقاب با نقش خسرو دوم، دورهٔ ساسانی، اواخر قرن ششم م، محفوظ در موزهٔ ارمیتاژ(URL: 6).

تمامی نوارهای ساسانی در آن قسمتی که به افراد یا اشیایی گره می‌خورند باریک و رفته‌رفته در انتها که به اهتزاز درآمده‌اند، پهن‌تر هستند. یکی دیگر از ویژگی‌های این نوار چین‌دار و مواج بودن آن‌ها است؛ حتی اگر شخص ثابت باشد. برای نمونه طرح روی یکی از بشقاب‌های ساسانی گواه این موضوع است (تصویر ۱۹)، با اینکه پادشاه ثابت است لیکن نوارها به اهتزاز در آمده‌اند.

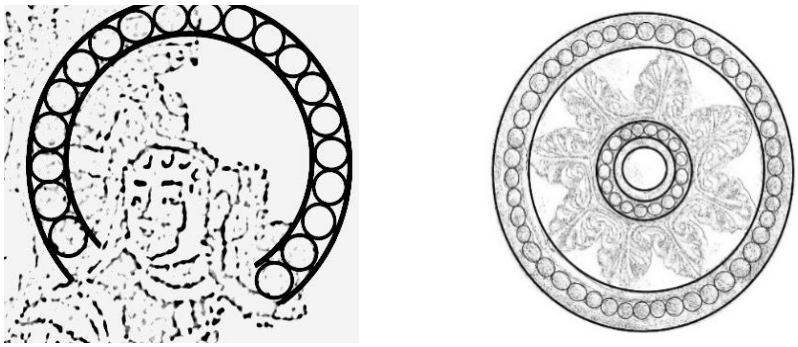
البته باید گفت که محدود نقوشی نیز وجود دارند که در آن‌ها نوارها در حال اهتزاز نیستند؛ که از این بین می‌توان به نقش برجسته تاج ستانی اردشیر دوم در طاق‌بستان اشاره نمود (تصویر ۱۱) (زارع ابرقویی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۷– ۹۹).

۴. مقایسهٔ عناصر نمادین و تزئینی مانوی با ساسانی

حضور گستردهٔ نگاره‌های گیاهی و حیوانی در هنر ایران را باید در باور کهن تقدیس گیاهان و احترام و عمق فراوان ایرانیان به طبیعت جست‌وجو کرد (ندیم، ۱۳۸۶: ۱۷). دورهٔ ساسانی از منظر تقدس گیاهان جایگاه خاصی دارد؛ همچنین در دورهٔ مانوی نیز عناصر گیاهی نقش محوری و نمادین داشته‌اند. به طور کلی مفاهیم نمادین گیاهان و جانوران در باورهای اعتقادی مردم وجود دارد و این امر ریشه در باورهای اسطوره‌ای و دینی مردم ایران دارد. در پژوهش حاضر در انتخاب عناصر انسانی، حیوانی، گیاهی و هندسی، جهت بررسی به مواردی اشاره شد که در هنر مانوی و ساسانی مشترک بوده‌اند. این موارد در ادامه از نظر اسلوب‌های اجرا و مضمون مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند و در جدول‌های ۱ و ۲ جمع‌بندی می‌شوند.

۵.وجوه اشتراک و افتراق در اجرا

اسلوب‌های اجرایی از بسترهایی است که شباهت عناصر نمادین مانوی با آثار ساسانی را تقویت می‌کند. با بررسی‌های انجام شده می‌توان شباهت‌های اجرایی نقوش نمادین و تزئینی نگاره‌های مانوی با ساسانی را مشاهده کرد. در آثار ساسانی نقش‌مایهٔ مروارید اغلب به صورت رشته‌ای از دایره‌های به هم چسبیده می باشد؛ که در نگاره‌های مانوی نیز این نقش همانند دورهٔ ساسانی اجرا شده است (تصویر ۲۰).



تصویر ۲۰. نقش‌مایهٔ مروارید ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

نقش‌مایه گل نیلوفر آبی به دست آمده از طاق‌بستان دورهٔ ساسانی که در زیر پای ایزد مهر قرار دارد، با ده پر نقش شده که نهنجی نیم‌دایره همراه با خطوطی مورب است. نگاره‌ای مانوی نیز وجود دارد که ایزد روشنی و دو برگزیده روی گل نیلوفر آبی ایستاده‌اند، در پائین ترین بخش این نگاره گل نیلوفر آبی دیگری به صورت مستقل وجود دارد که شباهت بسیاری از لحاظ فرم و تعداد گل برگ ها به نیلوفر آبی طاق‌بستان دارد (تصویر ۲۱).



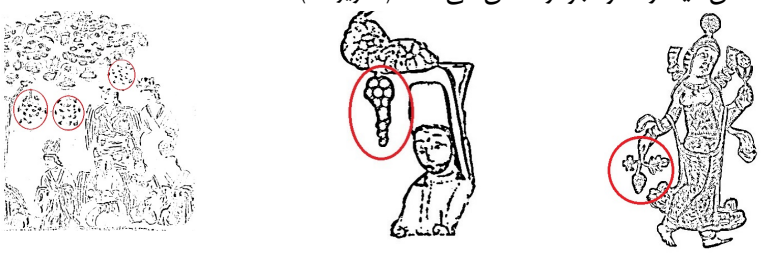
تصویر ۲۱. نقش‌مایهٔ گل نیلوفر آبی ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

در آثار ساسانی نقش‌مایهٔ مرغابی با گردنی باریک، سری گرد، با چشمانی دایره‌ای (دو دایره تودرتو) و با منقاری کوتاه و تیز و فرم بدنی تقریباً فربه نقش شده؛ همچنین گردنبندی به گردن مرغابی آویزان و بال‌هایش با نقوش مروارید و نوارهای قابی شکل بسیاری تزئین گردیده است. تصویر مرغابی که از دیوارنگارهٔ مانوی به دست آمده، بسیار آسیب‌دیده و فرم بدن آن خیلی واضح و مشخص نیست؛ اما به صورت کلی فرمی شبیه به مرغابی ساسانی دارد؛ همچنین به دلیل ناواضح بودن تصویر، نمی‌توان در مورد اینکه که آیا مرغابی نگاره‌های مانوی ساده ترسیم شده و یا مزین به عناصر تزئینی بوده، اظهار نظر کرد (تصویر ۲۲).



تصویر ۲۲. نقش‌مایهٔ مرغابی ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

نقش‌مایهٔ انگور در آثار ساسانی معمولاً به شکل خوشه‌ای با برگ‌های پهن به صورت مستقل و یا در ارتباط با الهه آناهیتا تصویر شده؛ اما انگور مانوی به شکل خوشه‌های آویزان از درخت در اطراف افراد خاص و یا ایزدان تصویر گردیده است. این مورد که نقش انگور ساسانی جدا از درخت و به صورت خوشه‌ای است و نقش انگور مانوی به یک درخت کامل، متصل شده تفاوت این دو نقش‌مایه از نظر اجرا را نشان می دهد (تصویر ۲۳).



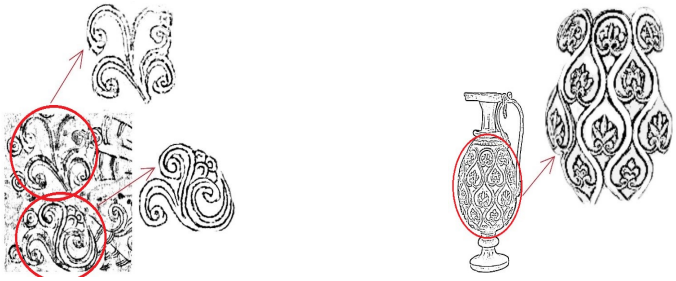
تصویر ۲۳. نقش‌مایهٔ انگور ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی، نقش الهه آناهیتا با خوشهٔ انگور در دستش و تصویر میانی: خوشنویس مانوی با درخت انگور در پشت سرش و تصویر سمت چپ: ایزدان مانوی زیر درخت انگور)، (منبع: نگارندگان).

انار در آثار ساسانی و مانوی از لحاظ شکلی به صورت دایره‌ای و متصل به سه دندانه برگی شکل هستند. شباهت دیگر این نقش میان آن ها در این می باشد که در هنر ساسانی، انار با الهه آناهیتا و در هنر مانوی با دوشیزه روشنی نقش شده است (تصویر ۲۴).



تصویر ۲۴. نقش‌مایهٔ انار ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

نقوش ختایی در آثار ساسانی به عنوان تزئین در کنار نقش‌مایه‌های نمادین برای پر کردن فضا وجود دارد؛ که به شکل ساقه‌هایی پیچان، باریک، خمیده و در انتها به گل (احتمالاً نیلوفر آبی یا زنبق) می‌رسد. در نگارگری مانوی نیز از این نقش در حاشیه متون به عنوان آرایه‌ای تزئینی استفاده شده است؛ معمولاً به شکل چندین ساقهٔ دو لایه و یا سه لایهٔ پیچان که گاهی دایره‌های متداخل با گل نیلوفر به آن متصل می‌شود (تصویر ۲۵).



تصویر ۲۵. نقوش ختایی ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

نوارهای بلند، مواج، در هنر دوران ساسانی علاوه بر حلقهٔ قدرت و تاج شاه، بر لباس و کفش، اسب و کمان شاه و لباس ایزدان و همچنین در برخی حیوانات، اشیاء و گیاهان نیز دیده می‌شوند (جلالیان، ۱۳۹۷: ۵). نوارهای ساسانی مزین به خطوط راه‌راه‌های عمودی (در ابتدا) و افقی (در انتها) هستند؛ این نوار مواج در ابتدا باریک و رفته‌رفته پهن می‌شود. در هنر مانوی در تزئینات دست‌نوشته‌ها بیشتر با این نوار مواجه می‌شویم. به نظر می‌رسد هنرمند مانوی از این نوار به عنوان تزئین حاشیه متون استفاده می‌کرده است. از لحاظ ظاهری نوارهای مواج مانوی همانند نوارهای ساسانی اجرا شده؛ اما تفاوت‌هایی جزئی نظیر باریک‌تر شدن انتهای نوار، کم شدن پیچ‌های مواج و تغییر در تعداد خطوط داخلی نوار دارد (تصویر ۲۶).



تصویر ۲۶. نوارهای مواج ساسانی و مانوی (تصویر سمت راست: ساسانی و تصویر سمت چپ: مانوی)، (منبع: نگارندگان).

جدول ۱. بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اسلوب اجرایی نقوش مانوی با ساسانی (منبع: نگارندگان).

تفاوت	شباهت	نقش‌مایه	آنالیز خطی	ساسانی	آنالیز خطی	مانوی
ندارد	دایره‌ای، متصل به هم دیگر	مروارید				
ساسانی: جهت آن رو به پائین مانوی: جهت آن رو به بالا	گلبرگ‌های تیز، تعداد ده گلبرگ	گل نیلوفر آبی				
ساسانی: تصویر شدن پاها، نقوش تزئینی روی بدن مانوی: ساده بدون نقش و نگار (به دلیل واضح نبودن تصویر نظر دقیق نمی‌توان داد)	سر گرد، منقار تیز	مرغابی				
ساسانی: خوشه ای مستقل یا برگ پهن مانوی: خوشه های انگور آویزان از درخت	تصویر شدن یا اساطیر	درخت تاک و انگور				
ندارد	دایره‌ای، یا سه دندانه برگی شکل، در ارتباط با اساطیر	میوهٔ انار				
ساسانی: ساقه‌های باریک مانوی: ساقه‌های ضخیم	ساقه‌های پیچان، خمیده و منتهی شده به گل	نقوش ختایی				
نسبت به نوار ساسانی انتها باریک‌تر، کم شدن پیچ‌های مواج، تغییر در تعداد خطوط داخلی	مواج، طرح‌های داخلی عمودی و افقی، ابتدا باریک و انتها پهن	نوارهای مواج				

۶.وجوه اشتراک و افتراق در مضمون

نماد مروارید دورهٔ ساسانی به عنوان قرص خورشید و یا فره ایزدی و تعداد دوایر آن مظهر قدرت و کمال هستند؛ اما در هنر مانوی با توجه به آموزه‌های دینی مانویان که رسیدن روح انسان به رستگاری است، از این نماد استفاده شده تا روح فرد نیازمند به رستگاری و همچنین روح روشنی کیهان و ایزدان را نشان دهد. این نماد در دو معنا مطرح شده که در ظاهر به هم شبیه نیستند اما در بطن این مضامین شباهتی نهفته شده؛ مرواریدهای مانوی معمولاً در ارتباط با افرادی مانند ایزدان و فرشتگان است و در دورهٔ ساسانی نیز نماد فره ایزدی و قدرت می باشد؛ بنابراین می‌توان گفت این دو عنصر در هنر مانوی و ساسانی در مضمون به هم نزدیک هستند و با یک هدف مشترک اجرا شده‌اند. در مورد نماد گل نیلوفر آبی که در آثار ساسانی و مانوی بسیار دیده می‌شود، پژوهشگرانی گفته‌اند که مانویان این گل را از هنر بودائی اقتباس کرده‌اند؛ با وجود این موضوع اما یک مورد از گل نیلوفر آبی ساسانی و مانوی در دست است، که از نظر ظاهری شباهت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. با توجه به اینکه تاریخ آثار مانوی بررسی شده در این پژوهش، مربوط به بعد از دوره ساسانی است و خاستگاه نقوش مانوی، ایران دورهٔ ساسانی بوده، می‌توان در نظر گرفت که شاید هنرمندان مانوی، در اجرای برخی از گل‌های نیلوفر آبی علاوه بر هنر بودائی از هنر ساسانی نیز الگوهایی گرفته باشند؛ حال از نظر مضمون نیز، گل نیلوفر آبی در نزد ساسانیان با آناهیتا و ایزد مهر در ارتباط بوده؛ و در هنر مانوی نیز در ارتباط با ایزدان تصویر می‌شده است، در این مورد که این گل با اساطیر ساسانی در ارتباط بوده و در هنر مانوی نیز همین‌گونه است، می‌توان گفت از این زاویه نیز به هم شباهت دارند.

جدول ۲. اشتراکات و افتراقات در مضمون نقوش نمادین مانوی با ساسانی (منبع: نگارندگان).

عناصر نمادین	شباهت		تفاوت		شباهت در مفهوم کلی
	ساسانی	مانوی	ساساتی	مانوی	
مروارید	ندارد	ندارد	قرص خورشید و فره ایزدی و نماد قدرت	روح فرد نیازمند به رستگاری، روح روشنی و کیهان و ایزدان	در ارتباط بودن با اسطوره‌ها
نیلوفر آبی	آفرینش و زندگی	آفرینش و زندگی	فره الهه آناهیتا، نماد میترا (ایزد مهر)	کمال معنوی، قدرت، جایگاه ایزدان	در ارتباط بودن با اسطوره‌ها
مرغابی	ندارد	ندارد	نمایندهٔ آناهیتا	احتمالاً در ارتباط با بهشت مانوی	ندارد
انگور	ندارد	ندارد	فراوانی	در پیوند با کیش مانوی و محلی برای مراقبه	در ارتباط بودن با اسطوره‌ها
انار	ندارد	ندارد	باروری و برکت آناهیتا	در پیوند با کیش مانوی، تشبیه پیروان مانوی	در ارتباط بودن با اسطوره‌ها

در مورد نماد انگور از نظر اینکه در هنر مانوی و ساسانی، در ارتباط با اسطوره‌ها نقش شده‌اند، مشترک هستند اما در مضمون جزئی با هم تفاوت دارند. در مورد نماد انار در نزد ساسانیان باید گفت نماد باروری الهه آناهیتا است؛ اما در نگاره‌های مانوی تشبیه پیروان مانی است و در کنار دوشیزه روشنی ترسیم شده است. به طور کلی، از نظر اینکه دو اسطوره زن (آناهیتا و دوشیزه روشنی) را با انار رسم کرده‌اند می‌توان احتمال داد که اندیشه ساسانیان و مانویان در مورد نقش کردن انار شاید به هم نزدیک بوده باشد.

۷.نتیجه

یکی از شیوه‌های انتقال اندیشه‌های آئینی و مذهبی در هنر ایران نشانه‌های نمادین و مفاهیم رمزی بوده که همواره به صورت نقوش انسانی، حیوانی، گیاهی، هندسی و ترکیبی رخ نشان داده و پی بردن به چرایی هر یک از این نمادها و نشانه‌ها، کلیدی در جهت شناخت بیشتر هر دورهٔ تاریخی است. این پژوهش با هدف شناخت نمادها و نشانه‌ها و مفاهیم رمزی مشترک در نگاره‌های مانوی و آثار ساسانی سعی در شناخت بیشتر هنر مانوی و ساسانی دارد. آثاری که از هنر مانوی در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفت از نظر بازهٔ زمانی بعد از دورهٔ ساسانیان و مربوط به سده‌های هشتم تا نهم م بوده است. در برخی از پژوهش‌های پیشین به مواردی که مانویان از نقوش ساسانی استفاده کرده‌اند اشاراتی شده است؛ اما در پژوهش حاضر نقوش مشابه جدیدی مطرح گردیده که در تحقیقات قبلی به آن‌ها اشاره نشده است. در پاسخ به سؤال پژوهش می‌توان گفت مروارید، گل نیلوفر آبی، مرغابی، انگور، انار، نقوش ختایی و نوارهای مواج از نقوش مشترک میان نگاره‌های مانوی با آثار ساسانی هستند. نقش مروارید در نگاره‌های مانوی که به صورت دایره‌ای و مدور است؛ در تحقیقات بسیاری از آن صحبت شده و مسلم شده که از هنر ساسانی الگو گرفته‌اند. در مورد گل نیلوفر آبی نیز محققان گفته‌اند که مانویان این نقش را از هنر بودائی گرفته‌اند؛ اما در نمونه‌ای از نگاره‌های مانوی در خوچو، گل نیلوفر آبی مستقلی وجود دارد که با نمونه‌ای از طاق‌بستان ساسانی که در زیر پای ایزد مهر است شباهت زیادی دارد؛ می‌توان گفت که هنرمندان مانوی ممکن است در برخی موارد از گل نیلوفر ساسانی الگو گرفته‌اند. در دیوارنگاره‌ای مانوی تصویر درختی سه تنه وجود دارد که برخی از پژوهشگران گفته‌اند احتمالاً این درخت از هنر بودائی به هنر مانوی وارد شده؛ اما درمورد مرغابی‌هایی که در حوضِ زیر این درخت هستند، تحقیقی صورت نگرفته است. با توجه به اینکه در آثار ساسانی نقش مرغابی وجود دارد، احتمال اینکه این نقش را مانویان از هنر ساسانی گرفته باشند، هست. در مورد مضمون مرغابی هم به ناچار رجوع شد به مضمون نگارهٔ درخت سه تنه که مرغابی ها در آن ترسیم شده اند؛ با توجه به مضمون نگاره که محیطی بهشتی را نشان داده ممکن است مرغابی‌ها در نزد مانویان نماد حیات یا بهشت باشند. اگر این فرضیه که مرغابی مانوی نماد بهشت است، درست باشد؛ پس از این حیث با مضمون نماد مرغابی آثار ساسانی که نماد نمایندهٔ آناهیتا هست، فرق می‌کند. مضمون انگور مانوی با ساسانی نیز با هم تفاوت دارند؛ اما در استفاده از نقش انگور و تاکستان ممکن است از هنر ساسانی وام گرفته باشند. در هنر مانوی درخت و میوه‌های انار در کنار دوشیزهٔ روشنی نقش شده‌اند؛ در هنر ساسانی نیز در برخی موارد الهه آناهیتا با انار نقش شده تا نماد باروری آناهیتا را نشان دهند؛ بنابراین این مورد که هنرمند مانوی همانند ساسانیان انار را در کنار شخصیت اسطوره‌ای خود قرار داده، می‌تواند الگو گرفته از آثار ساسانیان باشد. عناصر تزئینی چون نوارهای مواج و نقوش ختایی که در کنار متون مانوی وجود دارند، الگو گرفته از هنر ساسانی هستند؛ شاید تفاوت‌های اندکی در شیوهٔ اجرا وجود داشته باشد اما طرح کلی نقوش

تزئینی همانند آثار ساسانی است. در مجموع می‌توان گفت شکل ظاهری عناصر نمادین و تزئینی مانوی و ساسانی شباهت‌های بسیاری به هم دارند اما از نظر مضمون این نقوش هم در نگاره‌های مانوی و هم در آثار ساسانی گاه با مذهب و گاه با اسطوره ارتباط پیدا می‌کنند که به طور کلی می‌تواند حکایت از جهان‌بینی مشترک میان هنرمندان مانوی با ساسانی باشد.

پی‌نوشت

1. Victoria Arnold-Doben

۲. شیو ه ای از قرینه‌سازی که شکل یا نقش به شکل معکوس، حول یک محور تکرار شود، در قرینه لولایی یا انعکاسی دو نقش یا شکل شبیه است، اما همسان نیست، مگر اینکه یکی از آن‌ها برگردانده شود (شریف‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۴).

۳. شاید به عنوانِ قدیمی‌ترین روش برای تکرار و گسترش نقش شناخته می‌شود. در این شیوه، نقش دلخواه تغییر نمی‌کند، بلکه با توجه به جهت و اندازه مشخص، تغییر مکان یافته و تکرار می‌شود (همان منبع، ۲۳-۴).

منابع

آزادبخت، مجید؛ طاووسی، محمود (۱۳۹۱)، «استمرار نقش‌مایه‌های ظروف سیمین دورهٔ ساسانی بر نقوش سفالینه‌های دورهٔ سامانی نیشابور»، *نگره*، شمارهٔ ۲۲، صص ۲۲- ۵۷.

آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۷۰)، *اسطوره زندگی زردشت، بابل*، تهران: کتاب‌سرا.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۴۰۰)، *اسطوره آفرینش در کیش مانی*، تهران: چشمه.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، « زیبایی‌شناسی در هنر و ادبیات مانوی»، *فرهنگستان هنر*، صص ۵۴- ۶۳.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، «بررسی تطبیقی دیباچه مثنوی و اشعار گنوسی»، *ایران شناخت*، شماره ۱، صص ۱۵- ۴۱.

بوسایلی، ماریو؛ شراتو، امبرتو (۱۳۸۳)، *هنر پارتی و ساسانی*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: مولی.

بهمنی، پردیس (۱۳۸۹)، *سیر تحول و تطور نقش و نماد در هنرهای سنتی ایران*، تهران: دانشکده هنر و رسانه دانشگاه پیام نور تهران.

بیرق‌دار، راحله؛ حاتم، غلامعلی (۱۳۹۳)، «بررسی نمادین صخره سنگ‌های طاق‌بستان»، *هنرهای تجسمی نقش‌مایه*، دورهٔ ۸، شماره، ۱۸، صص ۱۹- ۳۱.

پرادا، ایدت (۱۳۸۳)، *هنر ایران باستان (تمدن‌های پیش از اسلام)*، ترجمهٔ یوسف مجیدزاده، تهران: دانشگاه تهران.

پنجه‌باشی، الهه؛ محمدجانی، زینب (۱۴۰۱)، «مطالعهٔ تحلیلی معنای عناصر نمادین با تأکید بر هالهٔ نور در نگارگری مانوی»، *رهپویه هنر/ هنرهای تجسمی*، دوره ۵، شماره ۲، صص ۱۷- ۲۸.

پوپ، آرتور اپهام و اکرمن، فیلیس (۱۳۹۱)، *سیری در هنر ایران*. ترجمه نجف دریابندی. تهران: علمی و فرهنگی.

تاردیو، میشل (۱۴۰۰)، *مانویت*، ترجمهٔ سید احمدرضا قائم مقامی، زهرا مؤدب، سمیه فرجی، الهه گل بستان، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.

جلالیان، مینا (۱۳۹۷)، «ارتباط ایزد باد (وای) با نوارهای در حال اهتزاز ساسانی»، *هنر و تمدن شرق*، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۲۲، صص ۵- ۱۸.

جوادی، شهره (۱۳۹۴)، «طبیعت و عناصر منظر در فرهنگ و هنر ساسانی»، *هنر و تمدن شرق*، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۷، صص ۳۳- ۴۲.

جوادی، شهره؛ خونساری، شهریار (۱۳۹۷)، «نقاشی اویغور حافظ میراث نقاشی مانویان»، *هنر و تمدن شرق*، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۲۲، صص، ۵۵- ۶۴.

چهری، محمداقبال (۱۴۰۰)، «مطالعهٔ باستان‌شناختی نقوش الهه آناهیتا بر روی گچ‌بری دورهٔ ساسانی»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۳۰، صص ۱۹۹- ۲۲۲.

حیدرنتاج، وحید؛ مقصودی، میترا (۱۳۹۸)، «مقایسهٔ تطبیقی مضامین مشترک گیاهان مقدس در نقش‌مایه‌های گیاهی معماری پیش از اسلام ایران و آرایه‌های معماری دوران اسلام»، *باغ نظر*، دوره ۱۶، شماره ۷۱، صص ۳۵- ۵۰.

خالدیان، ستار (۱۳۸۷)، «تأثیر هنر ساسانی بر سفال دوره اسلامی»، *باستان پژوهی*، شماره ۱۶، صص ۱۹ – ۳۰.
خسروی، کاووس؛ صمدی بگه جان، جمشید (۱۳۹۴)، «مقایسه و تحلیل گچ‌بری‌های کاخ‌های ساسانی بین‌النهرین (کیش و تیسفون) با ایران (حاجی‌آباد و بیشاپور)». در *مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی میراث مشترک ایران و عراق*، صص ۲۳۶-۲۰۷.
دادور، ابوالقاسم؛ منصوری، الهام (۱۳۸۵)، *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان*، تهران: دانشگاه الزهرا.

دریانورد، مهسا (۱۳۹۹)، *واکاوی نقوش گیاهی گچ‌بری‌های ساسانی و نقش آن در اصالت بخشی به طراحی گرافیک محیطی معاصر ایران (با محوریت فضای داخلی مسکونی)*، «پایان‌نامه کارشناسی ارشد»، استاد راهنما ستاره احسنت، موسسه آموزش عالی ارم شیراز.
ذکرگو، امیرحسین (۱۳۷۸)، تحول شمایل‌نگاری بودائی در امتداد جاده ابریشم، *نشریه هنر نامه*، سال دوم، شماره ۴، صص ۵-۲۱.
رمضان ماهی، سمیه؛ بلخاری، حسن (۱۳۸۸)، تأثیر هنر ایران کهن بر مکتب شیراز دوران آل اینجو، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۳۴، صص۴۳-۳۴.
زارع ابرقویی، احمد؛ موسوی حاجی، سید رسول و روستایی، جمشید (۱۳۹۳)، «تأثیر نوارهای ساسانی بر هنر اسلامی از آغاز تا پایان دوره سلجوقی»، *مطالعات تطبیقی هنر*، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۷، صص ۹۵- ۱۰۶.
سودآور، ابوالعلا (۱۳۸۴)، *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*. تهران: نشر نی.
صداقت، نفیسه (۱۳۹۶)، «بررسی تحلیلی نقوش گیاهان مقدس و اساطیری دورهٔ ساسانی (در نقش برجسته و گچ‌بری و مهر)»، *تاریخ*، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۴۵، صص ۱۲۹- ۱۴۸.
قائم، گیسو (۱۳۸۷)، «مانی و تأثیر او بر هنر دورهٔ خود»، *صفّه*، دوره ۱۷، شماره ۱، صص ۳۰- ۵۰.
کروگر، ینس (۱۳۹۶)، *تزیینات گچ‌بری ساسانی*، ترجمهٔ فرامرز نجد سمیعی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
کریمی، شکیلا (۱۳۹۸)، «نمادشناسی نقش مرغابی سانان در آثار هنری ایران»، *هنر و تمدن شرق*، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲۶، صص ۲۱- ۳۰.
کلیم کایت، هانس یوآخیم (۱۳۹۶)، *هنر مانوی*، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: هیرمند.
لرستانی، مرضیه (۱۳۹۰)، *بررسی نقش ناخودآگاه جمعی در آفرینش هنری با تکیه بر نگاره‌های مانوی*، «پایان‌نامه کارشناسی ارشد»، استاد راهنما ایرج اسکندری، دانشگاه هنر تهران، دانشکده هنرهای تجسمی.
– لطیف پور، صبا (۱۳۹۴). «وجوه حکمی مانویت و تأثیر آن بر هنر مانوی»، *کیمیای هنر*، شمارهٔ ۱۴، صص ۸۸-۹۳.
مبینی، مهتاب؛ شافعی، آزاده (۱۳۹۴)، «نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی (با تأکید بر نقوش برجسته فلزکاری و گچ‌بری)»، *جلوه هنر*، دوره ۷، شماره ۲، صص ۶۵- ۴۵.
معمارزاده، محمد (۱۳۸۸)، «نقاشی مانویان»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۳۰، صص ۳۶-۳۰.
منصوری، امیر؛ کرمیان، غلامرضا (۱۳۹۱)، «هنر گچ‌بری دوره ساسانی در محوطه باستانی برزقاوله، کوهدشت لرستان»، *نقش‌مایه*، دوره ۵، شماره ۱۰، صص ۸۲- ۷۳.
موسوی حاجی، سید رسول؛ رستمی، هوشنگ؛ مهرآفرین، رضا (۱۳۹۸)، «پژوهشی بر شاخص‌ترین نقوش نمادین گیاهی در گچ‌بری‌های دورهٔ ساسانی»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۱۱، شماره ۲، صص ۳۱۷- ۳۴۰.
میرزایی، سونیا (۱۳۹۹)، «هنر مانوی: نگاهی به یافته‌های قدیم و جدید و اهمیت نگرش‌های گوناگون در مطالعهٔ هنر مانوی». *گلستان هنر*، شماره ۲۲، صص ۴۳-۲۲.
ندیم، فرناز (۱۳۸۶)، «نگاهی به نقوش تزئینی در هنر ایران»، *هنر*، دوره ۴، شماره ۴، صص ۱۷-۳۳.
وارنر، رکس (۱۳۸۶)، *دانشنامهٔ اساطیر جهان*، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: اسطوره.
واشقانی فراهانی، ابراهیم (۱۳۸۹)، «سرآغاز گیاهان در اساطیر ایرانی»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۱۷، صص ۲۳۷- ۲۶۲.

ویدن گرن، گئو (۱۳۹۵)، *مانی و تعلیمات او*، ترجمهٔ نزهت صفایی اصفهانی، تهران: مرکز.
هامبی، لوئی؛ دوویلار، مونره و ویدن گرن، گئو (۱۳۸۹)، *هنر مانوی و زرتشتی*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: مولی.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۱)، *انسان و سمبولهایش*، ترجمهٔ محمود سلطانیه، تهران: جامی.
Gulácsi, Zsuzsanna. (2005). *Mediaeval Manichaean Book Art*, Leiden, Boston: Brill.
Gulácsi, Z. (2016). Mani's Pictures. Leiden, Boston: Brill.
URL 1: https://www.metmuseum.org/art/collection/search/322628
URL 2: https://www.metmuseum.org/art/collection/search/322651
URL 3: https://www.clevelandart.org/art/1962.294
URL 4: https://www.metmuseum.org/art/collection/search/322648
URL 5: https://www.miho.jp/booth/html/artcon/00000492e.htm
URL 6: https://www.hermitagemuseum.org/wps/portal/hermitage/digital-collection/08.+applied+arts/97897
Amouzgar, Jaleh & tafazoli, Ahmad. (1991). *ostooreyeh zendegie zardosht,* Tehran: ketabsara. [In Persian].
Azadbakht, Majid & Tavoosi, Mahmood. (2012). Continuity of motifs in Silver dishes of Sassanian era on Nishapur pottery designs in Samanid period, *Negareh,* 7 (22), 57- 72. [In Persian].
Bahmani, Pardis. (2010). *Seyre Tahavol va tatavor naghsh va namad dar honarhaye sonati Iran* [The evolution of motif and symbol in Iranian traditional arts]. Faculty of Arts and Media, Tehran Payam Noor University. [In Persian].
Beyraghdar, Raheleh & Hatam, Qolam Ali. (2013). A symbolic study of the rocks of Taq Bostan, *Naghsh mayeh*, 8 (18), 19- 31. [In Persian].
Chehri, Mohammad Eghbal. (2021). Archaeological Study of the Anahita Goddess Motifs on the Stucco of the Sassanid period, *Pazhohesh- HA- YE Bastanshenasi Iran* , 11 (30), 199-222. [In Persian].
Dadvar, Abolghasem & Mansouri, Elham. (2006). *Daramadi bar ostooreha va namadhaye Iran va Hend dar ahde bastan [An introduction to Iranian and Indian myths and symbol in ancient times]*. Tehran: Kalhor, Alzahra University. [In Persian].
Daryanavard, Mahsa. (2020). *The Analysis of Sassanids Stucco Floral Patterns and its Effect on the Authenticity of Iranian Contemporary Environmental Graphic (With a Focus on Residential Interiors),* (Unpublished Master's Thesis). Faculty of Art, Eram Shiraz Institute of Higher Education. [In Persian].
Esmailpour, Abolghasem. (1998). Comparative study of masnavi preface and gnostic poems, *Iranshenakht*, 5, 15- 45. [In Persian].
Esmailpour, Abolghasem. (2003). Aesthetics in Manichaean art and literature, *Farhangestane honar*, 54- 63. [In Persian].
Esmailpour, Abolghasem. (2021). *Ostoore Afarinesh dar kish Mani*. Tehran: Cheshmeh . [In Persian].
Ghaem, Gisoo. (2008). The Impact of Manichaeism on its Contemporary Arts, *Soffeh*, 17 (46), 30- 50. [In Persian].
Girshman, Roman. (1992). *L'art de l'Iran parthes et sassanides*, translated by Faravashi, Tehran: Elmi va Farhangi. [In Persian].
Gulácsi, Zsuzsanna. (2005). *Mediaeval Manichaean Book Art*, Leiden, Boston: Brill.

Gulácsi, Zsuzsanna. (2016). *Mani's Pictures* .Leiden, Boston: Brill.

Haidarnattaj, Vahid & Maghsoudy, Mitra. (2019). Impression of Plant Motifs Common Contents of Iran's Pre-Islamic Architecture on Islamic Architecture Schemes (Respect to Umayyad and abbasid periods). *Bagh- e Nazar*, 16 (71), 35-52. [In Persian].

Hambis, Louis & De villard, Monneret & Widengren, Geo. (1997). Honar –e manavi va zartoshti [Zoroastrianism & Manichaean art], translated by Azhand. Tehran: Mola. [In Persian].

Jalalian, Mina. (2019). Relationship of Wind God (Vay) and Sassanid Waving Ribbons. *Journal of art & civilization of the orient*, 6 (22), 5-18. [In Persian].

Javadi, Shohreh & Khonsari, Shahriar. (2019). Preserving Manichaean Paintings' Heritage by Uyghur Painting. *Journal of art & civilization of the orient*, 6 (22), 55-66. [In Persian].

Javadi, Shohreh. (2015). Nature and Landscape Elements in Sassanid Art and Culture, *Journal of art & civilization of the orient,* 3 (7), 33- 42. [In Persian].

Jung, Carl, G. (2002). *Man and his symbols*, translated by soltaniyeh, Tehran: jami. [In Persian].

Karimi, Shakila. (2020). Symbolism of Ducks Motif in Iran's Artworks. *Journal of Art & Civilization of the Orient,* 7(26), 23-36. [In Persian].

Khaledian, Sattar. (2008). Tasire honare sassani bar sofal- e dore ye Sasani [The Effect of Sassanid Art on the Pottery of Islamic Period]. *Bastan Pajouhi,* (16), 30-19. [In Persian].

Khosravi, Kavoos & Samadi bagjan, Jamshid. (2015). Comparison and analysis of plastering of Sassanid palaces in mesopotamia (kish and Tisopho) with Iran (Hajiabad and Bishapur), *proceedings of the first international conference on common heritage of Iran and Iraq,* 207- 236. [In Persian].

Klimkeit, Hans-Joachim. (2017). *Manichaean Art* , translated by Esmailpour, Tehran: Hirman. [In Persian].

Kroger, Jens. (2017). *Sassanid stucco decorations*, Translated by Faramarz Najd Samiei, Tehran: Samt. [In Persian].

Latifpour, Saba. (2015). Philosophical Aspects of Manichean and its Influence on Manichean Art, *kimiya-y- honar,* 4(14), 77- 94. [In Persian].

Lorestani, Marzieh. (2011). *The Role ofthe CollectiveUnconsciousin ArtisticCreationBased on ManichaeanPaintings,* (Unpublished Master's Thesis). Faculty of Art, University of Art. [In Persian].

Mansori, Amir & Karamian, Gholam Reza. (2012). Plastering art of the Sassanid period in the ancient site of Barzgavale, Lorestan Vally, *Naghshmayeh*, 5(10), 73- 82. [In Persian].

Memarzadeh, Mohammad. (2008). Manichaean painting, ketabe mah honar, 130, 30- 36. [In Persian].

Mirzaie, Sonia. (2023). Manichaean Art: a glance at the old & new findings and the importance of different attituds in the study of Manichaean art, *Golestan-e- Honar*, 7(4), 17- 37. [In Persian].

Mobini, Mahtab & Shafei, Azadeh. (2016). The role of mythological and Sacred Plants in Sassanid Art (With emphasis on relief, metalworking and stucco), *Jelve-y- honar*, 7 (4), 45-64. [In Persian].

Mousavi Haji, Seyed Rasoul & Rostami, Hooshang & Mehrafarin, Reza. (2019). A study on the most significant symbolic plant motifs in the stucco of the

Sassanian period. *Journal of Historical Sociology*, 11 (2), 317 – 339. [In Persian].
Nadim, Farnaz. (2007). Negahi be noghush- e tazeeni dar honar- e Iran [A look at ornamental motifs in Iranian art]. *Amuzesh- e Honar*, (10), 14-19. [In Persian].
Panjehbashi, Elaheh & Mohammadjani, Zeinab. (2022). Analytical Study of the Meaning of Symbolic Elements with Emphasis on the Halo of Light in Manichaean Painting, *Rahpooyeh Art*, 5 (2), 17- 28. [In Persian].
Pope, Arthur Upham & Ackerman, Phyllis. (2008). *A survey of Persian art, from prehistoric times to the present*, translated by Daryabandarih, Tehran: Elmi va Farhangi. [In Persian].
Porada, Edith. (2004). *The art of Ancient Iran (pre- Islamic cultures,* Translated by Yousef Majidzadeh, Tehran: University of Tehran. [In Persian].
Rajabi, Parviz. (2008). *The lost millennia*, Tehran: tus. [In Persian].
Ramezanmahi, Somayeh & Bolkhari, Hassan. (2008), The influence of ancient Iranian art on the Shiraz school of the Al- inju period, *ketabe mah honar,* 134, 34- 43. [In Persian].
Sedaghat, Nafisseh. (2017). Analytical study of the motifs of sacred and mythological plants of the Sassanid period, *Tarikh,* 12 (45), 129- 148. [In Persian].
Sudavar, Abolala. (2004). *The Aura of kings*. Trhran: ney. [In Persian].
Tardieu, Michel. (2021). *Manichaeism,* Translated by qaemmaghami & moadab & faraji & golbostan, Tehran: sales. [In Persian].
Vasheghani farahani, Ebrahim. (2010). The beginning of plants in Iranian mythology. *Journal of Iranian Studies*, (17), 237-262. [In Persian].
Warner, Rex. (2007). *Encyclopedia of world mythology*. Translated by Esmailpour, Tehran: Ostoureh. [In Persian].
Widengren, Geo. (2011). *Mani va Talimat U (Mani and Manichaismus),* Translated by Nozhat Safay Isfahani, Tehran: Center. [In Persian].
Zekrgoo, Amir Hossein. (1999). Evolution of Buddhist iconography along the silk road*, Honarnameh*, 2 (4), 5- 21. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Political and Economic Relations Between Iran and Kingdom of Sweden During the Safavid Era (907-1148AH/1501-1736AD)

Jamal Pirehmard Shotorban[1], **Goodarz Rashtiani**[2]

1.Corresponding Author, Ph.D. Candidate of History, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: rashtiani@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
9, December, 2023

In Revised Form:
22, January, 2024

Accepted:
14, February, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Iran is a land with a rich history in foreign relations. Due to the antiquity of the "Government" institution in Iran and its reliability over the centuries, a rich legacy has emerged in the field of foreign relations of this country with other realms. Despite this, since the rise of the Safavids (early 10th AH/16th AD), Iran's foreign relations also changed and entered a new arena. In the field of research on Iran's foreign relations during the Safavid era, most of the works have focused on Iran's relations with the great neighboring realms or European states (such as the Ottoman Empire, Mughal Empire, Portugal, England, and Netherlands/Dutch), and this issue has caused the lack of attention to Iran's relations with other lands. One of these lesser-known fields is the foreign relations of Safavid Iran with Sweden. Despite the limited perception of the Swedes by Iranians in the pre-Safavid period, Iran's official relations with Sweden were established and flourished during the reign of Safavid Šāh Sulaymān (r. 1077-1105AH/1666-1694AD) and Šāh Sulṭān Ḥusayn (r. 1105-1135AH/1694-1722AD).

Now the question is, what reasons and motivations made Iranians and Swedes willing to establish relations in the late 11thAH/17thAD century? Also, despite some initial successes, why did these relationships remain fruitless? In this article, an attempt has been made to answer the above questions by adopting a descriptive-analytical approach and using the qualitative research method. It seems that a set of bilateral economic and political motivations made Iran and Sweden, and especially the Swedes, inclined to establish relations. However, obstacles such as distance, dissatisfaction of rival states and internal and external challenges of the two realms (especially the involvement of Swedes in the "Great Northern War" and the challenge of Safavid court with the Ġilzāyid uprising) caused the mentioned relations to not reach a clear result.

Keywords: Iran, Safavids, Sweden, Foreign Relations, Scandinavia.

Cite this The Author(s): Pirehmard Shotorban, J., Rashtiani, G., (2024). Political and Economic Relations Between Iran and Kingdom of Sweden During the Safavid Era (907-1148AH/1501-1736AD), Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (53-82)- DOI:10.22059/jhss.2024.378109.473721

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

The history of Iran's foreign relations, especially in the last five centuries, has been one of the most attractive topics among historians. Many authors have paid attention to this issue from different perspectives, especially from the perspective of challenges related to Iran's confrontation with the Western world and the challenge of modernity. Despite this, the works and articles related to the history of Iran's foreign relations have focused more on the history of Iran's relations with several grand powers such as Russia, England/Britain, and recently the United States of America, and paid less attention to Iran's relations with other countries, such as the Kingdom of Sweden.

From the available data, it seems that Iranians had a limited and vague perception of the Scandinavian people in the pre-Safavid era. The origin of part of this perception goes back to the occasional raids of the Vikings (called "Rūs" in Muslim texts) to the shores of the Caspian Sea in the 4th century AH/10th AD. This awareness continued in this way; as in the works of poets and writers of later centuries, especially those who originated from the surrounding areas of the Caspian Sea, one can see a vague memory of this perception. This awareness was slightly strengthened during the Ilkhanid era (654-758 AH/1256-1357 AD) and became more concrete during the Safavid period.

During the Safavid era, the entrance of Swedes to Iran and the establishment of official relations between Iran and Sweden began in the form of a special model based on which, firstly, the Swedish travelers entered Iran regardless of any diplomatic mission, and secondly, during the reign of Šāh Sulaymān (r. 1077-1105AH/1666-1694AD) and Šāh Sulṭān Ḥusayn (r. 1105-1135AH/1694-1722AD) official diplomatic delegations went to Isfahan from Sweden. In the present article, while distinguishing between the activities of early travelers and later diplomatic delegations, an attempt will be made to answer the question of what causes led Iran and Sweden to establish official relations in the late 11th AH/17th AD century? In other words, what were the purposes of the two realms to establish bilateral relations? Also, despite the initial successes, why didn't these relationships become widespread and achieve long-term results? The basic hypothesis of the present research is that a set of economic and political interests and purposes made Safavid Iran and Kingdom of Sweden inclined to establish bilateral foreign relations; However, some obstacles such as distance, dissatisfaction of competing powers, especially Tsardom of Russia, and internal and external challenges of the two realms, Such as the outbreak of the "Great Northern War" in Northern and Eastern Europe and the Ġilzāyid uprising in Iran, caused these relations to not reach clear results.

Few but valuable works have been written about the Swedish travelers present in Safavid Iran as well as the later Swedish diplomatic delegations. Sven Andres Hedin (d. 1952), Swedish geographer and traveler, for the first time in his *Resare Bengt, En levnadsteckning* (1921) wrote about the adventures of "Bengt Bengtsson Oxenstierna" (d. 1643), a Swedish traveler of the 17th century who had also visited Iran, and drew the attention of scholars to the first acquaintances of Swedes with Iran. Hedin in his other work in German named *Verwehte Spuren. Orientfahrten des Reise-Bengt und anderer Reisenden im 17. Jahrhundert* (1923), focused on the voyages and adventures of Oxenstierna and a number of European travelers of that time, focusing on their reports about historical monuments. Also, among the secondary literature, we should mention Bahram Sohrabi's article entitled "Early Swedish Travelers to Persia" (2005) in which the author discussed about Swedish travelers in the Safavid, Afsharid, Zand and Qajar eras.

Regarding the official relations between Iran and Sweden during the reign of Šāh Sulaymān and Šāh Sulṭān Ḥusayn, the number of secondary researches is also scant. First of all, we should mention the article of Stefan Troebst entitled "Die Kaspi-Volga-Ostsee-Route in der Handels-kontrollpolitik Karls XI. Die schwedischen Persien-Missionen von Ludvig Fabritius 1679-1700" (1998) which, despite the author's special focus on the trade networks of the Baltic Sea, is still considered the best work on the relations between Iran and Sweden during the Safavid era. Also, in parts of his book *The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600–1730* (1999), Rudolph P. Matthee has discussed about the efforts of the Swedes to enter the Iranian silk trade network in Caspian-Volga-Baltic route. Unlike western scholars, Iranian researchers have shown little interest to Iran-Sweden relations; Iḥsān-i Išrāqī in his article entitled "Murūrī bar Ravābiṭ-i Īrān u Sūʿid dar Davrān-i Ṣafaviyyah [Review of Iran-Sweden Relations During the Safavid Period]" (2002), has presented a short report on Swedish travelers and diplomatic missions during the Safavid era, which is still a useful essay. Therefore, it seems necessary to pay attention to the relations between Safavid Iran and Sweden due to the lack of comprehensive writings in Persian secondary literature and deficiency of non-Persian works.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با پادشاهی سوئد در روزگار صفویان (۹۰۷-۱۱۴۸ق/۱۵۰۱-۱۷۳۶م)

جمال پیره‌مرد شتربان[1]✉، گودرز رشتیانی[2]

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری رشته تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: rashtiani@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۳/۲۶

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۱۶

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۶/۱۱

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

ایران سرزمینی با پیشینه‌ای کهن در مناسبات خارجی است. دیرینگی نهاد «حکومت» در ایران و پایایی آن در گذر سده‌ها، سبب شده است تا میراثی غنی در حوزه روابط خارجی این کشور با دیگر سرزمین‌ها پدید آید. با وجود این، در حوزه پژوهش‌های مربوط به مناسبات خارجی ایرانِ عهد صفوی، بیشتر نوشتارهای تحقیقی بر روابط ایران با قدرت‌های برتر همسایه یا اروپایی (مانند عثمانی، گورکانیان هند، پرتغال، انگلستان و هلند) تمرکز کرده‌اند و همین نکته، سبب کم‌توجّهی به روابط ایران با سایر قلمروها شده است. یکی از این عرصه‌های کمتر شناخته‌شده، روابط خارجی ایرانِ صفوی با پادشاهی سوئد است. به‌رغم آشنایی محدود ایرانیان با سوئدیان در دوره پیشاصفوی، روابط رسمی ایران با سوئد در عهد فرمانروایی شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ق/۱۶۶۶-۱۶۹۴م) و شاه سلطان حسین (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ق/۱۶۹۴-۱۷۲۲م) شکل گرفت و رونق یافت. حال پرسش اینجاست که چه علل و انگیزه‌هایی ایرانیان و سوئدیان را به برقراری مناسبات در اواخر سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی مایل ساختند؟ همچنین با وجود برخی تلاش‌های موفقیت‌آمیز اوّلیه، چرا این روابط پایدار نمانده و به نتیجه نرسیدند؟ در پژوهش حاضر تلاش شده است تا با اتّخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از روش پژوهش کیفی به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود. چنین می‌نماید که مجموعه‌ای از انگیزه‌های مشترک اقتصادی و سیاسی، ایران و سوئد و به ویژه سوئدیان را به برقراری روابط متمایل ساختند؛ اما موانعی چون بُعدِ مسافت، ناخشنودی قدرت‌های رقیب و چالش‌های داخلی و خارجی دو کشور (خصوصاً درگیری سوئدیان در جنگ بزرگ شمالی و رویارویی دربار صفوی با شورش غلزاییان) سبب شدند تا روابط مزبور به فرجام روشنی نرسند.

واژه‌های کلیدی: ایران، صفویان، سوئد، روابط خارجی، اسکاندیناوی.

استناد: پیره‌مرد شتربان، جمال؛ رشتیانی، گودرز (۱۴۰۳). مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با پادشاهی سوئد در روزگار صفویان (۹۰۷-۱۱۴۸ق/۱۵۰۱-۱۷۳۶م)، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۵۳-۸۲).
DOI:10.22059/jhss.2024.378109.473721

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدّمه

تاریخ مناسبات خارجی ایران، به‌ویژه در پنج سده اخیر، یکی از جذّاب‌ترین جستارها نزد تاریخ‌پژوهان بوده است. نویسندگان بسیاری از منظرهای گوناگون، خاصه از منظر چالش‌های مربوط به رویارویی ایران با جهان غرب و ورود مُدرنیته، به این موضوع پرداخته‌اند. با وجود این، آثار مرتبط با تاریخ روابط خارجی ایران بیشتر معطوف به سرگذشت مناسبات ایران با چند قدرت شاخص مانند روسیه، انگلستان/بریتانیا و اخیراً ایالات‌متحده آمریکا بوده است. روشن است که میزان تأثیر و نفوذ روسیه و بریتانیا در تاریخ معاصر ایران قابل مقایسه با سایر دولت‌ها نیست، اما این واقعیت نمی‌تواند توجیه‌گر نگاه یکسونگر به روابط خارجی باشد. سرگذشت مناسبات ایران و سوئد نیز از این قاعده سَوا نیست.

از داده‌های موجود چنین برمی‌آید که نخبگان ایرانی از دیرباز آشنایی محدود و مبهمی با مردمان اسکاندیناوی داشتند. خاستگاه بخشی از این آشنایی به حمله‌های گاه‌وبیگاه وایکینگ‌ها (نامبردار به «روس» در آثار مسلمانان) به کرانه‌های دریای کاسپی در سده چهارم هجری/دهم میلادی بازمی‌گردد. این آشنایی کمابیش به همین صورت تداوم یافت؛ چنانکه در آثار سُرایندگان و نویسندگان قرون بعدی، به‌ویژه آنانی که خاستگاهی از مناطق پیرامونی دریای کاسپی داشتند، می‌توان خاطره‌ای مبهم از این نگاه را دید. این آشنایی در روزگار ایلخانیان (۶۵۴-۷۵۸ق/۱۲۵۶-۱۳۵۷م) اندکی تقویت شد و در عهد صفویان صبغه عینی‌تری به خود گرفت.

در روزگار صفویان، ورود سوئدیان به ایران و شکل‌گیری مناسبات بین ایران و سوئد در قالب الگوی خاصی آغاز شد که بر اساس، نخستْ جهان‌گردان سوئدی فارغ از هرگونه انگیزه و رسالت دیپلماتیک به ایران گام نهادند و بستر آشنایی میان دو کشور را فراهم ساختند و در مرحله دوم که همزمان با عهد فرمانروایی شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ق/۱۶۶۶-۱۶۹۴م) و شاه سلطان حسین (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ق/۱۶۹۴-۱۷۲۲م) بود، هیئت‌های رسمی دیپلماتیک از سوئد راهی اصفهان شدند. با اینکه نمی‌توان از یک پیوند سرراست میان انگیزه‌های جهان‌گردان و اهداف هیئت‌های دیپلماتیک سخن گفت، اما روشن است که پژوهشگران متأخّر چنین پیوندی را مسلّم انگاشته‌اند. در پژوهش حاضر ضمن تمایز نهادن میان فعالیت‌های جهان‌گردان اوّلیه و هیئت‌های دیپلماتیک بعدی، تلاش خواهد شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که چه علت‌هایی ایران و سوئد را در اواخر سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی به سوی برقراری روابط رسمی سوق دادند؟ به دیگر سخن، اهداف دو طرف از این پیوند دوجانبه چه بود؟ همچنین به‌رغم موفقیت‌های آغازین، چرا این مناسبات ابعاد گسترده‌ای نیافتند و به نتایج درازمدت نرسیدند؟ پیش‌فرض بنیادین پژوهش حاضر چنین است که مجموعه‌ای از منافع اقتصادی و سیاسی، ایرانِ عهد صفوی و سوئد را به برقراری روابط متمایل ساختند؛ اما موانعی چون بُعدِ مسافت، ناخشنودی قدرت‌های رقیب و چالش‌های داخلی و خارجیِ دو کشور سبب شدند تا روابط مزبور به فرجام روشنی نرسند.

درباره سرگذشت جهان‌گردان سوئدی حاضر در ایرانِ عهد صفوی و نیز مأموریت هیئت‌های دیپلماتیک بعدی سوئدیان، تاکنون آثار انگشت‌شمار اما ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. سِوِن آندرِس هِدین[1] (د. ۱۹۵۲م)، جغرافیدان، ایران‌شناس و سیّاح نامدار سوئدی، برای نخستین بار در کتاب *بِنگت سیّاح؛ یک زندگی‌نامه*[2] (۱۹۲۱م) درباره سرگذشت «بِنگت بِنگتسون اُکسِنِستیرنا»[3] (د. ۱۶۴۳م)، جهان‌گردِ سوئدی سده هفدهم میلادی که از ایران نیز دیدن کرد، سخن گفت و توجّه محقّقان را به نخستین آشنایی‌های سوئدیان از ایران جلب کرد. هدین در اثر دیگر خود به زبان آلمانی به نام *آثار بر باد رفته؛ سفرهای شرقی بنگت سیّاح و جهان‌گردان دیگر در سده ۱۷ میلادی*[4] (۱۹۲۳م) به سفرهای اکسنستیرنا و شماری از جهان‌گردان اروپایی آن روزگار با تمرکز بر گزارش‌های ایشان درباره سازه‌های تاریخی پرداخته است. ناگفته نماند که نوشتارهای آلمانی هدین که بیشتر از سوی انتشارات دانش‌نامه «بروک‌هاوس»[5] منتشر شده‌اند، در واقع تلخیص و ترجمهٔ آثار سوئدی او هستند. سَوای هدین، یوهان رُنسْتروم[6] (۱۹۷۲م) و دَنیِل پاتْس[7] (۲۰۲۱م) نیز در مقالات جداگانه‌ای راجع به سفرهای اکسنستیرنا در ایران سخن گفته‌اند؛ البته با این تفاوت که رُنستروم از نگاه ادبیات سفرنامه‌نویسی به موضوع پرداخته و پاتس نیز در مقام یک باستان‌شناس به گزارش‌های مربوط به حضور اکسنستیرنا در محوّطه‌های باستانی توجّه کرده است. شخصیت خاص و سفرهای فراوان اکسنستیرنا سبب شده است تا شمار آثار پژوهشی درباره وی زیاد باشد. برخلاف اکسنستیرنا، تحقیقات انجام‌شده درباره سایر سیّاحان سوئدی که به ایران گام نهاده‌اند، اندک است. جامع‌ترین پژوهش در این زمینه، مقاله بهرام سهرابی با عنوان «نخستین سیّاحان سوئدی در ایران»[8] (۲۰۰۵م) است که نویسنده در آن راجع به جهان‌گردان سوئدی در ادوار صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه سخن گفته است.

درباره مناسبات رسمی ایران و سوئد در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی نیز شمار پژوهش‌ها ناچیز است. پیش از همه باید از مقاله اِشتِفان تروبْسْت با عنوان «مسیر کاسپی–وُلگا–بالتیک در سیاست سلطه تجاری کارل یازدهم؛ مأموریت‌های دیپلماتیک لودویگ

1. Sven Andres Hedin (1865–1952)
2. Hedin, Sven (1921). *Resare Bengt, En levnadsteckning*, Stockholm, Albert Bonniers förlag.
3. Bengt Bengtsson Oxenstierna (1591–1643)
4. Hedin, Sven (1923). *Verwehte Spuren. Orientfahrten des Reise-Bengt und anderer Reisenden im 17. Jahrhundert,* Leipzig, F.A. Brockhaus-Verlag.
5. Brockhaus
6. Rohnström, Johan (1972). "Bengt Oxenstierna and his Adventures in Persia in 1617–18," in *Iran through the Ages: A Swedish Anthology*, ed. Andreas Adahl**,** Stockholm, Norstedt & Söner.
7. Potts, Daniel (2021). "Bengt Bengtsson Oxenstierna (1591–1643): a critical reassessment of his two journeys to the Near East", *Fornvännen* 116:2, pp. 114-128.
8. Sohrabi, Bahram (2005). "Early Swedish Travelers to Persia", *Iranian Studies*, 38:4, pp. 631-660.

فابریتیوس در روابط ایران–سوئد در سال‌های ۱۶۷۹–۱۷۰۰م»[۱] (۱۹۹۸م) یاد کرد که به‌رغم دیرینگی نوشتار و تمرکز خاص نویسنده بر شبکه‌های تجاری دریای بالتیک، هنوز بهترین پژوهش درباره مناسبات ایران و سوئد در دوره صفویان به شمار می‌آید. سَوای تروبست، رودی متی نیز در بخش‌هایی از کتاب *سیاست تجارت در ایران عصر صفوی: ابریشم در برابر نقره، ۱۶۰۰–۱۷۳۰م*[۲] (۱۹۹۹م) درباره تلاش‌های سوئدیان جهت ورود به شبکه تجارت ابریشم ایرانی از مسیر کاسپی–ولگا–بالتیک سخن رانده و این تلاش‌ها را در ابعادی فراتر از مناسبات دو کشور ارزیابی کرده است. برخلاف محقّقان غربی، پژوهشگران ایرانی علاقه چندانی به مناسبات ایران و سوئد نشان نداده‌اند؛ احسان اشراقی در مقاله‌ای تحت عنوان «مروری بر روابط ایران و سوئد در دوران صفویه»[۳] (۱۳۸۱ش) گزارش کوتاهی از سیّاحان و هیئت‌های دیپلماتیک سوئدی در عهد صفویان ارائه داده است که هنوز نوشتاری قابل‌استفاده به شمار می‌آید. محمّد مددی نیز در کتاب *سوئدی‌ها در ایران*[۴] (۱۳۸۱ش) سرگذشت روابط ایران و سوئد را تا دوره معاصر با تأکید بر تحوّلات دو نهاد «ژاندارمری» و «نظمیّه» بررسی کرده است. این اثر پژوهشی غنی محسوب می‌شود؛ با وجود این، مددی بیشتر بر روابط یک سده اخیر تمرکز دارد و از مناسبات دو کشور در دوره صفوی به سرعت عبور می‌کند. همچنین باید از مقاله ابوالحسن مُبَیّن با عنوان «سرآغاز روابط ایران و سوئد در عصر صفوی»[۵] (۱۳۸۴ش) و گفتار امیرحسین بَرازش با عنوان «روابط سیاسی–دیپلماتیک ایران و سوئد» در فصل ۵۳ کتاب *روابط سیاسی–دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*[۶] (۱۳۹۲ش) یاد کرد که هر دو نوشتار کمابیش مبتنی بر ارزیابی‌های رودی متی هستند. با این وصف، لزوم توجّه به مناسبات ایران صفوی با سوئد به سبب فقدان نوشتاری جامع به زبان پارسی و کمبود تحقیقات غیر ایرانی بیش از پیش احساس می‌شود.

۲. پیشینه آشنایی ایرانیان با مردمان سوئد از آغاز تا برآمدن صفویان

آشنایی آغازین ایرانیان با مردمان اسکاندیناوی به سده چهارم هجری/دهم میلادی بازمی‌گردد. در آن قرن، مردمان نامبردار به «وایکینگ»[۷] یا «نورس»[۸] از موطن اصلی خود در اسکاندیناوی

1. Troebst, Stefan (1998). "Die Kaspi-Volga-Ostsee-Route in der Handels-kontrollpolitik Karls XI. Die schwedischen Persien-Missionen von Ludvig Fabritius 1679-1700", *Forschungen zur Osteuropaischen Geschichte*, 54, pp. 127-204.
2. Matthee, Rudolph P. (1999b). *The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600–1730*, Cambridge, Cambridge University Press.
۳. اشراقی، احسان (۱۳۸۱ش). «مروری بر روابط ایران و سوئد در دوران صفویه»، *نشریه تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران*، ش۳، صص۶۹–۷۴.
۴. مددی، محمّد (۱۳۸۱ش). *سوئدی‌ها در ایران*، تهران، گفتمان.
۵. مبین، ابوالحسن (۱۳۸۴ش). «سرآغاز روابط ایران و سوئد در عصر صفوی»، در مجموعه *مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران‌زمین*، به اهتمام مقصودعلی صادقی، تبریز، ستوده، صص۸۰۷–۸۱۹.
۶. برازش، امیرحسین (۱۳۹۲ش). *روابط سیاسی–دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، تهران، امیرکبیر، صص۹۵۶–۹۶۵.
7. Viking
8. Norse

خارج شده و با انگیزه بازرگانی و جهان‌گشایی به مناطق مختلف دنیای آن روزگار حرکت کردند. شماری از این نورس‌ها که ریشه در سرزمین سوئد داشتند، از طریق دریای بالتیک و رود وُلگا وارد کرانه‌های دریای کاسپی در ایالات شمالی ایران شدند (Minorsky, 1958: 108). در آثار مسلمانان از این مهاجمان با نام «روس» یاد شده است (برای نمونه، ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۹، ج۱: ۲۰۵؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۲۵–۲۲۶؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸، ج۲: ۳۹۷–۳۹۸؛ *حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۸۸–۱۸۹).[1] احمدبن‌فَضلان که در سال ۳۰۹ق/۹۲۱م به فرمان خلیفه المُقتَدِر عباسی (خلافت: ۲۹۵–۳۲۰ق/۹۰۸–۹۳۲م) راهی دیار بُلغارهای ولگا شده بود، توصیفی از زندگی نورس‌ها و به‌ویژه آیین تدفین آنان ارائه داده است که از نخستین منابع تاریخ ایشان به شمار می‌آید (ابن‌فضلان، ۱۹۵۹: ۱۴۹–۱۶۶).

ورود نورس‌ها به دریای کاسپی سرآغاز حمله‌های آنان به سواحل جنوبی و باختری این دریا شد که از زیان‌بارترین آن‌ها می‌توان به تهاجمات ایشان در اواخر سده سوم هجری/اوایل سده دهم میلادی به آبسکون، گُرگان و طبرستان (مسعودی، ۱۴۰۹، ج۱: ۲۰۵–۲۰۷؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۶۶؛ مَرعَشی، ۱۳۴۵: ۱۴۵) و نیز تسخیر بَردَعه ارّان و کشتار اهالی آن در ۳۳۲ق/۹۴۳–۹۴۴م[2] اشاره کرد (ابن‌مِسکَوَیه، ۱۴۲۴، ج۵: ۲۶۵–۲۶۸؛ ابن‌اَثیر، ۱۳۸۵، ج۸: ۴۱۲–۴۱۴؛ نیز ر.ک: *حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۶۲). همچنین امروزه درهم‌های سامانی فراوانی در لهستان و سوئد یافت شده که نشانگر روابط اقتصادی نورس‌ها با ایرانیان است (Mitchiner, 1987: 139-150). برای سده‌های بعدی می‌توان از خلال آثاری چون *دیوان* خاقانی شَروانی (د. ۵۸۱ق/۱۱۸۵–۱۱۸۶م) اطلاعاتی راجع به حمله‌های دریایی نورس‌ها و روس‌ها به سواحل دریای کاسپی به دست آورد. برای نمونه، خاقانی (۱۳۸۲: ۳۳-۳۴) در مَطلَع دوم قصیده‌ای که راجع به «تهنیت فتح روس» سروده است، شکست روس‌ها را چنین وصف می‌کند:

«صاحب غَرَضَند روس و خَزَران — مُنکِر شده صاحب‌اَفسران را
فتح تو به جنگِ لشکرِ روس — تاریخ شد آسمان قِران را
رایات تو روس را علی رؤس — صَرصَر شده ساق ضیمران را»

ناگفته نماند که به‌تدریج جمعیت نورس‌های مهاجر در دیار اسلاوها در میان بومیان ادغام شد و اسکاندیناویایی‌ها تنها در جنگ‌ها و سفرهای تجاری می‌توانستند گروه ممتازی را تشکیل دهند (Minorsky, 1958: 108-111).

آشنایی اوّلیه ایرانیان با نورس‌ها به‌تدریج با فروخوابیدن حمله‌های نورس‌ها و گرویدن ایشان به مسیحیت، کمرنگ گردید و آگاهی محدودی که در سده چهارم هجری/دهم میلادی نزد مسلمانان حاصل شده بود، به بوته فراموشی سپرده شد. حتی قدرت‌گیری صلیبیان نورمان‌تبار در انطاکیه و عزیمت «سیگورد یکم»[1] (حک: ۱۱۰۳–۱۱۳۰م)، پادشاه نروژ، به فِلَسطین در سال‌های

1. Sigurd Magnusson (1089–1130)

۵۰۴–۵۰۱ق/۱۱۰۷–۱۱۱۰م (درباره این سفر، ر.ک: Doxey, 1996: 139-160; Riley-Smith, 1986: 132) انگیزه چندانی در میان مسلمانان برای شناخت اسکاندیناوی ایجاد نکرد. تنها استثنا در این زمینه، کوشش‌های خواجه رشیدالدّین همدانی (د. ۷۱۸ق/۱۳۱۸م) برای شناخت جهان در روزگار ایلخانیان (۶۵۴–۷۵۸ق/۱۲۵۶–۱۳۵۷م) است که بازتاب بخشی از این تلاش‌ها را می‌توان در مجموعه *جامع‌التّواریخ* دید. همدانی (۱۳۸۴: ۴۹) در بخش *تاریخ اَفرَنج، پاپان و قَیاصره جامع‌التّواریخ* به هنگام وصف بلاد فرنگ، از دیاری به نام «سوَتیا» یاد کرده است که می‌توان آن را همان قلمرو پادشاهی سوئد دانست. وی سوتیا را چنین وصف کرده است:

«و این مملکت پادشاهی دارد نام او سوَتیا و طول آن جزیره در میان دریا دور می‌کشد و از اِفراط برودَت کسی آنجا نمی‌تواند رفتن؛ و کَهرُبای زرد و سفید از آنجا می‌خیزد» (همانجا).

همدانی در ادامه روایتش، از مملکت‌های «گوتلاندیه» (گویا جزیره گوتلاند سوئد) و «نورویگه» (نروژ) نیز یاد کرده و توصیف‌های جالبی از شدت سرمای آن مناطق، نزدیکی عرض جغرافیایی آن‌ها به نقطه قطب شمالی و سَمت‌الرأس، اختلاف زیادِ طول روز و شب در ایام سال و سفیدی پوست اهالی آن سرزمین‌ها ارائه داده است (همانجا). همچنین اشاره وی به کالاهای تجاری سرزمین‌های یادشده، مانند کَهرُبا از سوتیا/سوئد و «شانقار»[۳] از نورویگه/نروژ، با واقعیت‌های تاریخی تطابق دارد؛ زیرا ساحل سوئد در بالتیک از دیرباز یکی از کانون‌های استخراج کهربا بود (ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۵) و شانقار نیز از محبوب‌ترین پرندگان نزد نورس‌ها به شمار می‌آمد و نگاره‌ای از آن امروزه در نشان ملّی جمهوری ایسلند دیده می‌شود. به‌رغم ابتکار خواجه رشیدالدّین در پرداختن به تاریخ دیگر سرزمین‌ها، الگوی او تداوم نیافت. در باب توصیفات مربوط به سوئد و اسکاندیناوی نیز جز در کتاب *تاریخ بَناکَتی* فَخرالدّین داود بَناکَتی (د. ۷۳۰ق/۱۳۳۰م) که کمابیش گرته‌برداری از *جامع‌التّواریخ* است (ر.ک: بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۷۷)، گزارش دیگری در آثار ایرانیان دیده نمی‌شود. روی‌هم‌رفته، آگاهی ایرانیان از سوئدیان تا دوره صفویان محدود ماند.

۳. فراز جدید آشنایی سوئدیان با ایران: ورود جهان‌گردان سوئدی به ایرانِ عهد صفوی

روزگار فرمانروایی صفویان دوره خاصی در تاریخ مناسبات خارجی ایران است. در این برهه (۹۰۷–۱۱۴۸ق/۱۵۰۱–۱۷۳۶م) از یک‌سو ایران بنا بر عللی چون تمرکز قدرت سیاسی و سلطنت دودمانی دیرپا به کانونی تأثیرگذار در مناسبات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شد و از سوی دیگر، اروپاییان پس از تحوّلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نوینی که در آن قاره پدید آمده بود، با جهان‌بینی و انگیزه‌های جدیدی به سرزمین‌های پیرامون توجّه نشان دادند. به دیگر سخن، شکل‌گیری شرایط نوینی در درون و جهانِ بیرونِ ایرانِ صفوی، سبب دگرگونی در منطق روابط خارجی شد. ناگفته نماند که همزمان با برآمدن صفویان، سوئد نیز کانون تحوّلات کلانی بود که در نتیجه آن‌ها، سوئدیان به سرکردگی گوستاو یکم[۱] (حک: ۱۵۲۳–۱۵۶۰م) از خاندان «واسا»[۱] خود را از اتّحادیه

1. Gustav I/Gustav Eriksson (1496 –1560)

«کالْمار»[۴] بیرون کشیدند و با پذیرش مذهب پروتستان لوتری، به واحد هویتی متمایزی در اروپای شمالی تبدیل شدند (در این باره، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۱۱۹–۱۲۵ و ۱۲۹–۱۳۱؛ Roberts, 1968: 1-24). دوران پادشاهی سلسله واسا و نیز دودمان آلمانی‌تبارِ «پالاتین–تسوایبروکن»[۲] در سوئد (سال‌های ۱۵۲۳–۱۷۲۰م)، دوره اوج شکوه سیاسی و نظامی این کشور به شمار می‌آید که کمابیش همزمان با عصر فرمانروایی صفویان در ایران بود.

گویا از همان سال‌های قدرت‌گیری صفویان در ایران، بازرگانان ایرانی به صورت محدود به تجارت با سوئد مشغول بودند. وینچِنتو اَلِساندری[۳] (۱۳۸۱: ۴۷۵) در اواخر عهد شاه‌تَهماسب یکم (حک: ۹۳۰–۹۸۴ق/۱۵۲۴–۱۵۷۶م) ضمن پرداختن به موقعیت خاص تبریز در تجارت میان ایران، عثمانی و اروپا، به توزیع کالاهای ایرانی در سوئد و دانمارک اشاره کرده است:

«این امتعه همچنان از راه خشکی به قُسطَنطَنیه و از آنجا به مُلداوی حمل می‌شود و در لهستان و دانمارک و سوئد و دیگر جاها پخش می‌گردد، ولی هزینه این کار چندان گزاف است که با وجود خطر، سود اندکی از آن حاصل می‌شود. این مطلب را هنگامی که در تبریز بودم از ارمنی‌ها و بعد در طرابلس از این و آن شنیدم» (همانجا).

با این حال، اطلاعات مبسوطی از روابط ایران و سوئد در سده دهم هجری/شانزدهم میلادی در دست نیست و چنانکه از گفته الساندری برمی‌آید، مسیر تجاری ایران–قسطنطنیه–مُلداوی–لهستان–اسکاندیناوی به سبب هزینه‌های فراوان و سود اندک، رونق نداشت. با این وصف، نخستین فراز آشنایی سوئدیان با ایرانیان از طریق آثار جهان‌گردانی شکل گرفت که از روزگار شاه عباس یکم (حک: ۹۹۵–۱۰۳۸ق/۱۵۸۸–۱۶۲۹م) به ایران گام نهادند.

۳–۱. بِنْگْت بِنْگْتسون اُکْسِنِسْتِیرنا (سال‌های ۱۰۲۵–۱۰۲۷ق/۱۶۱۷–۱۶۱۸م)

بنگت بنگتسون اُکسِنِستیرنا (۱۵۹۱–۱۶۴۳م) نخستین سوئدی شناخته‌شده‌ای است که در روزگار شاه عباس یکم به ایران گام نهاد (نوایی، ۱۳۶۴: ۳۳۲؛ همایون، ۱۳۸۳، ج۱: ۹۸؛ Hedin, 1921: 301).[۵] وی به خاندان مشهور «اُکسِنِستِیرنا»[۴] تعلّق داشت. با اینکه بنگت برخلاف پسرعمویش «آکسِل اکسنستیرنا»،[۵] صدراعظمِ گوستاو آدولف دوم[۶] (حک: ۱۶۱۱–۱۶۳۲م) و نایب‌السّلطنه ملکه کریستینا[۷] (حک: ۱۶۳۲–۱۶۵۴م)، هیچگاه گرداننده امور کلانی نشد (درباره آکسِل اُکسنستیرنا، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۱۹۳)، اما بنا بر وجاهت خاندان و کفایت خود، صاحبِ مناصبی در سوئد بود (Klingspor, 1877, vol. II: 80-85) و حتی یک مرتبه در قامت نماینده به جمهوری ونیز فرستاده شد (Sohrabi, 2005: 636). با این حال، آوازه بنگت بیشتر برخاسته از سفرهای وی است و به همین

1. Vasa
2. Palatinate-Zweibrücken
3. Vincenzo Alessandri
4. Oxenstierna
5. Axel Oxenstierna (1583–1654)
6. Gustav II Adolph (1594–1632)
7. Christina (1626 –1689)

سبب در سوئد از وی با نام «بنگت سیّاح»[1] یاد می‌شود (Klingspor, 1877, vol. II: 80; Hedin, 1921: 1-2; Sohrabi, 2005: 634; Potts, 2021: 115). هدین (1921: 294) و سهرابی (2005: 634) چنین گمان برده‌اند که اکسنستیرنا همچون «پیترو دِلاواله»[2] (د. ۱۶۵۲م) از مسیر کاروان‌روِ میان‌رودان استفاده کرده و با گذر از بغداد، کنگاور و همدان به اصفهان رسیده است. احتمالاً وی پس از ورود به اصفهان، راهی اردوگاه شاه عباس در آذربایجان شد و در پاییز ۱۰۲۶ق/۱۶۱۷م همراه شاه به اصفهان بازگشت (Klingspor, 1877, vol. II: 80; Potts, 2021: 117).

اکسنستیرنا پس از مدتی، از مسیر لار عازم هرموز شد تا از آن بندر که هنوز در دست پرتغالی‌ها بود، راهی هند گردد، اما با بدگمانی پرتغالیان مواجه شد و مدتی زندانی آنان گردید (Sohrabi, 2005: 635). چندی بعد، وی آزادی خود را بازیافت و دوباره به اصفهان بازگشت و پس از یک سال حضور در اصفهان، از ایران خارج شد و از مسیر بغداد و شام به مصر، ونیز و اروپا رفت (Klingspor, 1877, vol. II: 77; Sohrabi, 2005: 636; Potts, 2021:120-124). متأسفانه از دوران اقامت اکسنستیرنا در ایران سفرنامه‌ای برجای نمانده است و نویسندگان بعدی مانند هدین، با استفاده از برخی مکتوبات پراکنده و زندگی‌نامه خودنوشتِ منسوب به وی به بازسازی سفرهایش پرداخته‌اند. با این حال، اکسنستیرنا چهره‌ای شناخته‌شده نزد فرنگیان مقیم ایران بود. برای نمونه، دِلاواله (۱۳۷۰: ۳۰۷) او را «شوالیه اصلی دربار سوئد» در ایران خوانده است. همچنین «نیلز ماتسوُن شیوُپینگ»[3] سوئدی (د.۱۶۸۰م) که در نیمه سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی به ایران گام نهاد، از نوشته‌های اکسنستیرنا بر دیوارهای دو صومعه در جلفای اصفهان و شیراز یاد کرده است (Kiöping, 2021: 33, 77-78). پیش از شیوپینگ، اولئاریوس[4] (1647: 366) نیز از نام «بِندیکتوس اُکسِنستِرن»[5] بر دیوار کاروان‌سَرایی در نزدیکی قریه «خُشکه‌رود»[۶] در قزوین سخن گفته بود.[۷]

۳-۲. نیلز ماتْسُون شیوُپینگ (سال‌های ۱۰۶۰-۱۰۶۱ق/۱۶۵۰-۱۶۵۱م)

سوئدی دیگری که در دوره صفویان و مشخّصاً روزگار فرمانروایی شاه عباس دوم (حک: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ق/۱۶۴۲-۱۶۶۶م) به ایران آمد، نیلز ماتسون شیوپینگ بود.[۸] او در سال ۱۶۲۱م در خانواده‌ای از روحانیان کلیسای پروتستان لوتری به دنیا آمد (Almqvist, 1977: 162; Sohrabi, 2005: 636) و با اینکه نَسَب والایی نداشت، اما به یُمن پیشه روحانی پدرش، توانست تحصیلات آغازین را پشت سر گذاشته و نامی برای خود فراهم سازد (Rundkvist, 2021: 11-12). زندگی شیوپینگ با فرازوفرودهای بسیاری همراه بود و وی پس از وقایع فراوان، سرانجام به خدمت «کمپانی هند

1. Resare Bengt
2. Pietro Della Valle (1586-1652)
3. Nils Mattsson Kiöping (1621–1680)
4. Adam Olearius (1599–1671)
5. Benedictus Oxenstern

شرقی هلند»[1] درآمد (Almqvist, 1977: 162). حضور شیوپینگ در این کمپانی، فرصتی شد برای سفر به آسیا. وی در بهار ۱۰۵۹ق/۱۶۴۹م به «باتاویا»[2] (جاکارتای امروزی)، مقر کمپانی هند شرقی هلند در آسیای جنوب شرقی، وارد شد و یک سال بعد از مسیر هندوستان به ایران آمد و مدت یک سال و چند ماه (۱۰۶۰-۱۰۶۱ق/۱۶۵۰-۱۶۵۱م) در ایران به سر بُرد و چنانکه از مندرجات زندگی‌نامه کوتاه وی برمی‌آید، حتی در لشکرکشی شاه عباس دوم به قندهار، در ارتش صفویان به خدمت پرداخت (Kiöping, 2021: 31).(۹) شیوپینگ سَوای تختگاه و مناطق جنوبی ایران، از شمال ایران نیز بازدید کرد و سرانجام در سال ۱۰۶۱ق/۱۶۵۱م از ایران خارج شد (Almqvist, 1977: 162). وی بعدها سفرنامه و زندگی‌نامه کوتاهی نوشت و در آن‌ها علاوه بر وصف حضورش در ایران، به شرح تجربیات خود در آسیا پرداخت. اطلاعات این دو متن درباره ایران چشم‌گیر نیستند، اما می‌توانند در شناخت فضای سیاسی و اجتماعی ایرانِ عهد شاه عباس دوم و برخی از سازه‌های باستانی کارگشا باشند (نوایی، ۱۳۶۴: ۳۳۲؛ مددی، ۱۳۸۱: ۴۱؛ همایون، ۱۳۸۳، ج۱: ۹۹).(۱۰)

۳-۳. هِنریش/هِنریک برنِر (حدود سال‌های ۱۱۰۸-۱۱۱۱ق/۱۶۹۷-۱۷۰۰م)

اکسنستیرنا و شیوپینگ تنها سیّاحان سوئدی شناخته‌شده‌ای هستند که بدون داشتن مأموریتی دیپلماتیک –البته تا جایی که اطلاعات موجود نشان می‌دهند– به ایرانِ صفوی گام نهادند. در این میان، اکسنستیرنا به‌راستی در قامت یک جهان‌گرد و شیوپینگ بیشتر بنا بر ضرورت‌های شغلی خود در کمپانی هند شرقی هلند به ایران آمد. سهرابی (2005: 637) سَوای این دو، از فرد دیگری به نام «هِنریش/هِنریک برنِر»[3] (د. ۱۷۳۲م) نیز در زمره سیّاحان سوئدیِ عصر صفوی یاد کرده است. برنر در واقع یکی از اعضای سومین هیئت دیپلماتیک سوئدی به ریاست «لودویگ فابریتیوس»[4] (د. ۱۷۲۹م) بود و نمی‌توان حضورِ او را جهان‌گردی قلمداد کرد.

برنر در سال ۱۶۶۹م در «کرونوبی»[5] فنلاند(۱۱) به دنیا آمد و پس از تحصیل در زادگاهش و سپس سوئد، به درجه استادی فلسفه نائل شد. برنر سَوای فلسفه، در دوران تحصیلش به یادگیری زبان‌های شرقی نیز علاقه نشان داده بود و همین نکته، انگیزه‌ای شد تا در جریان اعزام سومین هیئت دیپلماتیک سوئدی به دربار صفوی در سال ۱۱۰۸ق/۱۶۹۷م، همراهِ فابریتیوس راهی ایران گردد. وی مدتی در ایران بود تا اینکه سرانجام در سال ۱۱۱۱ق/۱۷۰۰م به معیت ساروخان‌بیگ، ایلچی شاه سلطان حسین و جمعی از بازرگانان ایرانی از مسیر روسیه راهی سوئد شد، اما از بداقبالی، ورود ایشان به روسیه با آغاز «جنگ بزرگ شمالی»(۱۲) (۱۷۰۰-۱۷۲۱م) همزمان گشت و روس‌ها به‌رغم رهایی ساروخان‌بیگ و ایرانیان همراهش، برنر را تا پایان جنگ (به مدت ۲۱ سال)

1. Verenigde Oostindische Compagnie (VOC)
2. Batavia/Jakarta
3. Henrich/Henrik Brenner (1669-1732)
4. Ludvig/Lodewyck Fabritius (1648–1729)
5. Kronoby

در روسیه نگاه داشتند (درباره وضعیت ناگوار سوئدیان اسیر در روسیه در آن سال‌ها، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۵۷-۲۵۶). برنر پس از رهایی از بند، به سوئد بازگشت و تا پایان حیاتش (۱۷۳۲م) به فعالیت‌های فرهنگی، از جمله ریاست کتابخانه سلطنتی، مشغول بود. وی را از پیشگامان تحقیق در تاریخ و فرهنگ ارمنیان و دیگر اقوام قفقازی دانسته‌اند (درباره سرگذشت برنر و حضورش در ایران، ر.ک: Zetterstéen, 1926: 214-217).

۴. علل شکل‌گیری روابط دیپلماتیک ایران و سوئد در روزگار صفویان

بر اساس داده‌های موجود، مناسبات رسمی ایران و سوئد در عهد فرمانروایی شاه سلیمان آغاز شد. پیش از پرداختن به روند مناسبات دو حکومت، شایسته است تا به علل شکل‌گیری این روابط توجّه و روشن شود که چه انگیزه‌هایی سوئدیان و ایرانیان را مایل به برقراری مناسبات کردند. به گمان نگارندگان، دو دسته انگیزه «اقتصادی» و «سیاسی» در این زمینه نقش داشتند و در میان این دو دسته، تأثیر انگیزه‌های اقتصادی بیشتر و محسوس‌تر از علل سیاسی بود:

۴-۱. انگیزه‌های اقتصادی (رونق یافتن مسیر تجاریِ کاسپی-وُلگا-بالتیک)

ایرانِ عهد صفوی مانند گذشته، کانون تلاقی بخش مهمی از راه‌های زمینی و دریایی بود. با اینکه در این دوره با کشف مسیرهای آبی نو، از اهمیت تجارت زمینی ایران کاسته شد، اما ایران همچنان نقش کانونی خود را در بازرگانی حفظ کرد؛ به‌ویژه بدین سبب که ایران میان دو پهنه آبی پرتردّد آن روزگار، یعنی خلیج پارس و دریای کاسپی، قرار داشت. در این راستا، شکل‌گیری روابط ایران و سوئد پیامد رونق یافتن مسیر آبیِ کاسپی-وُلگا-بالتیک بود (Troebst, 1998: 131-132). رونقِ دریای کاسپی در آن برهه برآیندِ عللی چون برآمدن صفویان و برقراری امنیت داخلی در ایران، تقاضا برای ابریشم ایرانی در اروپا، اقتدار روس‌ها در شمال دریای کاسپی، حذف خان‌نشین‌های منطقه و تلاش برخی از قلمروهای اروپایی برای یافتن مسیری جایگزین جهت تجارت با شرق بود. در این مسیر آبی، سَوای ایرانیان و روس‌ها،[۱۳] مردمان دیگری چون انگلیسی‌ها (نوایی، ۱۳۶۴: ۱۷۵-۱۸۲؛ صفت‌گل، ۱۳۹۵، ج۲: ۵۶۷-۵۶۹)، هلندی‌ها (اشترویس، ۱۳۹۶: ۴۶-۵۲، ۸۵) و هندی‌ها (همان، ۸۵، ۹۳، ۱۰۲) نیز به تجارت مشغول بوده و برخی از قلمروهای اروپایی چون سوئد، مشترک‌المنافع لهستان-لیتوانی (صفت‌گل، ۱۳۹۵، ج۲: ۵۶۷) و حتی دوک‌نشین‌های خُردی چون «کورلاند-سِمیگالیا»[۱۴] (نوایی، ۱۳۶۴: ۴۲۸-۴۲۴؛ Mattiesen, 1940: 30-32, 75-90; Matthee, 1999b: 168-169) و «شلسویگ-هولشتاین-گوتورپ/گوتورف»[۱۵] در پی یافتن منافع تجاری بودند. مهم‌ترین کالای مبادلاتی در این مسیر، ابریشم بود که بیشتر در ایالات شمالی ایران (استرآباد/گرگان، مازندران و گیلان) یا شَروان تولید می‌شد (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۱۶، ۵۷۱، ۶۰۰ و۴۷۴؛ شاردن، ۱۳۷۴، ج۲: ۹۰۲-۹۰۳). ابریشم مازندران و گیلان از طریق انزلی به آستراخان در شمال دریای کاسپی انتقال می‌یافت. ابریشم شروان نیز با گذر راه زمینی شَماخی، در نیازآباد یا دربند در کَرَجی‌هایی تخلیه و از آنجا به آستراخان می‌رسید (صفت‌گل، ۱۳۹۵، ج۲: ۵۸۹-۵۹۱). این ابریشم‌ها

در آستراخان دوباره از مسیر وُلگا به ساراتوف،[1] مسکو و سرانجام بندر آرخانگلسک[2] در دریای سفید منتقل شده و از آنجا راهی اروپا می‌شدند (درباره توصیف این راه، ر.ک: Matthee, 1999b: 54). آنچه سوئدیان را در سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی به فکر رابطه با ایران انداخت، تلاش برای منحرف کردن مقصدِ این مسیر از آرخانگلسک به قلمرو سوئد در ساحل جنوبی بالتیک، به‌ویژه شهر «ناروا»[3] در شرقِ جمهوری استونی کنونی، بود (Hildebrand, 1953: 734; Troebst, 1993: 166; Ibid, 1998: 162).

۴-۲. انگیزه‌های سیاسی و نظامی (نزاع با عثمانی و اختلاف با دانمارک-نروژ)

با اینکه سوئدیان در برقراری رابطه با ایران، بیشتر در پی تحقّق اهداف اقتصادی بودند، اما می‌توان انگیزه‌هایی سیاسی و نظامی نیز در این زمینه شناسایی کرد. بنا بر گزارش کمپفر (۱۳۶۰: ۲۶۱-۲۵۹) که خود از اعضای دومین هیئت اعزامی کارل یازدهم سوئد (حک: ۱۶۶۰-۱۶۹۷م) به دربار شاه سلیمان بود، ترغیب شاه ایران به آغاز جنگ با عثمانی یکی از اهداف سردمداران سوئد بود. هرچند سوئدیان به سبب نزاع با روس‌ها و لهستانی‌ها، روابط کمابیش مسالمت‌آمیزی با عثمانی داشتند و این روابط حتی بعدها در جریان جنگ بزرگ شمالی و پس از آن دوستانه‌تر نیز شد (گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۵۹-۲۶۲و۲۷۹)، اما در این برهه، گویا به سبب تهدیدات ترکان علیه متصرّفات سوئد در جنوب بالتیک، سوئد نیز به صف اروپاییانِ مخالف با باب عالی پیوسته بود (Lockhart, 1986: 402).

سَوای مسئله عثمانی، ضبط مال‌التّجاره چند بازرگان ارمنیِ ایرانی از سوی «کمپانی هند شرقی دانمارک» در سال ۱۱۰۰ق/۱۶۸۷م، درخواست شاه سلیمان جهت استرداد اموال مزبور و پاسخ منفی دربار کپنهاگ به این خواسته، انگیزه مضاعفی شد تا سوئد، رقیب دیرینه دانمارک-نروژ، برای سومین بار به فکر اعزام هیئت رسمی به ایران بیفتد (درباره نامه شاه سلیمان به پادشاه دانمارک، ر.ک: Vahman, 1998: 178-190؛ همچنین نک: *بیاض دفترخانه همایونی...*، ۲۰۲۳: ۲۹۶؛ «ماجرای توقیف کشتی...»، ۱۳۷۹: ۲۳۹-۲۴۹). با این حال، اصلی‌ترین انگیزه سوئدیان در برقراری رابطه با ایران، تجارت بود و طرح‌های سیاسی و نظامی در حاشیه این هدف قرار گرفته و به سادگی قابل چشم‌پوشی بودند.

1. Saratov
2. Archangelsk
3. Narva



نقشه شماره ۱. حدود دریای کاسپی، روسیه/مسکوی و اسکاندیناوی بر اساس اطلس «تئاتر جهان»[1] آبراهام اورتِلیوس[2] (د. ۱۵۹۸م). در این دو نقشه به‌خوبی مسیر اوّلیه کاسپی–ولگا به دریاهای سفید و بالتیک ترسیم شده است (ر.ک: Ortelius, 1570: fol. 45-46).

1. Theatrum Orbis Terrarum
2. Abraham Ortelius (1527-1598)

۵. روند مناسبات ایران و سوئد در عهد صفوی

سردمداران سوئد از نیمه سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی با انگیزه منحرف کردن مسیر تجارت ابریشم ایرانی از آرخانگلسک به بالتیک، تدابیری اندیشیدند (Troebst, 1998: 131-132) و در این راستا، حتی کمپانی خاصی در سال ۱۶۵۱م برپا کردند که واردات کالاهایی مانند ابریشم را از تعرفه‌های گمرکی معاف می‌داشت (Matthee, 1999b: 168-169). هرچند این تلاش‌ها نتایج ملموسی در پی نداشتند، اما از انگیزه سوئدیان برای تجارت با ایران کاسته نشد و آنان بعدها با اعزام لودویگ فابریتیوس به دربار صفوی، رسماً تمایل خود را به آغاز رابطه با ایران به سمع ایرانیان رساندند. فابریتیوس افسر هلندی‌تباری بود که در سال ۱۶۴۸م در برزیل به دنیا آمد و در ۱۶۶۰م به همراه ناپدری‌اش به روسیه مهاجرت کرد. وی در روسیه به خدمت ارتش تزاری درآمد و در سال ۱۶۷۰م و در پیکار با قزاق‌های شورشیِ تحت امر «استِنْکا رازین»[1] (د. ۱۶۷۱م) اسیر شد. فابریتیوس چندی بعد، از بند قزاق‌ها گریخت و از اصفهان سر درآورد. حضور او در ایران (۱۶۷۱-۱۶۷۰م) مقدّمه آشنایی وی با ظرفیت‌های تجاری این سرزمین شد. فابریتیوس در سال ۱۶۷۲م به روسیه بازگشت، چند سالی در آنجا به خدمت نظامی پرداخت و پس از سفر دوباره به ایران (احتمالاً ۱۶۷۶م)، در ۱۶۷۷م از نظامیگری در روسیه استعفا داد و عازم سوئد شد (درباره این برهه از حیات فابریتیوس، ر.ک: Fabritius, 1955a: 75-77; Hildebrand, 1953: 733-734; Lockhart, 1986: 402; Troebst, 1998: 139-140; Matthee, 1999a: 138-139; Ibid, 1999b: 197). در آن روزگار، کارل یازدهم، پادشاه وقتِ سوئد، تمایل داشت تا مقصدِ مسیر تجاری کاسپی–ولگا را از آرخانگلسک/دریای سفید به ناروا/بالتیک منحرف سازد و حضور فابریتیوس را فرصتی برای تحقّق این هدف می‌دید. فابریتیوس روی‌هم‌رفته سه مرتبه از جانب حکومت سوئد به ایران حرکت کرد که شرح آن‌ها بدین وصف است:

۵-۱. مأموریت نخست فابریتیوس (حد. ۱۰۹۰-۱۰۹۳ق/۱۶۷۹-۱۶۸۲م)

فابریتیوس در حوالی سال ۱۰۹۰ق/۱۶۷۹م سوئد را به مقصد ایران ترک کرد و حدود یک سال بعد، به اصفهان رسید. وی در این مأموریت، نَه در قامت یک سفیر رسمی، بلکه با درجه «سرهنگ دوم» راهی ایران شده و حتی تمامی هزینه‌های سفر را شخصاً پرداخت کرده بود (Hildebrand, 1953: 734). وی چون به اصفهان رسید، نزدیک یک سال درنگ کرد تا توانست با شاه سلیمان دیدار کند (شعبان–رمضان ۱۰۹۲ق/سپتامبر ۱۶۸۱م). به گفته شارح متأخّر احوال فابریتیوس، درباریان ایران شناخت چندانی از سوئد نداشتند (Fabritius, 1955b: 96; Troebst, 1998: 143; Matthee, 1999b: 198). سرانجام فابریتیوس با شاه سلیمان دیدار کرد. سوئدیان در پیشنهادهایشان، ضمن تخصیص مجوّز به بازرگانان ایرانی جهت ورود به سوئد و اعطای دو سال معافیت گمرکی، خواستار جلب موافقت شاه ایران برای ساختِ کشتی در دریای کاسپی به دست سوئدیان بودند (Troebst, 1998: 143-144). شاه سلیمان از پیشنهادهای سوئدیان استقبال کرد،

1. Stenka Razin (c. 1630-1671)

اما تحقّق این خواسته‌ها را منوط به رضایت تجّار ارمنی دانست (Fabritius, 1955b: 97; Matthee, 1999a: 139; Ibid, 1999b: 198). ارمنیان نیز پذیرای طرح‌های کارل یازدهم بودند؛ چنانکه «گریگور لوسیکیان/لوسیکوف»[1] که از بازرگانان نامدار جلفای اصفهان بود (غوگاسیان، ۱۳۹۵: ۱۳۳)، با ارسال نامه‌ای به پادشاه سوئد، خاطرنشان ساخت که راهِ «نووگورود»[2] به ناروا را امتحان خواهد کرد و «آوِت خاچیکیان»،[3] کلانتر ارمنیان جلفای نو، نیز ضمن استقبال از طرح کشتی‌سازی در دریای کاسپی، پذیرفت که ارامنه را به تجارت از مسیر ناروا تشویق کند (Troebst, 1998: 144). فابریتیوس پس از دریافتِ پاسخ شاه سلیمان (Zetterstéen, 1945: 128-129) به همراه شماری از تجّار ارمنی از روسیه راهی سوئد شد و در اواخر سال ۱۶۸۲م به استکهلم رسید (Matthee, 1999b: 198). با این حال، بیشتر ارمنیانِ همراهِ او به سبب ارعاب روس‌ها و اروپاییان، کالاهایشان را در مسکو فروخته و از سفر به سوئد خودداری کردند (Hildebrand, 1953: 735). روی‌هم‌رفته، مأموریت نخست فابریتیوس سبب آغاز روابط رسمی ایران صفوی با سوئد شد و سوئدیان این اجازه را یافتند تا به تعبیر «دیتارد وان رِیدِن»[4] هلندی (۱۴۰۱: ۱۰۳) در ایران به «تجارت آزاد» بپردازند.

۵-۲. مأموریت دوم فابریتیوس (حد. ۱۰۹۴-۱۰۹۸ق/۱۶۸۳-۱۶۸۷م)

کارل یازدهم پس از بازگشت هیئت نخست، بی‌درنگ به تدارک هیئت سفارتی دوم پرداخت (Matthee, 1999b: 198) و فابریتیوس را به همراه گروهی ۳۳ نفره که کمپفر آلمانی نیز جزء آن بود (Hildebrand, 1953: 736)، در بهار ۱۰۹۴ق/۱۶۸۳م از استکهلم روانه ایران کرد (هینتس، ۱۳۶۰: ۷). اعضای این گروه با گذر از روسیه، آستراخان و شروان، از راه رشت به ایران گام نهادند و سرانجام در ربیع‌الثّانی سال ۱۰۹۵ق/مارس ۱۶۸۴م به اصفهان رسیدند (Troebst, 1998: 146-149). به گزارش کمپفر (۱۳۶۰: ۷۲)، حضور سوئدیان در اصفهان با مرگ ناخواسته یکی از کنیزان شاه سلیمان همراه گردید و چون منجّمان واقعه یادشده را نشانه‌ای از دفع بلا از شاه دانسته بودند، به او توصیه کردند تا برای چند ماه از کار حکومتی دوری گزیند؛ بنابراین هیئت سوئدی پس از چهار ماه نزد شاه بار یافت (همان، ۲۴۶).[۱۶] متی (1999a: 139) این درنگ را سوای رأی منجّمان، به تصمیم حکومت صفوی برای روشن شدن نتیجه مذاکرات با هلندیان مربوط دانسته است که در آن زمان با ایران در خلیج پارس وارد نزاع شده بودند (درباره این نزاع، ر.ک: فلور، ۱۳۷۱: ۱۹-۲۰). در این فاصله، فابریتیوس با شیخ‌علی‌خان زَنگنه (د. ۱۱۰۱ق/۱۶۸۹م)، وزیر اَعظم/اِعتمادالدّوله دربار صفوی و جماعتی از تجّار ارمنی دیدار و راجع به تسهیلاتی که کارل یازدهم برایشان تدارک دیده بود و نیز خطرات بندر آرخانگلسک، مانند حمله اخیر دزدان دریایی فرانسوی به یک کشتی هلندی، گفت‌وگو کرد (Fabritius, 1955b: 96-98).

1. Grigor Lusikjan/Lusicof
2. Novgorod/Но́вгород
3. Awet Chatschikjan
4. Dithard Van Rheeden

سرانجام با درخواست باریابی سوئدیان موافقت شد و فابریتیوس به همراه دو نجیب‌زاده سوئدی و کمپفر که منشی هیئت بود، به دیدار شاه سلیمان شتافت.(۱۷) از گزارش‌های کمپفر (۱۳۶۰: ۲۵۶-۲۵۵) چنین برمی‌آید که دولت‌مردان ایرانی، نمایندگان سوئد و شخصِ فابریتیوس را سخت گرامی می‌داشتند. به گفته کمپفر (۱۳۶۰: ۲۵۹)، در دیدار فابریتیوس با شاه سلیمان در باغ سعادت‌آباد اصفهان، نامه کارل یازدهم به شاه ایران تقدیم شد که مضمون آن، علاقه کارل یازدهم به توسعه مناسبات دو کشور، انعقاد موافقت‌نامه‌ای تجاری و عقد قراردادی نظامی علیه عثمانی بود؛ البته فابریتیوس اصرار داشت تا دستوری را که «شفاهاً» از کارل یازدهم دریافت کرده بود و نیز مضمون نامه او را در جلسه‌ای شرح دهد و همین اصرار فابریتیوس موجب شد تا دربار صفوی در شوّال ۱۰۹۵ق/سپتامبر ۱۶۸۴م مأموری را نزد هیئت سوئدی اعزام کند تا سفیر تقاضاهایش را «کتباً» بنویسد. کمپفر خواسته‌های سوئدیان را در چهار محور زیر شرح داده است:

۱. علاقه کارل یازدهم به تمایلِ اخیرِ شاه سلیمان صفوی برای برقراری رابطه و درخواست از دربار ایران جهت اعزام هیئت سفارتی به سوئد برای تحکیم رشته مودّت میان دو حکومت.

۲. ذکر استدعای شمار فراوانی از تجّارِ تابعِ ایران از کارل یازدهم برای گفت‌وگو با شاه ایران جهت تسهیل کشتی‌رانی در دریای کاسپی. در این بخش، کارل یازدهم ضمن اعلام آمادگی برای هرگونه مساعدت، خاطرنشان می‌سازد که آماده است تا تعدادی کشتی‌ساز، آهنگر و دریانورد به ایران گسیل کند تا با کوشش آنان، در دریای کاسپی کشتی ساخته شود.

۳. بیان این نکته که در صورت موافقت شاه سلیمان با پیشنهاد دوم، فابریتیوس مأمور خواهد بود تا به سواحل دریای کاسپی برود و آن مناطق را از نظر کیفیت درختان و امکانات ساحلی مورد بررسی قرار دهد و بیان دارد که آیا اعزام پیشه‌ور برای ساخت کشتی مُثمر ثمر خواهد بود یا خیر.

۴. شرح جنگ‌های اخیر عثمانی با اروپاییان و تحریض شاه سلیمان به هم‌پیمانی با اروپاییان برای بازستانی «عراق عرب» که عثمانیان از قلمرو ایران جدا کرده بودند (همان، ۲۵۹-۲۶۱).

از محتوای این بندها می‌توان به نقش بازرگانان ایرانی در تجارت سوئد با شرق پی برد و این نکته با روایت شاردن (۱۳۷۴، ج۲: ۹۰۴) که از حضور نمایندگان تجّار ایرانی در سوئد سخن گفته است، همخوانی دارد. از سوی دیگر، گویا به علت جنگ‌های سوئدیان با روس‌ها، لهستانی‌ها و دانمارکی‌ها و شورش چهره‌هایی چون رازین (سال‌های ۱۶۶۷-۱۶۷۱م)، تجارت دریای کاسپی از رونق افتاده بود؛ بنابراین دو طرف در پی احیای رونق پیشین این دریا بودند. درباره بند چهارم، کمپفر (۱۳۶۰: ۲۶۱) آشکارا خاطرنشان می‌سازد که بیشتر نمایندگان لهستانی حاضر در اصفهان تنها به دنبال ترغیب ایرانیان به جنگ با عثمانی بودند. با این حال، تلاش‌های لهستانیان و سایر اروپاییان در این راستا بی‌ثمر ماند (نیز ر.ک: *A Chronicle Of The Carmelites*, 1939, vol. I: 421)، زیرا شاه سلیمان به مُفاد عهدنامه زهاب (۱۰۴۸-۱۰۴۹ق/۱۶۳۹-۱۶۴۰م) پایبند بود (درباره متن این عهدنامه، ر.ک: اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۶۶-۲۷۵). با اینکه سوئدیان در جنگ‌های اروپاییان با عثمانیان حضور محسوسی نداشتند، اما احساس خطر از پیش‌روی عثمانی، آنان را به صف مخالفانِ ترکان کشانده بود (Lockhart, 1986: 402). روی‌هم‌رفته، مأموریت دوم فابریتیوس بیش از اندازه به

درازا کشید. دربار صفوی نیز تمایلی به آغاز جنگ با عثمانی نداشت. سرانجام شاه سلیمان به فابریتیوس فهماند که جز جنگ با عثمانی، با سایر پیشنهادهای کارل یازدهم مشکلی ندارد و با این تمهیدات، سفیر سوئد را به همراه چند نامه (Zetterstéen, 1945: 129-131) و گروهی تاجر ارمنی روانه سوئد کرد. این هیئت در تابستان ۱۰۹۸ق/۱۶۸۷م به استکهلم رسید (Matthee, 1999b: 199). این بار نیز مانند مأموریت نخست، بازرگانان ارمنی به طرح‌های تجاری کارل یازدهم علاقه نشان دادند و به‌رغم مانع‌تراشی روس‌ها، راهی سوئد شدند، اما ابریشمی که با خود به استکهلم برده بودند، خریدار نیافت و کارگزاران حکومتی ناگزیر به خرید آن پرداختند (Hildebrand, 1953: 736). با وجود این، از ارزیابی‌های تروبست (Troebst, 1998: 175) چنین برمی‌آید که مأموریت دوم فابریتیوس به‌راستی باعث رونق گرفتن ناروا در زمینه تجارت ابریشم در اروپا شد. در واقع، میزان ابریشم جابه‌جاشده از ناروا که در سال‌های ۱۶۸۶ و ۱۶۸۷م به‌ترتیب به ۲۱ و ۳۰ عدل رسیده بود، به یک‌باره از سال ۱۶۸۹م رونق جهشی یافت و در سال ۱۶۹۶م به ۵۳۶ عدل رسید (Ibid). مهم‌ترین بازرگانان فعّال در این تجارت، ایرانیان ارمنی بودند (درباره اسامی شماری از این تجّار، ر.ک: دِرهوهانیان، ۱۳۷۹: ۱۲۷–۱۲۸) که چندی پس از ورود فابریتیوس به استکهلم (۱۰۹۸ق/۱۶۸۷م)، با دولت‌مردان سوئدی وارد گفت‌وگو شدند و توانستند امتیازاتی چون سه سال معافیت گمرکی و پس از آن، دو درصد حق گمرک برای ورود کالا به سوئد یا جابه‌جایی از خاک آن و یک درصد حق گمرک برای انتقال کالاهای اروپایی از خاک سوئد به ایران را دریافت کنند. همچنین به ایشان اجازه داده شد تا اقامتگاه، تجارت‌خانه و انباری برای خود در ناروا بنا کنند (Hildebrand, 1953: 736; Troebst, 1998: 156-163; Matthee, 1999a: 139-140). ناگفته نماند که ارامنه در این مسیر، کالاهای دیگری چون مروارید نیز مبادله می‌کردند (Hildebrand, 1953: 736). با وجود این، درباره تجارت خودِ سوئدیان در ایران اطلاعات زیادی در منابع دیده نمی‌شود. دیتارد وان رِیدِن (۱۴۰۱: ۱۰۳) آشکارا تأکید می‌کند که سوئدی‌ها به‌رغم دریافت مجوّز تجارت آزاد (سال ۱۰۹۳ق/۱۶۸۲م)، فعالیت خاصی در ایران نداشتند. تنها شاردن (۱۳۷۴، ج۲: ۸۸۵) به تمایل ایرانیان به استفاده از مس سوئدی و ژاپنی اشاره کرده است که در این باره نیز نمی‌توان به قطع یقین از نقش خودِ سوئدیان در تجارت مس در ایران سخن گفت (درباره مس سوئدی و معدن معروف «فالون»[1]، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۱۸۹ و۳۷۶).

۵-۳. مأموریت سوم فابریتیوس (حد. ۱۱۰۸-۱۱۱۱ق/۱۶۹۷-۱۷۰۰م)

به‌رغم دستاوردهای مأموریت دوم فابریتیوس، هنوز موانعی بر سر بازرگانی ابریشم از مسیر کاسپی–ولگا–بالتیک وجود داشت. از یک‌سو، روس‌ها راضی به انحراف مقصدِ مسیر ولگا از آرخانگلسک به ناروا نبوده و از سوی دیگر، سوئدیان در اجرای شماری از تعهّدات خود سستی نشان می‌دادند (Troebst, 1998: 156). ارمنیان نیز بی‌میل نبودند تا مسیرهایی سَوای آرخانگلسک و ناروا را امتحان کنند و در این راستا، حتی با فرمانروایان اروپایی وارد گفت‌وگو

1. Falun

شدند. یکی از همین ارمنیان، «کُنت فیلیپ دوزاگلی/دوزاقلی»[1] (د. جمادی‌الاوّل ۱۱۱۹ق/اوت ۱۷۰۷م) بود که در طول زندگی پرفرازونشیب خود، با نام‌ها، کیش‌ها و پیشه‌های گوناگون در دربارهای اروپایی ظاهر شد و خویشتن را نماینده ارمنیان ایران خواند. وی مدتی در پاریس حضور داشت، چندی در براندنبورگ–پروس[2] بود و در اواخر به دربارهای اروپای شرقی و شمالی، مانند روسیه، سوئد، لهستان–لیتوانی و کورلاند–سِمیگالیا رفت. یکی از تلاش‌های دوزاگلی، حضورش در دربار «فردریش کازیمیر کِتلِر»[3] (حک: ۱۶۸۲–۱۶۹۸م)، دوکِ کورلاند–سِمیگالیا، در سال ۱۱۰۸ق/۱۶۹۶م بود. دانسته نیست که دوزاگلی از جانب چه کسی به کورلاند رفته بود، اما از فحوای چندین نامه و موافقت‌نامه‌ای که میان او و فردریش کازیمیر به امضا رسیده است، چنین برمی‌آید که دوزاگلی خود را نماینده بازرگانان ایرانی و هدفش را آغاز تجارت میان ایران و کورلاند از مسیری دانسته است که با گذر از مسکو، به اسمولِنْسْک،[4] ویتِبْسْک،[5] میتاو[6] (یِلْگاوای[7] امروزی و تختگاه کورلاند) و سرانجام بندر لیپایا/لیبایو[8] در جنوب خاوری بالتیک (باخترِ کورلاند) می‌رسید. با اینکه فردریش کازیمیر طی فرمانی (سپتامبر ۱۶۹۶م) با طرح‌های دوزاگلی موافقت کرد، اما نتیجه‌ای از این تلاش‌ها حاصل نشد (درباره دوزاگلی و حضورش در کورلاند–سمیگالیا، ر.ک: نوایی، ۱۳۶۴: ۴۲۴–۴۳۳؛ غوگاسیان، ۱۳۹۵: ۲۴۲، پ۲؛ *A Chronicle of the Carmelites*, 1939, vol. I: 484-485; Gulbenkian, 1970: 361-399; Troebst, 1998: 176-192; Matthee, 1999b: 200-201).

کارل یازدهم که نسبت به موضع روس‌ها و فعالیت‌های دوزاگلی نگران بود، بر آن شد تا هیئت سومی را به ریاست فابریتیوس عازم ایران کند. مأموریت این هیئت گفت‌وگو با شاه سلطان حسین جهت اخذ امتیازات تجاری برای سوئدیان، از جمله حق تأسیس تجارت‌خانه و درخواست از شاه ایران برای مذاکره با تزار پِتر یکم (حک: ۱۶۸۲–۱۷۲۵م) برای اعطای حق تردّد آزاد به تجّار سوئدی در خاک روسیه بود (Troebst, 1998: 195-196; Matthee, 1999b: 219). در آستانه حرکت هیئت مزبور، ناگهان کارل یازدهم در آوریل سال ۱۶۹۷م درگذشت (گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۳۴–۲۳۵)؛ بنابراین فابریتیوس مأمور شد تا خبرِ درگذشتِ کارل یازدهم و جلوس فرزندش کارل دوازدهم (حک: ۱۷۱۸–۱۶۹۷م) را نیز به اطلاع دربار صفوی برساند. فابریتیوس در این سفر، وظایف دیگری نیز بر عهده داشت؛ مانند تحقیق درباره واردات کالاهای ایرانی به سوئد، بررسی بازار صادرات سوئدیان در خارج، دیدار با پتر یکم، اعلام جلوس کارل دوازدهم به روس‌ها و تجسّس

1. Philippe de Zagly (1652-1707)
2. Brandenburg-Prussia
3. Frederick Casimir Kettler (1650–1698)
4. Smolensk/Смоленск
5. Vitebsk/Витебск
6. Mitau
7. Jelgava
8. Liepāja/Libau

پیرامون فعالیت دانمارکی‌ها در روسیه (Hildebrand, 1953: 737). شاید بدین سبب بود که سفر سوم فابریتیوس از سوئد به اصفهان به درازا کشید.

سومین هیئت سفارتی سوئد به ایرانِ صفوی که مشتمل بر ۲۲ نفر بود، در شوّال ۱۱۰۸ق/مه ۱۶۹۷م استکهلم را ترک کرد و با گذر از مسکو، قازان/کازان، آستراخان و شماخی، در پاییز ۱۱۱۰ق/۱۶۹۸م به اصفهان رسید (Hildebrand, 1953: 736; Troebst, 1998: 196-197; Matthee, 1999a: 139-140; Ibid, 1999b: 219). در مسیر همین سفر در شماخی بود که «زورابِک» نامی، فرستاده ارمنی‌تبارِ شاه «آگوستوس دوم»[1] لهستان–لیتوانی (حک: ۱۶۹۴–۱۷۳۳م) به دربار صفوی، با فابریتیوس دیدار کرد و چون فابریتیوس کشیشی به نام «لانفان»[2] نزد خود داشت، زورابک نیز بر آن شد تا جهت احترام به شاه کاتولیکِ لهستان–لیتوانی، «ژان–باپتیست دولاماز»[3] فرانسوی را در قامت کشیش با خود همسفر سازد (De la Maze, 1780: 56-57). دولاماز که شرح این سفر را نگاشته است، خاطرنشان می‌سازد که تنها جهان‌گردانِ شمالی، مُسکوی‌ها/روس‌ها، لهستانی‌ها و سوئدیان[4] از مسیر شماخی به اصفهان برای بازرگانی استفاده می‌کنند (Ibid, 53-54). اطلاعات موجود درباره فعالیت‌های سومین هیئت سفارتی سوئد در اصفهان بسیار اندک است. گویا فابریتیوس گفت‌وگوهایی با شاه سلطان حسین و محمّدطاهر وحید قزوینی اعتمادالدّوله (د. ۱۱۱۲ق/۱۷۰۰–۱۷۰۱م) داشته است (Matthee, 1999b: 219)، اما گواهی که نشانگر پاسخ صریح ایرانیان به درخواست‌های سوئدیان باشد، در دست نیست. شاه سلطان حسین تنها پیغامی به کارل دوازدهم فرستاد و ضمن تأکید بر اتّحاد دو قلمرو، جلوس وی را تبریک گفت (Zetterstéen, 1945: 131-132). شاه ایران همچنین پذیرفت تا هیئتی را به ریاست ساروخان‌بیگ به سوئد اعزام کند. سرانجام فابریتیوس در ذوالقعده ۱۱۱۰ق/مه ۱۶۹۹م ایران را ترک کرد و در ذوالحجه ۱۱۱۱ق/مه ۱۷۰۰م به استکهلم رسید (Hildebrand, 1953: 737; Troebst, 1998: 196). پس از خروج فابریتیوس، ساروخان‌بیگ نیز بر آن شد تا به همراه هنریش برنر که در ایران مانده بود، راهی سوئد شود. پیشنهاد برنر این بود که از طریق قلمرو عثمانی به سوئد بروند، اما نهایتاً مسیر روسیه برگزیده شد (Zetterstéen, 1926: 214; Sohrabi, 2005: 639). در این سفر، جماعتی از بازرگانان ایرانی نیز همراه ایلچی شاه سلطان حسین بودند. از بداقبالی، حضور ساروخان‌بیگ و برنر در روسیه با آغاز جنگ بزرگ شمالی و دستگیری فرستادگان ایرانی و سوئدی مصادف گشت. با اینکه ساروخان‌بیگ و تجّار ایرانی آزاد شده و به ایران بازگشتند، اما شروع جنگ عملاً پایانی بر مناسبات ایرانِ صفوی با سوئد بود (Hildebrand, 1953: 737).

1. Augustus II (1670–1733)
2. Lenfant
3. Jean-Baptiste De la Maze (1624-1709)
4. "Es voyageurs du nord, les Moscovites, les Polonois & les Suédois".

۶. پایان مناسبات ایرانِ عهد صفوی با پادشاهی سوئد

جنگ بزرگ شمالی چنان کارل دوازدهم را درگیر لشکرکشی‌های بی‌پایان کرد که فرصتی برای پیگیری روابط با ایران حاصل نشد. همزمان، صفویان نیز با چالش‌هایی در درونِ ایران روبه‌رو شدند که با سقوط اصفهان (۱۱۳۵ق/۱۷۲۲م) به یک بحران فراگیر مبدّل شد. در گذر دو دهه جنگ، مسیر کاسپی–ولگا– بالتیک از رونق افتاد. همچنین پس از انعقاد عهدنامه صلح «نیستاد»[1] میان سوئد و روسیه در ۱۷۲۱م و پایان جنگ بزرگ شمالی، سوئدیان مناطقی چون لیوونی، استونی و اینگریا –که پتر یکم تختگاه جدیدش سن‌پترزبورگ را در اینجا بنیاد نهاده بود– را به روس‌ها واگذار کردند (گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۷۰) و بدین ترتیب، ناروا بخشی از قلمرو روسیه شد. در این سال‌ها، گویا دیگر سفیری از سوئد به ایران نیامد. تنها گزارش مربوط به مناسبات ایران و سوئد در این برهه، روایتی شاذ درباره محمّدرضابیگ، ایلچی شاه سلطان حسین به فرانسه، است. بر پایه این روایت، محمّدرضابیگ در مسیر بازگشتش به ایران، کوشید تا ضمن همدستی با رقبای سوئد (روسیه، دانمارک–نروژ، لهستان–لیتوانی–ساکسونی، پروس و بریتانیا–هانوفر)، از جانب ایران به کارل دوازدهم اعلان جنگ کند؛ البته صحت این روایت به درستی روشن نیست و چه‌بسا پایه‌ای نداشت. با این حال، روایت–شایعه مزبور در جراید آن زمانِ اروپا بازتاب یافت. به گزارش نشریه «دِوِردون»[2] در دسامبر ۱۷۱۵م، محمّدرضابیگ که پیشتر ناخواسته وارد خاک دانمارک شده بود، به وزرای این کشور اظهار داشته بود که شاه ایران مایل است تا علیه کارل دوازدهم به جبهه رقبای سوئد بپیوندد و به هواخواهی آنان، بر ضد عثمانی اعلان جنگ کند (درباره کل این ماجرا، ر.ک: Herbette, 1907: 324-325). درست است که اروپاییان به روایت–شایعه فوق وقعی ننهادند، اما آیا نزدیکی کارل دوازدهم به عثمانی پس از نبرد «پولتاوا»[3] (۱۷۰۹م)، حضور طولانی مدت او در عثمانی (سال‌های ۱۷۰۹–۱۷۱۴م) و تلاش‌هایش برای تحریک سلطان احمد سوم (حک: ۱۱۱۵–۱۱۴۳ق/۱۷۰۳–۱۷۳۰م) به ازسرگیری جنگ با پتر یکم، می‌توانست علتی برای بدبینی ایرانیان به سوئد باشد؟ البته کوشش‌های کارل دوازدهم در عثمانی بی‌ثمر بودند و او پس از واقعه «غَلَبه‌لیک/کالابالیک» (۱۱۲۵ق/۱۷۱۳م) تا زمان گریز مخفیانه‌اش از عثمانی به دژ «اِشْترالزوند»[4] (پاییز ۱۱۲۶ق/۱۷۱۴م)، بیشتر در قامت اسیری محترم در پناه سلطان می‌زیست (درباره حضور کارل دوازدهم در عثمانی و واقعه غلبه‌لیک/کالابالیک، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۹: ۲۵۹–۲۶۱). با این وصف، روابط ایران صفوی و سوئد با روایتی شاذ به پایان رسید و رویای سردمداران سوئد جهت تبدیل ناروا به آمستردام بالتیک به بوته فراموشی سپرده شد.

1. Nystad
2. De Verdun
3. Poltava
4. Stralsund

۷. نتیجه

ایرانیان پیش از دوره صفوی آشنایی محدودی با مردم و سرزمین سوئد داشتند که در بیشتر مواقع، ناشی از حمله‌های گاه‌وبیگاه نورس‌ها (نامبردار به «روس‌ها») به ایالات ساحلی دریای کاسپی بود. با این حال، در دوره صفوی این آشنایی بیشتر شد و ابعاد رسمی‌تری پیدا کرد. در مرحله نخست، جهان‌گردان سوئدی به ایران گام نهادند. شمار جهان‌گردان سوئدی در عهد صفوی چندان زیاد نبود و به سه تَن (بنگت بنگتسون اکسنستیرنا، نیلز ماتسون شیوپینگ و هنریش/هنریک برنر) محدود می‌شد. این جهان‌گردان بستر آشنایی سوئدیان با ایران را فراهم کردند. در مرحله دوم و با رونق گرفتن مسیر تجاری کاسپی–ولگا، مناسبات رسمی ایران و سوئد آغاز شد. لودویگ فابریتیوس هلندی که سال‌ها در روسیه و ایران زندگی کرده بود و با این مسیر آشنایی داشت، در سال ۱۰۸۸ق/۱۶۷۷م عازم استکهلم شد تا سردمداران سوئد را به بهره‌گیری از منافع اقتصادی این راه ترغیب کند. از سوی دیگر، کارل یازدهم، پادشاهِ وقتِ سوئد، نیز که در نظر داشت تا با منحرف کردن مقصدِ مسیر تجاریِ کاسپی–ولگا از بندر آرخانگلسک به ناروا، سوئد را به کانون توزیع ابریشم ایرانی در اروپای خاوری و شمالی مبدّل سازد، حضور فابریتیوس را فرصتی بی‌مانند به شمار آورد و او را در حوالی سال ۱۰۹۰ق/۱۶۷۹م برای نخستین بار به ایران فرستاد. البته سوئدیان در برقراری رابطه با ایران سَوای اهداف تجاری، در پی تحقّق برخی اهداف سیاسی و نظامی نیز بودند، اما مسائل سیاسی و نظامی در حاشیه انگیزه‌های اقتصادی قرار گرفته و به سادگی قابل چشم‌پوشی بودند. روی‌هم‌رفته، فابریتیوس سه مرتبه از جانب دربار سوئد به ایران آمد و با شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی دیدار کرد. مهم‌ترین دستاورد سفرهای وی به ایران، رونق گرفتن مسیر کاسپی–ولگا–بالتیک در اواخر سده یازدهم هجری/هفدهم میلادی بود. با این حال، عللی چون بُعدِ مسافت، ناخشنودی روس‌ها و سایر اروپاییان از انحراف مقصدِ مسیر کاسپی–ولگا به ناروا، سستی سوئدیان در اجرای برخی از تعهّدات خود، کوشش شماری از ارمنیان ایرانی برای یافتن راه‌های جایگزین (مانند مسیر کورلاند–سِمیگالیا)، آغاز جنگ بزرگ شمالی (۱۷۰۰–۱۷۲۱م) و چالش‌های درونی صفویان در ایران، رونق مسیر کاسپی–ولگا–بالتیک را به محاق برد و روابط ایران صفوی و سوئد را نافرجام گذاشت.

۸. پی‌نوشت‌ها

۱. البته درباره خاستگاه این واژه اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی برای لفظ «روس» ریشه‌ای ژرمنی و برخی ریشه‌ای اسلاوی تعریف کرده‌اند (*تاریخ روسیه از آغاز تا روزگار معاصر*، ۱۳۹۹: ۳۵–۳۷). با این حال، دست‌کم در آثار نویسندگان مسلمان سده چهارم هجری/دهم میلادی تمایز آشکاری میان اسلاوها (صَقالبه) و نورس‌ها (روس‌ها) دیده می‌شود (برای نمونه، ر.ک: *حدود العالم*، ۱۳۶۲: ۱۸۷–۱۸۹).

۲. در تبدیل تواریخ، به‌ویژه آن‌هایی که ناظر به ماه‌ها هستند، امکان خطا وجود دارد.

۳. گویا مراد همان «شُنقار/سُنقر» یا «باز سیاه چشم» است.

۴. اتّحادیه کالمار (۱۳۹۷–۱۵۲۳م) نام اتّحادیه‌ای بود که در اواخر سده چهاردهم میلادی و با ادغام پادشاهی‌های دانمارک، سوئد و نروژ در یک موجودیت سیاسی واحد شکل گرفت. در این اتّحادیه، اقتدار نهایی از آنِ فرمانروایان دانمارک بود و بیشتر به یک قلمرو به سرکردگی دانمارک شباهت داشت.

۵. دیدگاهِ اشراقی (۱۳۸۱: ۷۰) مبنی بر اینکه اکسنستیرنا تا ۱۰۳۰ق/۱۶۲۰م در ایران به سر می‌برد، پذیرفتنی نیست.

۶. در نوشتار به‌صورت «Choskeru» ضبط شده است.

۷. نگارندگان، این روایت را در دو ترجمهٔ پارسی *سفرنامه* اولئاریوس (به خامه احمد بهپور و محمّدحسین کردبچه) نیافته و ناگزیر از متن آلمانی کلاسیک نوشتار (چاپ ۱۶۴۷م شلسویگ) استفاده کردند. گویا متنی که بهپور و کردبچه بر اساس به ترجمه پرداخته‌اند، فاقد این گزارش بوده است، زیرا در ترجمهٔ انگلیسی سال ۱۶۶۲م *سفرنامه* اولئاریوس (ص۲۵۹) نیز نام اکسنستیرنا قید نشده و تنها از سیّاحانی که پیشتر در کاروان‌سرای مزبور اقامت گزیده و یادداشت‌هایی از خود به یادگار گذاشته بودند، سخن رفته است.

۸. اینکه اشراقی (۱۳۸۱: ۷۰) شیوپینگ را بازرگانی دانسته است که اکسنستیرنا را در ایران همراهی می‌کرد، نادرست است.

۹. شگفت آنکه بر پایه گزارش ولی‌قُلی‌خان شاملو (۱۴۰۰، ج۱: ۶۱۵–۶۱۶)، در سال‌های ۱۰۶۰–۱۰۶۱ق/۱۶۵۰–۱۶۵۱م که همزمان با ایام حضور شیوپینگ در ایران بود، پیکار خاصی میان ایرانیان و گورکانیان بر سر قندهار رخ نداد و بیشتر درگیری‌ها در سال‌های پیش و پس از این تاریخ بوده است. شاید شیوپینگ که بعدها به نگارش سفرنامه و زندگی‌نامه‌اش پرداخت، در درج تواریخ خطا کرده یا حضور وی در ارتش صفویان تنها مربوط به درگیری‌های مختصر مرزی بوده است.

۱۰. سفرنامه شیوپینگ، نخست در سال ۱۶۶۷م از سوی چاپخانه «کُنت پِر براهه کهین» (د. ۱۶۸۰م/درباره این کنتِ متنفّذ سوئدی، ر.ک: گریمبرگ، ۱۳۹۸: ۲۰۰–۲۰۱) در جزیره «ویسینگسو» (Visingsö) به چاپ رسید. بعدها «ساموئل لونبوم» (Samuel Loenbom) زندگی‌نامه خودنوشتِ شیوپینگ را در سال ۱۷۷۳م در استکهلم به چاپ رساند. گویا سهرابی (2005: 637) زندگی‌نامه شیوپینگ را با سفرنامه‌اش یکی پنداشته و سال چاپ سفرنامه را ۱۷۷۳م دانسته است.

۱۱. سرزمین فنلاند پیش از آنکه در اوایل قرن نوزدهم میلادی به اشغال روس‌ها درآید، برای سده‌ها بخشی از قلمرو سوئد بود.

۱۲. جنگ بزرگ شمالی در فوریه ۱۷۰۰م و با حمله روسیه، دانمارک–نروژ و مشترک‌المنافع لهستان–لیتوانی–ساکسونی به سوئد آغاز شد و به‌رغم تهوّرات نظامی کارل دوازدهم (حک: ۱۶۹۷–۱۷۱۸م)، پادشاه سوئد، با شکست سوئدیان به پایان رسید (درباره این جنگ، ر.ک: Hatton, 1970: 648-680).

۱۳. ایرانیان و روس‌ها مهم‌ترین فعّالان تجارت دریای کاسپی بودند و مجموعه اسنادی که به تازگی به کوشش شماری از پژوهشگران روس درباره روابط تجاری ایران و روسیه در عهد شاه‌صفی یکم (حک: ۱۰۳۸–۱۰۵۲ق/۱۶۲۹–۱۶۴۲م) چاپ شده است، گوشه‌ای از این روابط را آشکار می‌سازد (ر.ک: *Персидские дипломатические ...*, 2021.).

۱۴. دوک‌نشین کورلاند–سِمیگالیا در محدوده جمهوری فعلی لتونی/لاتویا قرار داشت.

۱۵. دوک‌نشینی آلمانی در شمال امپراتوری مقدّس روم که در اسناد صفوی از آن با نام «فولستان/قولستان» یاد شده است. بهترین گزارش از هیئت اعزامی دوک فردریک سوم هولشتاین–گوتورپ/گوتورف (حک: ۱۶۱۶–۱۶۵۹م) به ایران، *سفرنامه* آدام اولئاریوس است (درباره نسخه سوادِ نامه شاه‌صفی یکم به فردریک سوم، ر.ک: *بیاض دفترخانه همایونی...*، ۲۰۲۳: ۳۰۱–۳۰۲).

۱۶. کمپفر (۱۳۶۰: ۲۴۱–۲۷۶) شرح مبسوطی از مراسم باریابی هیئت‌های سفارتی سوئد و چند دولت دیگر در باغ سعادت‌آباد اصفهان ارائه داده است که تاریخ آن را می‌توان شعبانِ ۱۰۹۵ق/ژوئیه–اوت ۱۶۸۴م دانست. همچنین کمپفر در میانه نوشتارش (۱۳۶۰: ۲۵۵) از دیدار فابریتیوس با شاه سلیمان در نوروز ۱۶۸۵م (ربیع‌الثّانی ۱۰۹۶ق) سخن گفته است. به گمان نگارندگان، این دو دیدار را باید دو نشستِ جداگانه قلمداد کرد؛ به‌ویژه بدین سبب که کمپفر پیش از آغاز نوروز، در اواسط دسامبر ۱۶۸۴م (محرّم ۱۰۹۶ق) از هم‌قطاران سوئدی خود جدا شده و به خدمت هلندیان درآمده بود (هینتس، ۱۳۶۰: ۹)، بنابراین عملاً نمی‌توانست در مقام منشی فابریتیوس در مراسم نوروز حضور یابد و به وصف آن بپردازد.

۱۷. هدایای کارل یازدهم به شاه سلیمان عبارت بودند از یک ساعت هِرَمی‌شکل و نُه قبضه تفنگ شکاری. ساعت مذکور چون از چینی ساخته شده بود، توجّه شاه صفوی را جلب نکرد و به دژ طَبَرک منتقل شد (کمپفر، ۱۳۶۰: ۶۰–۶۱ و ۲۷۱).

منابع

ابن‌اثیر، علی بن محمّد (۱۳۸۵ق). *الکامل فی التّاریخ*، ۱۳ج، بیروت، دار صادر.

ابن‌اسفندیار، محمّد بن حسن (۱۳۶۶ش). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عبّاس اقبال آشتیانی، تهران، کلاله خاور.

ابن‌حوقَل، ابوالقاسم محمّد (۱۹۳۸م). *صورة الارض*، ۲ج، لیدن، بریل.

ابن‌فَضلان، احمد (۱۹۵۹م). *رسالة ابن‌فَضلان*، به کوشش سامی الدهان، دمشق، المَجمَع العلمی العربی.
ابن‌مِسکَوَیه، ابوعلی احمد (۱۴۲۴ق). *تَجارب‌الاُمَم و تعاقب‌الهِمَم*، تحقیق سیدکسروی حسن، ۷ج، بیروت، دارالکُتُب العلمیه.
اشترویس، یوهان (۱۳۹۶ش). *سفرنامه یوهان اشترویس*، ترجمهٔ ساسان طهماسبی، قم، مَجمَع ذخایر اسلامی.
اشراقی، احسان (۱۳۸۱ش). «مروری بر روابط ایران و سوئد در دوران صفویه»، *نشریه تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران*، ش۳، صص۶۹-۷۴.
اصطخری، ابراهیم بن محمّد (۱۹۲۷م). *کتاب مَسالِک المَمالک*، به کوشش میخاییل دخویه، لیدن، بریل.
اصفهانی، محمّدمعصوم بن خواجگی (۱۳۶۸ش). *خُلاصة السیَر. تاریخ روزگار شاه‌صفی صفوی*، تهران، علمی.
اَلِساندری، وینچِنتو (۱۳۸۱ش). «سفرنامه وینچنتو دالساندری»، در *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، صص۴۵۹-۴۷۹.
بَرازش، امیرحسین (۱۳۹۲ش). *روابط سیاسی-دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، تهران، امیرکبیر.
بناکتی، فخرالدّین داود (۱۳۴۸ش). *تاریخ بناکتی؛ روضة اولی‌الألباب فی معرفة التّواریخ و الأنساب*، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملّی.
بیاض دفترخانه همایونی دولت ایران عصر صفوی (۲۰۲۳م). پژوهش، تصحیح و توضیحات منصور صفت‌گل، توکیو، مرکز پژوهش و اطلاع‌رسانی مؤسّسه مطالعات پیشرفته آسیا، دانشگاه توکیو.
تاریخ روسیه از آغاز تا روزگار معاصر (۱۳۹۹ش). ترجمه به سرپرستی گودرز رشتیانی و ناهید عبدالتّاجددینی، تهران، نگارستان اندیشه.
حدود العالَم من المَشرق الی المَغرب (۱۳۶۲ش). به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
خاقانی شَروانی، اَفضَل‌الدّین بدیل (۱۳۸۲ش). *دیوان خاقانی شروانی*، تصحیح ضیاءالدّین سجّادی، تهران، زوّار.
دِرهوهانیان، هاروتون (۱۳۷۹ش). *تاریخ جلفای اصفهان*، ترجمهٔ لئون میناسیان و محمّدعلی موسوی، اصفهان، زنده‌رود با مشارکت نقش خورشید.
دِلاواله، پیترو (۱۳۷۰ش). *سفرنامه پیترو دلاواله. قسمت مربوط به ایران*، ترجمه و شرح شعاع‌الدّین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.
شاردن، ژان (۱۳۷۴ش). *سفرنامه شاردن*، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ج۲، تهران، توس.
شاملو، وَلی‌قُلی‌خان (۱۴۰۰ش). *قِصَص‌الخاقانی*، تصحیح سیدسعید میرمحمّدصادق، ۲ج، تهران، نگارستان اندیشه و سروش.
صفت‌گل، منصور (۱۳۹۵ش). «بنادر و دریانوردی خزری در عهد صفویان تا معاصر»، در *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران*، پژوهش محمّدباقر وثوقی و منصور صفت‌گل، ج۲، تهران، سازمان بنادر و دریانوردی، صص۴۹۱-۷۳۷.
غوگاسیان، وازگن (۱۳۹۵ش). *تاریخ ارامنه ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمهٔ سعید کریم‌پور، تهران، امیرکبیر.
فلور، ویلِم (۱۳۷۱ش). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران (۷). اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان (۱۷۱۲-۱۷۱۵)*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران، توس.
قزوینی، زکریا بن محمّد (۱۳۷۳ش). *آثارالبِلاد و اخبارالعِباد*، ترجمه و اضافات جهانگیرمیرزای قاجار، تصحیح میرهاشم محدّث، تهران، امیرکبیر.
کِمپفر، اِنگِلبِرت (۱۳۶۰ش). *سفرنامه کمپفر*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.
گریمبرگ، کارل (۱۳۹۹ش). *تاریخ سوئد*، ترجمهٔ جمال پیره‌مرد شتربان، تهران، نگارستان اندیشه.
«ماجرای توقیف کشتی بازرگانان جلفا و اعتراض دولت ایران به دولت دانمارک» (۱۳۷۹ ش). *فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی*، ۲(ش۳)، صص۲۳۹-۲۴۹.
مُبَیّن، ابوالحسن (۱۳۸۴ش). «سرآغاز روابط ایران و سوئد در عصر صفوی»، در مجموعه *مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران‌زمین*، به اهتمام مقصودعلی صادقی، تبریز، ستوده، صص۸۰۷-۸۱۹.
مددی، محمّد (۱۳۸۱ش). *سوئدی‌ها در ایران*، تهران، گفتمان.

مَرعَشی، ظَهیرالدّین (۱۳۴۵ش). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تصحیح محمّدحسین تسبیحی، تهران، موسّسه مطبوعاتی شرق.

مسعودی، علی‌بن‌حسین (۱۴۰۹ق). *مُروجُ الذَّهَب و مَعادن الجوهر*، به‌کوشش یوسف اسعد داغر، ۴ج، قم، دارالهجره.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۴ش). *ایران و جهان. از مغول تا صفویه*، تهران، هُما.

وان رِیدِن، دیتارد (۱۴۰۱ش). *گزارشی درباره روابط بازرگانی ایران و کمپانی هند شرقی هلند در قرن ۱۸م*، ترجمهٔ ویلم فلور و داریوش مجلسی، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن.

همایون، غلامعلی (۱۳۸۳ش). *اسناد مصوّر اروپاییان از ایران از اوایل قرون وُسطی تا اواخر قرن هجدهم*، ۲ج، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

همدانی، رشیدالدّین فضل‌الله (۱۳۸۴ش). *جامع‌التّواریخ. تاریخ اَفرَنج، پاپان و قیاصره*، تصحیح محمّد روشن، تهران، میراث مکتوب.

هینتس، والتر (۱۳۶۰ش). «مقدّمه [بر *سفرنامه* کمپفر]»، در *سفرنامه کمپفر*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، صص۳–۱۲.

A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries (1939). translated and edited by H. Chick, vol.1, London, Eyre & Spottiswoode.

Alessandri, Vincenzo (1381/2002-2003AD). "Vincenzo Alessandri's Travelogue [RELAZIONE DI PERSIA DI M. VINCENZO DEGLI ALESSANDRI 1574]", In *The Travelogues of Venetians in Iran (Six Travelogues)*, translated into Persian by Manūčihr-i Amīrī, Tehran, Ḫāˇrazmī, pp.459-479 [In Persian].

Almqvist, Sven (1977). "Kiöping, Nils Matson", In *Svenskt Biografiskt Lexikon*, edited by Bertil Boëthius, vol. 21, Stockholm, A. Bonnier, p. 162.

Banākatī, Faḫr al-Dīn Dāvūd (1348/1969-1970AD). *Tārīḫ-i Banākatī*, edited by Ǧaʿfar Šiʿār, Tehran, Anǧuman-i Āṯār-i Millī [In Persian].

Barāziš, Amīr Ḥusayn (1392/2013-2014AD). *Political & Diplomatic Relations [Between] Iran & World in Safavid Dynasty*, Tehran, Amīr Kabīr [In Persian].

Bayāż of the Royal Chancellery of Iran during the Safavid Era (2023). edited by Manṣūr Ṣifatgul, Tokyo, RICAS. Institute for Advanced Studies on Asia. The University of Tokyo [In Persian].

Chardin, Jean (1374/1995-1996AD). *Chardin's Travelogue [Voyages de Chardin en Perse, et autres lieux de l'Orient]*, translated into Persian by Iqbāl Yaġmāyī, vol. 2, Tehran, Tūs [In Persian].

De la Maze, Jean-Baptiste (1780). "Journal du voyage du Père de la Maze, de Chamakié à Ispahan, par la province du Guilan", In *Lettres édifiantes et curieuse…,* vol.4, Paris, Chez J. G. Merigot le jeune, libraire, quai des Augustins, au coin de la rue Pavée, pp.53-112.

Della Valle, Pietro (1370/1991-1992AD). *Travelogue of Pietro Della Valle. the Part Related to Iran*, translated and annotated by Šuʿāʿ al-Dīn Šifā, Tehran, ʿIlmī u Farhangī [In Persian].

Der Hovhanian, Harootun (1379/2000-2001AD). *History of New Julfa*, translated into Persian by Leon Minassian and M.A Musavi Fereydani, Iṣfahān, Zindih Rūd & Naqš-i Ǧahān [In Persian].

Doxey, Gray B. (1996). "Norwegian Crusaders and the Balearic Islands", *Scandinavian Studies*, vol. 68, No. 2 1, pp. 139-160.

Fabritius, Ludvig (1955a). "Ludvig Fabritius's Account of the Razin Rebellion", edited and translated by S. Konovalov, *Oxford Slavonic Papers* 6, pp.71–94.

———— (1955b). "Kurtze Relation von meine drei gethane Reisen", edited by S. Konovalov, *Oxford Slavonic Papers* 6, pp. 95-101.

Floor, Willem (1371/1992-1993AD). *Essays on Social History of Iran (7). The [First] Dutch-Persian Commercial Conflict* and *Dutch Trade in Afsharid and Zand Persia (1712-1715)*, translated into Persian by Abū al-Qāsim Sirrī, Tehran, Tūs [In Persian].

Ghougassian, Vazken (1395/2016-2017AD). *The Emergence of the Armenian Diocese of New Julfa in the Seventeenth Century*, translated into Persian by Saʿīd Karīm-Pūr, Tehran, Amīr Kabīr [In Persian].

Grimberg, Carl (1399/2020-2021AD). *A History of Sweden*, translated into Persian by Ǧamāl Pīrihmard-i Šuturbān, Tehran, Nigāristān-i Andīša [In Persian].

Gulbenkian, Roberto (1970). "Philippe de Zagly: marchand Arménien de Julfa, et l'établissement du commerce Persan en Courlande en 1696", *Revue des études Arméniennes*, vol.7, pp. 361-426.

Hamadānī, Rašīd al-Dīn Fażlullāh (1384/2005-2006AD). *Ǧāmiʿ al-Tavārīḫ. Tārīḫ-i Afranǧ, Pāpān u Qayāṣira*, edited by Muḥammad Rušan, Tehran, Mīrāṯ-i Maktūb [In Persian].

Ḫāqānī-yi Šarvānī, Afżal al-Dīn Badīl (1382/2003-2004AD). *Dīvān-i Ḫāqānī-yi Šarvānī*, edited by Żīyāʿ al-Dīn Saǧǧādī, Tehran, Zavvār [In Persian].

Hatton, Ragnhild M (1970). "Charles XII and the Great Northern War", In *The New Cambridge Modern History, Vol. 6: The Rise of Great Britain and Russia, 1688-1725*, ed. J.S. Bromley, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 648–680.

Hedin, Sven (1921). *Resare Bengt, En levnadsteckning*, Stockholm, Albert Bonniers förlag.

———— (1923). *Verwehte Spuren. Orientfahrten des Reise-Bengt und anderer Reisenden im 17. Jahrhundert,* Leipzig, F.A. Brockhaus-Verlag.

Herbette, Maurice (1907). *Une ambassade Persane sous Louis XIV, d'après des documents inédits*, Paris, Perrin et cie.

Hildebrand, Bengt (1953). "Ludvig Fabritius", In *Svenskt Biografiskt Lexikon*, edited by Bengt Hildebrand, vol. 14, Stockholm, A. Bonnier, pp. 733-737.

Hinz, Walther (1360/1981-1982AD). "Introduction [to Kaempfer's *Travelogue*]" in *Kaempfer's Travelogue [Am Hofe des persischen Grosskönigs: 1684-1685]*, translated into Persian by Kiykāvūs Ǧahāndārī, Tehran, Ḫāvrazmī, pp. 3-12 [In Persian].

History of Russia from the Beginning to the Modern Era (1399/2020-2021AD). translated into Persian under the Supervision of Gūdarz Raštīyānī and Nāhīd ʿAbd al-Tāǧuddīnī, Tehran, Nigāristān-i Andīša [In Persian].

Ḥudūd al-ʿĀlam min al-Mašriq ilā al-Maġrib (1362/1983-1984AD). edited by Manūčihr-i Sutūda, Tehran, Ṭahūrī [In Persian].

Humāyūn, Ġulām-ʿAlī (1383/2004-2005AD). *Iran in Europäischen Bildzeugnissen vom Ausgang des Mittelalters bis ins achtzehnte Jahrhundert*, 2 vols, Tehran, University of Tehran Press [In Persian].

Ibn Aṯīr, ʿAlī ibn Muḥammad (1385AH/1965AD). *al-Kamil fī al-Tārīḫ*, 13 vols, Beirut, Dār-i Ṣādir [In Arabic].

Ibn Fażlān, Aḥmad (1959). *Risālat-i Ibn Fażlān*, edited by Sāmī al-Dahhān, Damascus, al-Maǧmaʿ al-ʿIlmī al-ʿArabī [In Arabic].

Ibn Ḥavqal, Abūl-Qāsim Muḥammad (1938). *Ṣūrat al-Arż*, 2 vols, Leiden, Brill [In Arabic].

Ibn Isfandyār, Muḥammad ibn Ḥasan (1366/1987-1988AD). *Tārīḫ-i Ṭabaristān*, edited by ʿAbbās-i Iqbāl, Tehran, Kulāla-yi Ḫāvar [In Persian].

Ibn Miskavayh, Abū ʿAlī (1424AH/2003-2004AD). *Tağārib al-Umam va Taʿāqub al-Himam*, edited by Sayyid Kasravī Ḥasan, 7 vols, Beirut, Dār al-Kutub al-ʿIlmīyya [In Arabic].

Iṣfahānī, Muḥammad-Maʿṣūm ibn Ḫᵛāğagī (1368/1989-1990AD). *Ḫulāṣat al-Siyar. Tārīḫ-i Rūzgār-i Šāh Ṣafī-yi Ṣafavī [Chronicle of Safavid Šāh Ṣafī Era]*, Tehran, ʿIlmī [In Persian].

Išrāqī, Iḥsān (1381/2002AD). "Review of Iran-Sweden Relations During the Safavid Period", *Našrīya-yi Taḥaṣṣuṣī-yi Gurūh-i Tārīḫ-i Dānišgāh-i Tihrān*, n.3, pp.69-74 [In Persian].

Iṣṭaḫrī, Ibrāhīm ibn Muḥammad (1927). *Kitāb-i Masālik al-Mamālik*, edited by Jan de Goeje, Leiden, Brill [In Arabic].

Kaempfer, Engelbert (1360/1981-1982AD). *Kaempfer's Travelogue [Am Hofe des persischen Grosskönigs: 1684-1685]*, translated into Persian by Kiykāvūs Ǧahāndārī, Tehran, Ḫāᵛrazmī [In Persian].

Kiöping, Nils Mattsson (2021). *Travelogue and Autobiography 1647–1656*, translated and annotated by Martin Rundkvist, Stockholm, KVHAA.

Klingspor, Carl. (1877). *Sveriges adel under 1600-1700-talen: Samtida minnesteckningar jemte anmärkningartale*, vol. II, Uppsala, Schultz.

Lockhart, Laurence (1986). "European Contacts with Persia. 1350-1736", In *The Cambridge History of Iran, Volume 6. The Timurid and Safavid Periods*, edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 373-411.

Madadī, Muḥammad (1381/2002-2003AD). *Swedes in Iran*, Tehran, Guftmān [In Persian].

Marʿašī, Ẓahīr al-Dīn (1345/1966-1967AD). *Tārīḫ-i Ṭabaristān u Ruyān u Māzandarān*, edited by Muḥammad-Ḥusayn Tasbīḥī, Tehran, Muʿassasa-yi Maṭbūʿātī-yi Šarq [In Persian].

Masʿūdī, ʿAlī ibn Ḥusayn (1409AH/1988-1989AD). *Murūğ al-Ẕahab va Maʿādin al-Ǧavhar*, edited by Yūsuf Asʿad Dāġir, 4 vols, Qum, Dār al-Hiğra [In Arabic].

Matthee, Rudolph (1999a). "FABRITIUS, LUDVIG (LODEWYCK)", In *Encyclopædia Iranica*, edited by Ehsan Yar-Shater, vol. 9, Fasc.2, London & New York, Routledge and Kegan Paul, pp. 138-140.

_____ (1999b). *The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600–1730*, Cambridge, Cambridge University Press.

Mattiesen, Otto Heinz (1940). *Die Kolonial- und Überseepolitik der kurländischen Herzöge im 17. und 18. Jahrhundert,* Stuttgart, Kohlhammer.

Minorsky, Vladimir (1958). *A History of Sharvān and Darband in the 10th-11th Centuries*, Cambridge, W. Heffer & Sons, Ltd.

Mitchiner, Michael (1987). "Evidence for Viking-Islamic Trade Provided by Samanid Silver Coinage", *East and West*, vol. 37, Published by Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente (IsIAO), pp. 139-150.

Mubayyin, Abū al-Ḥasan (1384/2005-2006AD). "The Beginning of Relations Between Iran and Sweden in the Safavid Era", In *Maǧmūʿa Maqālāt-i Hamāyiš-i Ṣafavīyya dar Gustara-yi Tārīḫ-i Īrān-Zamīn*, edited by Maqsūd-ʿAlī Ṣādiqī, Tabriz, Sutūda, pp. 807-819 [In Persian].

Navāyī, ʿAbd al-Ḥusayn (1364/1985-1986AD). *Īrān and World. From Mongol to Safavid Era*, Tehran, Humā [In Persian].

Olearius, Adam (1647). *Offt begehrte Beschreibung der Newen Orientalischen Reyse*, Schleßwig, Glocken.

———— (1662). *The voyages and travells of the ambassadors sent by Frederick…*, London, Printed for John Starkey, and Thomas Basset, at the Mitre near Temple-Barr, and at the George near St. Dunstans Church in Fleet-Street.

Ortelius, Abraham (1570). *Theatrum Orbis Terrarum*, Antverpiae, Apud Aegid. Coppenium Diesth.

Potts, Daniel (2021). "Bengt Bengtsson Oxenstierna (1591–1643): a critical reassessment of his two journeys to the Near East", *Fornvännen,* 116:2, pp. 114-128.

Qazvīnī, Zakarīyā ibn Muḥammad (1373/1994-1995AD). *Āṯār al-Bilād va Aḫbār al-ʿIbād*, translated into Persian by Ǧahāngīr-Mīrzā-yi Qāǧār, edited by Mīr-Hāšim Muḥaddiṯ, Tehran, Amīr Kabīr [In Persian].

Riley-Smith, Jonathan (2003). *The First Crusade and the Idea of Crusading*, London & New York, Continuum.

Roberts, Michael (1968). *The Early Vasas. A History of Sweden 1523-1611*, Cambridge, Cambridge University Press.

Rohnström, Johan (1972). "Bengt Oxenstierna and his Adventures in Persia in 1617–18," In *Iran through the Ages: A Swedish Anthology*, ed. Andreas Adahl**,** Stockholm, Norstedt & Söner.

Rundkvist, Martin (2021). "Introduction [to Nils Mattsson Kiöping's *Travelogue* and *Autobiography*]", in *Travelogue and Autobiography 1647–1656*, translated and annotated by Martin Rundkvist, Stockholm, KVHAA, pp. 11-24.

Šāmlū, Valīqulī Ḫān (1400/2021-2022AD). *Qiṣaṣ al-Ḫāqānī*, edited by Sayyid Saʿīd Mīr Muḥammad-Ṣādiq, 2 vols, Tehran, Nigāristān-i Andīša & Surūš [In Persian].

Ṣifatgul, Manṣūr (1395/2016-2017AD). "Caspian Ports and Maritime During the Safavid Era until Modern times", in *Atlas of Ports and Maritime History of Iran*, by Muḥammad-Bāqir Vuṯūqī and Manṣūr Ṣifatgul, vol. 2, Tehran, Ports and Maritime Organization, pp. 491-737 [In Persian].

Sohrabi, Bahram (2005). "Early Swedish Travelers to Persia", *Iranian Studies*, 38:4, pp. 631-660.

Struys, Jan Janszoon (1396/2017-2018AD). *Voyages and travels of John Struys…*, translated into Persian by Sāsān Ṭahmāsbī, Qum, Maǧmaʿ-i Ẕaḫāyir-i Islāmī [In Persian].

"The Seizure of *Julfā* Merchants' Ship and the Protest of Iranian Government to the Danish Government" (1379/2000-2001AD). *Quarterly of Foreign Relations History*, 2(n.3), pp. 239-249 [In Persian].

Troebst, Stefan (1993). "Narva und der Außenhandel Persiens im 17. Jahrhundert. Zum merkantilen Hintergrund schwedischer Großmachtpolitik",

In *Die schwedischen Ostseeprovinzen Estland und Livland im 16.-18. Jahrhundert*, edited by Aleksander Loit and Helmut Piirimäe, *Studia Baltica Stocholmiensia*, vol. 11, pp. 161-178.

———— (1998). "Die Kaspi-Volga-Ostsee-Route in der Handels-kontrollpolitik Karls XI. Die schwedischen Persien-Missionen von Ludvig Fabritius 1679-1700", *Forschungen zur Osteuropaischen Geschichte*, 54, pp. 127-204.

Vahman, Faridun (1998). "Three Safavid Documents in the Record Office of Denmark", In *Iran and Iranian Studies: Essays in Honor of Iraj Afshar*, edited by Kambiz Eslami, Princeton, Zagros, pp. 178-190.

Van Rheeden, Dithard (1401/2022-2023AD). *A Report of Trade Relations Between Iran and The Dutch [East] Indies Company*, translated into Persian by Willem Floor and Dārīyūš Mağlisī, Tehran, Bunyād-i Mavqūfāt-i Duktur Maḥmūd-i Afšār & Našr-i Suḫan [In Persian].

Zetterstéen, Karl (1926). "Henrich Brenner", In *Svenskt Biografiskt Lexikon*, edited by Bertil Boëthius, vol. 6, Stockholm, A. Bonnier, pp. 214-217.

———— (1945). *Türkische, tatarische und persische Urkunden im schwedischen Reichsarchiv*, Uppsala, Almqvist och Wiksells boktryckeri.

Персидские дипломатические документы времен шаха Сафи I из собрания Российского государственного архива древних актов (2021) Изд. подг.: А. А. Андреев, Д. Д. Копанева, С. Е. Костиков, Е. П. Писчурникова, М. Е. Резван, Т. А. Слесарев, В. А. Шорохов, О. М. Ястребова, СПб. Наука.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Nationalism as Reflected in Persian Playwriting in Late Qajar and Early Pahlavid Period (1906-1941)

Kimiya Cheraghzadeh[1], **Tooran Toolabi**[2]

1. Ph.D. Candidate of history, Lorestan University, Khoram Abad, Iran. Email: cheraghzadeh.ki@fh.lu.ac.ir
2. .Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Khoram Abad, Iran. Email: toolabi.t@lu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
16, February, 2024

In Revised Form:
9, May, 2024

Accepted:
10, July, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

As a new form of writing, playwriting found a significant popularity in contemporary Iran to express modern political and social concepts. In fact, play had the potential to address more audiences than what had the pre-modern classic literature. Focusing on play's of Constitutional and Pahlavi periods, this essay aims to discuss nationalism as a strong discourse in modern Iran. Playwrights tried to redefine Iranian nationalism with emphasizing on symbols such as the flag, the map, the national anthem and nostalgic look at the ancient past. Their suggestions for strengthening nationalism in Iran have focused on modern education, raising children and defining a modern concept of homeland. What's more, plays of these two era are not categorize in the same way. During Pahlavi period the central government supported nationalism, thus this concept takes on an authoritarian aspect. In this period, nationalism discourse have been dominant and playwritings influenced by this discourse. A comparative look at the plays of Pahlavi period and the constitutional era shows this discourse turn. This turn has clearly reflected in the approach of plays to the issue of nationalism.

Keywords: Pahlavi, constitutionalism, nationalism, drama, Iran, modernism.

Cite this The Author(s): Cheraghzadeh, K., Toolabi, T., (2024). Nationalism as Reflected in Persian Playwriting in Late Qajar and Early Pahlavid Period (1906-1941), Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (83-103)-
DOI: 10.22059/jhss.2024.372706.473695

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

Compared to pre-modern Iran, during the Qajar period, "Homeland" took on a different meaning and function. Tsarist Russia's expansion to the Caucasus and her occupation of a significant part of Iran's historical territory led to the imposition of a war to the new-established Qajar state which culminated in the Golestan and Turkamanchai treaties. This was a turning point which affected Iran's historical image of their homeland and its destiny. In fact, Iran-Russian conflict over the Caucasus resulted in the rise of a modern idea of Homeland. This situation continued throughout the Qajar period in different forms of which the cultural response to the growing colonial competition between Russia and Britain was more significant. In addition to external issues, internal ones such as the inefficiency of the government should be added which made the modernists pay attention to the backwardness problem. The result was the formation of new borders of Iran and the emergence of an objective mentality of the concept of Iranian land on the map of the modern world.

At the same time, the emergence of Orientalist discourse and the rise of archaeological discoveries prepared favorable ground for the expansion of a new awareness towards the historical past. This tendency emerged among a range of new cultural elites whose initial manifestations can be seen in modernist literature including travelogues, newspapers, plays, etc. At the eve of the constitutional revolution-a socio-political movement against tyranny and colonialism- the awareness of the Homeland linked with the public desire to establish the Justice House and the victory of the revolution made a group of constitutionalists hopeful for the realization of a democratic Iran. But this optimism was short-lived. The resistance and sabotage of the constitutional opponents, Russia's obvious intervention and some events such as the World War led to growth of pessimism in Iran. One result of this situation was turning the prevalent intellectual discourse toward authoritarianism and appealing to a great Man which was also manifested in the nationalism discourse of this time.

On this turbulent background, the concept of Homeland was also transformed and a new concept of it was reflected in the different texts. In the pre-modern paradigm, the concept of Homeland often referred to a person's birthplace. But in contemporary discourse this concept has been changed. Focusing on this new image of Homeland, active modernists tried to express and promote their transformed understanding, mentality and emotion through new types of writing such as plays. This newfangled type of writing was used to communicate with people. Expressing modern issues in the form of simple language, plays provided modernists with tools to raise new social and political issues.

As a forerunner of European-inspired plays, Mirza Fathali Akhonzadeh paved the way for criticizing socio-cultural norms as well as expressing political issues. Translating the plays of Akhunzadeh, Mohamadjafar Qarajedaghi opened a window for the Persian language to play. Translation, in fact, was one of the paths through which cultural modernity had a chance to enter Iran, Writing four plays titled as *Châhâr Tiyâtr*, Mirza Agha Tabrizi built a bridge between this language and western world of playwriting. Now, this new type of writing provided a possibility for the modernists to express political issues including nationalism. Homeland was one of the main concepts that was in the shadow of traditional definition. Breaking this powerful tradition was one of the functions of the play's language.

The formation and evolution of nationalism in the contemporary period has been a prepossessing topic for researchers. For example, Tavakoli Targhi and Kashani Sabet have tried to examine this issue from different perspectives. However, plays texts have received

less attention. Studying content of plays of the constitutional era and Reza Shah period, this essay will concentrate on nationalism.

Analyzing these plays shows that nationalism is one of the themes of these texts; although this concept becomes more frequent in the plays during the Pahlavi period compared to the constitutional period. During the Pahlavi period, the government supported the idea of nationalism. Therefore, in this period nationalism was reflected in plays more than the constitutional period because the official discourse of the government was supporting this idea. The focus of a significant part of the plays of Reza Shah's period on nationalism is about modernization, the importance of the central government, necessity of people's sacrifice for the sake of Homeland and honoring of the Shah.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir



جلوه‌های ملی‌گرایی در نمایشنامه‌های فارسی دورهٔ مشروطه و اوایل پهلوی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ش.)

کیمیا چراغزاده [۱]، توران طولابی [۲]✉

۱. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، رایانامه: cheraghzadeh.ki@fh.lu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، رایانامه: toolabi.t@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۱۱/۲۷

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۲/۲۰

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

نمایشنامه یک گونهٔ جدید نوشتاری است که ظهور آن در ایران به دورهٔ قاجاریه بازمی‌گردد. ظرفیت این گونهٔ نوشتاری برای بیان مضامین مدرن و جذابیت زبان آن برای مخاطبان عام، به‌ویژه تحصیل‌کردگان متجدد، طیفی از تجددگرایان ایرانی را برانگیخت که از این ابزار برای پیشبرد اهداف و ترویج آرای خویش بهره گیرند. اندیشهٔ این تجددگرایان که اغلب دغدغهٔ نوسازی داشتند، بازتابی از گفتمان‌های غالب زمانه بود. ملی‌گرایی مدرن یکی از این گفتمان‌های غالب بود که از نیمهٔ دورهٔ قاجاریه، همنوا با رونق شرق‌شناسی و اکتشافات باستان‌شناسی، سپهر فکری و گفتمانی ایران را متأثر کرد. در کنار روایت‌های تاریخی و رساله‌های سیاسی، نمایشنامه‌ها نیز عرصهٔ تجلی این تأثیرپذیری بودند؛ با این تفاوت که جنبهٔ نمایشی و لحن زندهٔ این نمایشنامه‌ها دامنهٔ اثرگذاری آن را فراتر می‌برد. در پژوهش حاضر، از رهگذر بررسی ادبیات نمایشی دورهٔ مشروطه و مقطع نخست دورهٔ پهلوی، تلاش شده به این پرسش پاسخ داده شود که این گونهٔ ادبی تا چه میزان بازتاب‌دهندهٔ تغییری است که در گذار از مشروطه به پهلوی در فهم و تفسیر تجددگرایان ایرانی از گفتمان ملی‌گرایی صورت پذیرفت؟ بررسی تحلیلی محتوای این نمایشنامه‌ها حکایت از تأکید بر یکپارچگی ملی با محوریت نشانه‌هایی چون نقشه، پرچم و سرود ملی، بیگانه‌ستیزی بعضاً مبتنی بر دیگریِ عرب، نگاه حسرتناک به گذشته به‌ویژه گذشتهٔ باستانی و چهره‌های اساطیری–تاریخی و رمانتیزه کردن آن و ضرورت ایجاد انسجام ملی بر محور اقتدار شاهانه دارد.

واژه‌های کلیدی: پهلوی، مشروطه، ملی‌گرایی، نمایشنامه، ایران، مدرنیسم

استناد: چراغزاده، کیمیا، طولابی، توران (۱۴۰۳). جلوه‌های ملی‌گرایی در نمایشنامه‌های فارسی دورهٔ مشروطه و اوایل پهلوی (۱۲۸۵–۱۳۲۰ ش.): پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷– (۱۰۳–۸۳).
DDOI: 10.22059/jhss.2024.372706.473695

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدمه

ایران عصر قاجاری در شرایطی قرار گرفت که مفهوم «وطن» در آن جلوه‌ای متمایز از دوره‌های پیشین یافت. تهاجم روسیهٔ تزاری به قفقاز و اشغال بخشی از قلمرو تاریخی ایران که به تحمیل دو عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای انجامید تلنگری بود که اذهان ایرانیان را به تأمل دربارهٔ سرزمین و سرنوشت خود واداشت. این وضعیت در سراسر دورهٔ قاجاریه به شکل دیگری، در قالب رقابت استعماری روسیه و انگلستان، ادامه یافت و حاصل آن تکوین مرزهای جدید ایران و ظهور یک ذهنیت عینی از مفهوم سرزمین ایران بر نقشهٔ جهان مدرن بود. همزمان، برآمدن گفتمان شرق‌شناسی و رونق کاوش‌های باستان‌شناسی زمینهٔ ظهور یک آگاهی تاریخی جدید نسبت به گذشتهٔ تاریخی را در میان طیفی از نخبگان فرهنگی جدید فراهم آورد که جلوه‌های آغازین آن را در سفرنامه‌ها و متون تاریخ‌نگاری می‌توان دید. در آستانهٔ انقلاب مشروطه که جنبشی علیه استبداد و استعمار بود، آگاهی نسبت به وطن با خواست عمومی برای تأسیس عدالتخانه پیوند خورد و پیروزی انقلاب، دست‌کم به شکل موقت، گروهی از مشروطه‌خواهان را به تحقق «ایران نو» دموکراتیک امیدوار ساخت؛ ایرانی مستقل و برکنار از مصائب استبداد؛ اما دیری نپایید که رشته‌ای از واقعیت‌ها این خوش‌بینی را از میان برد؛ مقاومت و کارشکنی مشروطه‌ستیزان داخلی، مداخلهٔ آشکار روسیه، آشفتگی‌های ساختاری ناگزیر در گذار از نظم کهن به نظم جدید و سرانجام، جنگ جهانی و درگیر شدن ناخواستهٔ ایرانیان در آن ازجمله این عوامل بود. برآیند این رشته عوامل چرخشی گفتمانی به سوی اقتدارگرایی و توسل به یک ابرمرد رهایی‌بخش بود که در گفتمان ملی‌گرایی این روزگار نیز جلوه یافت.

بر این بستر متلاطم مفهوم وطن نیز دگرگون شد و طرح تازه‌ای از آن در اذهان و متون چهره بست. وطن در زبان فارسی مفهوم تازه‌ای نبود، اما درونمایه آن در بافتار ملی‌گرایی مدرن تحول یافت. در دستگاه مفهومی پیشامدرن، وطن اغلب به زادگاه فرد اطلاق می‌شد که می‌توانست آبادی، قصبه و شهر یا ولایتی از ولایات کشور باشد. سخن از «حبّ وطن» در ادبیات نظم و نثر این دوران نیز بیشتر ناظر بر زادگاه نویسنده یا سراینده است؛ اما تحولات دوره مورد بحث شرایطی ایجاد کرد که در آن مفهوم وطن بازآرایی شد. در کنار عوامل عینی که پیش‌تر یاد شد، تأثیرپذیری فرهنگی و زبانی تجددگرایان ایرانی از گفتمان ملی‌گرایی مدرن، زمینهٔ بازاندیشی و بازآرایی مفهوم وطن را فراهم کرد. در این میان، گونه‌های نوشتاری جدیدی چون نمایشنامه نیز به کمک این تجددگرایان آمد تا درک، ذهنیت و عواطف دگرگون‌شدهٔ خود در پیوند با مفهوم وطن را از رهگذر آن بیان و ترویج کنند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

تکوین هویت فرهنگی نوین ایران بر بستر ملی‌گرایی مدرن موضوع جذابی برای پژوهشگران بوده است. از این میان،[۱] توکلی طرقی (۱۳۸۲) این موضوع را از چشم‌انداز دگرگونی زبان و گفتمان در سایهٔ شرق‌شناسی، تأثیرپذیری ایرانیان از آگاهی‌های جدید و بازتاب آن در روایت تاریخ ملی بررسی کرده؛ کاشانی ثابت (۱۹۹۷؛ ۱۳۸۵) روند تحول مفهوم/ طرحوارهٔ جغرافیایی ایران در دورهٔ قاجاریه و پهلوی بر محور مرزهای مدرن و بازتاب آن را در ذهنیت و نگرش فرهنگی ایران این روزگار واکاوی کرده؛ بیگدلو (۱۳۸۰؛ ۱۳۹۷) سهم باستان‌گرایی و پیوند آن را ایدئولوژی رسمی دوره پهلوی را در تحول نگرش ملی‌گرایی ایران معاصر نمایانده و ضیاء ابراهیمی (۱۳۹۶) از یک چشم‌انداز متفاوت به نقد روایت‌ها از ملی‌گرایی در ایران معاصر پرداخته است. آنچه در اغلب این پژوهش‌ها مغفول مانده، نمایشنامه‌نویسی فارسی و سهم آن در ایجاد یا تغییر نگرش به مفهوم وطن است. در پژوهشِ حاضر این وجه از موضوع در کانون توجه قرار دارد. به این منظور، مقطع پرتلاطم گذار از مشروطه به پهلوی انتخاب شده و بازتاب تحول در گفتمان ملی‌گرایی از رهگذر واکاوی ادبیات نمایشی تجددگرا بررسی شده است.

۳. ایوان مدائن را آیینهٔ عبرت دان؛ نگاه حسرتناک به گذشتهٔ باستانی

تقدیر بود که دولت قاجاریه در زمانه‌ای حیات خود را بگذراند که ملی‌گرایی در سراسر جهان پا گرفت و به‌سان موجی جهانگیر شد. رشته عواملی چون ناکارآمدی دولت قاجاریه، دخالت دولت‌های استعماری در ایران و کشف رمز خطوط باستانی سبب شد تا نگاه به گذشتهٔ باستانی ایران قوت گرفته و به‌سان آینه‌ای در برابر ایران آن زمان قرار گیرد تا تلنگری برای تأمل در وضع موجود باشد. سخن از خسروانی همچون کیخسرو و جمشید و گرامیداشت «عزیزترین اقوام روی زمین» به میان آمد و اذعان شد که ایران مغیلانزار روزگاری گلستان روی زمین و همسنگ بهشت عدن بوده است (مراغه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۶، ۱۲۱، ۱۲۸). قطعاً هدف از «نقل حکایت باستانیان» آن گونه که در سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ آمده همان «تسلی خاطر» است (همان، ۱۲۸) وگرنه روایت تاریخ بدین‌صورت و درنگ نکردن در سرشت ماهیت این مقطع و چرایی پایان یافتن آن «شکوه» امری قابل تأمل است. برای آنان هدف، یادآوری گذشته برای ایجاد انگیزه و نجات از مهلکه‌ای بود که ایران سدهٔ سیزدهم در آن فروغلتیده بود. به‌هرحال ملی‌گرایی باستان‌گرا به‌مرور قوت گرفت و باورمندان به آن با آرمان‌های متعدد و از رهگذر ابزارهای موجود همچون نمایشنامه‌نویسی به سراغ آن رفتند.

ملی‌گرایی باستان‌گرا با محوریت نگاه حسرتناک به گذشته و جلوه‌های متنوع در این دوره قوت گرفت. این دیدگاه در دورهٔ قاجاریه پا گرفت و در دورهٔ پهلوی با پشتیبانی دولت امکان تعیّن‌بخشی یافت. اواخر حیات دولت قاجاریه برای ایران با مصائب بسیاری همراه بود که سبب

چیرگی یأس و نومیدی شد. مستزاد بهار با عنوان «کار ایران با خداست» زبان شاعرانهٔ این وضعیت بود (بهار، ۱۳۸۰: ب و ج). جلوه‌ای از این یأس، در یادآوری خاطرهٔ گذشته با محوریت آثاری چون ایوان مدائن بروز یافته است که در گونه‌های مختلف نوشتاری می‌توان نشانی از آن یافت. جمالزاده در داستان «دوستی خاله‌خرسه»، پشت‌بندِ رنج ناشی از اعدام غمناک حبیب‌الله توسط یک تبعهٔ روسیه یادی از ایوان مدائن، «عظمت و شکوه ایران باستان» و سرزمین کیکاووس می‌کند (جمالزاده، ۱۳۷۳: ۹۳). زمانه، زمانهٔ ملی‌گرایی رمانتیک بود و یادآوری «شکوه» ازدست‌رفتهٔ مدائن که روزگاری تختگاه کسرایان بود، مورد توجه اندیشوران قرار گرفت. یادکرد از ایوان مدائن با محوریت شعر خاقانی، شاعر سدهٔ ششم در این دوره یکی از جلوه‌های بروز این ملی‌گرایی در متون مختلف نوشتاری است. حسین کاظم‌زاده نیز شعر خاقانی دربارهٔ ایوان مدائن را «ترانهٔ غم‌انگیز تاریخی و نالهٔ دلخراش یک ملت» نامید و برای سرودن شعری با آن مضمون در روزنامهٔ «ایرانشهر» فراخوان داد (ایرانشهر، سال ۱، شماره ۱۰: ۲۷۴). کارکرد چنین اقدامی از منظر کاظم‌زاده «بیداری روح ملی ایرانیان» بود.

این شیوهٔ روایت یعنی بازگشت به گذشتهٔ باستانی و بیان آن در وجهی حسرتناک به نمایشنامه‌ها نیز راه یافت و نمایشنامه‌نویسان به‌کرّات از آن برای بیان مسائل ایران الهام گرفتند. در روایت برخی از این نمایشنامه‌نویسان ایران سرزمینی در آسیا بوده است که تشعشع استقلالش آشکار بوده و از دریای خزر تا جیحون و رود سند را برگرفته است (احساسات جوانان ایرانی، ۱۳۶۳: ۲۳۱).[۲] در نگرش میرزادهٔ عشقی نیز نگاه حسرتناک به گذشتهٔ باستانی آشکارا جلوه یافته است؛ امری که در انتخاب عنوان برای نمایشنامه از سوی او هویداست. عشقی در قالب یک رؤیانویسی منظوم با همان نگرشی که ایران روزگاری «یک وجب ویرانی» نداشته، تلاش کرده است تا از زبان پادشاهان حاضر در خواب (کوروش، داریوش، انوشیروان، خسروپرویز و با حضور شیرین) تفاوت وضعیت ایران باستان را با زمانهٔ خود بیان کند (رستاخیز سلاطین ایران در خرابه‌های مداین، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۶۳).[۳]

عشقی نابسامانی وضعیت ایران در اواخر حکومت قاجاریه را به خرابی ایوان مدائن پس از هجوم اعراب، تشبیه کرده و از شکوه دورهٔ هخامنشی در برابر ایران زمان خود با دریغ یاد کرده است. مسافر خرابه‌های مدائن یعنی خود عشقی، اذعان کرده است: «آبروی و شرف و غیرت ایران قدیم/ نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد» (همان: ۱۵۸). به‌هرحال توجه به این بنا یا تخت‌جمشید یکی از مسائل مورد توجه عشقی است. او انتقاد کرده است که غربی‌ها برای شاهان باستانی خود احترام قائلند درحالی‌که ایرانیان تخت‌جمشید را که یادگار دورهٔ پرشکوه باستانی است به حال خود رها کرده‌اند: «برج ایفل ز صنا دید «گل و گلوا» گل/ به سر مقبرهٔ ناپلئون می‌ریزد/ تخت جمشید ز بی‌حسی ما بر سر جم/ خشت با سرزنش از سقف و ستون می‌ریزد» (همان).

یکی از مضامین نمایشنامه‌های دورهٔ مشروطه، شکایت از خرابی اوضاع ایران و نسبت نداشتن آن با «شکوه» دورهٔ باستان است. به باور آنها باید کوشید از راهکارهای متفاوتی بهره گرفت تا ایران راهی به سوی سعادت بگشاید. در پایان نمایشنامهٔ مذکور زرتشت ظاهر می‌شود و آیندهٔ بهتری برای ایران را نوید می‌دهد (همان، ۱۶۷–۱۶۸)؛ موضوعی که بیانگر تلقی نمایشنامه‌نویسان از گذشتهٔ باستانی ایران و سرخوردگی آنان از وضعیت وقت ایران است. عشقی در این نمایشنامه می‌کوشد تا راهکاری ارائه دهد و به نوید آیندهٔ بهتر برای ایران بسنده نکند. او تأکید می‌کند که برای حفظ وطن باید به میدان نبرد رفت و پیشکش جان در مسیر این آرمان را پاس می‌دارد. وقتی در نمایشنامه داریوش هخامنشی حاضر است «چندین گروه نفوس دیگر را برای جلوگیری از عظمت ایران فدا کند»، جلوه‌ای از این نگرش اوست (جنگ مشرق و مغرب با داریوش سوم، ۱۳۸۵: ۳۶۴). شاید این نوع نگرش عاطفی عشقی به مصائب «وطن» و نگارش آثاری از این دست محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) (۱۲۸۵–۱۳۶۷ ش.)، شاعر چیره‌دست و پرآوازهٔ معاصر ایران را واداشت که درد او را «درد عشق وطن» بنامد (میرانصاری، ۱۳۸۶: ۲۵).

در گفتمان ملی‌گرایی دورهٔ معاصر، چهره‌های تاریخی_اسطوره‌ای تاریخ باستان و ایران دورهٔ اسلامی از دل تاریخ بیرون کشیده می‌شوند تا قرائتی از آن متناسب با نگرش زمانه عرضه شود. در میان نمایشنامه‌ها نیز می‌توان چنین نگرشی را دریافت. گریگور یقیکیان از دل تاریخ باستان، چهره‌ای چون آریوبرزن را بیرون می‌کشد تا او را در برابر قشون بیگانه گسیل کند (جنگ مشرق و مغرب یا داریوش سوم، ۱۳۸۵: ۳۵۶–۳۵۸). شرح اینکه این قرائت از آریوبرزن در دورهٔ پهلوی و تداوم آن تاکنون در قالب‌های دیگر چقدر با واقعیت تاریخی نسبت دارد خود حکایتی است که در اینجا نمی‌گنجد. به همین ترتیب، چهره‌ای چون انوشیروان از تاریخ باستان وام گرفته‌شده تا در برخی نمایشنامه‌ها با ارائهٔ دیالوگ‌هایی عاطفی به‌مثابهٔ چهره‌ای وطن‌دوست معرفی شود. انوشیروان در بخشی از یک نمایشنامه می‌گوید: «اگر به همین منوال بگذرد، وطن و مملکت فراموش می‌شود. جز حسرت و خجلت چه نتیجه‌ای برای ما باقی خواهد ماند؟» (انوشیروان عادل و مزدک، ۱۳۸۵: ۱۲۹). بخشی از هدف رجوع به گذشتهٔ باستانی ارائهٔ یک جهان آرمانی از آن دوره است؛ گاهی نیز اسطوره‌های ایرانی برای طرح مفاهیم نو به خدمت گرفته می‌شوند. برای نمونه، در دورهٔ مشروطه این موضوع از سوی نمایشنامه‌نویسان مورد توجه قرار گرفت تا با تکیه بر آن جان‌سختی نظام استبدادی در معرض نقد قرار گیرد.

در روزگاری که اختر عمر دولت قاجاریه رو به افول بود حسین کاظم‌زاده نیز در اروپا سودای وطن را در سر می‌پروراند و در جست‌وجوی راهکاری برای عبور ایران از بحران‌هایش بود. به همین سبب در اواخر دورهٔ قاجاریه و در روزگار ادبار ایران نمایشنامهٔ «رستم و سهراب» را در سال ۱۹۱۳ در پاریس نوشت و دوازده سال بعد در برلین منتشر کرد (کاظم کاظم‌زاده، ۱۳۵۰: ۱۰۸–

۱۰۹)، کاظم‌زاده داستان رستم و سهراب را بیانگر جلوه‌هایی از عشق ازجمله عشق به وطن می‌داند (کاظم‌زاده، ۱۳۵۱: ۱۵). موضوع نمایشنامه از شاهنامهٔ فردوسی انتخاب شده است که از نظر کاظم‌زاده «روح جاودانی ایران» است. او هدف نبرد گردآفرید را حفظ پدر و وطن و کشته شدن پسر به دست پدر را نیز مرگ در راه وطن می‌پندارد. او این نمایشنامه را به تعبیر خودش برای بیدار کردن حس ملیت و پرورش عشق و احساسات پاک هموطنان به اقتباس از شاهنامه به رشته تحریر کشید (همان: ۱۶-۱۷). [۴] کاظم‌زاده در نمایشنامهٔ رستم و سهراب چشمی به «کشور باستان» ای داشت که به باور او نامی از نیاکانش نیست و اثری از شاه، مرز و مرزبان برایش باقی نمانده بود (همان: ۱۸-۱۹).

موضوع دیگری که مرتبط با ملی‌گرایی باستان‌گرا در نمایشنامه‌های این مقطع بازتاب یافته است جلوه‌ای از دیگری‌ستیزی است. قرائت علل توسعه‌نیافتگی ایران از چشم‌انداز تهاجم خارجی و مشخصاً تهاجم اعراب در دورهٔ قاجار مطرح شد و در دورهٔ پهلوی رونق بیشتری گرفت. اعراب به «دیگریِ» هویت ملی گرایی ایرانی تبدیل شدند (بیگدلو، ۱۳۹۶: ۸۸) و رویگردانی از عرب‌ها و گونه‌ای عرب‌زدایی طرح شد (توکلی طرقی، ۱۳۸۲: ۵۰-۵۱)؛ این موضوع در نمایشنامه‌ها نیز بازتاب یافت. صادق هدایت در نمایشنامهٔ «پروین دختر ساسان» حملهٔ اعراب به ایران را خط پایانی بر عظمت ایران باستان دانسته است. هدایت عرب‌ها را بدترین بیگانگانی می‌داند که وارد ایران شده‌اند و علاوه بر تصرف سرزمین ایرانیان هویت ملی ایرانیان را نیز به یغما برده‌اند (پروین دختر ساسان، ۱۳۰۹: ۸-۹). در آگهی نمایش هم بر روی چنین درون‌مایه‌ای تأکید شده است؛ آنجا که گفته‌شده با دیدن این نمایشنامه خاطرات «دورهٔ باعظمت ساسانی» مجسم می‌شود و «رشادت و میهن‌پرستی» یک دختر ایرانی در برابر «بی‌رحمی بیگانگان» برای بینندگان آشکار می‌شود (رنجبر فخری، ۱۳۸۳: ۱۸۹).

۴. امنیت و نوسازی

امید می‌رفت که حکومت مشروطه پایانی بر بی‌قانونی، اجحاف مالیاتی و تعدیات باشد، اما سرنوشت تراژیکی برای این تجربهٔ ایرانیان رقم خورد. همین باعث بازتاب یأس در برخی نمایشنامه‌های دورهٔ مشروطه شده است. یکی از مصادیق نمایشنامه‌ای است که در آن یونس و خسرو می‌گویند با نام مشروطه خون شهرها حجامت شده و برای ایران کاری از پیش برده نشده است (سرگذشت یک روزنامه‌نگار، ۱۳۸۱: ۲۲۳). امید به احیای وضعیت ایران به‌مرور رنگ باخت و نمایشنامه‌نویسان نیز یأس خود را از نظم دموکراتیک برای بهبود وضعیت ایران به اشکال متفاوتی بیان کردند (اسرار یک حوزه سیاسی، ۱۳۸۱: ۳۴۲-۳۴۳). تشدید ضعف حکومت مرکزی در اواخر دورهٔ قاجاریه سبب شد تا متون نمایشنامه‌ای دورهٔ پهلوی از منظری دیگر به مسائل بنگرند. ستارهٔ عمر دولت قاجاریه افول کرد و جای خود را به دولت پهلوی داد که حالا با تأمین امنیت و

تلاش برای تعیّن‌بخشی به آرمان نوسازی متفکران سدهٔ سیزدهم، دولت قاجاریه را عاجز از تحقق این آرمان‌ها معرفی می‌کرد.

روایت غالب تاریخ‌نگاری دورهٔ پهلوی از توسعه و نوسازی، روایتی مرکزگرا و دولت‌محور است. بر اساس این روایت، اقدامات دولت پهلوی در زمینهٔ نوسازی نشان داده می‌شود تا دستاوردهای آن برجسته و ناکارآمدی سلسلهٔ قاجار بیشتر عیان شود. نمایشنامه‌نویسی نیز بر مدار این روایت می‌چرخد تا مفاهیمی چون ملی‌گرایی هم‌راستا با آن پیش برود و با تعبیرهایی از نوسازی همگام می‌شود که دولت مرکزی هوادار آن بود. در اینجا اشاره به چند شاهد رهگشاست. در یکی از این نمایشنامه‌ها آمده است: «وضعیت دولت پهلوی با وضع سابق زمین تا آسمان فرق دارد». نویسنده ادامه داده که ایجاد امنیت و اعمال اصلاحات در نهادهای مختلف ازجمله پست و تلگراف یکی از جلوه‌های این تغییر وضعیت است (دختر ماه و سرباز فاتح، ۱۳۰۹: ۱۳). جمع‌بندی کلاس دوسالهٔ اکابر توسط حاج‌آقا در نمایشنامهٔ اکابر نیز شاهد دیگر بر نوع نگرشی است که در سراسر دورهٔ پهلوی چیرگی دارد. اگرچه حاج‌آقا مقایسهٔ پیش و پس از باسواد شدن در کلاس اکابر را مدنظر دارد اما بعید است مدنظر نویسنده مقایسهٔ دستاوردهای دورهٔ پهلوی با پیش از آن نباشد. به گفتهٔ وی، شرکت‌کنندگان در این کلاس اینکه پیش‌تر یک مشت مردم کوردل بودند و اکنون لباس متحدالشکل می‌پوشند، جاده‌ها شوسه و پل‌های عالی بنا شده است. این گفته‌ها آشکار نگرش مسلط دربارهٔ توسعه و نوسازی در دولت پهلوی را نمایندگی می‌کند که در این نمایشنامه از آن به عوض شدن رنگ‌وبوی ایران تعبیر می‌کند و البته که باید به خاطر آن ستایندهٔ اعلیحضرت همایونی بود که مردم را از «ورطهٔ پستی و غرقاب نیستی» نجات داده است (آموزشگاه اکابر، ۱۳۸۱: ۵۲۹). ایرانی که مدنظر طیفی از این نمایشنامه‌نویسان بود، ایرانی با حفظ «قدرت شاه» بود که رفاه هم در آن اهمیت داشت (دختر ماه و سرباز فاتح، ۱۳۰۹: ۴). در این نگرش، جان سربازانی که بر زمین می‌افتند نادیده گرفته می‌شود، زیرا «وظیفه‌شناس» محسوب می‌شوند و قاعدتاً به وظیفهٔ خود عمل کرده‌اند. این سربازان نام وطن را در ذهن دارند و البته که نامشان نیز در پیشگاه بالاترین مرتبهٔ هرم سیاسی قدرت یعنی شاه قرار است خوانده شود تا تحسین او را برانگیزند. به این بخش از نمایشنامهٔ «دختر ماه و سرباز فاتح» نگاهی بیندازیم: «...ای کاش در این ساعت که ...در راه مجاهدت برای ترقی وطن عزیزم به خاک افتاده‌ام جان دهم که نام من نیز در زمرهٔ شهداء وطن در پیشگاه مقدس یگانه قائد و ناجی ایران اعلیحضرت پهلوی خوانده شود و بداند چگونه سربازان وظیفه‌شناس نام پرعظمت وطن عزیزشان را تا آخرین دقیقه در روح و قلب خود منقوش می‌دانند» (همان).

نکتهٔ قابل توجه اینکه سرباز مذکور در مطلع نمایشنامه، غرق در خون از خود می‌پرسد که برای چه درگیر چنین رنجی شده است؟ چیرگی خستگی و نومیدی ناشی از زخمی کاری بر او آشکار است؛ اما نویسنده همچنان نمایشنامه را به‌گونه‌ای پیش می‌برد که این سرباز رنجور آرزوی زندگی و جاودانگی برای «پادشاه جوان» از «نسل ساسانیان و همچو نوشیروان» کند (همان: ۵)

در نمونهٔ دیگر، سخن از چهره‌ای به نام پیرزن کور به میان آمده که حاضر است برای حفظ «مملکت باستانی» تنها بازماندهٔ خانواده‌اش را به نبرد با دشمن بفرستد (عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۰)؛ پیشکش جان در برابر خاک با گوشه‌چشمی به ابراز جان‌نثاری به «اعلیحضرت». در این نگرش سربازان نیز «فدائیان قبلهٔ عالم» به شمار می‌روند و فرزندان پدری هستند که حاضرند جان خود را در راه فرمان او بسپارند (آخرین یادگار نادرشاه، ۱۳۸۵: ۴۱۷). گفتنی است که در آگهی اکران نمایشنامهٔ آخرین یادگار نادرشاه در تبریز مزیت این نمایشنامه چنین برشمرده شده است: «حس شاه‌دوستی و میهن‌پرستی را در جوانان تحریک می‌نماید» (رنجبر فخری، ۱۳۸۳: ۶۰۷، ۶۳۱). نکتهٔ درخور توجه اینکه زنان در این نمایشنامه‌ها به تعبیر بیهقی برای از دست رفتن فرزندان خود جزعی نمی‌کنند بلکه ماتم پسر را سخت نیکو می‌دارند یا تنها به درد می‌گریند (بیهقی، ۱۳۸۰: ۲۹۲/۱):[۵]

«پیرزن: آیا چیره شدید یا مغلوب؟
جمشید: خیلی متأسفم پسر تو کشته شد.
پیرزن: من می‌گویم چیره شدید یا مغلوب؟
جمشید: چیره.
پیرزن: سجده می‌کند. خداوندا از تو سپاسگزارم که دعای مرا اجابت کردی و قربانی مرا برای حفظ مملکت باستانی قبول نمودی. شادم.» (عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۳۵).

مسئلهٔ ایلات و عشایر و مواجههٔ دولت پهلوی با آن نیز در این نمایشنامه در پیوند با ملی‌گرایی و روایت رسمی دولت روایت شده است. بدین‌معنا که به تبع اقداماتی از این دست دولت مرکزی مقتدر بر محوریت شخص شاه برقرار شده است. در یک نمونه، وقتی تسلیم رئیس یک ایل، پایان یافتن شرارت خوانده می‌شود و گفته می‌شود افراد آن ایل قرار است همچون دیگر «رعایا» مانند فرزندان «اعلیحضرت اقدس شهریاری» باشند؛ «کلام پهلوی» در کل کشور دیگر دارد «مجری» می‌شود (دختر ماه و سرباز فاتح، ۱۳۰۹: ۱۴-۱۵). به‌هرحال محور این نمایشنامه‌ها حامل گونه‌ای از ملی‌گرایی شاه‌محور است و وطن و شاه مفاهیمی در هم گره‌خورده‌اند (عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۰). وقتی این نگرش را در کنار نمایشنامهٔ بیچاره‌زادهٔ عشقی می‌گذاریم روشن می‌شود که چگونه یأس حاکم بر آن دوره جای خود را به خوش‌بینی برآمده از نوسازی دولت پهلوی داده است. بازگشت عشقی به گذشتهٔ باستانی ایران و اشاره به شکوه طاق کسری در نمایشنامهٔ «کفن سیاه» نیز جلوه‌ای از یأس او به شمار می‌رود (کفن سیاه، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۸)؛ یأسی که در نمایشنامهٔ سه تابلوی مریم و پایان تراژیک آن نیز بازتاب یافته است (ایدآل پیرمرد دهگانی یا سه تابلو مریم، ۱۳۸۶: ۲۵۹-۶۶). حالا در دورهٔ پهلوی این نگرش تراژیک جای خود را به ستایش از امنیت و حفظ مال و جان ایرانیان آن هم بعد از «آنهمه ویرانی» می‌دهد (دختر ماه و سرباز فاتح، ۱۳۰۹: ۱۵). ازین‌رو امنیت و ایستادگی در برابر تجاوز خارجی و تخطی یاغیان داخلی بخشی از

درون‌مایهٔ یکی از نمایشنامه‌های «افراسیاب آزاد» است و او به ناامنی، گرسنگی و قحطی می‌تازد (فریدون و عشق وطن، ۱۳۰۶: ۱۴). سخن از «شهامت و فداکاری شخص شاه»، گشایش راه ترقی و کافی بودن قشون در این نمایشنامه نیز از این منظر قابل فهم است (همان: ۴) پردهٔ آخر این نمایشنامه درست در نقطهٔ مقابل نمایشنامهٔ عشقی، با یک عروسی آن هم عروسی ایلیاتی پایان می‌یابد تا هم حکایت حکومت مرکزی مقتدر بعد از مواجهه با ایلات برجسته شود و هم نشان داده شود که روزگار نومیدی و ناامنی دورهٔ قاجاریه پایان یافته است. ناگفته نماند که یکی از دغدغه‌های آزاد تجزیهٔ ایران بود و در نوشتارهای خود در این مقطع و در روزگار پس از کنار رفتن رضاشاه از لزوم «اتحاد ملت» سخن می‌گفت (احمدزاده و برادرشاد، ۱۴۰۲: ۲۷۶).

۵. ناسیونالیسم بیگانه‌ستیز

شکست‌های پی‌درپی نظامی و اقتصادی که به از دست رفتن بخش‌هایی از قلمرو تاریخی ایران انجامید و مداخلهٔ آشکار روسیه در ناکام گذاشتن جنبش مشروطه به تقویت ملی‌گرایی بیگانه‌ستیز در سدهٔ سیزدهم انجامید. این مفهوم به نمایشنامه‌ها نیز راه یافت و به پاسداشت نبرد با دشمنان انجامید. وقتی در یکی از این نمایشنامه‌ها جمشید برای پاسداری از «وطن عزیز» در برابر تاخت‌وتاز بیگانگان خوش‌گذرانی را عملی ننگین می‌خواند جلوه‌ای از این تجربهٔ تاریخی است. او رو به همسرش، هما «حفظ مملکت باستانی» را بر عشق مقدم می‌داند:

> «جمشید: چه پیش‌آمدی از این مهم‌تر که دشمن در مقابل و وطن عزیز ما را مورد تاخت‌وتاز قرار داده و من مشغول خوش‌گذارنی باشم؟ آیا برای من این عمل ننگ نیست؟ همای عزیزم در صورتی که تو را بیشتر از جان خود دوست دارم ولی در عین حال حفظ مملکت باستانی را بر تو مقدم می‌شمارم و در این موقع بهترین نواها صدای غرش و بهترین لباس‌ها لباس رزم و بزرگ‌ترین شادی‌هایم ظفر بر دشمن و حفظ مملکت باستانی است؛ زیرا اگر مملکت را توانستم از شر دشمن حفظ نمایم تو را دوست باشم و نگهداری کنم»(عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۳۴).

همسر جمشید او را به حفظ تاج‌وتخت کیانی تشویق و حتی فرزندانش را برای دفاع از ایران راهی نبرد می‌کند. همه باید برای مقابله با دشمن بسیج می‌شوند (همان:۱۳۳). در این نمایشنامه پیرزن کور که همسر، برادر و دو پسر خود را در راه حفظ «استقلال وطن» از دست داده است حاضر است برای ظفر بر دشمن و حفظ مملکت باستانی تنها فرزندش را نیز فدا کند؛ فرزندی که درنهایت در جنگ کشته می‌شود. تلاش نویسنده برای توسل به ابزاری بلاغی برای بیان اهمیت موضوع از گزینش نام پیرزن کور بیشتر هویدا می‌شود. نویسنده برای اینکه نشان دهد همه در راه میهن و شاه حاضر به جانبازی هستند، پیرزن کور را وارد نمایشنامهٔ خود می‌کند؛ همو که دست آخر با نادیده گرفته شدن خبر مرگ فرزند خود خدا را شاکر می‌شود که دعایش را برای حفظ مملکت باستانی اجابت کرده است (همان). از این چشم‌انداز پایبندی به پدر پیر نیز مایهٔ شرمساری به شمار می‌رود، زیرا باید بی‌باکانه در راه ایران جنگید و از «خاک مقدس» دفاع کرد (آخرین یادگار

نادرشاه، ۱۳۸۵: ۴، ۴۳۰).[۶] ذکر این نکته خالی از لطف نیست که نام چهرهٔ قهرمان نمایشنامهٔ «بیچاره‌زاده» عشقی نیز جمشید است؛ آنکه اندوه وضعیت «وطن» و عجز در خدمت به آن جانش را به لبش می‌رساند و با خودکشی به عمر خود و به نمایشنامه پایانی تراژیک می‌بخشد (بیچاره‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۰۶–۱۰۷).

جنگ‌های روسیه و ایران با عهدنامهٔ ترکمانچای خاتمه یافت اما جدا از پیامدهای این رخداد برای اقتصاد و سیاست ایران، حسرت ناشی از آن دامان متون مختلف ازجمله نمایشنامه‌ها را رها نکرد. وانگهی، انباشت تجربه‌هایی از همان آغاز دورهٔ قاجاریه با دو دوره جنگ میان ایران و روسیه و انعقاد معاهده‌هایی چون ۱۹۰۷، دخالت در جنبش‌های مردمی و روستایی به‌ویژه در شمال ایران توسط دولت روسیه و نیروی قزاق روسیه را بیشتر در کانون این ستیزه قرار داد (سروش استانبول، ش ۳: ۷؛ ش ۴: ۱–۵؛ ش ۹: ۱–۴؛ ش ۱۴: ۳ و ۷). تأکید بر از دست رفتن سرزمین‌های قفقاز یکی از موضوعاتی است که در این نمایشنامه‌ها بازتاب یافته است (فریدون و عشق وطن، ۱۳۰۶: ۶). در دورهٔ پهلوی این نگرش بیشتر ایده‌پردازی شد و در قالب رسمی از آن حمایت شد. در یکی از نمایشنامه‌های نفیسی، در بحبوحهٔ جنگ‌هایی که با نام جنگ ایران و روس بازآرایی شده، نادرشاه زنده می‌شود (آخرین یادگار نادرشاه، ۱۳۸۵: ۴۱۶)؛ جلوهٔ بارزی از قرائت تاریخ‌نگاری دورهٔ پهلوی از دورهٔ قاجاریه و جنگ مذکور در این نمایشنامه نیز آشکار است. جوانان دور نادرشاه را حلقه زده و می‌خوانند (همان: ۴۲۲):

ما همه فرزندان توایم ای پدر — جان در ره فرمانت سپاریم
آسوده باش در خوابگاه ابد — خدمت خود را فرو نگذاریم
تا سرمشق نادرشاه است — حال دشمن همیشه تباه است

نادرشاه یکی از چهره‌های تاریخی ایران پس از اسلام است که در متون نمایشنامه‌ای دورهٔ پهلوی به‌مثابهٔ یک قهرمان بازنمایی می‌شود. البته یادکرد او به‌مثابهٔ احیاگر «شکوه» پیشتر در دورهٔ قاجاریه توسط کسانی چون مراغه‌ای انجام شده بود (مراغه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۶، ۳۳)؛ اما تلاقی انگارهٔ روسیه‌ستیزی و نام نادر در نمایشنامه‌نویسی به اثر نریمان نریمانف (۱۸۷۰–۱۹۲۵ م.) برمی‌گردد. نریمانف که در جست‌وجوی چهره‌ای تاریخی بود که از رهگذر آن «مردم وطن» را نجات دهد و در برابر سلطهٔ استعماری روسیهٔ تزاری بشوراند، شخصیت نادرشاه را برگزید. نادر در این نمایشنامه پس از زنهارهای دایی‌اش، جواد به خود می‌آید و اذعان می‌کند که باید به وطن مقدس و ملت خدمت کند (نادرشاه، ۱۳۵۸: ۳۷–۳۸).[۷]

ملی‌گرایی بیگانه‌ستیز به طرح موضوع سربازی در نمایشنامه‌ها می‌انجامد. تصویب قانون سربازی اجباری حاصل تجربه‌های تلخ و ناکامی‌هایی بود که دولت قاجاریه در مواجهه با امپریالیسم استعماری سدهٔ سیزدهم یعنی شکست از روسیهٔ تزاری و انگلستان تجربه کرد. این

قانون همچنین برآیند روی کار آمدن دولت نوگرایی بود که اقتدار و مشروعیت کافی برای تحمیل ارادهٔ خود به اتباعش را داشت. افزون بر این، تصویب قانون در نهاد پارلمانِ برآمده از انقلاب مشروطه و وجود ضمانت اجرایی آن یعنی دولت مقتدر پهلوی و درعین‌حال گذار از جامعهٔ نامتمرکز دورهٔ قاجاریه به تکوین ملت در دورهٔ پهلوی همگی عواملی بود که بستر شکل‌گیری و عملیاتی شدن این الگوی جدید جذب نیروی نظامی را فراهم آورد. این نگرش رسمی در متون دورهٔ پهلوی بازتاب یافت تا این متون نیز با تمجید از قانون جدید زیر نظر شاه به‌عنوان ریاست کل قوا به یاری سیاست‌های رسمی بشتابند.[۸] تقلای برخی چهره‌های نمایشنامه‌های دورهٔ رضاشاه برای رفتن به سربازی حتی پیش از رسیدن به سن قانونی بازتابی از این نگرش است. شاهد آن گفت‌وگوی خانوادهٔ فریدون در یکی از نمایشنامه‌های این دوره است. فریدون که سودای سربازی برای «وطن» دارد بدون رسیدن به این آرزو جان می‌دهد اما برای اینکه حسرت آن در دلش نماند در لحظات آخر حیات لباس سربازی را می‌پوشد و با آن می‌میرد (فریدون و عشق وطن، ۱۶، ۱۹–۲۰، ۲۴). جالب اینجاست که در این نمایشنامه، لاغرالدوله در جست‌وجوی راهی برای فرار از سربازی توضیح می‌دهد که در پی کسب درآمد روزانه و زندگی عادی خود است و سربازی این بخت را از او دریغ می‌کند؛ نگرشی که با نگاه گفتمان مسلط این دوره در تضاد است. گزینش نام‌هایی چون میهن‌خانم، ایران‌پور، فریدون و کیومرث با الهام از اساطیر ایرانی از سوی نویسنده برای چهره‌های ایدئال گفتمان رسمی و نام لاغرالدوله برای شخصیت مخالف سربازی راهی است تا از رهگذر آن انتقاد از سیاست‌های رسمی به سخره گرفته و البته حق انتخاب زندگی عادی نیز از شهروندی که دل در گرو سربازی ندارد، گرفته شود. میان‌پردهٔ مشروطه از منظر آزادی نشریات پایان یافته بود تا حتی همین نمایشنامهٔ هم‌راستا با سیاست‌های رسمی دولت پهلوی نیز مجالی برای عرضهٔ کامل نیابد. نگاهی به نسخهٔ دست‌نویس این نمایشنامه موجود در کتابخانهٔ ملی نشان می‌دهد که بر روی بخش‌های مربوط به نقد خلقیات فرهنگ ایرانیان و اشاره‌ای به شخص شاه که با قرائت رسمی زاویه دارد با مداد قرمز خط کشیده شده است (فریدون و عشق وطن، ۳–۴) تا متن همنوا با سیاست‌های رسمی باشد و همان خرده انتقادها از وضعیت ایران تاب آورده نشود؛ عصر، عصر اقتدارگرایی بر محور سیاست‌های رسمی دولت پهلوی بود و نمایشنامه‌نویسی نیز از آن بی‌نصیب نبود. استفاده از این ادبیات از سوی افراسیاب آزاد که ملی‌گرایی را درمان بسیاری از دردها می‌شمرد و از مفهوم «درد ملی» سخن می‌گفت (احمدزاده و برادرشاد، ۱۴۰۲: ۲۷۲) چندان غریب نیست.

برخی نمایشنامه‌نویسان در دورهٔ رضاشاه مسئله سربازی را به موضوع باستان‌گرایی گره زده‌اند. برخی توجه به تاریخ را امری ضروری برای جوانان دانسته و سربازی را آئینی باستانی و مقدس شمرده‌اند (عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۳۳). در این متون سرباز «عاشق وطن» برشمرده

می‌شود؛ حتی وقتی که در صحنه‌ای خسته و زخمی نقش بر زمین افتاده باشد (دختر ماه و سرباز فاتح، ۱۳۰۹: ۳). پاسداشت سربازی، شتاب به سوی مرگ در راه مبارزه با دشمنان وطن، درون‌مایهٔ برخی متون است (فریدون و عشق وطن، ۱۳۰۶: ۴، ۱۱). تقلای کیومرث، برادر فریدون که هنوز به سن سربازی نرسیده است برای معرفی خود به مثابهٔ یک «سرباز غیور» و جایگزین کردن نام خود با کسی که نمی‌خواهد سربازی برود را می‌توان از این زاویه تحلیل کرد (همان: ۳۰-۳۳). بهتر است برای درک بهتر موضوع بخشی از سخنان فریدون را در آستانهٔ مرگ و حسرت از دادن آرزوی سربازی برای ایران را در اینجا درج کنیم؛ فریدونی که درنهایت با جملهٔ «آه ایران نام تو جاویدان» جان می‌دهد (همان: ۱۸):

«فریدون: ...اول آرزویم سربازی ایران است، جانبازی در راه وطنم است...چقدر دوست می‌دارم تفنگ به دوش سرنیزه بر کمر در صف سربازان ایران مشغول حرکت بوده به سوی کشته شدن بشتابم! خدایا چه بدبختی است برای من که باید در این رختخواب بمیرم و حسرت میردان جنگ در دل من بماند! ای خاک ایران، ای وطن عزیزم، ای مملکت چندین هزارساله، ای آرامگاه سلاطین با فر و شوکت، ای گورستان دلیران ممکن است مرا بطلبی و جسم مرا در قلب خاک خود نگهداری؟» (فریدون و عشق وطن، ۱۳۰۶: ۱۱). [۹]

۶. آموزش در خدمت وطن

بُعدی از نمایشنامه‌های دورهٔ مشروطه و پهلوی ناظر بر اهمیت مقولهٔ آموزش است. قرار است افراد آموزش‌دیده و دانش‌آموخته در «خدمت آتیه وطن عزیز» باشند و ایران به دست چنین جوانانی راه ترقی را طی کند؛ مطلبی که بخشی از گفت‌وگوی فرهاد و سرتیپ در یکی از نمایشنامه‌های دورهٔ مشروطه است (عشق در پیری، ۱۳۳۲ ق.: ۲۵۵). اینکه مؤیدالممالک فکری از زبان خسرو، دانش‌آموختهٔ حقوق سوئیس اذعان می‌کند که نزدیک است از خرابی مملکت دیوانه شود، مصداق مطلوبی از انگیزهٔ بیان وضعیت ایران است تا تجددگرایان در قالب نمایشنامه، آرمان خود برای ایران را به رشتهٔ تحریر بیاورند. به‌زعم خسرو، وضعیت ایران که در آن دانش قربی ندارد و کارها به روال قانونی پیش نمی‌رود، می‌تواند انسان را دیوانه کند (سرگذشت یک روزنامه‌نگار، ۱۳۸۱: ۲۰۵، ۲۲۳). یکی از مسائلی که انتقاد این نمایشنامه‌نویسان را برمی‌انگیزد، نابسامانی مدارس است، زیرا در پی راهی برای بهبود وضعیت «وطن» می‌گردند (عشق در پیری، ۱۳۳۲ ه.ق: ۲۵۱). در این نگرش آموزش بنای محکمی است که با توسل به آن می‌شود با «قوتی محکم‌تر و قلبی آزادتر به خدمت میهن» پرداخت. قرار است افراد در سایهٔ تربیت جدید «بی‌ریا و وفادارانه» به ملت خدمت کنند. برای «آتیهٔ مهین» باید به تعلیم و تربیت اهمیت داد و مادرانی که تربیت می‌بینند می‌توانند فرزندی تربیت کنند که تنی قوی و روانی سالم داشته باشد و جهت «تربیت کامل بچه‌های میهن» گام بردارند (بنیان، ۱۳۸۱: ۵۶۴-۵۶۵).

بُعدی از این تربیت ناظر بر مقولهٔ زبان است. ضرورت بازاندیشی در زبان و گذار به سره‌نویسی یکی از مسائلی بود که از اواسط دورهٔ قاجاریه با کسانی چون جلال‌الدین‌میرزا قاجار و

آخوندزاده مورد توجه قرار گرفت. میرزارضا تبریزی، فرهادمیرزا قاجار، میرزاآقاخان کرمانی و کیخسرو شاهرخ ازجمله کسانی بودند که شوق «پارسی‌نویسی» را نمایندگی می‌کردند (توکلی طرقی، ۱۳۸۲: ۱۸). محوریت زبان در ملی‌گرایی عصر پهلوی و قرائت هویت بر مبنای زبان فارسی سبب شد تا در آثار نوشتاری این دوره بر ضرورت پاسداشت این زبان تأکید شود و برخی بر ضرورت پیشگیری از «فرنگی‌مآبی» در زبان پای فشرند. نمایشنامه‌نویسان نیز از این موضوع غافل نبودند. در برخی از این نمایشنامه‌ها تأکید شده است که ایرانیان نباید زبان وطنی خود را فراموش کنند و این عمل را شایسته یک جوان تربیت‌شده نمی‌دانند و آن را حتی تحقیر زبان ملی تلقی می‌کنند (احساسات جوانان ایرانی، ۱۳۶۳: ۲۲۹–۲۳۰).

آموزش زنان نیز از زاویهٔ ضرورت تربیت فرزندان متعهد به وطن دیده شده است. این مضمون مسبوق به سابقه بود.[۱۰] در دورهٔ رضاشاه پیشبرد آموزش زنان با هدف ملی‌گرایانه شتاب بیشتری گرفت. بدین ترتیب که آموزش زنان برای خدمت به آتیهٔ میهن و تربیت کودکانی وطن‌پرست دارای اهمیت است (بنیان، ۱۳۸۱: ۵۶۰–۵۶۴)؛ در واقع، افزون بر اهمیت آموزش زنان برای دولتمردان پهلوی، تلقی از اهمیت این امر ناظر بر گشودن راهی برای «خدمت بی‌ریا و وفادارانه به ملت» نیز بود. فهم این نگرش زمانی سهل‌تر می‌شود که در ادامهٔ گفت‌وگوی جاری در این نمایشنامه، پرچم ایران باز می‌شود و سرود فرهنگی خوانده می‌شود (همان، ۵۶۶) که خود جلوهٔ دیگری از تلاش برای تقویت سویه‌های ملی‌گرایی مقولهٔ آموزش است (همان: ۵۶۵–۵۶۶). پیشینهٔ پرچم به ادوار گذشتهٔ تاریخی برمی‌گردد اما نوع تعریف آن در جهان مدرن حکایت دیگری است. احترام به پرچم یکی از فحواهای نمایشنامه‌های این دوره است و در راستای همان ملی‌گرایی قابل تعریف است.[۱۱]

نمادهای دیگری چون سرود ملی یا نقشهٔ جغرافیایی را هم می‌توان در ارتباط با مقولهٔ آموزش بررسی کرد. با بسط مفهوم ملی‌گرایی در جهان معاصر نمودهای بیرونی‌ای چون گشایش موزه و ضرورت تنظیم سرود ملی اهمیت یافت (بیگدلو، ۱۳۹۸: ۱۰۰–۱۰۲). نقشهٔ جغرافیایی نیز از طریق صنعت چاپ تصور تعلق داشتن به یک منطقه را شکل داد (آندرسن، ۱۳۹۳: ۲۹۹، ۳۰۳).[۱۲] درواقع با رونق نقشه‌نگاری درک روشنی نیز از جغرافیای «وطن» شکل گرفت؛ درکی که پیش از ظهور مفهوم نقشه به معنای مدرن کلمه دشوار بتوان آن را پی گرفت. در نمایشنامه‌ها نیز این موضوع آشکارا به چشم می‌خورد؛ نقشه دارای اهمیت است و دانش‌آموختگان باید رودها و اماکن مختلف آن را بشناسند (فریدون و عشق وطن، ۱۳۰۶: ۶). از بربودن و شناختن این نقشه و رودها نشانه‌ای از «وطن‌دوستی» به شمار می‌رود به گونه‌ای که وقتی فریدون، چهرهٔ عاطفی نمایشنامهٔ فریدون و عشق وطن در دیار غربت با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند، با لباس نظامی رو به نقشهٔ ایران می‌ایستد و به آن ادای احترام می‌کند (همان: ۱۶). او پیش از مرگ نسخه‌ای از نقشهٔ ایران

برای برادرش، کیومرث به یادگار می‌گذارد؛ تلنگری از سوی او برای پاسداشت ایدهٔ وطن و جان‌فشانی در راه آن (همان: ۲۸). وقتی پیرزن پیش‌گفته، از چیره شدن سپاه ایران شاد می‌شود، سجدهٔ شکر به‌جا می‌آورد و سرود ملی خوانده می‌شود (عشق و سربازی، ۱۳۱۳: ۱۳۷). گفت‌وگوی میرزاسرور و سرتیپ و سخن از اینکه دستگاه سه‌گاه از «مد» افتاده و باید به جای آن سرود ملی نواخت (عشق در پیری، ۱۳۳۲ ق.: ۲۵۵)، رهاورد همین نگرش است. روزگار سرودهای «قدیمی» به سرآمده بود:

«میرزاسرور...تار را بیرون آورده این سرود ملی را شروع می‌کند...و سرود را هنوز به آخر نرسانده سرتیپ متغیر می‌شود و میگوید: آقای میرزاسرور این چه رنگی بود زدید من هیچ نفهمیدم.

میرزاسرور: قربان رنگ نبود، سرود ملی بود.

سرتیپ: عجب، عجب شما هم بعد از هزار سال آمدید تار بزنید، سرود ملی زدید. از اون رنگ‌های ملی قدیمی خودمون، رنگ لیلی، رنگ خانم سرپا نشسته، لب درگاه نشسته، یک دستگاه سه‌گاه با تصنیف و رنگ (خیر نبینی زن اوستا، اینها، این حرفا چیه، وطن مطن سرود مرود).

میرزاسرور: آقای سرتیپ اینها دیگر حالا مد نیست، ورافتاده».

۷. نتیجه

نمایشنامه یک گونهٔ نوشتاری نو به شمار می‌رود که از نیمهٔ دورهٔ قاجاریه به بعد، در کنار دیگر ابزارهای ادبی برای بیان مفاهیم و مضامین مدرن به کار گرفته شد. شیوهٔ بیان ساده و نزدیک به زبان جامعه در نمایشنامه ابزاری در اختیار تجددگرایان نوگرا قرار داد تا از رهگذر آن به طرح مسائل نو بپردازند. در پژوهش حاضر با تکیه بر نمایشنامه‌های دورهٔ مشروطه و مقطع نخست پهلوی تلاش شد تا سهم این متون در بیان و پا گرفتن مفهوم ملی‌گرایی بررسی شود. حاصل واکاوی محتوای نمایشنامه‌های مقطع مذکور نشان می‌دهد که ملی‌گرایی یکی از درون‌مایه‌های نمایشنامه‌های مقطع مدنظر است هرچند این مفهوم در دورهٔ پهلوی در مقایسه با دورهٔ مشروطه در نمایشنامه‌ها پرتکرارتر می‌شود؛ امری که بیانگر گفتمان رسمی دولت است. بخشی از این تغییر ریشه در وضعیت ایران در اواخر دورهٔ قاجاریه، سرنوشت تراژیک مشروطه و ضربه‌هایی داشت که به‌واسطهٔ ضعف دولت مرکزی و رخدادهای بین‌المللی همچون جنگ جهانی اول بر پیکرهٔ ایران نشست. بخش دیگر نیز ناظر بر گفتمان رسمی دولت پهلوی است که در مقایسه با دولت قاجاریه خود را هواخواه ملی‌گرایی می‌دانست. نمایشنامه‌نویسان دورهٔ مشروطه به بیان مفهوم ملی‌گرایی می‌پردازند اگرچه گاهی تحت تأثیر شرایط آن دوره در مقولهٔ ملی‌گرایی نیز بیان وجه تراژیک به خود می‌گیرد. روایت بخش چشمگیری از نمایشنامه‌های مقطع نخست دورهٔ پهلوی از ملی‌گرایی بر مدار نوسازی، تقویت حکومت مرکزی و انگاره‌های مورد حمایت آن، ضرورت جانفشانی مردم در راه وطن و بزرگداشت شخص شاه می‌گردد. نمایشنامه‌نویسان دورهٔ اخیر کوشیده‌اند تا بر نوسازی‌های این دوره دست گذاشته و ضمن مقایسهٔ تلویحی دورهٔ خود با

دورهٔ قاجاریه تصویری ارائه دهند که با گفتمان رسمی همخوان باشد و آن نگاه خوش‌بینانه به نوسازی و عایدات آن برای ایران است. در این جهت، امنیت، به انقیاد درآوردن ایلات، بسط نظام آموزشی و مسائلی از این دست از سوی این نمایشنامه‌نویسان برجسته می‌شود تا نشان داده شود در مقایسه با ایران دورهٔ پیش، به روزگار خوشبختی گام نهاده است.

پی‌نوشت‌ها

۱.نک: بیگدلو، رضا، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰؛ همو، جریان‌های فرهنگی ایران معاصر (۱۳۴۰-۱۳۵۷)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۷؛ ضیاءابراهیمی، رضا (۱۳۹۶)، پیدایش ملی‌گرایی ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی، ترجمهٔ حسن افشار. تهران: مرکز؛ کاتم، ریچارد (۱۳۹۶)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمهٔ احمد تدین. تهران: کویر. همچنین احمدزاده و برادرشاد (۱۴۰۲) با تمرکز بر آثار افراسیاب آزاد به مقولهٔ ملی‌گرایی پرداخته‌اند. در پژوهش پیش رو، پیوند ادبیات نمایشنامه‌ای با گفتمان ملی‌گرایی در مقطع زمانی مشروطه تا انتهای دورهٔ رضاشاه مدنظر قرار دارد و دو نمایشنامه از آزاد نیز بررسی شده است.

۲.رای متن سه نمایشنامهٔ «احساسات جوانان ایرانی»، «جنگ مشرق و مغرب» و «انوشیروان عادل و مزدک» از کتاب ادبیات نمایشی در ایران اثر ملک‌پور، برای نمایشنامه‌های «سرگذشت یک روزنامه‌نگار»، «اسرار یک حوزهٔ سیاسی»، «آموزشگاه اکابر»، «آخرین یادگار نادرشاه» و «بنیان» از کتاب گزیده اسناد نمایش در ایران (۲ جلد) از کوهستانی‌نژاد، میرانصاری و ضیائی و برای نمایشنامه‌های عشقی (به جز جنگ مشرق و مغرب) از کتاب میرانصاری استفاده شده است. در پژوهشِ پیشِ رو برای فهم بهتر مسئله نام نمایشنامه‌ها آمده و نام سه کتاب مذکور در فهرست منابع درج شده است. شماره صفحات درج‌شده در متن صفحات این کتابهاست.

۳. در ارجاع‌های بعدی به اختصار «رستاخیز سلاطین ایران» می‌آید.

۴.برخی از بدیع بودن این اثر در زبان فارسی و تأثیر آن در آرنولد، شاعر و ادیب انگلیسی سخن گفته‌اند: پنج اثر ارزنده از انتشارات ایرانشهر، ص الف. برای پژوهشی دیگر نک: حری، ابوالفضل، «جایگاه اقتباس ماتیو آرنولد از داستان رستم و سهراب شاهنامه در نظامگان ادبی عصر ویکتوریا»، نقد ادبی، سال ۱۲، شمارهٔ ۴۷(۱۳۹۸)، صص ۶۳-۸۷؛

۵.فزون بر این نمایشنامه نک: به واکنش ایران‌پور، مادر فریدون در رثای فرزند: فریدون و عشق وطن، صص ۲۷-۲۸؛ ص ۲۹.

۶. نیز نک: فریدون و عشق وطن، ص ۲۵.

۷. این تئاتر در ایران چند بار اجرا شد، بنگرید به: رنجبر فخری، ۱۳۸۳: ۲۴، ۶۹، ۳۰۶؛

۸.برای نمونه نک: دختر ماه و سرباز فاتح، ص ۶، صص ۹-۱۰.

۹.هراس از مرگ در آسایش در این نمایشنامه باز هم به چشم می‌خورد: فریدون و عشق وطن، ص ۱۷.

۱۰.برای مصادیقی از پیوند آموزش زنان و مقولهٔ ملی‌گرایی، نک: ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۵۹؛ *شکوفه*، ۱۳۳۱، ش ۶: ۲؛ ش ۷: ۱؛ ش ۱۹: ۲؛ ش ۲۲، ۳-۴.

۱۱.در وصیت‌نامهٔ فریدون به ایران‌پور به پرچم و اهمیت آن اشاره شده است: فریدون و عشق وطن، ص ۲۲؛ دختر ماه و سرباز فاتح، صص ۳-۴.

۱۲.البته مدنظر اندرسون آسیای جنوب شرقی است. او در مقدمه اذعان کرده است که داده‌های فصل مربوط به سرشماری، نقشه و موزه مناطق مستعمرهٔ قدرت‌های امپریالیستی را شامل می‌شود اما همزمان این پرسش را مطرح کرده است که «آیا ممکن است به‌صورت متقاعدکننده‌ای در مورد بقیهٔ جهان نیز پذیرفتنی باشد»: ص ۲۳.

منابع

احمدزاده، محمدامیر؛ برادرشاد، فرهاد (۱۴۰۲)، «ناسیونالیسم در اندیشه و آثار افراسیاب آزاد»، دولت‌پژوهی، سال نهم، شماره ۳۵، صص ۲۵۹-۲۹۰.

ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۰؛

آزاد، افراسیاب (۱۳۰۶)، *نسخهٔ دست‌نویس نمایشنامهٔ فریدون و عشق وطن*، کتابخانهٔ ملی، شناسه سند: ۳۲۹۰۷/ ۹۹۹، تالار منابع رقمی؛

آزاد، افراسیاب (۱۳۰۹)، *نسخهٔ دست‌نویس نمایشنامهٔ دختر ماه و سرباز فاتح*، کتابخانهٔ ملی، شناسهٔ سند: ۳۲۹۱۱/ ۹۹۹، تالار منابع رقمی؛

آندرسن، بندیکت (۱۳۹۳)، *جماعت‌های تصوری*، ترجمه محمد محمدی، تهران: رخ‌داد نو.

بهار (ملک‌الشعراء) (۱۳۸۰)، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: امیرکبیر.

بهارلو، محمد (۱۳۷۳)، *گزیدهٔ آثار محمدعلی جمال‌زاده*، تهران: آروین.

بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: مرکز.

بیگدلو، رضا (۱۳۹۶)، *جریان‌های فرهنگی ایران معاصر (۱۳۴۰-۱۳۵۷)*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۸۰)، تاریخ بیهقی، به تصحیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: هیرمند.

توکلی طرقی، محمد (۱۳۸۲)، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران: نشر تاریخ ایران

حری، ابوالفضل (۱۳۹۸)، «جایگاه اقتباس ماتیو آرنولد از داستان رستم و سهراب شاهنامه در نظامگان ادبی عصر ویکتوریا»، فصلنامه نقد ادبی، سال ۱۲، شمارهٔ ۴۷، صص ۸۷-۶۳.

رنجبر فخری، محمود (۱۳۸۳)، *نمایش در تبریز از انقلاب مشروطه تا نهضت ملی نفت*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

سروش استانبول، شمارهٔ ۳؛ شمارهٔ ۴؛ شمارهٔ ۹؛ شماره ۱۴.

شکوفه، ۱۳۳۱، شمارهٔ ۶؛ شمارهٔ ۷؛ شمارهٔ ۱۹؛ شمارهٔ ۲۲.

ضیاءابراهیمی، رضا (۱۳۹۶)، *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی*، ترجمهٔ حسن افشار. تهران: مرکز.

کاتم، ریچارد (۱۳۹۶)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمهٔ احمد تدین. تهران: کویر.

کاشانی ثابت، فیروزه (۱۳۸۹)، *افسانه‌های مرزی*، ترجمهٔ ابوالفضل کلانکی، تهران: کتابسرا.

کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۵۱)، *پنج اثر ارزنده از انتشارات ایرانشهر*، تهران: اقبال.

کاظم‌زاده ایرانشهر، کاظم (۱۳۵۰)، *آثار و احوال کاظم‌زاده ایرانشهر*، تهران: اقبال.

کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۷۱)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.

کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۱)، *گزیده اسناد نمایش در ایران دفتر اول ایران از انقلاب مشروطیت تا ۱۳۰۴ ش.* تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۹۷)، *سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ*، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران: آگه.

ملک‌پور، جمشید (۱۳۶۳)، *ادبیات نمایشی در ایران (دوران انقلاب مشروطه)*، ج ۲، تهران: توس.

ملک‌پور، جمشید (۱۳۸۵)، *ادبیات نمایشی در ایران ملی‌گرایی در نمایش (دوران حکومت رضاشاه پهلوی)*، ج ۳، تهران: توس.

میرانصاری، علی و سیدمهرداد ضیایی (۱۳۸۱)، *گزیده اسناد نمایش در ایران دفتر دوم از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ ش.* ج ۲، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

میرانصاری، علی (۱۳۸۶)، *نمایشنامه‌های میرزادهٔ عشقی*، تهران: طهوری.

نریمانف، نریمان (۱۳۵۸)، *نادرشاه (نمایشنامه در پنج مجلس و هفت پرده)*، ترجمهٔ محمد خلیلی، تهران: امیرکبیر.
هدایت، صادق (۱۳۰۹)، *نمایشنامه پروین دختر ساسان*، طهران: چاپخانه فردوسی
Ahmadzâdeh, Mohamad Amir, Barâdar Shâd, Farhâd (2023), "Nasionalism dar Andisheh va Âsâr-e Afrâsyâb-e Âzâd", Dowlat Pazhoohi, vol. 9, no. 35, pp. 259-290. [In Persian].
Anderson, Benedict (2014), *Imagined Communities*, trans. by Mohamad Mohamad, Tehran: Rokhdâd-e No. [In Persian].
Âzâd, Afrâsyâb (1927), Manuscript of "Namayeshnâme-ye Fereydoun va Eshq-e Vatan", National Library of Iran, Doc. No. 32907/ 999. [In Persian].
Âzâd, Afrâsyâb, (1930), Manuscript of "Namayeshnâme-ye Dokhtar-e Mâh va Sarbâz-e Fâteh", National Library of Iran, Doc. No. 32911/ 999. [In Persian].
Bahâr, Mohamadtaghi (2001), *Târikh-e Mokhtasar-e Ahzâb-e Siyâsi*, Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
Bahârloo, Mohamad (1994), *Gozide-ye Âsâre-e Mohamad Ali Jamâlzadeh,* Tehran: Ârvin. [In Persian].
Beyhaqi, Abu'l-Fazl (2001), *Târikh-e Beyhaqi*, Ed. By Manouchehr Dâneshpazhouh, Tehran: Hirmand. [In Persian].
Bigelou, Rezâ (2001), *Bâstângerâei dar Târikh-e Moâser-e Iran*, Tehran: Markaz. [In Persian].
Bigelou, Rezâ (2017), *Jaryânhâ-ye Farhangi-e Iran-e Moâser*, Tehran: Sâzmân-e Enteshârât-e Pazhooheshgâh-e Farhang va Andishe-ye Eslami. [In Persian].
Cottam, Richard, Nationalism in Iran (2017), Trans. By Ahmad Tadayon, Tehran: Kavir.v
Hedâyat, Sâdeq (1930), *Namâyeshnâme-ye Dokhtar-e Parvin*, Tehran: Châpkhâne-ye Ferdowsi. [In Persian].
Horri, Abu'l-Fazl (2019), "Jâygâh-e Eqtebâs-e Matthew Arnold az Dâstân-e Rostam Va Sohrab Dar Nezâmgân-e Adabi-e Asr-e Viktoria", Naqd-e Ababi, Vol. 12, No. 47, pp. 63-87. [In Persian].
Iranshahr, Vol. 1, No. 10; [In Persian].
Kâshâni- Sâbet, Firoouzeh (2010), *Frontier Fictions*, Trans. By Abu'l- Fazl Kalânaki, Tehran: Ketâbsârâ. [In Persian].
Kashani Sabet, Firoozeh, 1997. "Fragile Frontiers: The Diminishing Domains of Qajar Iran", International Journal of Middle East Studies 29(2), 205-234. [In Persian].
Kashani Sabet, Firoozeh, 1997. Fragile Frontiers: The Diminishing Domains of Qajar Iran, International Journal of Middle East Studies 29(2), 205-234.
Kâzemzâdeh Iranshahr, Hosain (1971), *Âsâr va Ahvâl-e Kâzemzâdeh Iranshahr*, Tehran: Eqbal. [In Persian].
Kâzemzâdeh Iranshahr, Hosain (1972), *Panj Asar-e Arzandeh az Enteshârât-e Iranshahr*, Tehran: Eqbal. [In Persian].
Kermâni, Nâzemoleslâm, *Târikh-e Bidâri-e Iranian*, vol. 1, Tehran: Amirkabir.
Kouhestâninezhâd, Masoud (2002) *Gozide-ye Asnâd-e Namâyesh dar Iran*, Dafter-e Aval-e Iran az Enqelâb-e Mashroutiyat tâ 1304 A.H., Tehran: Sâzmân-e Asnâd-e Meli-e Iran. [In Persian].

Malekpoor, Jamshid (1983), *Adabiyat-e Namâyeshi dar Iran (Dowrân-e Enqelâb-e Mashrouteh),* Vol. 2, Tehran: Tous. [In Persian].

Malekpoor, Jamshid (2006), *Adabiyat-e Namâyeshi dar Iran, Meligerâei dar Nemâyesh (Dowrân-e Hokoumat-e Reza Shâh)*, Vol. 3, Tehran: Tous. [In Persian].

Marâghei, Zeyn Al-Abedin (2018), *Siyâhatnâmeh-ye Ebrâhim Beyg*, ed. Mohamdali Sepanloo, Tehran: Âgah. [In Persian].

Miransâri, Ali (2007), *Namâyeshnâmehâ-ye Mirzâde-ye Eshqi*, Tehran: Tahouri.

Miransâri, Ali, Ziyâei, Seyyed Mehrdâd (2002), *Gozide-ye Asnâd-e Namâyesh dar Iran*, Dafter-e Dovom az Sâl-e 1305 Tâ 1320 A.H., Vol. 2, Tehran: Sâzmân-e Asnâd-e Meli-e Iran. [In Persian].

Narimanov, Narriman, *Nadirshâh*, Trans. By Mohamad Khalili, Tehran: Amirkabir. [In Persian].

Ranjbar Fakhri, Mahmoud (2009), *Namâyesh dar Tabriz az Enqelâb-e Mashrouteh ta Nehzat-e Meli-e Naft*, Tehran: Sâzmân-e Asnâd va Ketâbkhân-ye Meli-e Iran.

Shokoufeh, 1331 A.H. No. 6; NO. 7; No. 19; No. 22. [In Persian].

Sorush-e Istanbul, No.3; No. 4; No. 9; No. 14. [In Persian].

Tavakoli-Targhi, Mohamad, *Tajadod-e Boomi va Bâzandishi-e Târikh*, Tehran: Nashr-e Târikh-e Iran. [In Persian].

Zia-Ebrhimi, Reza, *The Emergence of Iranian Nationalism: Race and the Politics of Dislocation*, Trans. By Hassan Afshar, Tehran: Markaz. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



An Analysis of the Relationship between Safavid Sheikhs and Al-Chopan (700-758 AD)

Masoumeh Heidarimehr [1], Kazem Meighani [2], Morteza Tahami [3]

1. Corresponding Author, Ph.D. Candidate of History, Iranian history after Islam, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: m.heidarimehr15@yahoo.com
2. Assistant Professor of the Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: kazemmeighani@khu.ac.ir
3. Assistant Professor of the Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: motahami20@khu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
3, April, 2024

In Revised Form:
26, August, 2024

Accepted:
16,September, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Keywords:
Amirchopan, sheikhSafi, Sadreddin Musa, Hassan Choupani, Malik Ashraf.

Abstract

The power and sovereignty of al-Chopan was comparable to the age of the mentor of Sheikh Safi al-Din Ishaq Ardabili and his son Sheikh Sadreddin Musa, good relations were established between them, which turned cold at the end of King Ashraf's reign, and the policy of interaction between the two families led to confrontation and The confrontation was drawn. Because on the one hand, the rise and fall of the shepherd family in this era was in connection with the Safavid sheikhs, and on the other hand, the most important achievements of the Safavid sheikhs, which became the basis for the formation of their government, in this era and in connection with the political powers and Among other things, al-Chopan was formed and consolidated. This period is considered one of the most important periods. The current research is descriptive-analytical and based on historical first-hand sources and new researches to investigate the relationship between al-Chopan and Safavid sheikhs, to explain the influencing factors on the relationship between them and the consequences of these relationships. The findings of the research indicate that the shepherds established good relations with the Safavid sheikhs both because of their faith and belief in the Safavid sheikhs and to consolidate their position in the Ilkhani court and then to strengthen the legitimacy and foundations of their government. did, But as soon as Malik Ashraf Chopani established his power, due to his personality traits, he coveted the great wealth of the Ardabil monastery and became suspicious of the activities of Sheikh Sadr al-Din Musa, and tried to remove him, and this issue caused the establishment of relations between the Sheikhs. Sadr al-Din Musa and Jani Beyk became rulers of the Kipchak plain, as Jani Bek, probably with the support of Sheikh Sadr al-Din Musa, captured Azerbaijan and overthrew the shepherd government.

Cite this The Author(s): Heidarimehr, M., Meighani, K., Tahami, M., Mohammadi, H., (2024). An Analysis of the Relationship between Safavid Sheikhs and Al-Chopan (700-758 AD): Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (105-125)- DOI:10.22059/jhss.2024.374644.473700

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

During the period of Mongol invasions and their control, the conditions were ripe for the growth of Sufism, and close relationships developed between the ruling powers and Sufi leaders. Both sides benefited from these connections. The Mongol rulers, to gain legitimacy and strengthen their power, built friendly relationships with Sufi Shaykhs by giving gifts, donations, and land, and by providing tax exemptions. In return, the Sufi Shaykhs used their influence with the rulers to protect and expand their property and improve their social standing. Key Sufi leaders like Shaykh Safi and Sadreddin Musa were well-respected by the Chopanid rulers. Initially, they had a good relationship. However, towards the end of the Chopanid ruler Malik Ashraf's period, the relationship soured, and conflicts arose.

There is very little historical data about Al-Chopan's relationship with the Safavid sheikhs, one of the important sources used in this research is the book of Safwat al-Safa by Ibn Bazaz. who has provided partial, scattered, exaggerated and no-date reports of these relationships Among the other sources used are the documents of the tomb of Sheikh Safi-al-Din Ardabili, although these documents are in the knowledge of the Safavid family, their political, social, and economic status and the extent and level of their relations with the rulers and nobles, the amount of property and their efforts to develop and expand the property. and real estate through endowments, accepting donations and getting tax exemptions They provide valuable information, especially in the era of the leadership of Sheikh Sadreddin Musa, but there are very few documents belonging to the Chopani era in this collection. Also, the selected history books by Mustofi and Alam-Arai Amini written by Rozbahan Khonji have very brief accounts of the leadership of Sheikh Safi and Sheikh Sadr al-Din Musa. Historical sources of the Safavid era also provide similar and repetitive information about the relationship between Sheikh sadreddin Musa and Malik Ashraf.

In relation to the background of the relationship between al-Chopan and the Safavid sheikhs, no independent and comprehensive research has been done. Most researchers make random references to these relationships; In the book "Religion and Government in Iran during the Mughal Era", Shirin Bayani briefly mentions the relationship between Sheikh Safi and Al-Chopan. Roger Siori in the book "Iran of the Safavid Age", Abolfazl Nabai in the book "Al-Chopan", Abdul Hossein Zarin-Koob in the book "Rozgaran Tarikh Iran" and Mohammad Sohail Taghosh in the book "Emergence of the Safavid Dynasty" very briefly describe hostile relations. Between Malik Ashraf and Sheikh Sadreddin Musa, they discussed its aspects without analyzing them. This group of researchers, without providing evidence and documentation, believe the political importance of the Safavid Tariqat, especially in the age of Sheikh- Sadreddin Musa, and in other words, they consider her to be the owner of political claims. However, Ali Salari-Shadi, who has a one-sided and critical view of the Safavid dynasty and especially Sheikh Sadreddin Musa, in an article entitled "The circumstances and relations of Sadreddin Musa and the criticism of the legend of Qasim Anwar" while discussing the relations of Malik Ashraf and Sheikh Sadreddin Musa considered the wealthy Safavid dynasty as self-interested and profit-seeking, who wanted to preserve the status quo and not claim political power but, The current research is based on a descriptive-analytical method and based on library sources and credible documents, while presenting an almost documented, coherent and impartial picture of the relations between the Safavid Sheikhs and Al-Chopan, the factors affecting the relations between them and the consequences of these relations;And the views mentioned in the context of the political importance of the Safavid Tariqat in the Murshidi era of Sheikh Sadreddin will be analyzed and the possible role of the Safavids in the weakening and fall of Al-Chopan will be analyzed.In the importance of the present research, it should be mentioned that in the researches that have mentioned the foundations of the formation of the Safavid government, although the connection between the Safavids and the ruling classes, which led to the formation of the spiritual and economic power of the Safavid order, has been discussed, the relationships of the family have been discussed. Safavid and Shepherds have received less attention, so this research is effective in completing their information

The findings show that the Chopanids, driven by their faith in Shaykh Safi and the Ardabil monastery, as well as their desire to strengthen their position at the Ilkhanid court and legitimize their rule against rivals like the Jalairids, maintained close and friendly relations with Shaykh Safi and Sadreddin-Musa.Meanwhile, the Safavid shaykhs, while maintaining neutrality in political rivalries and prioritizing their own interests, engaged with the Chopanid family, which held political and military power, to strengthen the financial base of the Ardabil monastery and expand their order. These relationships however,

did not prove as strong or beneficial as those with the Rashidi family.The relationship between the Safavid Shaykhs and the Chopanids, particularly during Malik Ashraf' time and Sadreddin Musa, became strained. Malik Ashraf, upon solidifying his power, grew envious of the growing wealth of the Ardabil monastery and suspicious of Sadreddin Musa's activities. Consequently, he sought to arrest and kill Sadreddin Musa.Evidence suggests that Sadreddin Musa's actions had economic and promotional aspects, and Malik - Ashraf likely saw him as a threat due to his spiritual and social influence and extensive financial resources. This made Sadreddin Musa a potential danger to Malik Ashraf's rule.Sadreddin Musa had to seek refuge in Gilan, which contributed to the fall of the Chopanid government. Jani Beg, the ruler of the Ghebchagh region, exploited this conflict and possibly received support from Sadreddin Musa to challenge Malik Ashraf, eventually conquering Azerbaijan and overthrowing the Chopanid rule. Although Sadreddin Musa was not directly involved in political goals, he indirectly played a role in weakening the Chopanid government. Malik Ashraf's harsh rule caused instability and suffering in Azerbaijan, leading to migrations of people and scholars. This situation was unfavorable for Sadreddin Musa, who had significant economic interests and was forced to leave Ardabil due to his enmity with Malik Ashraf. It's likely that from this time, an alliance formed between Sadreddin Musa and Jani Beg against Malik Ashraf, even though Sadreddin Musa did not directly assist him in the conquest of Azerbaijan to avoid accusations of collaborating with outsiders.If Jani Beyk had not acted against Malik Ashraf, he would have destroyed the power and strength of the Safavid order by killing Sheikh Sadreddin Musa and confiscating the properties of the Ardabil monastery, and the establishment of the Safavid government would have been shrouded in uncertainty.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir



تحلیلی بر مناسبات شیوخ صفوی با آل چوپان (۷۰۰ – ۷۵۸ هـ ق)

معصومه حیدری مهر[۱]، کاظم میقانی[۲]✉، مرتضی تهامی[۳]

۱.، دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: ma.he@khu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: kazemmeighani@khu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: motahami20@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۱/۱۵

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۶/۰۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۶/۲۶

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی: امیرچوپان، شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، صدرالدین موسی، حسن‌چوپانی، ملک اشرف

چکیده

قدرت و حاکمیت آل چوپان مقارن با عصر مرشدی شیخ صفی‌الدین‌اسحاق اردبیلی و فرزندش شیخ صدرالدین موسی بود، میان آنها مناسباتی برقرار شد که در اواخر حکومت ملک اشرف به سردی گرایید و سیاست تعامل میان دو خاندان به رویارویی و تقابل کشیده شد. به سبب آنکه از یک‌سو فراز و فرود خاندان چوپانی در این عصر و در ارتباط با شیوخ صفوی بود و از سوی دیگر مهم‌ترین دستاوردهای شیوخ صفوی که اساسی برای تشکیل حکومتشان شد در این عصر و در ارتباط با قدرت‌های سیاسی و از جمله آل چوپان شکل گرفت این دوره یکی از ادوار مهم بشمار می‌رود. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی– تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اسنادی درصدد بررسی مناسبات میان آل چوپان و شیوخ صفوی، تبیین عوامل تأثیرگذار بر روابط میان آنها و پیامدهای این مناسبات است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که چوپانیان هم از سر ایمان و اعتقادی که به شیوخ صفوی داشتند و هم برای تحکیم موقعیت‌شان در دربار ایلخانی و سپس برای مشروعیت و تقویت پایه‌های حکومتشان، با شیوخ صفوی مناسباتی نزدیک و دوستانه برقرار نمودند، اما ملک اشرف چوپانی به محض تثبیت قدرت، به علت ویژگی‌های شخصیتی هم در ثروت زیاد خانقاه اردبیل طمع نمود و هم نسبت به فعالیت‌های شیخ صدرالدین موسی دچار سوظن شده بنابراین درصدد حذف وی برآمد، شیخ صدرالدین مجبور به ترک اردبیل شد و در گیلان پناه گرفت، این مسئله موجب برقراری روابط میان شیخ صدرالدین موسی و جانی‌بیک حاکم دشت قبچاق شد چنانچه جانی-بیک احتمالاً با حمایت شیخ صدرالدین موسی آذربایجان را تصرف و حکومت چوپانی را ساقط نمود.

استناد: حیدری مهر، معصومه؛ میقانی، کاظم؛ تهامی، مرتضی؛ (۱۴۰۳). تحلیلی بر مناسبات میان شیوخ صفوی با آل چوپان (۷۰۰ – ۷۵۸ ق)، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۲۸-۱).
DOI:10.22059/jhss.2024.374644.473700

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدّمه

با یورش و تسلط مغولان زمینه‌های بروز و شکوفایی تصوف بیش از پیش فراهم شد و مناسبات نزدیکی بین حکومت‌ها و شیوخ صوفی شکل گرفت که دو گروه در راستای منافع خود از آن بهره بردند؛ از یک طرف طبقه حاکمه مغول هم از سر اعتقاد و هم جهت مشروعیت و تثبیت قدرت با ارسال هدایا، نذورات، وقف زمین‌های کشاورزی و روستاها و همچنین دادن معافیت‌های مالیاتی، با آنها مناسباتی نزدیک و حسنه برقرار نمودند و از طرف دیگر شیوخ صوفی نیز از نفوذ سیاسی و رابطه با حکومت جهت حفظ و گسترش اموال و املاک‌شان و همچنین افزایش وجه اجتماعی و به تبع آن رشد و گسترش طریقت‌شان بهره گرفتند. رهبران طریقت صفوی (شیخ صفی و صدرالدین موسی) نمونه بارز شیوخ صوفی بودند که مورد توجه و احترام طبقه حاکمه عصر خویش، از جمله آل چوپان قرار گرفتند و روابطی میان آنها شکل گرفت. پژوهش حاضر حول این سؤالات شکل گرفته است: انگیزه و اهداف آل چوپان و شیوخ صفوی از برقراری مناسبات چه بود؟ چه عواملی بر روابط میا آنها تاثیرگذاشت؟ پیامدهای این مناسبات چه بود؟

در مورد مناسبات آل چوپان با شیوخ صفوی داده‌های تاریخ بسیار اندکی موجود است، از منابع مهم و مورد استفاده در این پژوهش، کتاب *صفوه‌الصفا اثر* ابن بزاز است که گزارش‌های جزئی، پراکنده، اغراق‌آمیز و بدون تاریخی از این مناسبات ارائه داده، از دیگر منابع مورد استفاده، *اسناد بقعه شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی است*، این اسناد اگرچه در شناخت خاندان صفوی، جایگاه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و میزان و سطح مناسبات آنها با حاکمان و امرا، میزان دارایی و تلاش آنها برای توسعه و گسترش اموال و املاک از طریق موقوفات، پذیرش هبه و گرفتن معافیت‌های مالیاتی (شیخ‌الحکمایی، ۱۳۸۷: ۱۷) بخصوص در عصر رهبری شیخ صدرالدین موسی اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌دهند، اما اسناد متعلق به دوران چوپانی در میان این مجموعه بسیار اندک است. همچنین کتاب‌های *تاریخ گزیده* اثر مستوفی و *عالم‌آرای امینی* نوشته روزبهان خنجی گزارش‌های بسیار مختصری از عهد رهبری شیخ صفی و شیخ صدرالدین موسی دارند. منابع تاریخی عصر صفوی نیز اطلاعاتی مشابه و تکراری از روابط میان شیخ صدرالدین موسی و ملک اشرف ارائه می‌دهند.

در ارتباط با پیشینه موضوع مناسبات میان آل چوپان و شیوخ صفوی تحقیق مستقل و همه جانبه‌ای انجام نشده است. اکثر پژوهشگران به‌صورت جسته گریخته به این مناسبات اشاراتی دارند؛ شیرین بیانی در کتاب «*دین و دولت در ایران عهد مغول*» به صورت مختصر به مناسبات شیخ صفی و آل چوپان اشاره می‌کند. راجر سیوری در *کتاب «ایران عصر صفوی»*؛ ابوالفضل نبئی در کتاب «آل چوپان»، عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب «*روزگاران تاریخ ایران*» و محمد-سهیل طقوش در کتاب «*پیدایش خاندان صفویه*» به صورتی بسیار مختصر به روابط خصمانه

میان ملک اشرف و شیخ صدرالدین موسی بدون واکاوی جوانب آن پرداخته‌اند، این دسته از پژوهشگران بدون ارائه شواهد و مستندات قائل به اهمیت سیاسی طریقت صفوی به‌ویژه در عصر مرشدی شیخ صدرالدین موسی هستند و به عبارتی وی را صاحب داعیه سیاسی می‌دانند. حال-آنکه علی سالاری شادی که نگاهی یک‌جانبه و انتقادی نسبت به خاندان صفوی و بخصوص شیخ صدرالدین موسی دارد، در مقاله‌ای با عنوان «*احوال و مناسبات صدرالدین صفوی و نقد افسانه قاسم انوار*» ضمن بحث از مناسبات ملک اشرف و شیخ صدرالدین موسی، خاندان متمکن صفوی را منفعت‌طلب و سودجویانه دانسته که خواستار حفظ وضع موجود بودند نه مدعی قدرت سیاسی (سالاری، ۱۳۸۸: ۸۹-۸۷)؛ اما پژوهش حاضر، برخلاف سایر پژوهش‌های صورت گرفته ضمن ارائه تصویری تقریباً مستند، منسجم و بی‌طرفانه از مناسبات میان دو قدرت سیاسی و مذهبی، آل چوپان و شیوخ صفوی؛ دو دیدگاه متفاوت ذکر شد در زمینه اهمیت سیاسی طریقت صفویه در عصر مرشدی شیخ صدرالدین موسی و به عبارتی انگیزه سیاسی داشتن یا نداشتن وی را به نقد و بررسی کشیده و نقش احتمالی شیخ صدرالدین موسی در تضعیف و سقوط آل چوپان را مورد واکاوی قرار خواهد داد.

در ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر باید اشاره نمود در تحقیقاتی که به زمینه‌های شکل-گیری حکومت صفویه اشاره داشته‌اند اگرچه به دوران آغازین خاندان صفوی و ارتباط آنها با طبقات حاکمه که موجب شد قدرت روحانی و اقتصادی طریقت صفوی شکل بگیرد و اساسی برای تشکیل حکومتشان شود پرداخته‌اند اما به مناسبات دو خاندان صفوی و چوپانی کمتر توجه شده است بنابراین این پژوهش در تکمیل اطلاعات مربوط به این عصر مؤثر است.

۲. آل چوپان از آغاز تا تأسیس حکومت (۷۳۸ -۶۹۴ هـ ق)

امیرچوپان یکی از امرای مغول از قوم سولدوز بود که همراه هولاکوخان به ایران آمد و در دستگاه سلطان غازان صاحب مقام و شهرت گردید. وی در زمان سلطنت اولجایتو (۷۰۳- ۷۱۶ ه‌ق) قدرتش فزونی یافت چنانچه با ازدواج با دولندی‌خاتون دختر اولجایتو به دامادی سلطان افتخار یافت (کاشانی، ۱۳۸۴: ۴۳؛ سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱/ ۵۴) و بعد از کشته شدن قتلغشاه (۷۰۶ ه‌ق) در گیلان منصب امیرالامرایی نیز به وی رسید (کاشانی، ۱۳۸۴: ۸-۱۱؛ شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۵۵). امیرچوپان به دلیل سن کم ابوسعید (۷۱۷- تا ۷۳۶) مقام امیرالامرایی و نیابت سلطنت وی را نیز به عهده گرفت. قدرت روزافزون امیرچوپان موجب شد که با مرگ دولندی‌خاتون، ابوسعید با ازدواج ساتی‌بیک خواهر دیگرش با امیرچوپان موافقت نماید (مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۱۵)؛ اما قدرت چوپان از اوایل سال ۷۲۴ ه‌ق رو به افول نهاد بر اثر عواملی چون مرگ تاج‌الدین‌علیشاه، دوست و حامی بزرگ و با اقتدار امیرچوپان؛ غرور و سوء رفتار دمشق خواجه پسر امیرچوپان با ابوسعید و ارتباط گرفتن با حرم سلطان اولجایتو و همچنین مسئله علاقه شدید ابوسعید به بغداد خاتون دختر امیرچوپان که

به حسن جمال شهرت داشت و قبلاً به همسری شیخ حسن جلایر پسرعمه سلطان ابوسعید درآمده بود (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۶۳–۱۶۹؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۲۶۸؛ اهری، ۱۳۸۹: ۲۱۱). بی‌میلی امیرچوپان به درخواست ابوسعید در ازدواج با بغداد خاتون، موجب رنجش وی نسبت به امیرچوپان شد چنانچه سلطان ایلخانی در غیاب امیرچوپان دستور قتل دمشق خواجه را صادر نمود که این امر موجب شورش امیرچوپان در خراسان شد ولی شکست خورد و به نزد ملک غیاث‌الدین کرت پناهنده شد که همان‌جا به فرمان ابوسعید به قتل رسید (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۷۷–۱۷۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۸۴). بعد از کشتار امیرچوپان و پسرانش سلطان ابوسعید، شیخ حسن جلایر را وادار به طلاق همسرش بغداد خاتون نمود و به عقد خویش درآورد. ابوسعید از فرط علاقه‌ای که به وی داشت او را در کارهای ملک شریک خویش ساخت و لقب (خواندگار) بدو داد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۷۹؛ مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۱۹). بعد از مدتی ابوسعید ایلخانی دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه پسر امیرچوپان را نیز به نکاح خویش درآورد؛ بدین ترتیب دختران خاندان چوپانی ملکه‌های قدرتمند دربار ایلخانی شدند و با حمایت آنها شیخ حسن چوپانی و ملک اشرف پسران تیمورتاش و نوه-های امیرچوپان از خطر مرگ نجات یافتند و توانستند در دوره فترت بعد از زوال ایلخانیان حکومت چوپانی را تأسیس نمایند.

۳. پیدایش طریقت صفوی (۶۷۵-۷۰۰ هـ ق)

شیخ صفی‌الدین‌اسحاق اردبیلی (۶۵۰–۷۳۵ ه‍ق) مؤسس طریقت صفوی از خاندانی معتبر، متمول و زمین‌دار بود. بنوشته ابن بزاز (۱۳۷۳: ۷۰–۷۶) پیروز شاه زرین کلاه جد ششم شیخ صفی حاکم ولایت اردبیل و توابع آن بوده و سایر اجداد وی در روستاهای اسفرنجان و کلخوران از توابع اردبیل زراعت می‌کردند. شیخ صفی در اواخر دورهٔ حاکمیت ایلخانان می‌زیست. در این عصر تصوف رواج و رونق گسترده‌ای یافت و شیوخ صوفی مورد توجه و ارادت طبقه حاکمه قرار داشتند چنانچه خانقاه‌ها از مراکز مهم قدرت سیاسی و اقتصادی کشور محسوب می‌شدند و هر شخصی که خواهان نام و نشان و مکنت بود؛ به جرگهٔ مریدان شیوخ برجسته صوفی می‌پیوست و سپس درصدد بنای خانقاه و تأسیس طریقتی مخصوص خویش برمی‌آمد. شیخ صفی نیز با توجه به اوضاع زمانه در طلب مرشد سرانجام به شاگردی شیخ زاهد گیلانی از صوفیان مشهور عصر ایلخانی که مورد تکریم و ارادت سلطان غازان و الجایتو بود درآمد. شیخ صفی احتمالاً به دلیل جاه‌طلبی وارد این طریقت بانفوذ سیاسی شد و با استفاده از تمکن مالی چنان اعتماد و توجه مرشدش را جلب نمود که شیخ زاهد هم دخترش را به همسری وی درآورد و هم او را به جانشینی خویش انتخاب نمود (ابن بزاز،۱۳۷۳: ۱۷۱؛ امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۴۶؛ زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۶). بدین ترتیب شیخ صفی پس از مرگ شیخ زاهد (۷۳۰ ه‍ق) مرشدی طریقتی مهم را به دست آورد که از آن پس به نام وی شهرت یافت.

۴. مناسبات شیخ صفی با امیرچوپان (۷۰۰-۷۲۷ هـ ق)

در ارتباط با روابط میان شیخ صفی با طبقات حاکمه مغول به نظر می‌رسد از زمانی که سلطان غازان‌خان مرید شیخ زاهد گیلانی شد و میان آنها رفت و آمدهایی شکل گرفت (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۴۹- ۱۵۰؛ همدانی، ۱۳۸۸: ۱۰۰) شیخ صفی نیز مناسبات نزدیک و حسنه‌ای با سلاطین و مقامات دربار ایلخانی از جمله امیرچوپان برقرار نمود، چنانچه با مرگ شیخ زاهد (۷۰۰ هـ ق) همگی آنها در زمرهٔ ارادتمندان و مریدان وی درآمدند و برای زیارتش راهی اردبیل شدند و نذور و هدایای خویش را تقدیم خانقاهش می‌داشتند (همدانی، ۱۳۶۴: ۲۴۳-۲۴۷, ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۲۰۸-۲۰۹).

ظاهراً اولین دیدار شیخ صفی و امیرچوپان به هنگام حضور شیخ زاهد در اردوی غازان‌خان بوده است که در این دیدار شیخ زاهد آینده امیرچوپان را پیش‌بینی نمود «شیخ بدو فرمود که چوپان گله رعیت را به تو سپردم ... بعد از آن احوال، امیرچوپان جایی رسید در ترقی و رفعت که پادشاه نشان شد و بر چهار الوس امیرالامرا شد.» (ابن بزاز،۱۳۷۳: ۲۱۱) این پیش‌بینی احتمالاً زمینه‌ساز روابط دوستانه میان امیرچوپان با شیخ زاهد و به تبع آن شیخ صفی بوده است.

حکایت دیگر ابن بزاز (۱۳۷۳: ۸۲۱-۸۲۲) از مناسبات امیرچوپان با شیخ صفی مربوط به زمان مرگ سلطان الجایتو است به نوشتهٔ وی

> «در وقتی که پادشاه سلطان محمد (اولجایتو) در شهر سلطانیه وفات یافت، امیرچوپان از قره‌باغ بیامد که به سلطانیه به تعزیت رود چون به حوالی اردبیل رسید، نوکری به خدمت شیخ فرستاد به سلام که (امشب به خدمت خواهم آمد.)...خواص با وی گفتند (امشب از راه رسیده‌ای و زحمت کشیده امشب اینجا باشیم فردا به خدمت شیخ برویم) امیرچوپان گفت (چنین کنیم) چون نماز عصر بگذاردند ناگاه خوفی در دل پیدا شد و گفت من از شیخ بترسیدم، البته امشب به خدمت شیخ برویم؛ که چون شما مانع شدید هیبتی عظیم بر من غالب شد چون فسخ نیت کردم.) این بگفت و روان شد... چون شب امیر به خدمت شیخ آمد عذر خواست و گفت (عفو فرمایید برآنک جازم بودم که امشب دستبوس برسم جماعت منع کردند در نماز عصر. در حال دلم از شیخ بترسید، دانستم که عزیمت باطل کردن نیک نبود».

این روایت از یک طرف حاکی از نفوذ معنوی شیخ صفوی و ارادت و اعتقاد امیرچوپان نسبت به وی است و از طرف دیگر چون در این زمان امیرچوپان برای نیابت سلطنت با رقیبی چون امیر سونج اتابک قدرتمند سلطان ابوسعید ایلخانی روبرو بود، بنابراین توجه و تکریم شیخ صفی را برای پیشبرد اهدافش لازم می‌دانسته است و احتمالاً امیرچوپان با توصیه شیخ صفی و پشتیبانی خواجه رشیدالدین و تاج‌الدین علیشاه، توانست نایب‌السطنه سلطان ابوسعید شود. این روایت ابن بزاز همچنین نشان می‌دهد که امیرچوپان هر زمان که از اردبیل گذر می‌کرد به دیدار شیخ صفی می‌رفته است، بنابراین امیرچوپان احتمالاً در سال ۷۰۶ هق که سلطان اولجایتو به قصد تصرف ایالت گیلان، وی را از راه اردبیل به آن منطقه گسیل داشته بود و همچنین در سال‌های ۷۱۸ و ۷۲۴ هق که عازم قفقاز و منطقه دربند برای دفع حملات اوزبک‌خان حاکم دشت قبچاق شده

بود، در مسیر حرکت و حین عبور از اردبیل احتمالاً همراه با سلطان ابوسعید راهی خانقاه شیخ صفی شده است و ظاهراً هر زمان امکان دیدار و زیارت شیخ صفی برای وی مقدور نمی‌شد کسی را به نمایندگی نزد وی گسیل می‌داشت «به وقتی که امیرچوپان... از حرب الوس بازگردیده بود آق سنقر را به سلام به خدمت شیخ فرستاد و آق سنقر در آن مجلس از کرامات شیخ باز می‌گفت که امیرچوپان و مجموع لشکر را از ورطه هلاکت او رهانید و به فضای سلامت رسانید...» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۷۷۸).

قدرت آل چوپان در زمان حکومت سلطان ابوسعید ایلخانی یعنی در فاصله سال‌های ۷۱۶- تا ۷۲۷ ق به اوج رسید، چراکه امیرچوپان به عنوان امیرالامرا و نایب‌السلطنه زمام کلی امور را در دست داشت و از پادشاهی جز نامی برای ابوسعید باقی نمانده بود و اکثر والیان ایالات را پسران و منسوبین وی تشکیل می‌دادند (شیرازی، ۱۳۸۸: ۶۳۹-۶۴۶؛ شبانکاره، ۱۳۶۳: ۲۷۸). ظاهراً هم‌زمان شیخ صفی نیز در اوج شهرت و نفوذ خویش قرار داشت چنانچه ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۱۱۷-۱۱۱۸) به نقل از شیخ صدرالدین موسی آورده که «امیرچوپان در زمانی که امیرالامرا ایران زمین بود و مجموع عساکر مملکت در تحت فرمان او بود، از شیخ پرسید که «شیخ، لشکر ما بیشتر باشد یا مرید شیخ؟» شیخ فرمود «مرید من بیشتر است و اگر قسمت کنند در مقابلهٔ یک ترک از لشکر، صد کس از مرید من باشد» امیرچوپان گفت: «راست میگویی. از برای آنک از آب آمویه تا حدود مصر و از سواحل هرمز تا باب الابواب- که اقصی حدود این مملکت است و من گردیده‌ام- هر جا و نواحی و اطراف که رسیده‌ام مرید شیخ را دیده‌ام؛ که به این حلیه و زی شیخ متحلی و متزین‌اند و آوازه ذکر در آن اطراف انداخته‌اند» اگرچه در این روایت در تعداد و پراکندگی جغرافیایی مریدان شیخ صفی اغراق شده ولی امیرچوپان به قدرت معنوی و کثرت مریدان شیخ صفی اذعان داشته است.

در اهمیت و بزرگی شیخ صفی در عصر خویش می‌توان به نوشته‌های حمدالله مستوفی از روایتگران نسبتاً دقیق اواخر عصر ایلخانی و همچنین روزبهان خنجی مورخ دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو و از مخالفان حکومت صفوی استناد نمود؛ مستوفی (۱۳۳۹: ۶۷۵) اشاره دارد که شیخ صفی از مقبولیت، احترام و نفوذ زیادی در میان امرا و حکام مغول برخوردار است. روزبهان خنجی (۱۳۷۹: ۲۸۶-۲۸۷) نیز در مورد خانقاه اردبیل و شیخ صفی که وی را وحید آفاق نامیده آورده که «حظیره اولیاء اردبیل همواره مامن ارباب ولایت و مطاف اصحاب هدایت بوده و نخست کسی که علم رفعت آن خاندان بر اوج ارشاد برافراخت وحید آفاق شیخ‌صفی‌الدین اسحاق بود...که امراء ولایت طالش درگاه ولایت پناهش را پناه ساختند و کبراء مملکت روم بخدمتش سر افتخار برافراختند». احتمالاً این مقبولیت و پایگاه اجتماعی گسترده شیخ صفی موجب شده بود تا صاحب‌منصب بنامی چون امیرچوپان که سلطان ابوسعید را تحت اختیار داشت درصدد کسب تائید و حمایت وی نیز باشد، چراکه امیرچوپان در این زمان مخالفان بسیاری در میان امرا و مقامات دربار داشت، بنابراین برای تثبیت جایگاهش به پشتیبانی شیخ صفی نیاز داشت چنانچه شیخ صفی نیز برای توسعه طریقتش و همچنین حفظ و گسترش املاک و اموال خانقاه اردبیل به حمایت امیرچوپان نیاز داشت. در کل می‌توان گفت که این دو

شخص که یکی قدرت سیاسی – نظامی قلمرو ایلخانی را در اختیار داشت و دیگری به‌عنوان رهبری روحانی و معنوی، علاوه بر توده‌های مردمی، سلطان ایلخانی را تحت نفوذ خویش درآورده بود، برای پیشبرد منافعشان به روابط نزدیک و حسنه با یکدیگر نیاز داشتند.

فرزندان امیرچوپان نیز مانند پدرشان جزو ارادتمندان به شیخ صفی بودند، چنانچه «وقتی شیخ برای مصلحت مسلمین به اردو قراباغ رفته بود، امیر تیمورتاش چوپانی از برای شیخ پنج هزار دینار زر به دست یحیی فرخان اردبیلی بفرستاد و شیخ قبول نکرد» در این سفر همچنین امیر دمشق خواجه فرزند دیگر امیرچوپان «او را (شیخ صفی) بخانقاه خود فرو آورد و همیشه ملازمت خدمت شیخ می‌کرد» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۹۰۰). احترام و توجه آل چوپان نسبت به شیخ صفی هم ناشی از اعتقاد قلبی آنان به کرامات وی بود و هم ناشی از نفوذ و تسلطی بود که او به‌عنوان رهبر روحانی بر سلاطین و رجال دربار ایلخانی داشت چنانچه ابن بزاز (۱۳۷۳، ۹۱۰) اشاره دارد که «سلاطین و امرا که پیش شیخ آمدندی، همچنان نشستندی که غلامان پیش خواجه» و آل چوپان جهت تحکیم موقع و مقام خویش و مقابله با مخالفانشان سعی در نزدیکی و جلب رضایت وی داشته‌اند؛ البته شیخ صفی نیز به داشتن مناسبات نزدیک و حسنه با آل چوپان تمایل داشت چراکه با توجه به روایات ابن بزاز و بررسی اسناد متعلق به بقعهٔ شیخ صفی، وی و شیخ صدرالدین موسی هم درگیر اختلافات ملکی با زارعان و مالکان اردبیل بودند و هم گاهی درگیر رقیبان و دشمنانی می‌شدند که با نفوذ و سلطه آنها مخالف بودند؛ بنابراین آنها هر زمان عرصه را بر خویش تنگ می‌دیدند برای رفع مشکل راهی دربار و دیوان ایلخانی می‌شدند که برای مدتی طولانی تحت سلطه آل چوپان بود.

ابن بزاز حکایاتی از سفرهای سلطان ابوسعید به همراه همسرش بغداد خاتون دختر امیرچوپان به شهر اردبیل و دیدار آنها با شیخ صفی دارد. این سفرها بعد از قلع و قمع خاندان چوپانی و در زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی صورت گرفته است (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۹۱۲). نکتهٔ مهمی که وجود دارد این است که ابن بزاز در مورد مناسبات نزدیک شیخ صفی با دربار ایلخانی در ایام وزارت خواجه غیاث‌الدین‌محمد رشیدی به نسبت دوران قدرت آل چوپان روایات بسیار بیشتری دارد، در این مورد احتمالاتی مطرح می‌شود از جمله اینکه این امر به علت فاصلهٔ زمانی نزدیک میان دوران وزارت خواجه غیاث‌الدین و نگارش کتاب صفوه الصفا بوده است؛ یا اینکه چون امیرچوپان برخلاف خاندان دیوان‌سالار رشیدی به مقتضای منصب امیرالامرایی بیشتر در مناطق مرزی و در جنگ حضور داشته است تا در پایتخت و دربار ایلخانی بنابراین خاندان روحانی و زمین‌دار صفوی به مقتضای موقعیت و شرایط بیشتر با خاندان دیوان‌سالار رشیدی که مانند صفویان شافعی مذهب بودند رفت و آمد داشته‌اند؛ احتمال دیگر آنکه آل چوپان با وجود احترام و ارادتی که برای شیخ صفی قائل بودند، در اوج قدرتشان یعنی زمانی که سلطان ابوسعید را تحت کنترل کامل خویش داشتند به وی اجازه برقراری روابط نزدیک با شیخ صفی را نمی‌دادند؛

بنابراین به نظر می‌رسد مناسبات میان آنها اگرچه ظاهراً حسنه بوده اما آن‌چنان محکم و عمیق نبوده است که طرفین در مواقع بحرانی قبول خطر کنند، چنانچه ابن بزاز (۱۳۷۳: ۷۳۹) روایت می‌کند که موقع بازگشت شیخ صفی از بغداد، وی و همراهان از راهی در حال گذر بودند که بر آن راه جنگ میان امیرچوپان و ابوسعید در جریان بود و اطرافیان از ترس خواهان تغییر مسیر بودند اما شیخ صفی نمی‌پذیرد و با بیان اینکه نوبت چوپانیان به سر آمده به همان مسیر ادامه می‌دهد، به نوشته ابن بزاز «تا سه منزل میان معسکر پادشاه ابوسعید و امیرچوپان و میان ایشان مانده بود خبر رسید که چوپان منکسر و منهزم شد و تشویش خوف راه از پیش برخاست»

سؤالی که به ذهن می‌رسد اینکه چرا شیخ صفی حاضر نشد در قضیه دشمنی ابوسعید و امیرچوپان وساطت کند و موجب مصالحه آنها شود چنانچه قبل از آن نیز در توطئه‌ای درباری که منجر به قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله به دستور سلطان ابوسعید شد، وی سکوت نموده بود، در صورتی که خاندان‌های چوپانی و به‌ویژه رشیدی از مریدان و ارادتمندان وی بودند، به نظر می‌رسد شیخ صفی به مصلحت نمی‌دانسته در رقابت‌های سیاسی درباری دخالت کند چراکه برای توسعهٔ طریقت و تقویت بنیه مالی خانقاه اردبیل ناگزیر بود با همهٔ امرا و جناح‌های سیاسی رقیب مناسبات دوستانه داشته باشد و از حمایت همه آنها بهره ببرد.

احتمال دیگری که وجود دارد اینکه چون امیرچوپان موجبات قتل خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله از بزرگ‌ترین حامیان مالی شیخ صفی را فراهم نموده بود چنانچه مستوفی (۱۳۳۹: ۶۱۳) اشاره دارد که امیرچوپان «مزاج پادشاه را علیه خواجه رشیدالدین تغییر داد» بنابراین می‌توان گفت این مسئله در بی‌توجهی شیخ صفی به سرنوشت مرگبار امیرچوپان تأثیرگذار بوده است، به ویژه آنکه بعد از قتل‌عام چوپانیان، خواجه غیاث‌الدین‌محمد رشیدی که روابط بسیار نزدیک و مستحکمی با شیخ صفی داشت، احتمالاً با حمایت وی به وزارت سلطان ایلخانی منصوب شد. نکته قابل توجه در این ارتباط آنکه خواجه غیاث‌الدین‌محمد رشیدی در سال‌های ۷۲۱ و ۷۲۵ هق یعنی قبل از وزارت و در زمانی که هنوز قدرت در دست چوپانیان بود، موقوفاتی شامل روستاهای جورق، سها و نودیه را به خانقاه شیخ صفی اهدا نموده بود (عبدی‌بیک، بی‌تا: ۱۸۵). دادن این موقوفات حاکی از روابط حسنه میان آنهاست، حال‌آنکه هیچ گونه سند و مدرکی مبنی بر حمایت مالی امیرچوپان از شیخ صفی و خانقاهش موجود نیست.

۵. مناسبات شیخ صدرالدین موسی با شیخ حسن چوپانی (۷۳۸-۷۴۴ هـ ق)

رسیدن شیخ صدرالدین موسی (۷۳۵-۷۹۳ هق) به رهبری طریقت مقارن با مرگ سلطان ابوسعید و از هم پاشیدن امپراتوری ایلخانی و جنگ مدعیان قدرت از جمله خاندان‌های آل چوپان و آل‌جلایر بود که سرانجام با غلبه چوپانیان بر آل‌جلایر آذربایجان و از جمله اردبیل از سلطه جلایریان خارج و تحت حاکمیت چوپانیان قرار گرفت، بنابراین بخشی از دوران طولانی رهبری

صدرالدین موسی مصادف با حکومت شیخ حسن چوپانی و سپس برادرش ملک اشرف بر این مناطق بود. شیخ صدرالدین موسی بدون داشتن کرامات و صرفاً با بهره گرفتن از شهرت و نفوذ معنوی پدرش و همچنین بنیه مالی گسترده خانقاه اردبیل، توجه، احترام و ارادت مدعیان قدرت سیاسی را به خویش جلب نمود. در منابع تاریخی به‌جز حکایاتی کوتاه در کتاب صفوه الصفا هیچگونه اشاره‌ای به مناسبات شیخ صدرالدین و شیخ حسن چوپانی وجود ندارد؛ ظاهراً با برقراری حکومت شیخ حسن چوپانی بر آذربایجان شیخ صدرالدین موسی از دست حاکم منصوب جلایریان بر اردبیل که به دشمنی با وی و مریدانش برخاسته بود نجات یافته است، به نوشته ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۵۵) امیر کلاهدوز اردبیلی که از طرف شیخ حسن جلایر، حاکم اردبیل بود، با رواج منکراتی چون شرب خمر، قمار و ساخت اماکن ممنوعه اسلامی موجبات خشم مریدان شیخ صدرالدین موسی را فراهم آورد و نه تنها امر به معروف و نهی از منکر مریدان صفوی هیچگونه تأثیری بر عملکرد وی نداشت، بلکه بر شدت دشمنی خویش با مریدان صفوی افزود و حتی برای گرفتن مجوز برای فشار بیشتر بر صفویان راهی اردوی شیخ حسن جلایر شد که در این حین شیخ حسن چوپانی با شکست جلایریان و فتح تبریز موجب فرار امیر کلاهدوز اردبیلی به عراق و کشته شدن وی در همان‌جا شده بود. احتمالاً این حاکم اردبیل به دلیل اوضاع آشفته سیاسی خودسرانه صفویان را تحت فشار گذاشته بود چراکه جلایریان نیز جزو ارادتمندان خاندان صفوی بودند و قطعاً اجازه اقدام علیه آنها را نمی‌دادند.

شیخ حسن چوپانی در دوران کوتاه حکومت خویش به علت نزاع همیشگی با رقبای سیاسی خویش یعنی –شیخ حسن جلایر در عراق عرب، حاجی‌طغای حاکم دیار بکر و امیر ارتنه حاکم آناتولی– فرصتی جهت توجه به مسائل داخلی و برقراری ارتباط و مناسبات با شیخ صدرالدین موسی مرشد بانفوذ صفوی نداشت که در منابع تاریخی منعکس گردد. تنها روایتی که در مورد روابط شیخ حسن چوپانی و شیخ صدرالدین موسی موجود است آنکه «بعد از ده دوازده سال که شیخ، قدس سره به حیات باقی نقل کرده بود امیر شیخ حسن چوپانی التماس نمود که می‌خواهم که بر درگاه شیخ، نوبت زنند و طبل و علم فرستاد و این قاعده منعقد و این رسم مطرد مدتی مدید می‌بود» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۷۴۰).

به نوشته بیانی (۱۳۸۱: ۷۰۶) چون شیخ حسن چوپانی جزو ارادتمندان شیوخ صفوی بود و سعی داشت خویش را در کنف حمایت آنها قرار دهد تا از نیروی معنوی و مادی ایشان بهره‌مند شود، بنابراین چون مقام آنها را از پادشاهان کمتر نمی‌دانست، طبل و علم سلطنتی برای مرشد طریقت صفویه فرستاده بود. به نظر می‌رسد حاکم چوپانی جهت تحکیم و تثبیت قدرتش و جلوگیری از تسلط دیگر مدعیان از جمله آل‌جلایر بر آذربایجان، ناگزیر به جلب رضایت شیخ صدرالدین موسی بوده، چراکه صفویان در قلمرو حاکمیتی وی هم دارای نفوذ و قدرت بودند و هم مورد تکریم و ارادت آل‌جلایر چنانچه ابن بزاز (۱۳۷۳: ۳۴۵–۳۴۹). اشاره دارد که امیر حسن جلایر از مریدان شیخ صفی بوده است. همچنان که طبق اسناد، شیخ صدرالدین بعدها توانست

بیشترین امتیازات و معافیت‌های مالی را از حاکمان و عمال دیوانی آل‌جلایر کسب نماید (اسناد موزه ملی، ۲۵۹۰۹ و ۲۵۸۹۷ و ۲۵۹۰۱، عبدی بیک نویدی، بی‌تا: ۲۶۰-۲۶۱، ۱۴۱) بنابراین حاکم چوپانی از بیم اتحاد صفویان با آل‌جلایر رعایت جانب شیخ صدرالدین موسی را داشت. تنها سند دیوانی موجود که در زمان حکومت شیخ حسن چوپانی، توسط یکی از عمال حکومتی وی به نام امیر تختمور در شعبان سال ۷۴۳ ه‍ق خطاب به حکام و نواب و متصرفان و رعایای خانبلی صادر شده است به مضمون آنکه دیه شاهیان علیا از سوی دیوان به شیخ صدرالدین داده شده و احکام پیشین در این باره را تأیید کرده است (اسناد موزه ملی، ۲۵۸۷۹) احتمالاً در ارتباط با مالکیت این منطقه اختلاف وجود داشته و دیوان چوپانی به نفع شیخ صدرالدین رأی داده است.

۶. مناسبات شیخ صدرالدین موسی با ملک اشرف چوپانی (۷۴۴-۷۵۸ هـ ق)

در دوره حاکمیت ملک اشرف که ثبات و آرامش نسبی برقرار بود، ظاهراً فرصت مناسب جهت برقراری روابط و مناسبات نزدیک و در واقع نظارت مستقیم بر خاندان صفوی فراهم شد. ملک اشرف در اوایل حکومت به خاندان شیخ صفی و به‌ویژه شیخ صدرالدین اظهار ارادت و احترام می‌نموده، چنانکه بوسه بر قدم صدر و سر بر زمین می‌نهاد و می‌گفت «از روی ارادت آرزو دارم که در زاویه شیخ خادمی بودمی که کفش بر دست گرفتمی» و «کاش گردی بودمی که بر کفش شیخ صدرالدین است» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۰۷۰؛۱۳۷۳-۱۰۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۲۲) به نظر می‌رسد ملک اشرف در آغاز حاکمیتش با انجام اقداماتی و بیان چنین صحبت‌هایی درصدد جلب حمایت و پشتیبانی شیخ صدرالدین موسی برای تثبیت و مشروعیت قدرتش بوده است چنانچه حاکمیت خویش را مبتنی بر پیشگویی و لطف شیخ صفی می‌داند به نوشته ابن بزاز، ملک اشرف در گفتگویی با صدرالدین بیان نمود که

> «با پادشاه ابوسعید و بغداد خاتون و اعظام مملکت به حضرت شیخ رسیدیم ...شیخ نظری بمن فرمود ...و به پادشاه ابوسعید گفت پادشاه، این طفل را نیکو نگاهدار که دولت در سر این است. اکنون من از شیخ آن کرامات پیشین دیدم و این بخشایش یافتم که از جهان هر چه میخاستم و میخواهم میسر می‌گردد و این دولت و عظمت پادشاه نشانی و شوکت امیرنشینی از نظر او یافتم»(ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۴۸).

دو سند دیوانی که حاکی از روابط دوستانه ملک اشرف و شیخ صدرالدین موسی است، سند اول در رجب ۷۵۴ ه‍ق از سوی دیوان ملک اشرف صادر شده با مضمون جلوگیری از مزاحمت و گرفتن مالیات از املاک موروثی شیخ صدرالدین که موقوفات ایشان است (اسناد موزه ملی ایران، ۲۵۸۹۱). در سند دوم که تاریخ آن سال ۷۵۵ ه‍ق است، ملک اشرف خطاب به حکام و نواب و متصرفان منطقه گرمرود واقع در اردبیل دستوراتی مبنی بر جلوگیری از گرفتن مالیات و تعرض به دیه شرف‌آباد که در تملک شیخ صدرالدین بود، صادر نموده است (اسناد موزه ملی ایران، ۲۵۸۹۳). به نظر می‌رسد شخص ملک اشرف به نسبت مأموران محلی دیوانش در مورد شیخ صدرالدین و خانقاهش ملاحظاتی داشته است و از تعرض به املاک صفوی و گرفتن مالیات از آنها جلوگیری

نموده است؛ اگرچه با بررسی اسناد بقعه شیخ صفی و کتاب صریح الملک عبدی‌بیگ شیرازی، سندی که حاکی از اهدا و تخصیص موقوفات برای بقعه و خانقاه صفوی از سوی حاکمان چوپانی باشد وجود ندارد، درحالی‌که اسناد موقوفات اهدایی سلاطین ایلخانی، آل‌جلایر، خاندان رشیدی و امرای محلی به خانقاه صفوی موجود می‌باشند.

ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۵۹-۱۰۶۰) به حکایاتی از نابودی دشمنان قدرتمند خاندان صفوی به دست ملک اشرف چوپانی اشاره نموده است از جمله اینکه

«مولانا ابوبکر که عمدهٔ مصالح ملک آذربایجان بود و در دیوان ملک اشرف رتبت اعتبار داشت سالی حکومت اردبیل داشت و بر رعایای اردبیل به ناحق مال بسیار می‌انباشت و می‌خواست که از ایشان مال وافر به ناحق بستاند و ایشان را بر خاک مسکنت نشاند و شیخ صدرالدین وی را مجال نمی‌داد و چون او طمع خام در خواص و عوام بسته بود حیله‌ها می‌ساخت و می‌خواست که به مریدان و خاندان شیخ ملالت رساند» امیر اشرف مولانا ابوبکر را به دست محصلان سپرد تا اینکه بر اثر شکنجه مرد»

در جای دیگر آورده که

«عبد علی وزیر امیر اشرف که با صلحا و مشایخ و از جمله با خاندان کججی تبریزی و خاندان صفی عداوت داشت و به قلع آنها می‌کوشید و مدعی بود که خواجه علاءالدین منصور پسر عموی شیخ صدرالدین در باب من به حضور امیر اشرف بدگویی نموده است... این را علت غرض فاسد خود ساخته و پیوسته در حضور ملک اشرف سعایت و سخن‌های فتنه‌انگیز فساد آمیز پرداخته و عذرخواهی قبول نمی-کرد و مانع ملاقات و حضور شیخ صدر با امیر اشرف می‌شد اما به یک‌باره عبد علی را گرفتند و اموال و خانه وی و اتباعش را تاراج و غارت نمودند. اشرف بعد از این واقعه به طلب شیخ صدرالدین فرستاد و در مجلس خاصی از احوال تخلیط عبد علی و وشایت او سخنها می‌راند و عذرها می‌خواست و سه نوبت سر تواضع بر قدم مبارک آدام الله برکته نهاد که عبد علی را ولایت و کرامات تو گرفتار کرده و دمار از دولت او برآورده والا مرا هوس گرفتن او نبود» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۰۶۳- ۱۰۶۵).

ارادت ملک اشرف نسبت به شیخ صدرالدین موسی چندان دوام نیافت به سبب آنکه مرشد طریقت صفوی از سر منفعت‌طلبی و یا به علت جایگاه اجتماعش اقداماتی انجام داد که موجب سوءظن و مخالفت حاکم چوپانی شد. در این زمان اشخاصی که در معرض تهدید و خطر بودند به علت حرمت و تقدس بقعهٔ شیخ صفی در آنجا پناه می‌گرفتند و اموال و املاک خویش را به به‌صورت وقف، هبه، امانت و یا حتی فروش به مرشد صفوی واگذار می‌نمودند، این مسئله اگرچه به نفع صفویان بود اما موجب خشم حاکم چوپانی شد؛ ابن بزاز (۱۳۷۳: ۹۹۹-۱۰۰۲) نقل می‌کند که اخی شاه ملک از نزدیکان و نایب خاص امیر یاغی باستی نواده امیرچوپان بعد از قتل او توسط ملک اشرف، ظاهراً با سیصد هزار دینار به اردبیل آمد و التجاء به شیخ صدرالدین موسی کرد و شیخ او را پنهان کرد یکی از امرای ملک اشرف نوروز نام به محض اطلاع، وی را دستگیر و محبوس نمود ولی اخی شاه ملک احتمالاً با برنامه‌ریزی شیخ صدرالدین از آنجا گریخت، بنابراین نوروز به خانقاه شیخ صفی آمده و از شیخ صدرالدین موسی سیصد هزار دینار اخی شاه ملک را - طلبید چون درخواست نوروز از شیخ بی‌نتیجه بود به ملک اشرف خبر داد که «اخی شاه ملک با

سیصد هزار دینار اینجا بود و آدام الله برکته او را گریزانیده و اموال او پیش او مودع» بدین ترتیب از طرف ملک اشرف ایلچی فرستاده شد که صدرالدین آن مبلغ سیصد هزار دینار را تسلیم او دارد و اینجا آید، شیخ صدرالدین به ناچار راهی اردوی ملک اشرف در قراباغ اران شد اما تا سه روز وی را به حضور نپذیرفت ظاهراً در این موقع شیخ صفی به خواب ملک اشرف آمد، چنانچه حاکم چوپانی عذرها خواست و با لطف و تواضع بسیار شیخ صدرالدین را با علم و تشریفات روانه گردانید، در این حین عبدالحی وزیر از شیخ خواست تا با استفاده از نفوذ خویش نوروز را که در جستجوی اخی ملکشاه به قید اسارت یعقوب حاکم ولایت تول درآمده بود آزاد کند که همین‌گونه شد.

مورد دیگری که موجب اختلاف ملک اشرف و شیخ صدرالدین شد، قضیه آشوب گیلان بود که به قتل اصفهبد گیلان و برادرش منجر شد. مردم و دیوانیان از جمله سلطانشاه سراوی که به نوشته ابن بزاز در دیوان استیفای مملکت دست مطلق داشت شیخ صدرالدین را متهم کردند که با سوءاستفاده از این آشفتگی سیصد خروار ابریشم از گیلان آورده و در خانقاه مخفی داشته است. ایلچیان بر سبیل بازرسی آمدند و ظاهراً چیزی نیافتند و بازگشتند و از طرفی صدرالدین نیز شکایت به ملک اشرف برد، اما سلطانشاه، صدرالدین را به پرداخت سی هزار دینار موظف کرد که در این حین به حکم ملک اشرف سلطانشاه به قتل رسید و اموالش به تاراج رفت (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۰۶۱).

این روایات از یک سو گویای آن است شیخ صدرالدین شخصی فعال بوده و در وقایع جاری دخالت می‌نموده و از سوی دیگر نشان می‌دهد که ظاهراً دشمنی با خاندان صفوی عاقبت خوشی نداشته است، احتمالاً شیخ صدرالدین موسی با استفاده از نفوذی که در دربار چوپانی داشت، مخالفان را از میان برمی‌داشت، اگرچه دلیل اصلی را می‌توان حرص و طمع حاکم چوپانی به ثروت این اشخاص بلند رتبه دانست و دشمنی این دولتمردان با خاندان صفوی دستاویزی برای قتل آنها بوده است. چنانچه منابع اشاره دارند که ملک اشرف هر زمان احساس می‌کرد امرا و وزرایش مالی اندوخته و نیرو یافته‌اند به بهانه‌ای آنها را معزول و اموالشان را تصاحب می‌نمود و هر سال ارکان دولتش را تغییر می‌داد، بدین طریق وی خزاین بسیار حاصل کرده بود (فصیحی،۱۳۴۱: ۸۸؛ مستوفی،۱۳۹۶: ۴۴-۴۲).

در ارتباط با سوءظن ملک اشرف نسبت به مرشد صفوی عده‌ای بر این باورند که شیخ صدرالدین به‌واسطه توسعه دایره نفوذ و ابراز فعالیت، سوءظن متنفذین اطراف را به‌سوی خود جلب کرده و قدرت او محرک حسد ملک اشرف چوپانی شده است. زرین‌کوب (۱۳۷۹: ۶۴۳) دلیل دشمنی ملک اشرف با شیخ صدرالدین موسی نقش وساطتی او در رفع اختلافات امرای محلی می‌داند و کثرت فوق‌العادهٔ مریدانش که دائم رو به فزونی بود

طقوش (۱۳۹۹: ۴۹) نیز بدون آنکه به اقدامات سیاسی شیخ صدرالدین اشاره‌ای داشته باشد از سازمان‌دهی مقاصد و آرزوهای سیاسی خاندان صفوی توسط وی می‌نویسد که موجب تبعید وی

به تبریز شده است؛ اما ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۷۰) رویه خصمانه ملک اشرف و فساد اعتقاد وی نسبت به خاندان صفوی را نتیجه فتنه‌گری اهل نفاق و حاسدان دانسته است. وی می‌نویسد سخن‌ها کردند که «اعتقاد طوایف ملوک مستلزم انقیاد آدام الله برکته است، چنانک اگر کمتر اشارتی و اندک کنایتی به قلع و خلع او رخصت فرماید هر یکی از ملوک اطراف و سلاطین اکناف نهضت نمایند.» از مجموع این نوشته‌ها چنین استنباط می‌شود که رقبا و مخالفان حاکم چوپانی را علیه شیخ صدرالدین موسی تحریک می‌کردند به دلیل فعالیت‌هایی که بیشتر جنبه مالی و اقتصادی داشت و همچنین به علت نفوذ اجتماعی و روابط حسنهٔ وی با امرای محلی. به نوشته ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۷۰–۱۰۷۵)

«ملک اشرف، اشراف و اکابر مملکت را در عمارت رشیدیه به شهربند بند کرد ... و خلق را از خواص و عوام کار بجان و کارد به استخوان رسید... اتفاقا صدر به تبریز رفت ملک اشرف وی را طلب کرد و سد باب اجازه خروج کرد و به زبان تملق و تعلق خاطر و اعتقاد فواید ظاهر می‌کرد که غرض صحبت و ضیافت است و هر نوع حیله و چرب زبانی که در تهاون و توانی دست می‌داد...اما عداوت صریح به روی کار نمی‌آورد»

ظاهراً ملک اشرف بعد از سه ماه حبس قصد مسمومیت و کشتن شیخ صدرالدین موسی را داشت که بنا به نوشته منابع ظاهراً شیخ صفی به خواب یکی از نزدیکان وی آمد و خواستار رهایی فرزندش شد، چون این خواب به اطلاع ملک اشرف رسید، شیخ صدرالدین موسی را طلب نمود و در خلوت عذرها خواست و اجازه مراجعت به زاویه اردبیل داد (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۰۷۶–۱۰۸۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۲۲). احتمالاً حاکم چوپانی چون به کرامات شیخ صفی اعتقاد داشته و کشتن مردی روحانی و بانفوذ را به صلاح نمی‌دانسته، او را آزاد ساخته است، اگرچه چندی بعد از آزاد کردن شیخ، پشیمان شد و مجدداً خواست وی را به چنگ آورد، اما شیخ صدرالدین به محض مطلع شدن از این خبر به گیلان گریخت، ظاهراً شیخ صدرالدین در دربار چوپانی جاسوسان و یا مریدانی داشته است که وی را از تصمیم ملک اشرف مطلع نموده‌اند.

راجر سیوری (۱۳۸۲: ۱۱) تحت نظر ماندن سه ماه صدرالدین موسی از سوی ملک اشرف را نشانگر وجود اندیشه تأسیس دولت در طریقت صفوی دانسته‌اند، به نوشته وی «شاید بتوان در این حرکت ملک اشرف بر ضد رهبر صفوی شناخت نسبی اهمیت سیاسی رو به رشد نهضت صفویه را دید» به اعتقاد وی این واقعیت که ملک اشرف لازم دید برای دستگیری مجدد رهبر صفویه تلاش کند نشانگر آن است که دشمنی او با شیخ صدرالدین اساساً انگیزه‌های سیاسی داشته و نشان‌دهنده قدرت رو به فزاینده طریقت صفوی بود. در رد این نظریه باید گفت با توجه به ویژگی‌های شخصیتی ملک اشرف که شخصی متوهم، دمدمی‌مزاج، بدگمان و مال دوست بوده و این مسئله که وی بیشتر بزرگان و اعیان مملکت را در عمارت رشیدیه مجبور به اسکان و به عبارتی محبوس نموده و حتی برخی از مقامات را به قتل رسانده و اموالشان را مصادره نموده بود، می‌توان گفت وی به همه بزرگان مملکت و نه فقط شیخ صدرالدین موسی سوءظن داشته و آنها را تحت فشار گذاشته

بود. ظاهراً حاکم چوپانی نسبت به علما و رهبران مذهبی نیز به طور اعم نظر خوشی نداشته است چنانچه علاوه بر شیخ صدرالدین موسی، خواجه شیخ کججی و قاضی محی‌الدین بردعی نیز مجبور شدند به ترتیب به شام و سرای پایتخت دشت قبچاق مهاجرت نمایند (میرخواند، ۱۳۷۵: ۵/ ۹۸۲-۹۸۱؛ مستوفی، ۱۳۹۶: ۵۵-۵۷؛ سمرقندی،۱۳۵۳: ۳۱۲).

هیچگونه شواهدی مبنی بر فعالیت سیاسی و نظامی شیخ صدرالدین موسی وجود ندارد، حال آنکه اسناد بقعهٔ شیخ صفی گویای آن است که اقدامات وی بیشتر در راستای حفظ و گسترش اموال و املاک خانقاه اردبیل و رشد طریقت صفوی بوده است، بنابراین شیخ صدرالدین را نمی-توان مدعی قدرت سیاسی دانست، احتمالاً چون وی دارای نیروی انسانی رو به رشد و امکانات مالی گسترده بود، برای حاکم چوپانی تهدیدی بالقوه محسوب می‌شده است. از دیگر دلایل سوءظن ملک اشرف نسبت به مرشد صفوی چنانچه برای بازگشتش از گیلان اصرار داشت، نفوذ گسترده خاندان صفوی در میان مردم و حکام محلی، فعالیت مخالفان مرشد صفوی در دربار؛ احتمال اتحاد شیخ صدرالدین با دشمنان چوپانی یعنی آل‌جلایر و یا حاکم دشت قبچاق و مهم‌ترین دلیل را می‌توان ثروت و اموال خانقاه اردبیل ذکر نمود، روزبهان‌خنجی (۱۳۷۹: ۲۷۷-۲۸۸) به این ثروت هنگفت در زمان شیخ صدرالدین چنین اشاره دارد که

«صیت کرامت و کرم او در اقصای عالم منتشر شد و ارباب ارادت والدش در خدمت افزوده به بذل مال جنابش را معدن کنوز اموال و نفایس و ذخایر گردانیدند و عن‌قریب به رتبت خلافت هارونی حشمت قارونی قرین ساخت حظیره مملو از ذخیره و زیارت مالامال از اموال تجارت شد سران سپاه طالش را در زیر قدم انعام و اکرام مالش داد و مردم روم را بنعمت و مال رام گردانید».

با توجه به زیاد بودن اسناد مالی متعلق به دوران رهبری شیخ صدرالدین موسی، عصر مرشدی وی را می‌توان اوج فعالیت‌های اقتصادی شیوخ صفوی دانست، چنانچه خانقاه اردبیل در این زمان از بنیه مالی گسترده‌ای برخوردار شده است، بنابراین ملک اشرف حریص و احتمالاً حسود که شاهد گسترش املاک و به تبع آن افزایش رعیا و مریدان طریقت بود، به این ثروت هنگفت چشم دوخت، چنانچه مستوفی (۱۳۹۶: ۴۱) اشاره دارد که ملک اشرف «هر جا در مملکت معلوم کردی که کسی مالی دارد به بهانه او را مجرم کردی و به تهمت گرفتی و مال او را بستدی و او را قصد کردی و به قلعه مقید کردی». حرص مال‌دوستی ملک اشرف بدان حد رسید که حتی دخمه و مزار سلاطین مغول را بشکافت و کفن و آنچه در مقابر آنها بود بیرون آورد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۶۱) بنابراین با توجه به آنچه ذکر شد حاکم چوپانی درصدد دستگیری و احتمالاً قتل رهبر صفوی بود. بنوشته ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۷۵-۱۰۸۱) ملک اشرف مکرر افرادی را به طلب شیخ صدرالدین به گیلان می‌فرستاد و با عهد و سوگند اطمینان می‌داد که به وی آسیبی نمی‌رساند، بنابراین شیخ صدرالدین

تمایل به بازگشت نمود. رفتن شیخ صدرالدین به گیلان برخلاف دیگر مخالفان حکومت چوپانی که راهی سرزمین‌های دورتری شدند و همچنین تمایل وی به مراجعت این شبهه را به وجود آورده که میان وی و ملک اشرف رابطه چندان خصمانه نبوده است، در رد این نظر باید به این نکات توجه داشت اول اینکه گیلان سرزمین جد مادری شیخ صدرالدین موسی یعنی شیخ زاهد بود و مسلماً مردم آنجا از پیروان طریقت زاهدیه بودند همچنین صفویان ظاهراً در آن منطقه املاکی داشته‌اند چراکه در سندی به تاریخ ۷۵۳ ه‍ق شیخ صدرالدین موسی بیست لته زمین برنجزار واقع در گیلان را به شخصی به نام حاجی عمادالدین هبه نموده است (اسناد موزه ملی ایران، ۲۵۶۷۹) دوم اینکه منطقه گیلان تحت سلطه حاکمان محلی مستقل از حکومت چوپانی قرار داشت و سومین دلیل اینکه ظاهراً شیخ صدرالدین وقت و فرصت کافی برای فرار به مناطق دوردست را نداشت و چون گیلان به فاصله نزدیکی از اردبیل قرار داشته است پس طبیعی بود که وی به آنجا پناه ببرد؛ اما دلیل تمایل شیخ صدرالدین به بازگشت، رسیدگی به امور و املاک گسترده خانقاه اردبیل بود، به نظر می‌رسد پناهندگی شیخ صدرالدین در گیلان چندین سال به طول کشیده و در این مدت وضعیت اداره خانقاه و مریدان دچار آشفتگی شده بود چنانچه در گفتگویی که میان شیخ صدرالدین و جانی-بیک پس از پیروزی آنها صورت گرفت، جانی بیک به شیخ صدرالدین گفته بود که شنیده است شیخ مدت زیادی در تبعید بوده و اینکه وضع دراویش صفوی در عبادتگاه اجدادی در اردبیل بدتر شده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۲۳)؛ اما دلیل تأخیر شیخ صدرالدین در مراجعت به اردبیل از یک طرف چون وی به اخلاق و شخصیت ملک اشرف آگاهی داشت و به عهد او نامطمئن بود و از طرف دیگر احتمالاً جانی‌بیک وی را از لشکرکشی قریب‌الوقوع بر ضد ملک اشرف مطلع نموده بود بنابراین تا زمان شکست نهایی ملک اشرف (۷۵۸ ه‍ق) در بازگشتش تعلل نمود و در گیلان ماند. احتمالاً رهبر صفوی نمی‌خواسته است متهم به همکاری با بیگانگان در تصرف آذربایجان شود.

اگرچه به نقش قاضی محی‌الدین بردعی در حمله جانی بیگ به آذربایجان اشاره شده که وی در مجلس وعظش چنان جانی‌بیگ را متاثر نمود که نجات مردم مصیبت‌زده آذربایجان را از شر ظلم و جور ملک اشرف را از واجبات دانست (اهری، ۱۳۸۹، ۲۳۷-۲۳۸) اما به نظر می‌رسد میان شیخ صدرالدین موسی از زمان پناهندگیش در گیلان با جانی‌بیک حاکم دشت قبچاق نیز روابطی برقرار بوده و احتمالاً رهبر صفوی او را تحریک به اقدام بر ضد ملک اشرف نموده است، چنانچه ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۸۱) آورده که جانی‌بیگ خبر حرکتش را طی مکاتباتی به اطلاع شیخ صدرالدین رساند و حتی برای دیدار با وی مدتی در اردبیل توقف نمود اما چون شیخ صدرالدین هنوز به وطن معاودت نکرده بود، صلاح در فرصت سوزی ندید و به ادامه لشکرکشی علیه ملک اشرف پرداخت. این اقدام جانی‌بیک در راستای جلب حمایت خاندان با نفوذ و قدرتمند صفوی و مریدان آنها بود، چنانچه با پشتیبانی و یا انفعال خاندان صفوی وی توانست به راحتی و بدون مقابله

جدی بر آذربایجان دست یابد و ملک اشرف را دستگیر نماید. جانی‌بیک پس از پیروزی، در اردوگاه خویش در اوجان، شیخ صدرالدین موسی را با اعزاز و احترام فراوان به حضور پذیرفت در منابع تاریخی متأخر صفوی آمده که جانی‌بیگ در موقع بازگرداندن شیخ صدرالدین به اردبیل از وی خواست که فهرستی از کلیه زمین‌ها، کارگاه‌ها و املاک متعلق به خود و پیروانش تهیه کند تا او بتواند به عنوان سیورغال و با تضمین شرعی به شیخ واگذار نماید تا درآمد حاصل از این اموال به خانقاه صفویه اختصاص یابد، اما چون فهرست زمین‌ها تا قبل از رفتن جانی بیک تکمیل نشده بود این امر امکان تحقق نیافت (زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۴؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۲) چون ابن بزاز به همراه شیخ صدرالدین در اردوی جانی‌بیک حضور داشته و از نزدیک شاهد وقایع بوده، هیچگونه اشاره‌ای به این مسئله ندارد بنابراین این مطلب یا صحت ندارد و یا اینکه ابن بزاز به عمد در این مورد سکوت نموده تا شیخ صدرالدین به همکاری و سهم‌خواهی از جانی‌بیک متهم نشود.

به نوشته ابن بزاز (۱۳۷۳: ۱۰۸۳-۱۰۸۵) وقتی که ملک اشرف را دستگیر کرده به درگاه جانی‌بیک بردند وی در چادری زندانی بود که صدرالدین با همراهان از آنجا گذشت سرو صدای آنها را ملک اشرف شنیده از محافظین خود جریان را دریافت او به‌واسطه ابن بزاز از شیخ صدرالدین تقاضای شفاعت نمود و از کارهای خود درباره وی پوزش طلبید، صدرالدین خواست جان او را نجات دهد ولی سایر بزرگان راغب نبودند و او را از این کار بازداشتند تا پادشاه جانی‌بیک بر قتل او مصمم شد. در مورد پذیرش درخواست شفاعت ملک اشرف از سوی شیخ صدرالدین موسی این شبهه را به وجود آورده که میان آنها دشمنی وجود نداشته است، اما باید گفت که جایگاه شیخ صدرالدین به عنوان بزرگ یک خاندان بانفوذ و رهبر طریقتی صوفیانه ایجاب می‌کرد که به ظاهر و برخلاف میل باطنیش، وساطت کند، اما جانی‌بیک با دستور کشتن ملک اشرف حکومت چوپانی را ساقط نمود.

مخالفت پنهان رهبر صفوی با حکومت چوپانی هم به دلیل دشمنی ملک اشرف با وی و هم به دلیل خوی نظامی‌گری و خشونت آل چوپان بود؛ حاکمیت آنها دورهٔ وحشت و ناامنی بود. چنانچه شیخ حسن جلایر (۷۴۰ ه‍ق) در نامه‌ای که به اورخان غازی ارسال نموده به ظلم و ستم، غارت و کشتار و خرابی ملک توسط آل چوپان اشاره نموده است (فریدون‌بیک، بی‌تا: ۷۴). در منابع تاریخی اشاره شده که ظلم، قحطی و شیوع بیماری‌ها در این عصر موجب نارضایتی و جلای وطن اکثر اهالی آذربایجان به‌خصوص علما و مشایخ آن منطقه شده بود (اهری، ۱۳۸۹: ۲۳۲-۲۳۴؛ ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۹۷۸) از این اوضاع چنین استنباط می‌شود که در منطقه تحت سلطه آل چوپان فعالیت‌های اقتصادی اعم از کشاورزی و تجارت که نیاز به امنیت و ثبات داشت دچار رکود شده

و این مسئله خوشایند خاندان روحانی- زمین‌دار و احتمالاً تاجر صفوی نبوده است؛ بنابراین شیخ صدرالدین موسی تمایل به پایان وضع موجود داشته است.

۷. نتیجه

خاندان چوپانی هم از سر ایمان و اعتقادی که به شیخ صفی و خانقاه اردبیل داشتند و هم برای تحکیم موقعیت‌شان در دربار ایلخانی با شیخ صفی که از نفوذ سیاسی و اجتماعی زیادی برخوردار بودند، مناسباتی حسنه و نزدیک برقرار نمودند؛ شیخ صفی با حفظ بی‌طرفی در رقابت‌های سیاسی و در اولویت قرار دادن منافع و مصالح خویش از روابط با آل چوپان که قدرت سیاسی- نظامی مملکت را در اختیار داشتند استفاده نموده درصدد حفظ و تقویت بنیه مالی خانقاه اردبیل و توسعهٔ طریقتش برآمد؛ اگرچه این مناسبات به نسبت روابط با خاندان رشیدی محکم و ظاهراً منافع خانقاه اردبیل و متولی آن را تأمین نکرد، احتمالاً شیخ صفی از قتل امیرچوپان و فرزندانش و به قدرت رسیدن مجدد خاندان رشیدی که از حامیان بزرگ مالی وی بودند خشنود شده و حتی شاید وزارت خواجه غیاث‌الدین‌محمد رشیدی با تائید و حمایت وی بود.

با تأسیس حکومت چوپانی، شیخ حسن و برادرش ملک اشرف برای مشروعیت و تقویت پایه‌های قدرتشان در مقابل رقبایی چون آل‌جلایر، با متولی خانقاه اردبیل، شیخ صدرالدین موسی مناسباتی دوستانه برقرار نمودند؛ اما این روابط به عللی چون حرص و طمع ملک اشرف به ثروت روزافزون خانقاه اردبیل و سوءظن و نگرانی وی نسبت به فعالیت‌های شیخ صدرالدین موسی به سردی و تقابل گرایید، اگرچه شواهد گویای آن بود که فعالیت‌های شیخ صدرالدین موسی جنبهٔ اقتصادی و تبلیغی داشته و هیچ نوع اهداف سیاسی-نظامی را پیگیری نمی‌نموده است؛ احتمالاً چون مرشد صفوی ابزارهای کسب قدرت که عبارت بود از: نفوذ معنوی و اجتماعی، نیروی مریدان و بنیه مالی گسترده را در اختیار داشت بنابراین به‌صورت بالقوه برای حاکمیت چوپانی خطرناک بوده است و به همین دلیل ملک اشرف درصدد دستگیری و قتل وی برآمد که مرشد صفوی با اطلاع از این موضوع به گیلان گریخت. ظلم و ستم و خوی نظامی‌گری ملک اشرف موجب ویرانی، ناامنی، بی‌ثباتی و مهاجرت ساکنان و علمای آذربایجان به مناطق اطراف شده بود. این وضعیت نامطلوب موجب شکل‌گیری روابط میان جانی‌بیک و مخالفان حکومت چوپانی از جمله شیخ صدرالدین موسی شد. جانی‌بیک با بهره‌گیری از این فرصت و احتمالاً با جلب حمایت و پشتیبانی مرشد ناراضی صفوی بدون مقابله جدی آذربایجان را تصرف و حکومت چوپانی را ساقط نمود. البته شیخ صدرالدین با وجود دعوت جانی بیک برای حضور در این لشکرکشی، وی را همراهی نکرد چراکه نمی‌خواست متهم به همکاری با بیگانگان شود. در خاتمه باید اشاره داشت اگر جانی بیک برضد حاکم چوپانی وارد میدان نمی‌شد، ملک اشرف با

قتل شیخ صدرالدین موسی و ضبط اموال و املاک خانقاه اردبیل، قدرت و توان طریقت صفوی را از بین می‌برد و تشکیل حکومت صفویه در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گرفت.

منابع

ابن بزاز اردبیلی، توکل بن اسماعیل، (۱۳۷۳)، *صفوة الصفا*، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، مصحح

امینی هروی، ابراهیم بن میرک جلال‌الدین، (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر

استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی‌حسینی، (۱۳۶۶)، *تاریخ سلطانی*، به اهتمام احسان اشراقی، چ ۲، تهران، علمی

بیانی، شیرین، (۱۳۸۱)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، چ ۲، تهران، دانشگاهی

حافظ ابرو، (۱۳۵۰)، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به اهتمام خانبابا بیانی، چ ۲، تهران، انجمن آثار ملی

خنجی اصفهانی، فضل‌الله، (۱۳۷۹)، *عالم آرای امینی*، چ ۱، تهران، خانواده

خوافی، فصیح احمدبن‌جلال‌الدین محمد، (۱۳۴۱)، مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، باستان

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، (۱۳۸۰)، *حبیب السیر*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام

زاهدی، حسین بن شیخ ابدال‌پیرزاده، (۱۳۴۳)، *سلسله‌النسب صفویه*، به اهتمام ادوارد براون، برلین، ایرانشهر

زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، *روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی*، چ ۲، تهران، سخن

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۵۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، ج ۱، تهران، طهوری

سیوری، راجر (۱۳۸۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمهٔ کامبیز عزیزی، چ ۱۱، تهران، مرکز

شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر

شیخ‌الحکمایی، عمادالدین، (۱۳۸۷)، *فهرست اسناد بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی*، چ ۱، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

شیرازی، عبدالله بن فضل‌الله، (۱۳۸۸)، *تجزیة الامصار و تزجیة‌الاعصار*، چ ۱، تهران، دانشگاه تهران

عبدی‌بیک نویدی شیرازی، زین‌العابدین (بی‌تا). صریح الملک(نسخه خطی، میکروفیلم ش.۱۵۵۶ و ۱۶۵۸، دانشگاه تهران.

قطبی‌اهری، ابی‌بکر، (۱۳۸۹)، *تواریخ شیخ اویس*، به کوشش ایرج افشار، تبریز، ستوده

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی

مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۹)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر

مستوفی، زین‌الدین بن حمدالله، (۱۳۹۶)، *ذیل تاریخ گزیده*، به کوشش ایرج افشار، چ ۲، تهران، محمود افشار

میر خواند، محمد بن خاوندشاه، (۱۳۷۵)، *روضة‌الصفا*، ج ۵، چ ۲، تهران، علمی

مجموعه اسناد بقعهٔ شیخ صفی (سال ۷۴۳)؛ ش ۲۵۸۷۹/ (سال ۷۵۴)، ش ۲۵۸۹۱/(سال ۷۵۵)، ش ۲۵۸۹۳، مرکز اسناد موزه ملی

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۶۴)، *مکاتبات رشیدی*، تصحیح محمد شفیع، پنجاب، کلیه پنجاب

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۸۸) تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان، ج ۱، چ ۱، تهران، پرسش

سالاری شادی، علی، (۱۳۸۸)، «احوال و مناسبات صدرالدین صفوی و نقد افسانه قاسم انوار» *پژوهش‌های تاریخی، دوره ۱*، ش ۱، صص ۶۷-۱۰۰

طقوش، محمد سهیل، (۱۳۹۹)، «پیدایش خاندان صفویه»، ترجمهٔ ناصربوعذار و جاسم بوعذار، *پژوهش در تاریخ*، ش ۲۷ –۲۸، صص ۳۹–۶۴

Abdi Beyk Navidi Shirazi, Zain Al Abdin (Beta). Sarih al-Mulk (manuscript, microfilm 1556 and 1658) University of Tehran. [In Persian].

Bayani, Shirin, (2002), Religion and Government in Iran during the Mughal Era, second volume, second edition, Tehran, academic publication. [In Persian].

Estrabadi, Seyyed Hasan bin Morteza Hosseini, (1987), History of the Sultanate, by Ehsan Eshraghi, second edition, Tehran, Scientific. [In Persian].

Hafez Abro, (1971), under Jame al-Tawarikh Rashidi, with the attention of Dr. Khanbaba Bayani, second edition, Tehran, National Art Association. [In Persian].

Hamdani, Rashid-ud-Din Fazlullah, (1985), Rashidi's Correspondence, corrected by Muhammad Shafi, Lahore, All Punjab Publications. [In Persian].

Hamdani, Rashiduddin Fazlullah, (2009) Tarikh Mubarak Ghazani, revised by Carl Yan, Tehran: Question. [In Persian].

Ibn Bazaz Ardabili, Tawakal bin Ismail (1994), Safwa al-Safa, revised by Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran, revised. [In Persian].

Kashani, Abulqasem Abdullah bin Mohammad, (2005), History of Al-Jayto, by Mahin Hembli, Tehran, scientific and cultural. [In Persian].

Khafi, the eloquent Ahmed bin Jalaluddin Muhammad, (1962), the eloquent collection, edited by Mahmoud Farrokh, Mashhad: Bastan. [In Persian].

Khandamir, Ghiyath al-Din bin Hamam al-Din al-Husaini, (2001), Tarikh Habib al-Sir, edited by Mohammad Dabir Siyaghi, Tehran, Khayyam. [In Persian].

Khanji Esfahani, Fazlullah bin Rozbehan, (2000), Alam Arai Amini, first edition, Tehran, Family. [In Persian].

Mirkhwand, Mohammad Bin Khawand Shah Balkhi, (1996), Ruza al-Safa, Tahhib and Talkhis by Dr. Abbas Zaryab, fifth volume, second edition, Tehran, Scientific. [In Persian].

Mostofi, Hamdollah, (1960), selected history, by Dr. Abdul Hossein Navaei, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Mostofi, Zain-al-Din bin-Hamadullah, (2016), under the selected date, with the efforts of Iraj Afshar, second edition, Tehran, Mahmoud Afshar. [In Persian].

National Museum Document Center (year 743); Sh.25879/(year 754), Sh.25891/(year 755), Sh.25893. [In Persian].

Qutbi Ahri, Abi Bakr (2010) Chronicles of Sheikh Owais, with the effort of Iraj Afshar, Tabriz, Sotoudeh. [In Persian].

Salari Shadi, Ali, the condition and relationships of Sadr al-Din Safavi and criticism of the legend of Qasim Anwar, historical researches, Isfahan University, number 1, 2018. [In Persian].

Samarkandi, Kamal al-Din Abd al-Razzaq, (1974), informer of Saadin and the Bahrain Assembly, by the efforts of Abdul Hossein Nawai, first volume, Tehran, Tahuri. [In Persian].

Shabankarei, Muhammad bin Ali, (1984), Majmam al-Ansab, corrected by Mir Hashem Mohhaddeth, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Sheikh Al-Hakmai Emad al-Din, (2008), list of documents of Sheikh Safi al-Din Ardabili tomb, first edition, Tehran, Islamic Council Documents Center

Shirazi, Abdullah bin Fazlullah, (2009) Analysis of al-Masr and Tazjie al-Aasar (History of Wasaf al-Hadrah), first edition, Tehran, University of Tehran Press. [In Persian].

Siori, Roger, (1999), Safavid Iran, translated by Kambiz Azizi, Tehran, Center. [In Persian].

Taghosh, Mohammad Sohail, The Birth of the Safavid Dynasty, translated by Nasser Bouadhar and Jassim Bouadhar, Research in History, No. 27-28, 2019. [In Persian].

Zahedi, Hossein bin Sheikh Abdal Pirzadeh, (1964), Safavid dynasty, by Edward Brown, Berlin, Iranshahr. [In Persian].

Zarin Koob, Abdul Hossein, (2000), Iran's historical periods from the beginning to the fall of the Pahlavi dynasty, second edition, Tehran, Sokhon. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Vakil al-daula (the Deputy of Kingship) or Vakil al-ra aya (Representative of the People): A Research on the Title of Karim Khan Zand

Farhad Zeinivandnejad [1], **Seyed Hashem Aghajari** [2]

1.Corresponding Author, Ph.D. Candidate of Iranian history after Islam Tarbiat Modares, ,Tehran, Iran. Email:z.farhad@modares.ac.

2. Associate Professor, Department of History, Tarbiat Modares University,Tehran, Iran. Email: aghajari@modares.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
9, December, 2023

In Revised Form:
22, January, 2024

Accepted:
14, February, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

“Karim Khan Zand” is one of the most prominent people who was able to establish his rule over important parts of Iran after the death of “Nader Shah Afshar”. Many stories have been told about his behavior and character in different sources, one of the most important of these quotes is about “Karim Khan Zand”'s title, which means " Vakil al-ra aya ". Later, many researchers have given many reasons in response to the attribution of this title to “Karim Khan Zand”, which are not consistent with historical documents and sources, and in addition, with the political and social context of Iran's pre-constitutional society. Therefore, the main question of this research is, when was the title " Vakil al-ra aya " used for “Karim Khan” and what are the factors affecting its use? This research answers these questions with a historical method and a descriptive-analytical approach, relying on the content analysis of the documents and the critical study of the historical sources of" the Zand dynasty " and "Qajar" periods. The results of this research show that the contemporary sources of "Karim Khan Zand" did not mention this title during his lifetime, on the other hand, "Karim Khan Zand" also considered himself as " Vakil al-daula "of ” Ismail III" after the defeat of the claimants. For the first time, under “Majamal al-Tawarikh,” by “Kohmera” mentions “Karim Khan” with the title of “ Vakil al-ra aya ”, the reason for which was his interest in “Khan Zand” and 's actions for the prosperity and well-being of the people.Also, the writing of the following and referring to this nickname is late from the time of Karim Khan. What is clear is that many researchers consider the title of Vakil al-ra aya for Karim Khan as a proof of the existence of some kind of political relationship between him and the people, which is a distinct feature of the political order of the modern era. But according to the available documents, it can be said that such a perception cannot represent the type of relationship between the people and the ruler during “the Zand dynasty” period; Because it was with the constitutional revolution that Iranians were able to put aside the old political order and implement a new order based on representation in Iran. Based on this, it can be said that in addition to historical documents, the political structure of Iran during” the Zand dynasty” period could not be a place for such a relationship.

Keywords: Karim Khan Zand, Vakil al-daula, Vakil al-Ra aya, Vakil al-Sultaneh, Vakil.

Cite this The Author(s): Zeinivandnejad, F., Aghajari, S. H., (2024). Vakil Al-Daula (The Deputy of Kingship) or Vakil al-Ra aya(Representative of the People): A Research on the Title of Karim Khan Zand: Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (127-154)- DOI: 10.22059/jhss.2024.368072.473670

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

One of the most important issues in historical research is the compatibility of concepts with its historical and temporal context. Examining the history of Iran in the framework of paying attention to titles and titles also indicates that the concepts, specifically titles and titles, had an important political burden and a specific position. For example, titles such as Shah, Hakim, Amir, Khan, etc., each have a specific and distinct concept and a corresponding position, and even the importance of this was to the point that even in the Islamic period, the rulers of different regions had special titles.despite these cases, we see that today there is no special sensitivity towards the use of concepts in historical research and many researchers use the same words in different meanings. One of the other problems of these researches is that it is not seen to use first-hand sources in their works, and they have relied on second-hand researches and sources above all, and the propositions in these sources are They have accepted it as a certain historical fact.

Based on the above statements, in the dual lack of attention to the concepts and unconditional emphasis on the existing concepts, criticism and review of historical propositions based on the political, social and cultural structure of the time and place in which the historical work was produced. It has been noticed by some researchers that one of the most important examples in these cases is around the life of “Karim Khan Zand” and his nicknames. Regardless of the different aspects of” Karim Khan Zand”'s life, one of the most important points about his life is the title of " Vakil al-Ra aya " which is used in most historical researches today, and based on this, different stories It is also said about it. it is obvious that so far many studies have been written about “Karim Khan Zand”, among the available works are the book "Karim Khan Zand" by “John Perry”, "Karim Khan Zand and his time" by “Parviz Rajabi”. "History of the Zand dynasty, Iran during the time of Karim Khan" by “Hadi Hedayati”, "Karim Khan Zand" by “Abdul Hossein Navaei”, "Political and social history of Iran during the Zand era" by “Gholamreza Varahram”, "History of political and social developments in the periods of Afshari and Zand dynasties" mentioned “Reza Shabani”.

The above works are discussed because they have addressed various aspects of Karim Khan's rule and besides, they have also mentioned the title of Karim Khan. These investigations are divided into three parts in terms of the content of the reference to the title of “Vakil al-Ra aya” for “Karim Khan Zand”. In between, the researchers who have referred to the book “Majamal al-Tawarikh”, the researchers who have referred to “Reza Qoli Khan Hedayat”, and the researchers who have not mentioned their reference. among these first works, we can mention “Hadi Hedayati”'s work, in which the author uses “Golestane” book as a source in two parts without reference and in one part (Hedayati, 1334: 123-207). Also, "Gholamreza Varharam” has also mentioned this nickname by referring to the book “Golestaneh” (Varharam, 1385:108). “John Parry” also referred to “Reza Qoli Khan” in his book “Ruza Al-Safai Naseri” and used the title of “Vakil al-Ra aya” for him (Parry, 1365:307). Other researchers such as "Abdul Hossein Nawai", "Parviz Rajabi", “Reza Shabani” have also mentioned ‘Karim Khan” as “Vakil al-Ra aya” or supporter of the subjects without mentioning the source of their reference (Nawai, 1391: 194; Rajabi, 1387: 200; Shabani, 1393: 154).among other works, we can mention the social history of Iran and the book of history. “Ravandi” tries to justify the concept of “Vakil al-Ra aya” with an explanation, regardless of its time context (Ravandi, 2:474/1354). In the book of Cambridge history, he writes about this nickname and how it was nicknamed “Khan Zand”: "As soon as he settled in Shiraz, he changed his title to “Vakil al-Ra aya” (i.e. the representative of the people)" (Avery, 2007:97).

Articles have also been written about “Karim Khan Zand” in connection with his title. “Iraj Tanhatan Naseri” has discussed this title in an article entitled "The Issue of Sovereignty and Its Legitimacy in the Era of Karim Khan". Without paying attention to the context of Karim Khan's period, the author narrates that "in 1179 AH, he called himself “Vakil al-Ra aya” with a new concept, and in other words, he considered the legitimacy of his government to be derived from the will of the people" (Tanhatan Naseri, 1382: 187). “Mehdi Dehghani” also discussed the title of “Vakil al-Ra aya” in a part of his article entitled "The Role of the Vakil al-daula in Afshari and Zand Governments" (Dehghani, 2018: 251). Two authors point out that Karim Khan changed his legitimacy from “Safavid” to the people, which is completely contrary to the time context of “Khan Zand”.

After the death of “Nader shah of Afshar”, “Karim Khan Zand “was able to dominate important parts of Iran by winning over the claimants of power. Due to the lack of legitimacy for his government, “Karim Khan Zand” considered “Ismail III” “Safavid”'s lawyer. For the first time, “Karim Khan” is mentioned under the title of “Vakil al-Ra aya” under the book “Majamal al-Tawarikh” from ‘Golestane”.

Many researchers have used this title regardless of the historical context and tried to interpret this change of title as a change of legitimacy from” the Safavid” king to the people. This means that, unlike in the past, when kings considered themselves as the shadow of God or the shadow of God on earth, for the first time “Karim Khan Zand” has introduced himself as a representative. This research answers these questions with a historical

method and a descriptive-analytical approach, relying on the content analysis of the documents and the critical study of the historical sources of the Zand and Qajar periods.

The method of collecting information is library. The results of this research show that in none of the contemporary sources of Karim Khan, the name of “Vakil al-Ra aya” is mentioned. Karim Khan's first nickname was "Khan" by those around him. After the defeat of the claimants of power and “Shah Ismail III” joining him, Karim Khan named himself “Vakil al-daula”. Before the Zand period, there was a position with the title of “Vakil al-Ra aya”, which had a customary and legal aspect and was not related to the title of Karim Khan, For the first time, the title of “Vakil al-Ra aya” is mentioned under the book “Majamal al-Tawarikh”. The following was written by “Amir Kohmarai” several years after the death of “Khan Zand”. “Kohmera”, who is the author of two works, has used the title of lawyer in the book “Raisali Shah Wazir”, and because of his interest in” Khan Zand” and on the other hand, he has mentioned this title by telling stories about “Khan Zand” when he fled to India from the Qajar attack. What has been noticed is the character of "Karim Khan Zand", who was given more attention due to the peace he brings to his territory and his generous behavior. On the other hand, later on, the title of " Vakil al-daula” was exaggerated and this title was mistaken for a position with the title of “Vakil al-Ra aya”, and later it was merged. On the other hand, the title of “Vakil al-Ra aya” dates back to the time of “Khan Zand”.

The title of “Vakil al-Ra aya” is in serious conflict from a legal and historical point of view, because a lawyer in jurisprudential and legal terms is someone who has been appointed by another person to do something by virtue of a power of attorney contract. It is very important from the constitution, as its legal concept existed, but its political concept did not exist in the relationship between the ruler and the governed. In fact, the relationship between the monarchy and the people has been the relationship between the subjects and the subjects, not the relationship of representation. On the other hand, political representation is a completely new concept and cannot be extended to the pre-modern era.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

وکیل‌الدوله یا وکیل‌الرعایا؛ پژوهشی در باب لقب کریم‌خان زند

فرهاد زینی‌وند نژاد ✉[۱]، سید هاشم آقاجری [۲]

۱. نویسنده مسئول دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، رایانامه: z.farhad@modares.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، رایانامه: aghajari@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۰۹/۰۹

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۲/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۲/۱۱/۲۳

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

کریم‌خان زند یکی از برجسته‌ترین اشخاصی است که پس از مرگ نادرشاه افشار توانست حکومت خود را بر بخش‌های مهمی از ایران تثبیت کند. درباره رفتار و منش او داستان‌های بسیاری در منابع مختلف نقل شده است که یکی از مهم‌ترین این نقل‌قول‌ها پیرامون لقب کریم‌خان زند، یعنی «وکیل‌الرعایا» است. بعدها بسیاری از پژوهشگران در پاسخ به چرایی انتساب این لقب به کریم‌خان زند دلایل بسیاری گفته‌اند که این دلایل با اسناد و منابع تاریخی و علاوه بر آن، با بافت سیاسی و اجتماعی جامعه پیشامشروطه ایران تطابق ندارد. از این رو پرسش اصلی این پژوهش آن است که لقب «وکیل‌الرعایا» در چه زمانی برای کریم‌خان به کار رفته و عوامل مؤثر بر کاربرد آن چیست؟ این پژوهش با رویکردی توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر تحلیل محتوای متن اسناد و مطالعه انتقادی منابع تاریخی دورهٔ زندیه و قاجاریه به پاسخگویی این پرسش‌ها می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که لقب وکیل‌الرعایا در منابع هم‌عصر کریم‌خان بازتابی ندارد و کریم‌خان زند نیز پس از شکست مدعیان، خود را وکیل‌الدوله اسماعیل سوم می‌دانست. نخستین بار کوهمره در ذیل مجمل‌التواریخ به دلیل علاقه به وی از کریم‌خان با لقب وکیل‌الرعایا یاد می‌کند که نگارش این ذیل، متأخر از زمانه کریم‌خان است. از طرفی آنچه مشخص است، بسیاری از پژوهشگران اطلاق لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان را دلیلی بر وجود نوعی رابطه سیاسی بین او و مردم می‌شمارند که ویژگی بارز نظم سیاسی دوران مدرن است؛ اما با توجه به اسناد و مدارک موجود می‌توان گفت که چنین برداشتی نمی‌تواند نمایانگر نوع رابطه مردم و حاکم در دوران زندیه باشد؛ زیرا با انقلاب مشروطه بود که ایرانیان توانستند نظم سیاسی قدمایی را کنار زده و نظم جدیدی مبتنی بر نمایندگی را در ایران اجرا کنند. بر این اساس می‌توان گفت که علاوه بر اسناد و مدارک تاریخی، ساختار سیاسی ایران در دورهٔ زندیه نیز نمی‌توانست جایگاهی برای وجود چنین رابطه‌ای باشد.

واژه‌های کلیدی: کریم‌خان زند، وکیل‌الدوله، وکیل‌الرعایا، وکیل السلطنه، وکیل.

استناد: زینی‌وند نژاد، فرهاد، آقاجری، سید هاشم؛ (۱۴۰۳). وکیل‌الدوله یا وکیل‌الرعایا؛ پژوهشی در باب لقب کریم‌خان زند: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۱۵۴-۱۲۷).
DOI: 10.22059/jhss.2024.368072.473670

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

آنچه امروزه در بررسی‌های تاریخی بسیار بر آن تأکید می‌شود، آن است که مفاهیم از اهمیت بسیاری برخوردار هستند. بررسی تاریخ ایران در چارچوب توجه به القاب و عناوین نیز حاکی از آن است که مفاهیم و به‌طور مشخص القاب و عناوین، بار سیاسی مهم و جایگاه مشخصی داشته‌اند. برای نمونه عناوینی مثل شاه، حاکم، امیر، خان و غیره هر کدام مفهوم مشخص و متمایز و همچنین جایگاه متناسب با خود را دارند و اهمیت این امر تا جایی بوده که حتی در دورهٔ اسلامی حکام مناطق مختلف از القاب خاصی برخوردار بودند. پژوهش درباره مفاهیم تاریخی نیازمند استفاده از منابع دست اول و توجه به بافت تاریخی و اجتماعی است. یکی از مشکلات برخی پژوهش‌ها آن است که استفاده از منابع دست اول در آثار آنها دیده نمی‌شود و تکیه اصلی استنادهای آنها بر پژوهش‌ها و منابع دست دوم استوار است.

از سقوط دولت صفویه تا برآمدن آقامحمدخان قاجار، مدعیان سلطنت برای داشتن مشروعیت، خود را وکیل‌الدوله بازماندگان خاندان صفوی همچون طهماسب دوم، شاه‌عباس سوم و شاه اسماعیل سوم می‌دانستند. در واقع تبار ایلی و گمنام مدعیان قدرت این اجازه را به آنها نمی‌داد که خود را شاه ایران بدانند. فتحعلی‌خان قاجار، نادرشاه (قبل از تاج‌گذاری) علیمردان‌خان بختیاری و کریم‌خان زند از این لقب برای حکومت کردن استفاده می‌کردند. کریم‌خان پس از پیروزی بر مدعیان قدرت خود را وکیل‌الدوله شاه اسماعیل سوم می‌دانست. در برخی منابع متأخر علاوه بر لقب وکیل‌الدوله از لقب «وکیل‌الرعایا» نیز برای کریم‌خان زند یاد شده است. درباره لقب وکیل‌الرعایا برخی از پژوهشگران بدون توجه به بافت تاریخی و اجتماعی زمانه کریم‌خان زند، از آن مفهوم برداشتی مدرن و پسامشروطه کرده‌اند. آنها این تغییر لقب را کوشش کریم‌خان برای تغییر مشروعیت از پادشاه صفوی به مردم تفسیر کرده‌اند که این مدعا با واقعیت تاریخی تناقض دارد. بر پایه گفته‌های بالا، سؤال اصلی این پژوهش آن است که لقب وکیل‌الرعایا در چه دوره‌ای برای کریم‌خان مورد استفاده قرار گرفت و عوامل مؤثر در این امر کدام‌اند؟ این پژوهش با رویکردی توصیفی- تحلیلی درصدد پاسخ به این سؤال است. روش گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

بدیهی است که تاکنون پژوهش‌های زیادی دربارهٔ کریم‌خان زند نگاشته شده که از آثار موجود می‌توان به کتاب *کریم‌خان زند* تألیف جان پری، *کریم‌خان زند و زمان او* از پرویز رجبی، *تاریخ زندیه، ایران در زمان کریم‌خان* از هادی هدایتی، *کریم‌خان زند* از عبدالحسین نوایی، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند* از غلامرضا ورهرام، *تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی در دوره‌های افشاریه و زندیه* از رضا شعبانی نام برد. آثار فوق به دلیل اینکه به جوانب مختلف

حکومت کریم‌خان پرداخته و در کنار آن به لقب کریم‌خان نیز اشاره کرده‌اند، به آنها پرداخته می‌شود. این تحقیقات از حیث محتوای ارجاع به لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان زند به سه قسمت تقسیم می‌شوند. به ترتیب پژوهشگرانی که به ذیل کتاب مجمل‌التواریخ، روضة الصفای رضاقلی خان هدایت ارجاع داده‌اند و تحقیقاتی که نامی از منبع خود نیاورده‌اند.

از این آثار نخست می‌توان به اثر هادی هدایتی اشاره کرد که نویسنده در اثر خویش در دو قسمت بدون ذکر منبع و در یک بخش نیز از ذیل کتاب گلستانه به‌عنوان منبع استفاده می‌کند (هدایتی،۱۳۳۴: ۱۲۳-۲۰۷). همچنین غلامرضا ورهرام نیز با استناد به ذیل کتاب گلستانه به این لقب اشاره کرده است (ورهرام، ۱۰۸:۱۳۸۵). جان پری با استناد به رضاقلی خان در کتاب روضة الصفای ناصری از لقب وکیل‌الرعایا برای وی استفاده کرده است (پری، ۳۰۷:۱۳۶۵). دیگر پژوهشگران همچون عبدالحسین نوایی، پرویز رجبی، رضا شعبانی نیز بدون نام بردن از منبع خود از کریم‌خان با عنوان وکیل‌الرعایا یا طرفدار رعیت نام برده‌اند (نوایی، ۱۹۴:۱۳۹۱؛ رجبی، ۲۰۰:۱۳۸۷؛ شعبانی،۱۵۴:۱۳۹۳). راوندی با توضیحی سعی دارد مفهوم وکیل‌الرعایا را بدون توجه به بافت زمانی‌اش توجیه کند (راوندی،۴۷۴:۲/۱۳۵۴). در کتاب تاریخ کمبریج نیز به این لقب و چگونگی ملقب شدن خان زند به آن این‌گونه می‌نویسد: «به‌محض آنکه در شیراز مستقر شد عنوان خود را به وکیل‌الرعایا (نماینده مردم) تغییر داد» (Avery,2007:97).

مقالاتی نیز درباره کریم‌خان زند در ارتباط با لقب وی نگاشته شده است. ایرج تنهاتن ناصری در مقاله‌ای با عنوان «مساله حاکمیت و مشروعیت آن در عهد کریم‌خان» به این لقب پرداخته است. نویسنده بدون توجه به بافت زمانی دورهٔ کریم‌خان این‌گونه نقل می‌کند که «در سال ۱۱۷۹ ق خود را وکیل‌الرعایا با مفهومی جدید نامید و به عبارت دیگر مشروعیت حکومتش را نشات گرفته از خواست مردم تلقی کرد» (تنهاتن ناصری،۱۸۷:۱۳۸۲). مهدی دهقانی نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقش منصب وکیل‌الدوله در حکومت‌های افشاریه و زندیه» در بخشی از مقاله خود به لقب وکیل‌الرعایا پرداخته است (دهقانی، ۲۵۱:۱۳۹۸). دو نویسنده به این نکته که کریم‌خان مشروعیت خود را از صفویه به مردم تغییر داده‌اند اشاره می‌کنند که این نکته با بافت زمانی خان زند کاملاً مغایرت دارد.

۳. تحولات مفهومی «وکیل»؛ از وکیل در تا وکیل‌الرعایا

وکیل در لغت به معنی جانشین، مدبر، کارگزار و نگاهبان است. در اصطلاح فقهی و حقوقی کسی است که به‌موجب عقد وکالت از طرف شخص دیگری برای انجام امری تعیین‌شده بدون این‌که اختیار انجام آن امر از منصوب عنه سلب شده باشد (حسینی دشتی، ۹۴۶:۵/۱۳۸۵). وکالت نیز یعنی اینکه انسان کسی را نایب خود در تصرف قرار دهد (لطفی، ۱۳۹۱:۳۰۳). طبق منابع منصبی به نام «وکیل در» در دورهٔ غزنویان وجود داشته که نماینده امرا و حکام اطراف در درگاه پادشاه بوده و

وظیفه وی انجام کارهای مربوط به آنها بر طبق مصالحشان بوده، همچنین در مواقع ضروری اخبار درگاه را به وی می‌رسـاندند. این نکـته نیز قابل ذکر اسـت که از واژه وکیل نیز استفاده می‌کرده‌اند (انوری،۴۵:۲۵۳۵). در منابع شیعه امامیه از اشخاصی به نام وکیل نام برده شده که این وکلا به نیابت از امام، متولی برخی از امور بوده‌اند (طوسی،۲۱۵:۱۴۲۳). در دورهٔ صفویه شاه اسماعیل اول، مقامی به نام وکیل نفس همایون ایجاد کرد. او حسین‌بیگ لِلِه را به این مقام منصوب کرد (خواندمیر،۴۶۹:۴/۱۳۳۳). این مقام به‌عنوان نایب پادشاه و نماینده وی در امور معنوی به‌عنوان مرشد کامل طریقت صفویه و در امور دنیوی به‌عنوان پادشاه محسوب می‌شد (سیوری،۳۱:۱۳۹۳). از آنجا که وی هم حاکم دنیوی و هم مرشد معنوی و روحانی بود، وکیلش نیز به همین معنی (قائم‌مقام) او محسوب می‌شد (Floor,2001:8). مقام مذکور تا دورهٔ محمد خدابنده با اندکی تغییر نام وجود داشت ولی در زمان شاه‌عباس اول لقب وکیل دیگر ثبت نشده است و پس از آن وزیر اعظم و اعتمادالدوله جای آن را گرفت (میرزا سمیعا،۸۴:۱۳۶۸). البته پس از مرگ شاه‌عباس، زینال‌خان شاملو مدت کوتاهی وکالت را در ابتدای سلطنت شاه‌صفی برای رتق‌وفتق امور سلطنت بر عهده گرفت (وحید قزوینی،۲۲۱:۱۳۸۳).

چند ماه قبل از سقوط اصفهان، شاه سلطان حسین در ۲۷ رجب ۱۱۳۴ ق/۱۷۲۲ م تهماسب دوم را به‌عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد (استرآبادی،۱۶:۱۳۹۰). محمود افغان در سال ۱۱۳۵ ق/۱۷۲۲ م توانست پایتخت صفویان را پس از حدود شش یا هفت ماه محاصره تصرف کند. وی پس از آنکه بر تخت نشست به نام خود سکه ضرب کرد (مستوفی، ۱۳۱:۱۳۷۵؛ حزین لاهیجی،۵۶:۱۳۳۲). سقوط دولت صفوی و هرج‌ومرج ناشی از آن، کل کشور را فرا گرفته بود و شاه تهماسب نیز با شنیدن حمله افغان‌ها به قزوین به تبریز فرار کرد و پس از آن افغان‌ها نیز به فرماندهی امان‌الله‌خان، قزوین را به‌آسانی تصرف کردند. تهماسب‌دوم پس از مدتی سرگردانی نزد فتحعلی‌خان قاجار رفت و پس از صلح با وی، به فتحعلی‌خان لقب وکیل‌الدوله داد. پس از کشته شدن خان قاجار، طهماسب دوم سردار خود طهماسب قلی‌خان (نادرشاه) را به سپهسالاری منصوب و او را وکیل السلطنه کرد (مستوفی،۱۳۷۵: ۱۴۱–۱۴۵؛ مرعشی،۸۱:۱۳۶۲).

در برخی از منابع از منصبی به نام وکیل‌الرعایا یاد شده که می‌توان از کم و کیف این منصب آگاه شد. در ماجرای زیاده‌خواهی‌های زکیخان و گرفتن مالیات گزاف از مردم اصفهان و کاشان، غفاری کاشانی به یکی از اشخاص که ملقب به وکیل‌الرعایا بوده اشاره می‌کند. طبق گزارش غفاری کاشانی پس از اجحاف کاظم‌خان بختیاری که از سوی زکیخان به حکومت کاشان منصوب شده بود، شخصی به نام آقا عبدالرزاق که گویا مردی به قول نویسنده: «صاحب غیرت و حسب الفرمان حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی وکیل رعایای آن ولایت بود» شبانه کاظم خان و نیروهایش را غافلگیر و به بند می‌کشد. پس از آن درگیری‌هایی رخ می‌دهد که کریم‌خان برای

سرسامان دادن اوضاع مجبور می‌شود به کاشان رجوع کند و در آخر مورد بخشش کریم‌خان قرار می‌گیرد (غفاری کاشانی،۱۳۶۹: ۲۲۲-۲۲۶). در تذکره شوشتر نیز از شخصی با نام وکیل‌الرعایا حاجی معصوم یاد شده است که علاوه بر نمایندگی مردم، وظایف حکومتی مرتبط با شغل خود به‌ویژه دریافت مالیات از اهالی را عهده‌دار بوده است (جزایری، بی‌تا:۹۵). در تاریخ جامع یزد نیز از این منصب در دورهٔ زندیه یاد شده که اهمیت آن به دلیل فاصله زمانی نگارش نسبت به دو اثر فوق کمتر است. در جریان به حکومت رسیدن محمدتقی‌خان در یزد نویسنده نقل می‌کند که آقا محسن وکیل‌الرعایا را به وکالت منصوب کرد (نائینی،۱۳۵۳:۳۰۹).

طبق گفتهٔ سر جان ملکم منصب وکیل‌الرعایا «یکی دیگر از صاحب‌منصبان دیوان عدالت که در سابق بوده و هنوز هم هست، شخصی است که او را وکیل‌الرعایا گویند. اگرچه حال از این منصب نامی بیش نیست، لکن معلوم می‌شود که مقصود از تعیین چنین شخصی اشتهار به عدل و انصاف است» (ملکم،۱۳۸۰:۲/۷۴۳). مشخص نیست که ملکم از چه منبعی برای مدعای خود استفاده کرده است. نکته قابل توجه این است که وی در سال ۱۲۴۸ ق/۱۸۳۳ م. فوت می‌کند و آن زمان هنوز مفاهیم جدید نیز وارد ادبیات نخبگان و دیوانیان نشده بود. از طرفی کتاب مزبور را در سال ۱۲۳۰ ق/۱۸۱۵ م. می‌نویسد.

با این حال از دورهٔ ناصری به بعد، به‌ویژه از مشروطه به بعد، کسانی در منابع یاد شده‌اند که ملقب به وکیل‌الرعایا بودند. از اشخاصی که با این لقب نام برده شده می‌توان به شخصی به نام حاج محمدتقی وکیل‌الرعایای همدانی نام برد. وی شخصی روشنفکر و درستکار از وکلای دورهٔ اول مجلس شورای ملی بود که در بین مردم به امانت‌داری شهره بود (بامداد،۱۳۷۱:۳/۳۲۵). هر چند بعدها از طریق منصبش سوء استفاده‌های بسیاری انجام داد. اعتمادالسلطنه نیز در باب دوازدهم المآثر الآثار از لقب وکیل‌الرعایا با عنوان لقبی که از سوی شاه اعطا می‌شده است نام می‌برد. او از شخصی با عنوان میرزا اسماعیل‌خان وکیل‌الرعایا که اهل قزوین بوده نام می‌برد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳:۱/۳۲۰). وی درباره القابی که شاه اعطاء کرده است می‌نویسد: «در بین القابی که در مدت این چهل سال از شاهنشاهی غیرمتناهی...مردم ایران از جانب دیوان داشته‌اند، خواه القاب «متمحضه» که فقط برشان و اعتبار و شرف و افتخار دلالت می‌کند و خواه سمات «مصطلحه» که از مشاغل و خدمات و مناصب و درجات کشف می‌نماید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳:۱/۳۱۰).

در اینجا باید به دو تفاوت بین این منصب و لقبی که خان زند طبق تحلیل پژوهشگران بدان ملقب شده اشاره کرد. نخست اینکه که منصب وکیل‌الرعایا دو جنبه عرفی و حقوقی داشته است. آنچه در اینجا باید بدان توجه کرد ناامنی گسترده در سراسر ایران پس از مرگ نادرشاه است که سبب شد در هر ده یا محله‌های شهرها، مردم با کمک بزرگان محلی برای مقابله با تهدیدات موجود به یک محل‌گرایی رو آورند. وکیل‌الرعایا در اینجا در واقع کسانی بودند که در مقابل

حاکم، دست‌درازی‌های فرماندهان نظامی و یاغیان سعی می‌کردند به نمایندگی از مردم از حقشان در مقابل آنها دفاع کنند. از طرفی منصب وکیل‌الرعایا طبق داده‌های موجود علاوه بر جنبه عرفی که بدان اشاره شد یک جنبه حقوقی نیز داشته است. متصدی منصب مذکور در واقع از نظر حقوقی کسانی بودند که از طرف حکومت در بین مردم به‌عنوان نماینده یا یک رابط نقشی ایفا می‌کردند. از طرفی برخی پژوهشگران با اشاره با تغییر لقب خان زند به وکیل‌الرعایا این تغییر لقب را به تغییر مشروعیت از سوی کریم‌خان می‌دانند، در نتیجه بین منصب وکیل‌الرعایا و لقب آن تفاوت بسیاری وجود دارد.

۴. کریم‌خان؛ از خانی تا وکیل‌الدوله

طایفه زندیه در نزدیکی ملایر در روستاهای پری و کمازان زندگی می‌کردند. زندها از طوایف لک لرستان که کلهر و زنگنه و مافی و باجلان را نیز شامل می‌شود، هستند (پری،۱۳۶۵:۲۴). ایناق دو پسر به نام محمدکریم‌خان و محمدصادق‌خان داشت که پسر بزرگ‌ترش محمدکریم‌خان پس از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ ق با طایفه و خانواده خود از ابیورد و درگز به موطن اصلی خود بازگشتند (نامی اصفهانی،۱۳۶۶: ۶-۷). کریم‌خان پس از ورود به موطنشان در آن نواحی توانست مناطق اطراف پری و کمازان را تصرف و مناطقی چون تویسرکان و کزاز نیز با وی همراه شدند. در اینجا کریم‌خان زند توانسته بود جایگاه ویژه‌ای نزد اطرافیانش به دست آورد، چنانکه گلستانه در این باره نقل می‌کند: «سرداران فرقه مذکور کریم بیک و محمد و شیخه و علی ویس زند بودند که به‌اتفاق یکدیگر کار می‌کردند و همه سرداران کریم بیک را به سرداری خود قبول و از گفته او تخلف جایز نداشتند» (گلستانه،۱۴۷:۲۵۳۶).

طبق آنچه در منابع آمده است، «خان» نخستین لقبی بود که برای کریم‌خان به کار برده شد و در منابع تاریخی درباره اعطای این لقب، دو روایت مختلف آمده است. به عقیدهٔ حسینی فسایی مؤلف فارسنامه، کریم‌خان و برادرش صادق‌خان با پیوستن به ابراهیم شاه در جنگ با عادل شاه به پاس مجاهدت‌هایشان از طرف ابراهیم شاه به لقب خانی مفتخر شدند (حسینی فسایی،۱۳۶۷ /۵۸۹:۱). گلستانه اعطای این لقب را از سوی سرداران کریم‌خان در جنگ با نیروهای مهرعلی خان تکلو می‌داند (گلستانه،۱۴۹:۲۵۳۶).

قدرت نمایی‌های کریم‌خان سبب درگیری وی با مهرعلی‌خان تکلو، حاکم همدان شد. طی نبردی که بین کریم‌خان و مهرعلی‌خان رخ داد کریم‌خان پیروز شد و با پیروزی بر نیروهای مهرعلی‌خان تکلو موقعیت خود را بهبود بخشید (همان:۱۵۱-۱۶۰). با این پیروزی شهرت خان زند از محدودهٔ همدان نیز بیرون رفته و او به‌عنوان یکی از مدعیان حکومت وارد عرصهٔ سیاست شد. این نکته نیز قابل ذکر است که پس از مرگ نادرشاه اوضاع ایران چنان آشفته بود که هر کدخدا یا خانی علم خودمختاری برافراشته و خود را پادشاه ایران و جانشین نادرشاه می‌دانست.

دومین لقب کریم‌خان زند که به آن ملقب می‌شود، وکیل‌الدوله است. کریم‌خان پس از پیروزی بر مهرعلی‌خان قصد تصرف خوانسار و گلپایگان که در دست علیمردان‌خان بختیاری بود را داشت که پس از جنگی که بین این دو خان لک و لر رخ داد، کریم‌خان توانست پیروز شود (گلستانه،۱۶۸:۲۵۳۶-۱۶۹). در این زمان علیمردان‌خان توانست دوباره تجدیدقوا کند و از طرفی رقابت بین او و ابوالفتح‌خان بختیاری که از سوی شاهرخ افشار بیگلربیگ اصفهان شده بود شدت می‌یافت (پری،۳۰:۱۳۶۵). علیمردان‌خان به تنهایی نتوانست اصفهان را تصرف کند، لذا با کریم‌خان متحد شد و توانستند ابوالفتح‌خان بختیاری را شکست بدهند (آصف، ۱۳۴۸:۲۴؛ گلستانه،۱۷۱:۲۵۳۶؛ نامی اصفهانی،۱۳۶۶: ۱۴-۱۵). پس از این نبرد قراردادی میان آنها منعقد گردید که بر اساس آن، میرزا ابوتراب به‌عنوان شاه‌اسماعیل سوم بر تخت نشیند و سکه و خطبه به نام او زده شود. علیمردان‌خان خود را وکیل‌الدوله نامید، کریم‌خان به سمت سرداری کل عراق و ابوالفتح خان نیز به حکومت اصفهان منصوب گردید (گلستانه،۱۷۲:۲۵۳۶؛ نامی اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۵-۱۶).

کریم‌خان پس از چهل روز با لشکری به‌سوی غرب ایران حرکت کرد در این زمان علیمردان‌خان از غیبت او استفاده کرد و با نقص پیمان، ابوالفتح‌خان را به قتل رساند و حاجی باباخان عموی خود را به امور حکومت منصوب کرد. هرچند مؤلف رستم التواریخ معتقد است که اختلافات بین دو خان بختیاری باعث این اتفاق شد (نامی اصفهانی، ۱۷:۱۳۶۶؛ آصف،۲۵۲:۱۳۴۸). علیمردان‌خان با اسماعیل سوم برای تسخیر فارس به آنجا حرکت کرد، وی توانست صالح خان بیات را شکست دهد. دوران حکومت علیمردان‌خان، همراه با ظلم و ستم زیادی برای مردم فارس و اصفهان بود، به‌طوری که نامی در این باره نقل می‌کند که: «از دستبرد و تاراج و اجحاف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمغا و باج اضرار کلی بمستغنی و محتاج رسانید» میرزا محمد کلانتر که خود شاهد ظلم و ستم علیمردان‌خان بوده می‌نویسد: «اگرچه شش ماه بیشتر زمان تسلط و بیداد آن سگ نبود لیکن در نظر ما شش سال بلکه زیاده می‌نمود،...» (نامی اصفهانی، ۱۸:۱۳۶۶؛ کلانتر فارس، ۴۲:۱۳۶۲). کریم‌خان با شنیدن خبر قتل ابوالفتح‌خان سریع خود را به اصفهان رساند و باباخان را شکست داده و صادق‌خان را به‌عنوان حاکم اصفهان منصوب کرد (نامی‌اصفهانی،۱۹:۱۳۶۶). کریم‌خان پس از شکست علیمردان‌خان در سال ۱۱۶۵ ق توانست موقعیت خود را بسیار مستحکم کند. گلستانه دربارهٔ آمدن اسماعیل سوم نزد کریم‌خان و لقب وی این‌گونه می‌نویسد که: «کریم‌خان که از آمدن شاه اسماعیل مطلع گردید، با خوانین به استقبال شتافته و حضرت شاهی را به اصفهان آورده، بر تخت سلطنت متمکن و خود را وکیل‌الدوله نامیده بجمیع ممالک عراق عمال از طرف خود مقرر نمود» (گلستانه،۱۸۲:۲۵۳۶).

طبق منابع کریم‌خان از لقب وکیل‌الدوله برای خودش استفاده می‌کرد و به قول گلستانه خود را وکیل‌الدوله اشتهاد داد (همان:۱۹۲-۱۹۳). این نکته نیز قابل ذکر است که شاه اسماعیل سوم نیز برای کسب مشروعیت همچون بازیچه‌ای بین سرداران مختلف دست به دست می‌شد.

۵. بررسی نام وکیل‌الرعایا در منابع زندیه

از منابع هم‌عصر کریم‌خان زند می‌توان به کتاب‌های مجمل‌التواریخ نوشته گلستانه، گیتی گشای نامی، روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس و گلشن مراد از غفاری کاشانی، محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین از محمد شفیع حسینی عاملی و وقایع السنین و الاعوام از عبدالحسین خاتون‌آبادی اشاره کرد؛ مجمل‌التواریخ از گلستانه به دلیل همراهی نویسنده با اردوی زند تا سال ۱۱۶۹ ق. از اهمیت خاصی برخوردار است. نویسنده بعد از این تاریخ به هندوستان سفر کرده و ادامه کتاب را نیز در آنجا به اتمام می‌رساند. گلستانه ضمن پرداختن به جزئیات چگونگی به قدرت رسیدن و مستحکم کردن جایگاه خان زند در مقابل مدعیان قدرت، از لقب وکیل‌الدوله که کریم‌خان برای خود استفاده می‌کرده است، یاد می‌کند (گلستانه،۱۸۲:۲۵۳۶). چنانکه در سطور بالا نیز بدان اشاره شد کریم‌خان خود را وکیل‌الدوله اسماعیل سوم می‌دانست (همان:۱۹۲-۱۹۳) نامی اصفهانی مؤلف اثر تاریخ گیتی گشا از دیگر منابع هم‌عصر و مهم کریم‌خان زند و دورهٔ زندیه است. وقایع‌نگار دربار کریم‌خان درباره حوادث سال ۱۱۶۵ ق از کریم‌خان با نام وکیل‌الرعایا یاد نکرده است (نامی اصفهانی،۱۳۶۶: ۱۹-۲۵). نویسنده از خان زند در اثر خویش با لقب وکیل به‌طور مکرر یاد کرده است (همان:۲۲۴،۱۱۴،۹۴...). کتاب گلشن مراد از ابوالحسن غفاری نقاش و منشی کریم‌خان زند از منابع هم‌عصر کریم‌خان و درباری عصر زندیه است. نویسنده اگرچه کتاب خودش را در دورهٔ علی‌مرادخان نگاشته و آن را بدو تقدیم می‌کند، اما در تمام متن کتابش به‌طور اغراق‌آمیز از کریم‌خان زند تمجید و تعریف می‌کند. با این حال وی از لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان در کتابش استفاده نکرده و بیشتر القابی چون «خدیوسکندرفر» و غیره را برای او به کار برده است. این نکته نیز قابل ذکر است که در ذیل وقایع سال ۱۱۷۲ ق بعد از شرح شکست محمد حسن‌خان از کریم‌خان دربارهٔ اسماعیل سوم می‌نویسد: «حسب‌الامر حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی روانهٔ آباده و اسباب عیش و تمکن او در آنجا آماده شد» (غفاری کاشانی، ۱۱۰:۱۳۶۹). میرزا محمد که در دربار کریم‌خان رفت و آمد داشت و برای چهارده سال کلانتر فارس هم بود از لقب وکیل‌الرعایا برای خان زند استفاده نکرده است. کلانتر در روزنامه از کریم‌خان با عنوان وکیل، خاقان وکیل نورالله یاد کرده است (کلانتر فارس،۱۳۶۲: ۴۵-۴۷-۶۲-۶۳-۶۹). مؤلف محافل المومنین که اثر خویش را در سال ۱۱۹۰ قمری به تحریر آورده، ضمن تمجید از خان زند می‌نویسد: «محمدکریم‌خان که از راه آداب و کوچک دلی خود را شاه ننامیده و مخاطب به وکیل دولت گردانیده» (حسینی عاملی،۱۳۹:۱۳۸۳). حسینی عاملی که در دورهٔ کریم‌خان

شیخ‌الاسلام قزوین بوده، خان زند را بسیار ستوده و به تعریف و تمجید او پرداخته است. نویسنده ذیل دوم کتاب وقایع السنین که در دورهٔ کریم‌خان زندگی می‌کرده در اثر خویش، به لقب وکیل‌الرعایا اشاره‌ای نشده است (خاتون‌آبادی،۱۳۵۲: ۱۵۷۱-۵۷۴).

از منابع پس از مرگ کریم‌خان مرعشی مؤلف مجمع التواریخ به‌طور خلاصه به کریم‌خان زند پرداخته است. بخش مهمی از کتاب به اثر گلستانه، مجمل‌التواریخ شبیه است. نویسنده که در ایام نگارش کتاب در هند بوده و اثرش از منابع متأخر عصر زندیه است در شرح حوادث و درگیری بین کریم‌خان و محمدحسن خان در سال ۱۱۷۲ ق. به این رخداد اشاره می‌کند. کریم‌خان پس از شکست محمدحسن خان قاجار، شاه اسماعیل را در آباده مستقر و خود را وکیل السلطنه نامید (مرعشی، ۱۴۹:۱۳۲۸). قزوینی در کتاب فواید الصفویه ملقب شدن خان زند را در ذیل نبرد کریم‌خان بر خان قاجار و پیروزی وی ذکر می‌کند. در اینجا نویسنده از لقب وکیل السلطنه برای خان زند استفاده می‌کند (قزوینی،۹۴:۱۳۶۷). شیرازی در بررسی حوادث پس از مرگ کریم‌خان و شرح اقدامات جانشینان وی، ضمن توصیف و تمجید از کریم‌خان، نویسنده برای کریم‌خان از واژهٔ وکیل‌الرعایا استفاده نکرده است (شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۱-۳۳). نکته بسیار مهم و قابل توجه، آشفتگی سال‌هایی است که کریم‌خان به وکیل السلطنه ملقب شده است. هرچند در اینکه وی وکیل‌الدوله یا وکیل السلطنه شاه اسماعیل سوم بوده شکی نیست.

سیاحان و جهانگردان اروپایی در قرن دوازدهم به دلیل وجود ناامنی گسترده و جنگ‌های داخلی و خارجی چندان به ایران سفر نکردند. از این رو سفرنامه چندانی در دورهٔ زندیه در دست نیست. گزارش کارملیت‌ها از منابع مهم این دوره هستند. در یکی از گزارش‌های سال ۱۱۷۸ ق اسقف کرنلیوس درباره کریم‌خان می‌نویسد که کریم‌خان در حال حاضر تحت عنوان وکیل بر بخشی از ایران حکومت می‌کند (گزارش کارملیت‌ها، ۱۰۴:۱۳۹۸). وی در ادامه به خوبی به جایگاه کریم‌خان و لقب وی اشاره می‌کند:

«از آنجا که خون سلطنتی در رگ‌های کریم‌خان جریان ندارد و دارای اصل و نسب پایین و نژاد پستی است، تاکنون جرئت نکرده است لقب پادشاهی بر خود بنهد، زیرا به خوبی پیش‌بینی کرده است که اگر چنین اقدامی انجام دهد ایرانیان متلون المزاج را از اطاعت خود بیزار خواهد کرد و او را غاصب خواهند نامید. به همین علت تاکنون لقب وکیل را اختیار کرده که به معنای نماینده و برای ما معادل نائب السلطنه است» (همان:۱۰۸).

یکی از مهم‌ترین سفرنامه‌های دورهٔ زندیه متعلق به جهانگرد آلمانی کارستِن نیبور است. وی در سفـرنامه‌اش اشاره می‌کند که کریم‌خان خودش را وکیـل ایران می‌نامد. در ادامه وی نقل می‌کند که او شاه اسماعیل سوم را که در سال ۱۷۷۶ م/۱۱۷۹ ق بین ۲۲ تا ۲۴ سال سن دارد را در آباده نگه می‌دارد (نیبور،۱۵۷:۱۳۹۰). این نکته نیز قابل ذکر است که نیبور نیز اسمی از وکیل‌الرعایا نیاورده است. باید اذعان کرد که بسیاری از گزارش‌های وی در مورد اوضاع اقتصادی، اجتماعی و غیره بسیار دقیق است. از طرفی، وی که از جنوب ایران وارد و به شیراز

می‌رود و وارد کاخ بیگلربیگ شیراز می‌شود، اگر گزارش در این باب به گوشش می‌رسید، قطعاً ثبت می‌کرد. باید به این نکته اشاره کرد که نیبور نیز اسمی از وکیل‌الرعایا نیاورده است. در سفرنامه‌ای از یک گیاه‌شناس و پزشک آلمانی، به نام یوهان گتلیب گملین دربارهٔ کریم‌خان زند این‌گونه می‌نویسد که او خودش را حامی مردم [۱] می‌خواند (Gmelin, 2007: 72). البته مترجم همین سفرنامه این واژه را به وکیل‌الرعایا ترجمه کرده است (گملین،۱۳۹۳:۱۱۶). ویلیام فرانکلین نیز در سفرنامه‌اش کریم‌خان را با عنوان وکیل [۲] یاد می‌کند(Franklin:300). جورج فورستر نیز از لقب وکیل‌الرعایا برای خان زند یاد نکرده است. وی در سفرنامه خودش به اینکه کریم‌خان زند خود را نایب‌السلطنه اعلام کرده، اشاره می‌کند(Forster,1808/2:271).[۳]

یک بخش دیگر منابع، اسناد به جا مانده از آن دوران به‌خصوص اسناد مربوط به کمپانی هند شرقی است.[۴] این اسناد نامه‌نگاری‌های بین سرکنسول انگلیسی و کریم‌خان در باب مسائل تجاری است. در یک نامه که در ۲۸ مارس ۱۷۷۷ م/۱۱۹۱ ق. نگاشته شده، از تأخیر در رسیدن پیام کریم‌خان به بصره به دلیل بازداشت قاصد بوشهر توسط علی‌محمد خان شکایت می‌کند و از کریم‌خان می‌خواهد که توهین‌های زیادی را که کارکنان شرکت در بصره متحمل شده‌اند، جبران کند (IOR/R/15/1/2). در نامه‌ای دیگـر درباره بسـته‌هایی که از بصره دریافت شده و برای کریم‌خان ارسال شده، صحبت می‌شود. مشـکلات کارکنان شـرکت در بصره و مذاکرات با کریم‌خان در این مورد به‌تفصیل بیان شده است. ورود کاپیتان بازرگانی جیمز اسکات و کاپیتان بتسی دیوید فیلیپس گزارش شده است. در این نامه آمده که حساب‌های ماهانه آگوست تا فوریه ضمیمه شده است و سایر موارد مالی را مورد بحث قرار می‌دهد (IOR/R/15/1/2). در نامه هنری مور، نماینده شرکت هند شرقی در بصره، به جرج اسکیب [۵] پیام داده شده که شیراز را ترک کند (IOR/R/15/1/1). تعداد بسیاری از این نامه‌ها در دست است که در اینجا به اختصار چند نامه را شرح دادیم. در این مکاتبات هیچ نامی از لقب وکیل‌الرعایا به میان نیامده است.

۶. کوهمره و ذیلی بر کتاب مجمل‌التواریخ

زین‌العابدین کوهمره ملقب به امیر نویسنده ذیل مجمل‌التواریخ و رساله تدابیر و شاه و وزیر است که اطلاعات چندانی از زندگی مؤلف کتاب موجود نیست. آنچه در دست است مربوط به گزارش فسایی است که از دو شاخه خوانین کوهمره فارس چنین یاد می‌کند:

«حکومت این بلوک از قدیم در سلسله خوانین کوه مره بود مانند رئیس قاسم خان و پسرش رئیس محمود شاه و پسرش رئیس ابو تراب و پسرش ابوالحسن خان و پسرش محمدباقر خان و سلسلهٔ دیگر مانند احمدشاه خان و فضل اللّه خان و صدر اللّه خان و میرزا احمدخان و اسد اللّه خان ولد نصر اللّه خان از حکومت منسلخ گشته و اکنون از خطوربط و انشاء، معیشتی دارد، چند سال است از آن خاندان بیرون رفته است و اکنون ضابط کوه مره شکفت ملا برفی کوه مره‌ای است» (حسینی فسایی،۱۳۶۷:۲/۱۴۹۹).

کوهمره در تمام این ذیل از لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان زند استفاده کرده است. وی ضمن پرداختن به ماجرای پیوستن اسماعیل سوم به کریم‌خان به ماجرای وکیل‌الرعایا شدن وی اشاره نکرده است. نویسنده ضمن تمجید از رفتار کریم‌خان این‌گونه می‌نویسد: «شاه اسماعیل را در قلعه آباده جای داد و وسایل رفاه و آسایش او را فراهم کرد؛ و خود را وکیل‌الرعایا یا وکیل الخلایق خواند» (گلستانه، ۲۵۳۶: ۴۵۴-۴۶۰). چند نکته درباره این لقب که از سوی کوهمره نقل شده وجود دارد. نخست اینکه نویسنده از سالی که خان زند خود را بدین لقب نامیده، اشاره نکرده است. از طرفی همان‌طور که در منابع دورهٔ خان زند بدان اشاره شد هیچ اشاره‌ای به این موضع که بسیار هم مهم بوده نشده است. نکته قابل توجه ادبیات ستایش گرایانه کوهمره در ذیل کتاب بسیار چشمگیر و قابل توجه است که داستان‌هایی از مکارم اخلاقی وی بیان می‌کند. این ادبیات ناشی از علاقه نویسنده نسبت به شخصیت خان زند است (همان: ۴۶۰-۴۶۲). در کتاب دیگر نویسنده، یعنی رساله تدابیر شاه و وزیر نیز از لفظ وکیل‌الرعایا استفاده نشده است و نویسنده در این کتاب از کریم‌خان بسیار به نیکی یاد می‌کند (کوهمره‌ای،۱۳۸۴: ۱۹-۲۰).

امیر کوهمره به خواست جان ملکم کتاب رساله تدبیر شاه و وزیر را می‌نویسد. از طرفی انگیزه وی در ذیل کتاب گلستانه تصحیح اشتباهات درباره جانشینان خان زند است (کوهمره، ۱۶:۱۳۸۴؛ گلستانه،۳۴۴:۲۵۳۶). نویسنده در اثر خویش از لقب وکیل‌الرعایا استفاده نکرده است و با نگاهی تمسخرآمیز مال دوستی و حریص بودن آغامحمدخان را بیان می‌کند. هرچند در این رساله از اخلاق و مروت شاه قاجار هم صحبت کرده است (کوهمره،۱۳۸۴: ۳۸-۴۳-۵۳). این نکته نیز قابل ذکر است که نوع ادبیات وی درباره رابطه شاه و مردم در کتاب رساله تدابیر شاه و وزیر همان ادبیات متون کهن است. وی هنگام حمله نیروهای قاجار از شیراز به هندوستان گریخت و در آنجا به سفارش ملکم کتاب مزبور را نگاشت (همان:۶). این فرضیه مبنی بر این‌که وی به‌واسطه آشنایی با مفاهیم جدید در هندوستان به تأثیر از انگلیسی‌ها، از این لقب استفاده کرده نیز با توجه به شـواهد موجود در کتابش، درست نیست. به‌طور مثال، کوهمره در کتاب مزبور می‌نویسد:

«چنانچه روزی حاجی ابراهیم‌خان شیرازی وزیر اعظم او عرض نمود که رعایای فلان ملک استدعای آن دارند که شاه آنها را به حضور طلبیده، در باب امور ملکی آنها دو کلمه حرف فرموده باشند که اگر التماس آنها قبول افتد، مبالغ بسیار از پیشکش... آقا محمدخان گفت مارا چه مناسب است که با همه کس سخن گوییم و همه قسم مردم را به حضور طلبیم؟» (کوهمره‌ای،۱۳۸۴:۴۳).

۷. بررسی نام وکیل‌الرعایا در منابع قاجاریه

نخستین بار در منابع تاریخ‌نگاری دورهٔ قاجار لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان زند در کتاب روضة الصفای ناصری از رضاقلی خان هدایت که وی نیز از ذیل مجمل‌التواریخ استفاده کرده، یاد شده است. پیش از بررسی این اثر، نخست به منابع قبل از نگارش روضة الصفا پرداخته می‌شود.

ساروی مؤلف تاریخ محمدی در کتابش از لقب خاصی برای خان زند استفاده نکرده و در سراسر اثر خویش به نام کریم‌خان یا محمدکریم‌خان اکتفا کرده است (ساروی،۱۳۷۱: ۴۵،۴۴،۳۸،۳۳،۳۲...). آصف در کتاب رستم التواریخ، کریم‌خان را با لقب وکیل و وکیل‌الدوله یاد می‌کند تنها در ابتدای کتاب از واژۀ وکیل‌الرعایا یاد می‌کند که آن در پاورقی کتاب توسط مصحح آن افزوده شده است (آصف،۱۲:۱۳۴۸). در رساله‌ای دیگری از رستم الحکما به‌صراحت از وکیل‌الدوله یاد می‌کند: «... کریم‌خان زند همت بلند ایران‌مدار خلد آشیان وکیل‌الدوله ملوک صفویه که از ...» (زرگری نژاد،۲۲۷:۲/۱۳۹۸). سر هارفورد جونز نیز از کلمه وکیل برای کریم‌خان استفاده کرده است (جونز،۱۰:۲۵۳۶). سر جان ملکم نیز به این نکته که وی خود را وکیل می‌دانست اشاره دارد (ملکم،۵۳۲:۲/۱۳۸۰). اقبال چلاوی درباره کریم‌خان می‌نویسد که خان زند خود را وکیل دولت شاه اسماعیل سوم می‌دانست (اقبال چلاوی:۲۵). عبدالرزاق دنبلی از مورخان دربار قاجار درباره کریم‌خان می‌نویسد: «... به فرمان کریم‌خان در قریه آباده منزل گرفت و بجهت اخراجات یومیه او هر روزه مبلغ یک تومان تبریزی معین گردید. کریم‌خان خود را وکیل او نامیده، اگر کسی او را به لفظ شاه خطاب کردی، از فروتنی بالفور عتاب کردی» (دنبلی،۳۱:۲/۱۳۴۹). همچنین از او با عنوان داور زند هم یاد کرده است. در شرح حالی که وی از شاعر هم‌عصر خان زند دارد، صباحی بیگدلی در شعرش از خان زند به «خسرو عادل» یاد کرده است (همان،۴۰۸:۱ -۱۶۲). دنبلی در دیگر اثر خود نیز از لقب وکیل‌الرعایا یادی نکرده است (دنبلی،۱۳۸۳: ۴۴-۴۷). در کتاب منتظم ناصری نیز روایتی همچون دیگر منابع تاریخ‌نگارانه عصر زندیه مشاهده می‌گردد: «میرزا ابو تراب ملقب به شاه اسماعیل که با علیمردان‌خان بود به کریم‌خان پیوست و علیمردان‌خان راه فرار پیش گرفت و کریم‌خان به اصفهان آمد» (اعتمادالسلطنه،۱۱۵۰:۲/۱۳۶۴). البته وی پس از پیروزی کریم‌خان بر محمدحسن‌خان در داخل متن از لقب وکیل برای او استفاده می‌کند. لسان الملک سپهر در این باره این‌گونه نقل می‌کند: «مع القصه محمدحسن خان را هر روز عدت و شوکت بر افزون گشت تا آنگاه‌که کریم‌خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابو تراب دخترزاده شاه سلطان حسین را شاه اسماعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند» (سپهر،۱۷:۱/۱۳۷۷). سپهر نیز این واقعه را در سال ۱۱۶۵ ق ذکر کرده است. اعتضادالسلطنه دربارۀ کریم‌خان این‌گونه می‌نویسد: «از طرف کریم‌خان میرزا ابو تراب دخترزاده سلطان حسین را جلوس داد و او را شاه اسماعیل ثانی لقب نهاد و خود را به وکیل‌الدوله ملقب ساخت» (اعتضادالسلطنه،۱۶:۱۳۷۰). البته این نکته قابل ذکر است که نگارنده به‌اشتباه از اسماعیل ثانی[۶] یاد می‌کند در حالی که شخص موردنظر ما اسماعیل سوم است.

همان‌طور که اشاره شد، نخستین بار رضاقلی خان هدایت از لقب وکیل‌الرعایا برای کریم‌خان در کتاب روضة الصفا استفاده می‌کند. رضاقلی خان از شخصیت‌های برجسته فرهنگی، ادبی و

سیاسی دورهٔ قاجار است. وی در ۱۲۷۰ ق. به بعد کار ذیلی بر روضة الصفا را به اتمام رسانده است. هدایت ابتدا روایـتی تاریخی در مورد ملقـب شدن کریـم‌خان به وکیل را این‌گونه بیان می‌کند: «شاه‌اسمعیل از پیش سپاه علیمردان‌خان به‌صف کریم‌خان گریخته، علیمردان‌خان منهزم شد و کریم‌خان شاه‌اسمعیل را در دست گرفته و خود را لقب وکالت داد و بوکیل معروف شد» (هدایت، ۷۰۸۹:۹/۱۳۸۰).

در سال ۱۱۷۹ ق. کریم‌خان لقب خود را از وکیل‌الدوله به وکیل‌الرعایا تغییر داد (همان،۷۱۶۱-۷۱۶۰). نویسنده در بخشی از کتاب به رفتار و منش کریم‌خان با عنوان «صفات حمیده و کرامات کریم‌خان وکیل‌الرعایا» می‌پردازد. هـدایت نقل می‌کند: «خود را شاه نمی‌خواند و وکیل‌الرعایا می‌شمرد و از جور و اعتساف دور و...» (همان:۷۲۰۹). نکته مهم و قابل توجه فاصله زمانی بین نگارش منابع دست‌اول دورهٔ زندیه و منابع متقدم دورهٔ قاجاریه است. از طرفی در سال ۱۱۷۹ ق در هیچ‌کدام از منابع قبل از روضة الصفا به این رخداد اشاره نشده است، حتی اگر فرض را بر آن باشد که کریم‌خان پس از مرگ شاه‌اسماعیل سوم خود را به این لقب ملقب کرده اشتباه است چراکه شاه‌اسماعیل سوم در سال ۱۱۸۷. ق فوت می‌کند. اگر کریم‌خان زند به این لقب ملقب می‌شد، در منابع محلی مهمی چون فارسنامه ناصری از آن یاد می‌شد. حسینی فسایی اگرچه در کتابش از منابع هم‌عصر زندیه استفاده کرده، عنوان وکیل را برای کریم‌خان بعد از شکست علیمردان‌خان یعنی سال ۱۱۶۵ ق به کار می‌برد. او نیز ضمن اشاره نکردن به وکیل‌الرعایا این‌گونه بیان می‌کند که کریم‌خان تا زمان مرگ لقبش وکیل بود (حسینی فسایی،۵۸۸:۱/۱۳۶۷).

۸. وکیل‌الرعایا و ساختار سیاسی حاکم بر جامعه ایران

در سرشت تاریخ اندیشه سیاسی ایران، درباره مسئله قدرت و چگونگی حکومت بر مردم و جایگاه شاه در مقابل مردم بسیار بحث شده که بخش عمده سیاست‌نامه‌ها و خدای‌نامه‌ها به این مسئله پرداخته‌اند. در منابع مربوط به اندیشه سیاسی تا پیش از انقلاب مشروطه در تاریخ ایران، منطق روابط شاه یا سلطان با مردم به رابطهٔ شبان و رمه یا راعی و رعیت تعبیر می‌شد. در واقع شاه یا سلطان در راس هرم قرار می‌گرفت و دیوان‌سالاران، نظامیان و غیره در مراتب پایین قرار می‌گرفتند. مشروعیت و قدرت سیاسی پادشاه از منبعی فراتر از مردم گرفته شده بود. در سنت پیشا اسلامی «فره ایزدی» به شاهان قدرت فرا انسانی و مشروعیت می‌بخشید، به طوری که در کتاب کارنامه اردشیر بابکان نیز این‌گونه به فره اشاره کرده است: «چنی گویند که فره کیانی که به دور بود، اکنون در پیش اردشیر ایستاده و اندک‌اندک همی رفت تا او را از گذرگاه سخت دشمنان بی‌گزند بیرون آورد» (کارنامه اردشیر بابکان، ۲۶:۱۳۲۹).

آگاهی از روابط قدرت بین شاه و رعیت مستلزم فهم ساختار سیاسی و اجتماعی آن دوران است. نظام الملک به‌خوبی این وضعیت را شرح داده است:

«ایزد تعالی اندر هر عصری و روزگاری یکی از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و درِ فساد. آشوبو فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دل‌ها و چشم خلایق بگستراند تا مردم اندر عدل او روزگار کمی گذارند و آمن همی‌باشند» (نظام الملک،۱۳۸۶: ۱۰).

شاه حافظ رعیت بود و رعیت در دست شاه امانتی بود که خداوند بدو داده بود. لذا چرخهٔ زندگی رعیت تا حدود زیادی وابسته به ظل الله بود، چنانکه به قول سعدی: «عمل پادشاه ای برادر دو طرف دارد امید و بیم یعنی امید نان و بیم جان» (سعدی،۱۳۹۸: ۳۲). [۷] یکی از القاب شاهان ظل الله بود که در آثار تاریخ‌نگارانه و غیر تاریخ‌نگارانه بدان اشاره شده است. این لقب نوعی مشروعیت بخشی از سوی خداوند بود که برگرفته از حدیثی مجعول منتسب به پیامبر اسلام (ص) است که می‌فرمایند: «السُّلطانُ ظِلُّ اللّهِ فی الأرضِ، فَمَن غَشَّهُ ضَلَّ و مَن نَصَحَهُ اهتَدی». در تعریف ظل الله، غزالی می‌نویسد: «چنانک به اخبار می‌شنوی که سلطان ظل الله فی‌الارض یعنی بزرگ و برگماشته خدایند بر خلق پس بباید دانستن که او را آن پادشاهی و فرّ ایزدی داد از این روی طاعت ایشان باید داشت» (غزالی،۱۳۱۷: ۳۹-۴۰). نجم رازی درباره ظل الله می‌گوید: «پس محقق گشت که پادشاهی و مملکت وسیلتی بزرگ است و در تقرب بحضرت عزت و سلطنت خلافت حق است و از اینجاست که سلطان ظل الله باشد، زیرا که سایه هر چیز خلیفه آن چیز باشد» (رازی،۱۳۸۳: ۴۲۹). در سیاست‌نامه‌ها و شریعت‌نامه‌ها، به بحث رابطهٔ بین شاه/سلطان و مردم که یکی از مهم‌ترین مباحث بوده، همواره اشاره شده است. ماوردی با استناد به سورهٔ نسا آیه ۵۹ امام، سلطان، خلیفه را اولی‌الامر می‌داند (ماوردی،۱۴۰۹: ۳-۴). ابن جماعه درباره حق حاکم اسلامی (سلطان، خلیفه، امام) بر مردم حقوق دهگانه‌ای قائل شده است. از دیدگاه وی نخستین حقی که امام بر امت دارد، این است که در ظاهر و باطن و هر کاری که وی انجام می‌دهد به‌جز معصیت از او اطاعت کنند (ابن جماعه،۱۴۰۵: ۶۱-۷۱). فضل‌الله روزبهان خنجی در مهمان نامه بخارا در این مورد می‌گوید: «... پادشاه سایه ایست از سایه‌های خداوند متعالی که منضم می‌شود و پناه می‌گیرد به‌سوی او هر عاجزی از رعیت... علما در ظل الله دو معنی گفته‌اند یکی آنکه پادشاه در شوکت و اقتدار حاکی از شوکت و اقتدار الهیست که هر چه او کند و گوید از آن نتوان پرسید و کس را قوت اعتراض در افعال و اقوال او نباشد» (خنجی،۱۷:۲۵۳۵). محقق سبزواری نیز در روضة الانوار ضمن آوردن براهین عقلی بر اهمیت پادشاه و حکومت به این مسئله پرداخته و پادشاه را به رعایت عدالت و برقراری شرع و غیره توصیه کرده است (سبزواری،۱۳۸۱: ۳۲-۳۳).

اگرچه سیاست‌نامه یا رسالهٔ سیاسی از دورهٔ زندیه در دست نیست با این حال با بررسی متون دست اول این می‌توان به مبانی نظری پادشاهی در دورهٔ کریم‌خان پی برد. نویسنده تاریخ گیتی گشا درباره ارتباط بین شاه و رعیت می‌نویسد:

«سروران حکمران و صاحب‌کشوران جهانبان گلهٔ خالق جهان را شبانند و متاع ناموس و کالای جان بندگان خالق انس و جان را پاسبان. شبان چون بمستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال بمتاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند» (نامی‌اصفهانی،۱۳۶۶:۲۳۲).

غفاری کاشانی «ظهور پادشاهان عادل دین پرور» را سبب «انتظام امر عالم» می‌داند (غفاری کاشانی،۱۳۶۹:۳۳). وی در ادامه درباره جایگاه پادشاه ضمن اشاره به ظل الله بودن مقام پادشاهی می‌نویسد: «مرتبهٔ عظیم سلطنت نشانه‌ای از منزلت حضرت الهی است» (همان:۲۰۲). نکته قابل توجهی که او بدان اشاره کرده، درباره مقام پادشاهی و دوام آن است که به قول نویسنده «اصلاً به تعمیر شخص مشارکت استحکام نگیرد» و دوام پادشاهی به عنایت الهی بستگی دارد (همان:۲۰۳). گلستانه نیز در ادبیاتی هم‌سو با غفاری و نامی که با سرشت اندیشه سیاسی کهن ایرانی نیز هماهنگ است درباره مقام پادشاهی می‌نویسد:

«بر مستعمان نکته سنج و دانایان محفل دانایی و... مخفی و مستور نخواهد ماند که مردم ایران پادشاه جم جاه را ظل الله و اوامر و نواهی حضرتش را بجان و مال خود نافذ دانسته در طریق جانسپاری و متابعت و فرمان برداری گوی سبقت در میدان نیکنامی از سایر همگنان در عرصه جهان ربوده‌اند» *(گلستانه،۲۵۳۶:۷)*.

در دورهٔ قاجاریه سیاست‌نامه‌های بسیاری موجود هست که تصویری روشن از رابطه شاه و رعیت را نشان می‌دهد. در منطق سیاسی اندرزنامه، مردم رمه و حکمران پاسبان آن است. فرمانروایان دعوت می‌شوند که به داد گرایند. عدالت مفهومی است ذهنی بدون تعریف دقیق، در واقع دور از عدالت اجتماعی. دادگری از اختیارات انحصاری حکمران شناخته‌شده و چه بهتر مردم از نعمت آن برخوردار باشند (آدمیت و ناطق،۱۳۹۹:۱۲). اندرزنامه‌های دورهٔ قاجاریه عموماً با همین ادبیات، رابطهٔ بین شاه و مردم را تعریف می‌کنند.[۸] این رویه تا انقلاب مشروطه ادامه داشت هرچند از دورهٔ ناصری به بعد بسیاری از منورالفکران همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان و طالبوف با تأثیرپذیری از مفاهیم جدید درباره حکومت قانون، حق ملت و غیره صحبت کرده‌اند. آنچه متون تاریخی نشان می‌دهند، شاه نمی‌تواند وکیل مردم باشد. لقب وکیل‌الرعایا تا قبل از این دوره در متون تاریخ‌نگارانه و غیر تاریخ‌نگارانه نیامده و این لقب چه از نظر سیاسی و حقوقی کاملاً با آنچه در واقعیت است، تناقض دارد. در شریعت نامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها نیز همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد، رابطهٔ بین رعیت و پادشاه تعریف خاص خود را دارد. این‌که شاه به‌عنوان ظل الله حق حکومت را از خداوند گرفته و در برابر رعایا به رعایت عدالت توصیه شده است. در واقع با پیروزی انقلاب مشروطه بود که فصل جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد، نظام سلطنتی مطلقه به سلطنت مشروطه تبدیل شد و قدرت شاه محدود و شاه حق سلطنت داشت نه حکومت. در اصل سی و پنجم قانون اساسی این چنین آمده است که: «سلطنت ودیعه ایست که از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» در ادامه در اصل سی و نهم: «هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند، مگر اینکه قبل از تاج‌گذاری در

مجلس شورای ملی حاضر شود و ...». آنچه در سطور بالا بدان اشاره شد، حق سلطنت و رابطهٔ مردم و شاه را در قانون اساسی مشروطه شرح می‌دهد، این‌که شاه دیگر سایه خداوند بر روی زمین نیست و حق سلطنت را از مردم دریافت کرده است.

۹. دلایل اطلاق وکیل‌الرعایا به کریم‌خان زند

قرن دوازدهم در تاریخ ایران سده‌ای بسیار سرنوشت‌ساز و حیاتی بود؛ به طوری که علاوه بر عقب‌ماندگی از اروپا، ایران دچار یک عقب‌گرد در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی شد. با زوال شوکت دولت صفویه، ایران دچار انواع و اقسام هرج‌ومرج‌ها شد، هر چند این زوال از قبل آن آغاز شده بود.[۹] کافی است به گزارشی که غفاری کاشانی دربارهٔ قحطی و اوضاع وخیمی که در اصفهان و دیگر نقاط ایران بر اثر جنگ رخ می‌دهد، توجه کنیم: «بعد از وصول و ورود موکب محمدحسن‌خان به دارالسلطنهٔ اصفهان به علت سوانحی که در این دو سال به سبب آمد و رفت قشون محمد حسن خان و آزاد خان و شیخ‌علی‌خان به آن ولایت و سایر بلاد عراق اتفاق افتاده بود، در دارالسلطنهٔ اصفهان و تمام مملکت عراق قحط و تنگی عظیم و غلایی مانند عذاب الیم روی داده، بشدّتی صَرصَر قحط و غلاء بر هم زنِ اوراق جمعیت حوّاس اهالی آن ولایت شد که ...» (غفاری کاشانی،۱۳۶۹:۷۸).

در جای دیگر این چنین اشاره می‌کند: «رفته‌رفته کار به جایی رسید که مردم از رنج بی‌قوتی در اندرون خانه‌های خود می‌مردند و زمره‌ای که اندک قوت ترددی داشتند، هر طفلی که غفلتاً قدم از درون کاشانهٔ خود بیرون می‌گذاشت، او را دزدیده و به خرابه‌ها برده ذبح نموده، می‌خوردند». وی در ادامه ذکر می‌کند: «مجملاً، شش ماه آتش قحط جهان افروز و نایرهٔ غلاء مردم سوز بود؛ چنان‌که در اصفهان و بلوکات چهل هزار نفر متجاوز از جوع مرد و علی‌هذا القیاس راه بر سایر احوال بلاد و محال و مواضع مملکت عراق می‌توان برد» (همان،۸۰). با توجه به این اتفاقات، کریم‌خان زند که به‌خوبی اوضاع مملکت را دریافته بود، در طول زمامداری‌اش برای بهبود حال رعایا و مردم بسیار کوشید. بسیاری از منابع به رفتار و منش مهربانانه کریم‌خان با رعایا و زیر دستانش اشاره کرده‌اند. این امر فقط به منابع عصر زند محدود نمی‌شود، بلکه در منابع دورهٔ قاجار و بسیاری از سفرنامه‌ها نیز بدان اشاره شده است. [۱۰] به طور مثال، در کتاب تاریخ نگارستان درباره کریم‌خان این‌گونه نقل شده است که: «کریم‌خان پادشاهی بود پیروزمند و دلیر و خوشخوی و مهربان مؤلف تاریخ خسروان گوید: گمان نمی‌کنم از آغاز جهان که این همه شهریاران آمده‌اند هیچ‌یک را چنین خوی نیک بوده باشد از بزرگ‌منشی نام پادشاهی را از خود برداشته و خود را وکیل‌الرعایا می‌خواند و اگر گاهی او را بنام شاهی می‌خواندند، او را بد آمده می‌گفت شاه، ابو تراب میرزای نمک‌نشناس است که هر دم دست‌آویز کسی است» (غفاری کاشانی،۱۴۰۴:۴۱۸). این تصویر از خان زند، یعنی شخصی که به دنبال پادشاهی نیست، با رفتاری ساده و دور از تجمل در حافظه تاریخی ثبت شد که پیش از آن سابقه نداشت. با نگاهی به تاریخ ایران می‌توان دریافت که در بین مردم، همواره داستان‌هایی از پادشاهان محبوب رواج داشته است. پادشاهانی چون خسرو انوشیروان، شاه‌عباس صفوی و

غیره حکایات و قصه‌های زیادی درباره آنها نقل شده است. این حکایات که بسیاری از آنها بعدها با افسانه درمی‌آمیزد، وارد کتب تاریخی و ادبی نیز شده است. انوشیروان که در تاریخ ایران نماد عدالت است، داستان‌های فراوانی دربارهٔ او نقل شده است. به طور مثال در کتاب قابوس‌نامه یک باب را به پندهای او اختصاص داده است (عنصرالمعالی، ۱۳۳۵: ۴۳-۴۶). خواجه نظام الملک درباره چگونگی رفتار با رعیت و الگوی پادشاهان سلجوقی انوشیروان را مثال می‌زند (نظام الملک، ۱۳۸۶: ۴۳-۳۴). غزالی در نصیحة الملوک حکایات بسیاری را درباره اهمیت عدالت که آن را به انوشیروان پیوند می‌دهد، نقل می‌کند (غزالی، ۱۳۱۸: ۷۱،۷۳،۷۴). شاردن و تاورنیه در سفرنامه‌های خود داستان‌هایی را که درباره شاه‌عباس از مردم شنیده بودن را در آثارشان ثبت کرده‌اند (شاردن،۷۷۱:۲/۱۳۹۰؛ تاورنیه، ۱۳۸۹: ۱۹۱-۱۹۲). این نکته نیز قابل ذکر است که نبود یک پایگاه محکم برای ادعای پادشاهی کریم‌خان را مجبور می‌کرد که با یک اطاعت صوری از اسماعیل سوم از مشروعیت او برای حکومت کردن استفاده کند. نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه داشت این است که اساساً کسانی که در عرصه سیاسی بر مسند قدرت می‌نشستند، زمانی خود را پادشاه ایران می‌دانستند که بر کل قلمرو ایران حکومت می‌کردند. کریم‌خان اگرچه بر بخش وسیعی از ایران حکومت می‌کرد اما خراسان بزرگ در زیر سلطهٔ وی نبود. همچنین قدرت کریم‌خان در قفقاز شامل اطاعت ظاهری حکام آن منطقه بود.

۱۰. نتیجه

بررسی‌ها نشان داد که منابع پیش از کریم‌خان از لقب وکیل‌الرعایا به‌عنوان یک منصب یاد کرده‌اند. این منصب هیچ ارتباطی با لقب وکیل‌الرعایا که برخی از پژوهشگران معتقدند که این لقب از سوی کریم‌خان برای تغییر مشروعیت به کار گرفته شده، ندارد. خان زند پس از شکست مدعیان قدرت و پیوستن اسماعیل سوم به او، خود را وکیل‌الدوله شاه صفوی می‌دانست. لقب وکیل‌الدوله در همه منابع هم عصر و متأخر خان زند بازتاب پر رنگی دارد. هیچ‌کدام از منابع هم عصر کریم‌خان از این لقب یاد نکرده‌اند. کریم‌خان در دوران حکومت خویش برای بهبود وضعیت رعایا بسیار کوشید و به عنوان فردی که سودای پادشاهی ندارد و رفتاری ساده و به دور از تجمل با رعایا دارد، در حافظه تاریخی مردم ماندگار شد. نخستین بار در ذیل کتاب مجمل‌التواریخ از گلستانه، توسط کوهمره به لقب وکیل‌الرعایا اشاره شده که وی ضمن نقل کردن داستان‌هایی از خوی مهربان وی، به دلیل علاقه‌ای که به او داشته از این لقب استفاده کرده است. از طرفی در دیگر اثرش، رساله تدابیر شاه و وزیر، هیچ اشاره‌ای به این لقب ندارد. مهم‌ترین تناقض لقب وکیل‌الرعایا، برداشت سیاسی است که برخی پژوهشگران از آن داشته‌اند. در سرشت اندیشه سیاسی تاریخ ایران پادشاه همواره به عنوان ظل الله و سایه خداوند بر روی زمین یاد شده است. تا پیش از انقلاب مشروطه، رابطه مردم و پادشاه به رابطهٔ رمه و شبان تعبیر می‌شد. این ادبیات

در تمام منابع تاریخ‌نگاری و غیر تاریخ‌نگاری مشهود است. از این رو، کریم‌خان به هیچ وجه نمی‌تواند برای تغییر مشروعیت لقب خود را به وکیل‌الرعایا تغییر داده باشد. ضمن اینکه جایگاه مقام پادشاهی در منابع زندیه کاملاً با ادبیات کهن اندیشه سیاسی در ایران مطابقت دارد. برای نخستین بار در انقلاب مشروطه قدرت شاه محدود و شاه حق سلطنت داشت نه حکومت. ضرورت تفکیک دو مفهوم حقوقی و سیاسی وکالت و وکیل پیش از مشروطه بسیار مهم است به طوری که مفهوم حقوقی آن وجود داشته، اما مفهوم سیاسی در رابطه حکومت‌کننده و حکومت شونده وجود نداشته است.

پی‌نوشت‌ها

1.protector of the people
2.He governed Perfia(Persia) under the appellation of Vakeel, or Regent, pp300
3.proclaiming himself the regent of the empire, during the minority of a descendant of the Sofi fainily, whom he pretended to have discovered, established his residence at Shiraz.

۴. از کتابخانه بریتانیا: اسناد اداری و اسناد خصوصی هند است.

۵. غفاری کاشانی به اشتباه جورج اسکیب را که با عنوان مستر اسکیب به‌عنوان سفیر روسیه در کتاب گلشن مراد نقل کرده است: برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گلشن مراد: صص ۲۸۶–۲۸۷.

۶. وی از سال ۹۸۴–۹۸۵ قمری حکومت کرد.

۷. سعدی در دیوان شعرش در این مورد می‌گوید:

شهی که پاس رعیت نگاه می‌دارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانیست
وگرنه راعی خلق است زهرمارش باد — که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانیست

۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: اندیشه و سیاست در ایران قاجار، جلد ۱: صص ۱۵۷–۴۲۱؛ افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوران قاجار: صص ۱۱–۴۷.

۹. علی‌قلی جدید الاسلام اروپاییان را به دلیل اینکه به علوم جدید روی آورده بودند، مورد نکوهش قرار می‌دهد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: علی‌قلی جدید الاسلام (۱۳۸۸) ترجمه، شرح و نقد تورات، تصحیح رسول جعفریان، قم، انصاریان: ص ۳۷۶.

۱۰. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: کریم‌خان زند، جان پری: ص ۳۹۹–۴۰۳؛ کریم‌خان زند و زمان او، پرویز رجبی: صص ۱۱۵–۱۳۹.

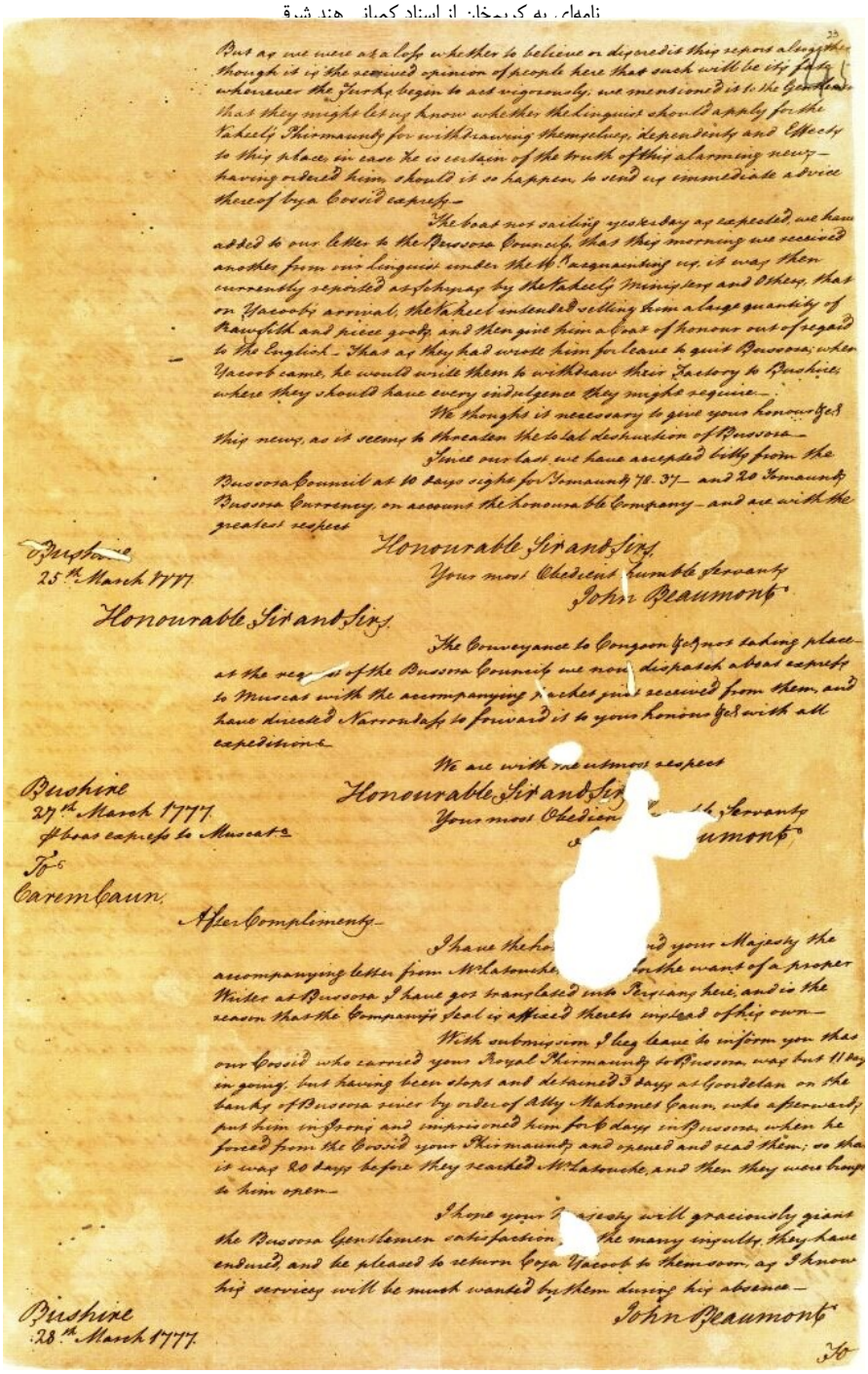
پیوست:

القاب کریم‌خان زند در منابع عصر زندیه و قاجاریه

منابع عصر زندیه	
لقب کریم‌خان	منبع
وکیل‌الدوله	مجمل‌التواریخ از گلستانه
وکیل	تاریخ گیتی گشا از نامی اصفهانی
وکیل السلطنه	مجمع التواریخ از مرعشی
وکیل السلطنه	فواید الصفویه از قزوینی
–	تاریخ زندیه از شیرازی
وکیل، خدیوسکندرفر	گلشن مراد
وکیل	روزنامه میرزا محمد کلانتر
وکیل	محافل المومنین از حسینی عاملی
–	وقایع السنین از خاتون آبادی

منابع عصر قاجاریه	
لقب کریم‌خان	منبع
وکیل، وکیل‌الدوله	رستم التواریخ از آصف
وکیل	آخرین روزهای لطفعلی‌خان از سر هار فورد جونز
وکیل	ملک آرا از اقبال چلاوی
وکیل، خسرو عادل	تجربه الاحرار از عبدالرزاق دنبلی
وکیل	تاریخ منتظم ناصری از اعتمادالسلطنه
وکیل	ناسخ التواریخ از لسان الملک سپهر
وکیل‌الدوله	اکسیر التواریخ
وکیل‌الرعایا	روضه‌الصفا از رضاقلی خان هدایت

نامه‌های به کریمخان از اسناد کمپانی هند شرقی



But as we were at a loss whether to believe or disbelieve this report altho' though it is the received opinion of people here that such will be the case wherever the Turks begin to act vigorously, we mentioned it to the Gomastah that they might let us know whether the Linguist should apply for the Vakeel's Phirmaund for withdrawing themselves, dependents and Effects to this place, in case he is certain of the truth of this alarming news — having ordered him, should it so happen, to send us immediate advice there of by a Cossid expressly —

The boat not sailing yesterday as expected, we have added to our letter to the Bussora Council, that this morning we received another from our Linguist under the 4th Ragnaumbuy inst. it was then currently reported at Schyraz by the Vakeel's Ministers and others, that on Yacoob's arrival, the Vakeel intended selling him a large quantity of Rawsilk and piece goods, and then give him a Coat of honour out of regard to the English — That as they had wrote him for leave to quit Bussora; when Yacoob came, he would invite them to withdraw their Factory to Bushire, where they should have every indulgence they might require —

We thought it necessary to give your honour Jee this news, as it seems to threaten the total destruction of Bussora —

Since our last, we have accepted bills from the Bussora Council at 10 days sight for Tomaunds 70. 37 — and 20 Tomaunds Bussora Currency, on account the Honourable Company — and are with the greatest respect

Honourable Sir and Sirs

Your most Obedient humble Servants

John Beaumont

Bushire
25th March 1777

Honourable Sir and Sirs

The Conveyance to Congoon Jee not taking place at the req[uest] of the Bussora Council we now dispatch a boat express to Muscat with the accompanying Packets just received from them, and have directed Narrondas to forward it to your honours Jee with all expedition —

We are with the utmost respect

Honourable Sir and Sirs

Your most Obedient humble Servants

John Beaumont

Bushire
27th March 1777
A boat express to Muscat

To
Carem Caun
Asker Complimenty —

I have the honour to send your Majesty the accompanying letter from Mr Latouche, [illegible] the want of a proper Writer at Bussora I have got translated into Persian here, and is the reason that the Company's Seal is affixed thereto instead of his own —

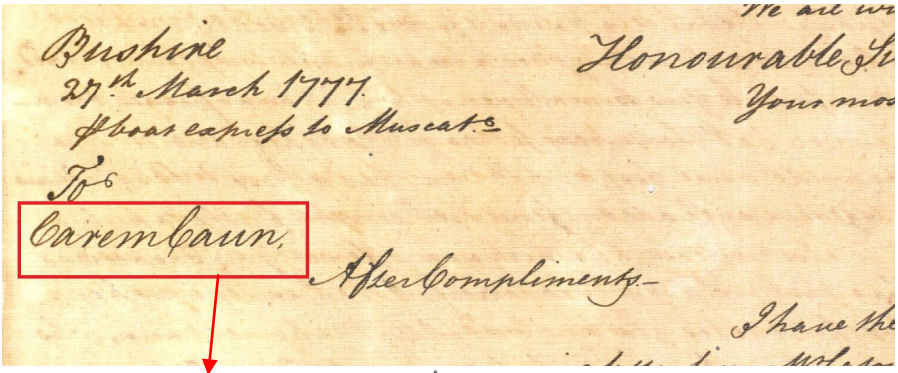
With submission I beg leave to inform you that our Cossid who carried your Royal Phirmaund to Bussora, was but 11 days in going, but having been stops and detained 3 days at Gondelan on the banks of Bussora river by order of Ally Mahomed Caun, who afterwards put him in Irons and imprisoned him for 6 days in Bussora, when he forced from the Cossid your Phirmaund and opened and read them; so that it was 20 days before they reached Mr Latouche, and then they were brought to him open —

I hope your Majesty will graciously grant the Bussora Gentlemen satisfaction for the many injuries they have endured, and be pleased to return Coja Yacoob to them soon, as I know his services will be much wanted by them during his absence —

John Beaumont

Bushire
28th March 1777

To



نامه که در ۲۸ مارس ۱۷۷۷ م/۱۱۹۱ ق. نگاشته شده است از تأخیر در رسیدن پیام کریم‌خان به بصره به دلیل بازداشت قاصد بوشهر توسط علی‌محمد خان شکایت می‌کند و از کریم‌خان می‌خواهد که توهین‌های زیادی را که کارکنان شرکت در بصره متحمل شده‌اند، جبران کند. در این سند نام کریم‌خان زند در حاشیه دوم، سمت چپ به صورتCarim Caun نگاشته شده است.

سند: کتابخانه منبعhttps://www.qdl.qa/en/archive/81055/vdc_100024137171.0x000063 دیجیتالی قطر :

منابع

ابن جماعه، بدرالدین (۱۴۰۵)، *تحریر الاحکام فی التدبیر اهل الاسلام*، تحقیق فؤاد عبدالمنعم احمد، قطر، رئیس محاکم.

استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۹۰)، *جهانگشای نادری*، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب.

اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیر التواریخ*، با اهتمام جمشید کیانفر، تهران، ویسمن.

اعتمادالسلطنه (۱۳۶۳)، *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.

اعتمادالسلطنه (۱۳۶۴)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.

اقبال چلاوی، میرزاعلی، ملک آرا، کتابخانه مجلس،۱۸۳۶۸-۱۰.

انوری، حسن (۲۵۳۵)، *اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی*، تهران، طهوری.

آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۹۹)، *افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوران قاجار*، تهران، آگاه.

آصف، محمد هاشم (۱۳۴۸)، *رستم التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران، امیرکبیر.

بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح رجال ایران*، تهران، زوار.

پری، جان. ر. (۱۳۶۵)، *کریمخان زند*، ترجمهٔ علی‌محمد ساکی، تهران، فراز.

تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۹)، *سفرنامه*، ترجمهٔ حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.

تنهاتن ناصری، ایرج (۱۳۸۲)، *مسأله حاکمیت و مشروعیت آن در عهد کریم‌خان زند*، شمارهٔ ۳، نامه انسان‌شناسی (پژوهشنامه انسان‌شناسی).

جزایری، سید عبدالله (بی‌تا)، *تذکره شوشتر*، بی‌جا، چاپخانه حیدری.

جونز، هارفورد (۲۵۳۶)، *آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند*، ترجمهٔ هما ناطق و جان گرنی، تهران، امیرکبیر.

حسینی دشتی، سید مصطفی (۱۳۸۵)، *معارف و معاریف*، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه.

حسینی عاملی، محمد شفیع (۱۳۸۳) محافل *المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین*، تصحیح ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.

حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین (۱۳۵۲) وقایع *السنین و الاعوام «گزارش‌های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری»*، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، اسلامیه.
خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۲۵۲۵)، *مهمان نامه بخارا*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۳۳)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۳)، *مآثر السلطانیه*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۴۹)، *تجربة الاحرار و تسلیة الابرار*، تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
دهقانی، مهدی (۱۳۹۸)، *نقش منصب وکیل‌الرعایا در حکومت‌های افشاریه و زندیه*، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال پنجاه و دوم، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ صص ۲۵۵ ـ ۲.
رازی، نجم (۱۳۸۳)، *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی.
راوندی، مرتضی (۱۳۵۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر.
رجبی، پرویز (۱۳۸۷)، کریم‌خان زند و زمان او، تهران، اختران.
زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۸)، *اندیشه و سیاست در ایران قاجار*، تهران، نگارستان اندیشه.
ساروی، محمد فتح‌الله بن محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ محمدی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر.
سبزواری، محقق (۱۳۸۱)، *روضة الانوار عباسی*، به کوشش نجف لک زایی، بوستان کتاب، قم.
سپهر، محمدتقی لسان الملک (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ*، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران، اساطیر.
سعدی، مصلح الدین (۱۳۹۸)، *گلستان*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ققنوس.
سیوری، راجر (۱۳۹۳)، *ایران عصر صفوی*، کامبیز عزیزی، تهران، مرکز.
شاردن، ژان (۱۳۹۰)، *سفرنامه*، ترجمهٔ اقبال یغمایی، تهران، توس.
شعبانی، رضا (۱۳۹۳)، *تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی در دوره‌های افشاریه و زندیه*، تهران، سمت.
شیرازی، ابن عبدالکریم علی‌رضا (۱۳۶۵)، *تاریخ زندیه*، تصحیح ارنست بئیر، تهران، گستره.
طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۲۳)، *الغیبة*، علی‌اکبر الغفاری، بیروت، الفجر.
عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۳۵)، *قابوس‌نامه*، تصحیح امین عبدالحمید بدوی، تهران، کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۱۷)، *نصیحة الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، چاپخانه مجلس.
غفاری کاشانی، قاضی احمد (۱۴۰۴)، *تاریخ نگارستان*، تصحیح مدرس گیلانی، تهران، حافظ.
غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، *گلشن مراد*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات زرین.
قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، *فواید الصفویه*، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۲۹)، به کوشش محمدجواد مشکور، بی‌جا، چاپخانه دانش.
کلانتر فارس، میرزا محمد (۱۳۶۲)، *روزنامه*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه سنایی و طهوری.
کوهمره، زین‌العابدین (۱۳۸۴)، *رساله تدابیر شاه و وزیر*، تصحیح مهین دخت حاجیان پور، نشر دانشگاهی، تهران.
گزارش کارملیت‌ها از ایران (۱۳۹۸) ترجمهٔ معصومه ارباب، تهران، نشر نی.
گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین (۲۵۳۶)، *مجمل‌التواریخ*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
گملین، ساموئل گتلین (۱۳۹۳)، *سفر به شمال ایران*، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار، رشت، فرهنگ ایلیا.
لاهیجی، محمدعلی حزین (۱۳۳۲)، *تاریخ حزین*، اصفهان، کتابفروشی تأیید.
لطفی، اسدالله (۱۳۹۱)، *ترجمهٔ مباحث حقوقی شرح المعه*، تهران، مجد.
ماوردی، ابی الحسن (۱۴۰۹)، *احکام السلطانیه*، تحقیق احمد مبارک بغدادی، کویت، دار ابن قتیبه.
مرعشی صفوی، میرزامحمدخلیل (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری.
مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، *زبدة التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

ملکم، سر جان (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ میرزا اسماعیل حیرت، تهران، دنیای کتاب.
میرزا سمیعا، محمد سمیع (۱۳۸۷)، *تذکرة الملوک*، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، امیرکبیر.
نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق موسوی (۱۳۶۶)، *تاریخ گیتی گشا*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین (۱۳۵۳)، *جامع جعفری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی.
نظام الملک، حسن بن علی (۱۳۸۶)، *سیرالملوک*؛ سیاست‌نامه، تهران، فردوس.
نوایی، عبدالحسین (۱۳۹۱)، *کریم‌خان زند*، تهران، علمی و فرهنگی.
نیبور، کارستن (۱۳۹۰)، *سفرنامه*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران، ایران‌شناسی.
وحید قزوینی، محمد طاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به کوشش سعید میرمحمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند*، تهران، معین.
هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰)، *روضة الصفا*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.
هدایتی، هادی (۱۳۳۴)، *تاریخ زندیه*، تهران، دانشگاه تهران.
Adamiyat, Fereydoun and Homa Natiq (2020) *Social, political and economic thoughts in the unpublished works of the Qajar era*, Tehran, Aghah.[In Persian].
A Chronicle of the Carmelites in Persia(2019) translated by Masoumeh Arbab, Tehran, Nei Publishing. [In Persian].
Anvari, Hassan (1977) Court terms in the Ghaznavid and Seljuq period, Tehran, Tahuri. [In Persian].
Ardeshir Babkan's Karnameh (1950) by Mohammad Javad Mashkoor, Bibi: Chapkhaneh Danesh. [In Persian].
Asif, Mohammad Hashim (1969) *Rostam al-Tawarikh, edited by Mohammad Moshiri*, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].
Avery,Peter(2007*) The Cambridge history of Iran*, Volume 7, Cambridge University Press,London.
Bammad, Mehdi (1992) *Sharh Rejal Iran*, Volume 3, Tehran, Zowar. [In Persian].
Chardon, Jean (2013) *travel book*, translated by Iqbal Yaghmai, volume 2, Tehran, Tus. [In Persian].
Dehghani, Mehdi (2018) The role of the position of Vakil al- Daula in Afshariya and Zandiyeh governments, *Research paper on the history of Islamic civilization*, year fifty-two, number two, autumn and winter 2018, pp. 2-255. [In Persian].
Donbali, Abd al-Razzaq Bey (1970) *The Tajrobato al-Ahrar and Taslia al-Abrar*, edited by Hassan Qazi Tabatabai, volumes 1 and 2, Tabriz, Institute of History and Culture of Iran. [In Persian].
Donbali, Abd al-Razzaq Bey (2004), *Mather al-Sultanieh*, edited by Gholamhossein Zargarinejad, Tehran, Iran Newspaper Publishing Institute. [In Persian].
Estrabadi, Mirza Mehdi Khan (2013), *Jahangashai Naderi*, edited by Mitra Mehrabadi, Tehran, Duniya Kitab. [In Persian].

Etemad al-Sultaneh (1984), *Al-Mathar and Antiquities*, by Iraj Afshar, Volume 1, Tehran, Asatir. [In Persian].

Etemad al-Sultaneh (1985), *The History of Naseri administrator*, edited by Mohammad Esmail Rizvani, Tehran, Duniya Kitab. [In Persian].

Fars Sheriff, Mirza Mohammad (1983), *Newspaper*, edited by Abbas Iqbal Ashtiani, Tehran, Sanai and Tahuri Library. [In Persian].

Floor, Willem(2001) *Safavid Government Institutions*, California, Mazda Publishers.

Forster, George(1808) *Journey from Bengal to England, Through the Northern part of India, Kashmire, Afghanistan, and Persia, and into Russia by the Caspian-Sea*, Vol. II. London: Printed for R. Faulder and son, new Bond_ street.

Franklin, William(none date) *Observations made on a tour frome Bengal to Persia etc*., London.

Ghafari Kashani, Qazi Ahmad (1983), *History of Nagaristan*, corrected by Modares Gilani, Tehran, Hafez. [In Persian].

Ghafari-Kashani, Abolhassan (1990), *Golshan Murad*, under the care of Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran, Zarin Publications. [In Persian].

Ghazali, Abu Hamed Mohammad (1938), *Nasihat al-Muluk*, edited by Jalaluddin Homai, Tehran, Majlis Printing House. [In Persian].

Gmelin, S. Gottlieb (2007), *Travels through Northern Persia, 1770-1774,* Translated and Annotated by Willem Floor, Costa Mesa: Mage Publishers.

Gmelin, S. Gottlieb (2013), *Journey to Northern Ira*n, translated by Gholamhossein Sadri Afshar, Rasht, Farhang Ilia. [In Persian].

Golestaneh, Abolhasan bin Mohammad Amin (1976), *Majamal al-Tawarikh*, corrected by Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran, Tehran University Press. [In Persian].

Hedayat, Reza Qoli Khan (2001), *Rowzah al-Safa*, by Jamshid Kianfar, Volume 9, Tehran, Asatir. [In Persian].

Hedayati, Hadi (1955), *History of Zandiyeh*, Tehran, Tehran University Press. [In Persian].

Hosseini Ameli, Mohammad Shafi(2004)*Mahafel al-Momenin fel al-Majales Momenin*, by Ibrahim Arabpour and Mansour Joghtaei, Mashhad, Astan Quds Razavi, Islamic Research Foundation. [In Persian].

Hosseini Dashti, Syed Mustafi (2006), *Maarif and Maarif*, Volume 5, Tehran, Arayeh Cultural Institute. [In Persian].

Hosseini Fasaei, Mirza Hassan (1988), *Farsnameh Naseri*, corrected and revised by Mansour Rostgar Fasaei, volume 1, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Khatunabadi, Seyyed Abdul Hossein Hosseini (1973) *Vaqai al-Senin and Al-Awam*, by Mohammad Baqer Behboudi, Tehran, Islamia. [In Persian].

https://www.qdl.qa/en/search/site/carim%2520caun.

Ibn Jama'ah, Badr al-Din (1984), *Tahreer al-Ahkam fi al-Tadbir Ahl al-Islam*, researched by Fawad Abd al-Moneim Ahmad, Qatar, head of courts. [In Arabic].

Iqbal Chalavi, Mirza Ali, *Malik Ara*, Majlis Library, 10-18368. [In Persian].

Itzad al-Sultaneh, Ali Qali Mirza (1990), *Aksir al-Tawarikh*, with the efforts of Jamshid Kianfar, Tehran, Weisman. [In Persian].

Jazayeri, Seyyed Abdullah (Bita), *Shushtar Tadzkare*, Bija, Heydari Printing House. [In Persian].

Jones, Harford (1976), *The Last Days of Lotf Ali Khan Zand*, translated by Homa Natiq and John Gurney, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Khandamir, Ghiyath al-Din bin Hamam al-Din (1954), *Habib al-Sir in the news of human beings*, under the supervision of Mohammad Dabir Siyaghi, volume 4, Tehran, Khayyam. [In Persian].

Khanji, Fazllullah bin Rozbahan (1976), *Mehman Nameh Bukhara*, by the efforts of Manouchehr Sotoudeh, Tehran, publishing and translation company. [In Persian].

Kohmera, Zain al-Abidin (2005), *Resaleh Tadebir Shah and Vazir*, edited by Mehin Dekht Hajianpour, University Press, Tehran. [In Persian].

Lahiji, Mohammad Ali Hazin (1953), *History of Hazin*, Isfahan, Affirm Bookstore. [In Persian].

Lotfi, Asadullah (2014), *Translation of the legal topics of Shahr al-Ma'ah*, Tehran, Majd. [In Persian].

Malkom, Sir Jan (2001), *History of Iran*, translated by Mirza Ismail Hirat, Volume 2, Tehran, Duniya Kitab. [In Persian].

Marashi Safavi, Mirza Mohammad Khalil (1983), *Majmam al-Tawarikh*, corrected by Abbas Iqbal, Tehran, Tahuri. [In Persian].

Mawardi, Abi al-Hassan (1988), *Ahkam al-Sultaniyyah*, researched by Ahmed Mubarak Baghdadi, Kuwait, Dar Ibn Qutiba. [In Arabic].

Mirza Sami'a, Muhammad Sami (2008), *Tazkra Al-Muluk*, by the effort of Seyyed Mohammad Dabir Siyaghi, translated by Masoud Rajabnia, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Mostofi, Mohammad Mohsen (1996), *Zabdeh Al-Tavarikh*, Behrouz Goderzi effort, Tehran, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation. [In Persian].

Naini, Muhammad Jafar bin Muhammad Hossein (1974), *Jame Jafari*, by the efforts of Iraj Afshar, Tehran, National Art Association. [In Persian].

Nami Esfahani, Mirza Mohammad Sadegh Mousavi (1987), *Giti Gosha History*, edited by Saeed Nafisi, Tehran, Iqbal. [In Persian].

Navaei, Abdul Hossein (2012), *Karim Khan Zand*, Tehran, Elmi and farhangi. [In Persian].

Niebor, Carsten (2010), *Travel book*, translated by Parviz Rajabi, Tehran, Iranshenasi. [In Persian].

Nizam al-Mulk, Hasan bin Ali (2007), *Sir al-Muluk; Policy*, Tehran, Ferdous. [In Persian].

Onsor al-Ma'ali, Kikaus bin Iskandar (1956), *Qaboos Nameh*, edited by Amin Abdul Hamid Badavi, Tehran, Ibn Sina bookstore. [In Persian].

Perry, John. R. (1986), Karimkhan Zand, translated by Ali Mohammad Saki, Tehran, Faraz. [In Persian].

Qazvini, Abolhassan (1990), *Fawaid al-Safawieh*, edited by Maryam Mirahmadi, Tehran, Institute of Cultural Studies and Research. [In Persian].

Rajabi, Parviz (2008), *Karim Khan Zand and his time*, Tehran, Akhtaran. [In Persian].

Rawandi, Morteza (1975), *Social History of Iran*, Volume 2, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Razi, Najm (2004), *Mursad al-Abad*, by Mohammad Amin Riahi, Tehran, Elmi and Farhangi. [In Persian].

Saadi, Moslehuddin (2018), *Golestan*, edited by Mohammad Ali Foroughi, Tehran, Qoqnos. [In Persian].

Sabzevari, researcher (2002), *Al-Anwar Abbasi Mosque*, with the effort of Najaf Lak Zaei, Bostan Kitab, Qom. [In Persian].

Saravi, Muhammad Fethullah bin Muhammad Taqi (1991), *Muhammadan History*, by the efforts of Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Sepehr, Mohammad Taqi-lasan-al-Molk (1998), *The transcription of the annals*, by the efforts of Jamshidkian Far, volumes 1 and 2, Tehran, Asatir. [In Persian].

Shabani, Reza (2014), *History of political-social developments in the Afsharia and Zandiyeh periods*, Tehran, Samt. [In Persian].

Shirazi, Ibn Abdul Karim Ali Reza (1986), *History of Zandiyeh*, edited by Ernst Beyer, Tehran, Gostareh. [In Persian].

Siori, Roger (2013), *Safavid Iran*, Kambiz Azizi, Tehran, Center. [In Persian].

Tanhatan Naseri, Iraj (2003), *The issue of sovereignty and its legitimacy during the reign of Karim Khan Zand*, number 3, Anthropology Research Journal. [In Persian].

Tavernier, Jean-Baptiste (2010), *Travel Book*, translated by Hamid Afshar Shirvani, Tehran, Nilufar. [In Persian].

Tusi, Muhammad bin Al-Hassan (2002), *Al-Ghaibah*, Ali Akbar Al-Ghafari, Beirut, Al-Fajr. [In Arabic].

Vahid Qazvini, Mohammad Taher (2003), *History of Jahan Arai Abbasi*, by the effort of Saeed Mir Mohammad Sadiq, Tehran, Research Institute of Humanities. [In Persian].

Varharam, Gholamreza (2006), *Iran's political and social history in the Zand era*, Tehran, Moin. [In Persian].

Zargarinejad, Gholamhossein (2018), *Thought and Politics in Qajar Iran*,.Volume 1, Tehran, Andisheh Nagaristan. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



The Burial and Mourning Rituals of the Sogdians on the Basis of Chinese Historiographies

Yuanqi Zhao [1], Kolsoum Ghazanfari [2]✉

1.Ph.D Candidate of Ancient Iranian History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: yuanqijoy89@gmail.com

2.Corresponding Author, Assistant Professor of the Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: k.ghazanfari@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
7, June, 2024

In Revised Form:
14, June, 2024

Accepted:
10, July, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Sogd was a region located between Iran and China. Over time, the Sogdians established settlements as a result of trade and commerce along the so-called Silk Roads. They entered China at the end of the third century B.C. This connection, and the settlement of groups of them in the northern and western regions of China, has attracted the attention of Chinese historians. In their accounts, they have mentioned various aspects of Sogdian life, including culture and religion. The burial and mourning rites of the Sogdians, which were influenced by their religious life, are among the topics discussed in these sources. The aim of this research is, on the one hand, to verify the reports of these sources and, on the other hand, to find out what these rituals are and how they are performed. The Chinese historiographies used in this study are diverse and belong to the period from the 4th to the 11th century AD. Their accounts are often brief. Examination and analysis of the data from these sources shows that their contents are generally valid and that the funeral rituals of the Sogdians are diverse and, with a few concessions, in line with Zoroastrian traditions. Sogdian funeral customs are also very similar to those of other Iranian peoples and traditions.

Keywords: Sogd, China, Mourning, Burial, Zoroastrianism.

Cite this The Author(s): Zhao, Y., Ghazanfari, K., (2024). The Burial and Mourning Rituals of the Sogdians on the basis of Chinese Historiographies, Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (155-180).
DOI: 10.22059/jhss.2024.377672.473717

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

Sogd was a region along the Zarafšān River, situated between the Āmū Daryā to the north and the Syr Daryā to the south, sometimes extending as far as Čāč and Osrušana. Geographically, this region lies between Iran and China. The Sogdians entered China by trading along the Silk Road during the Han Dynasty (206 BC-220 AD) and gradually established settlements in China. These settlements have survived, particularly in the northern (Gansu) and western (Xinjiang) regions of China. The Sogdian trade network played a crucial role in Eurasian intercontinental communication from the second century BC to the eighth or ninth century AD. The Sogdians were considered Iranian in both race and language. While their primary religion was Zoroastrianism, their extensive travel and trade exposed them to, and sometimes led them to adopt, other religions.

One significant aspect of their religious life was their burial practices and the treatment of the dead and the mourning for them, which this paper aims to examine based on Chinese historiographical reports. Due to their proximity to the Sogdians in the west and the presence of Sogdian immigrants in China, Chinese historiographies have documented various accounts of their customs and traditions. The significance of the current research lies in its ability to not only verify this group of sources but also to complement other existing sources on the topic. While the subject of this article has generally been explored within the context of the social life of the Sogdians in China, the specific details have not been extensively studied. For instance, the works of Lu Qingfu (1986), Rong Xinjiang (1999), Chen Haitao (2019), and Sun Wujun (2021) provide general information on the burial and mourning customs of the Sogdians.

The innovation of this article is its focus on Sogdian burial and mourning practices based on Chinese sources, examining their details and reconciling them with other surviving sources. This article employs the library research method, involving the systematic study of surviving Chinese historiographies, including Hòu hàn shū, Nán qí shū, Sui shū, Zhōu Shū, Dà Tiáng Xī Yù Jǐ, Tōng Diǎn, Xīn Táng shū, and Zī Zhì Tōng Jiàng, which date from the fourth to the eleventh century.

The amount of information these sources provide on our research topic varies, ranging from very brief to highly detailed. Chinese historians' accounts of Sogdian burial and mourning practices can be categorized into two groups: information about the inhabitants of different parts of the Sogdian region and material about the Sogdians living in China. These sources describe Sogdian burial traditions in three ways:

1. Burning the bodies and then placing the remaining bones in containers/*astōdān*s.
2. Placing the corpses on heights or in forests and then burying the bones.
3. Placing the corpses in a special area, such as a *dak̲ma* outside the city, where animals like dogs would tear them apart before the bones were buried.

Regarding the burial of bones, sources mention the use of gold, stone, and ceramic containers (*astōdān*s), which likely corresponded to the rank and financial status of individuals, as well as pits used for this purpose. Sui shū's account of the state of Shǐ describes a golden astudan in which the remains of the king's parents were placed on a bed in a special room, reminiscent of the Parthian tradition of Nisa.

Another aspect of Sogdian ritual is the commemoration of the dead, which refers to certain dates in the year when gifts were given to the souls of the deceased and sacrifices were made.

These themes and rituals can be adapted to Zoroastrian traditions, except for the cremation of corpses, which seems to be linked to ancient Aryan traditions still observed in India.

In discussing mourning, Chinese sources refer to Sogdian customs and rites such as wailing, lamenting, scratching the face and ears, cutting hair, and tearing clothes. These practices are consistent with other archaeological and historical sources. What is remarkable in this case, of course, is the lack of attention paid to the official Zoroastrian religious recommendations, which, despite the prohibition of mourning, were carried out vigorously observed among the Sogdians as well as other Iranian peoples.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

آیین‌های تدفین و سوگواری سغدیان بر اساس منابع مکتوب چینی

یوان‌چی ژائو[۱]، کلثوم غضنفری[۲] ✉

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: yuanqijoy89@gmail.com

۲. نویسنده مسئول استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: k.ghazanfari@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۳/۱۸

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

سغد از نظر جغرافیایی در فرارود و بین ایران و چین واقع شده بود. سغدیان به واسطه تجارت و بازرگانی در راه‌های موسوم به ابریشم به مرور زمان سکونتگاه‌هایی پدید آوردند و از حدود اواخر قرن سوم ق.م. در چین نیز نفوذ کردند. این ارتباط و سکونت گروه‌هایی از آنها در نواحی شمالی و غربی چین باعث توجه تاریخ‌نگاری‌های چینی نسبت به این مردم شده به‌گونه‌ای که در گزارش‌های خود مطالبی را در مورد جنبه‌های مختلف حیات آنها از جمله فرهنگ و دین ذکر کرده‌اند. آیین‌های تدفین و سوگواری سغدیان که خود تحت تأثیر باورهای دینی آنان قرار دارد از مسائلی است که در این منابع مورد توجه قرار گرفته و هدف این پژوهش راستی آزمایی گزارش‌های این منابع از یک‌سو و چیستی این آیین‌ها و چگونگی آن‌ها از سوی دیگر ست. تاریخ‌نگاری‌های چینی مورد استفاده در این پژوهش متنوع و متعلق به بازهٔ زمانی قرون چهارم تا یازدهم میلادی هستند و گزارش‌های آن‌ها در این مورد اغلب کوتاه است. بررسی و تحلیل داده‌های این منابع نشان می‌دهد که مطالب آن‌ها عموماً معتبر و آیین‌های تدفین در بین سغدیان متنوع و با اندکی اغماض مطابق با سنت‌های زردشتی است. رسوم سوگواری سغدیان نیز شباهت بسیار زیادی به دیگر اقوام ایرانی و سنت‌های رایج در بین آنها دارد.

واژه‌های کلیدی: سغد، چین، سوگواری، تدفین، دین زردشتی.

استناد: ژائو، یوان‌چی، غضنفری، کلثوم؛ (۱۴۰۳). آیین‌های تدفین و سوگواری سغدیان بر اساس منابع مکتوب چینی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شمارهٔ پیاپی ۳۷- (۱۸۰-۱۵۵).

DOI: 10.22059/jhss.2024.377672.473717

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

سغد منطقه‌ای است در امتداد رودخانه زرافشان بین آمودریا در شمال و سیردریا در جنوب و گاه محدوده آن تا چاچ و اسروشنه هم ذکر شده است. در متون کهن چینی همچون *شی‌جی* محدودهٔ آن بین دَیوان[1] (فرغانه) تا آن‌شی (اشکانی) گزارش شده است (۱۲۳: ۲۵۷۷؛ de la Vaissiere, 2004). این منطقه از نظر جغرافیایی بین ایران و چین واقع شده بود. سغدی‌ها به واسطه اشتغال به تجارت از زمان دودمان هان (۲۰۶ ق.م–۲۲۰ م) در امتداد جاده ابریشم وارد چین شدند و به مرور مهاجرنشین‌هایی را در چین نیز تشکیل دادند که به‌خصوص آثار آنها در شمال (گنسو) و غرب (شین‌جیانگ) چین باقیمانده است. با گذشت زمان، سکونتگاه‌های سغدی در امتداد جاده ابریشم نیز افزایش یافت. آنها از مرو در آسیای مرکزی تا جانگ‌یه[2](در شمال غربی استان گانسو، در بخش میانی کریدور هکسی) در امتداد جاده ابریشم شبکه تجاری گسترده‌ای ایجاد کردند. این شبکه در ارتباطات بین‌قاره‌ای اوراسیا نقش مسلطی داشت (جانگ شو شان،[3] ۲۰۱۲: ۲۴۹–۲۶۴) و از سدهٔ دوم ق.م. تا سده هشتم یا نهم میلادی بازرگانی بین شرق و غرب را در دست داشت (ر.ک. قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۴–۲۵۷).

سغدیان از نظر نژادی و زبانی ایرانی به حساب می‌آمدند. دین عمده آنها زردشتی اما به واسطه سفر و تجارت با ادیان دیگر نیز آشنا و بعضاً پیرو آنها شده بودند. پژوهشهای مختلفی در مورد دین آنها در خود منطقه سغد و در بین مهاجرنشین‌های سغدی در چین صورت گرفته است که نتایج حاکی از رواج دین زردشتی و تنوع محلی آن در بین آنهاست که گاه با کیش دیگر خدایان که اصالت ایرانی ندارند ترکیب شده است (به‌عنون نمونه ر.ک. Marshak, 2002; Grenet, 2002; Grenet, 2007; Grenet, 2015; Rong, Xinjiang 2001; Rong, Xinjiang, 2018). از جمله ابعاد مهم زندگی دینی در هر جامعه و بین هر قومی موضوع تدفین و نحوهٔ برخورد با اجساد درگذشتگان و سوگواری برای آنهاست که این پژوهش قصد دارد گزارش تاریخ‌نگاری‌های چینی را در این مورد و چگونگی آن در بین سغدیان مورد بررسی قرار دهد. چینی‌ها به واسطه همسایگی با سغدی‌ها در سمت غرب و همچنین وجود مهاجرنشینان سغدی در سرزمین خود به ذکر گزارش‌های مختلفی در مورد آنان و آداب و رسومشان پرداخته‌اند. اهمیت پژوهش حاضر از این جنبه است که افزون بر راستی آزمایی این گروه از منابع، می‌تواند در تکمیل دیگر منابع موجود از این حیث کمک رساند. موضوع مد نظر این مقاله پیشتر به‌صورت کلی و در قالب زندگی اجتماعی سغدیان در چین مورد توجه قرار گرفته است که به‌عنوان نمونه می‌توان به موارد

1.大宛 Dà yuān
2. 张掖 Zhāng yè
3. 张绪山 Zhāng Xù Shān

ذیل اشاره کرد: لو چینگ‌فو[1](۱۹۸۶) به بررسی فعالیت‌های تجاری، زندگی خانوادگی و باورهای مذهبی سغدیان و همچنین نقش آنان در انتقال فرهنگ در چانگ‌آن در دورهٔ سلسله تانگ می‌پردازد. وی در این پژوهش تلاش دارد تا با استفاده از اسناد دان‌خوانگ به درک جایگاه و تأثیر سغدیان در جامعه چین در دوره تانگ و نیز ارتباط آنها با مردم هان و سایر اقلیت‌های قومی بپردازد. نویسنده ضمن بحث اشاراتی کلی نیز به مساله رسوم و سنت‌های سغدیان دارد که بحث تدفین هم از جمله آنهاست. رونگ شین‌جیانگ[2] در پژوهشی در سال ۱۹۹۹ به مطالعه مهاجرت و اسکان سغدی‌ها در سلسله‌های شمالی، سویی و تانگ پرداخته است. او در این مقاله به زندگی اجتماعی سغدیان، نفوذ آنان در بین چینی‌ها و گروه‌های محلی و شیوهٔ تعامل آنان در سرزمین جدید می‌پردازد. در خلال مباحث این مقاله نکاتی کلی نیز در مورد آیین‌های تدفین سغدیان بر اساس اسناد باستان‌شناختی و منابع تاریخی ذکر شده که برای مقاله حاضر مفید هستند. چن های-تاو[3] (۲۰۱۹) در پژوهشی که چگونگی چینی کردن سغدیان در دورهٔ تانگ را بررسی می‌کند به رسوم تدفین سغدیان می‌پردازد که به مرور و تحت تأثیر آداب هان، المان‌هایی را از سنت‌های تدفین چینی اخذ کرده‌اند. سون ووجون[4] در سال ۲۰۲۱ در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی آداب و رسوم تدفین سغدیان با مردمان دشت‌های مرکزی چین با استفاده از اسناد تاریخی چینی در قرون میانه پرداخته است و در نهایت سعی دارد تا اثبات کند که با وجود تفاوت بین فرهنگ و آداب چینی و سغدی، رگه‌هایی از یکپارچگی فرهنگی قابل ردیابی است و سغدی‌ها کم‌کم تدفین چینی را پذیرفته و به آرامی جذب فرهنگ آن شدند.

۲. معرفی منابع

در این بخش ابتدا به معرفی تاریخ‌نگاری‌های چینی به ترتیب سال‌شمار می‌پردازیم که داده‌های اصلی پژوهش را از آنها استخراج کرده‌ایم. دلیل گنجاندن این بخش در مقاله شناخت به نسبت کم این دسته از منابع در پژوهش‌های فارسی است.

– *هو هان‌شو*[5] /تاریخ هان پسین از فَن‌یه[6] (۳۸۹–۴۴۵ م.) است که در دوره شرقی جین به عنوان دبیر شاهزاده خدمت می‌کرد. آثار مورد استفاده او اکنون از میان رفته است. *هو هان‌شو* تاریخ سلسله هان (شرقی) را از سال ۶ تا ۱۸۹ م در بردارد. اثر یادشده حاوی اطلاعات ارزشمندی در

1.陆庆福 Lù Qìng Fú
2. 荣新江 Róng Xīn Jiāng
3.陈海涛 Chén Hǎitāo
4. 孙武军 Sūn Wǔjūn
5. 后汉书 Hòu hàn shū
6. 范晔 Fàn yè

مورد سیاست، اقتصاد، فرهنگ و جامعه چین است. در این مقاله قسمت «سرگذشت گنگ‌بینگ» که سرگذشت شمارهٔ ۹ از جلد ۴۹ به شمار می‌آید، مورد استفاده قرار گرفته است.

– *نَن‌چی شو*[۱]/تاریخ چی جنوبی توسط فرمانروای دوره لیانگ، شیاو یَن،[۲] تهیه و تنظیم شده و در سال ۴۸۶ م به پایان رسیده است. این اثر در مجموع ۶۰ جلد و شامل حوادث تاریخی، اقدامات حکمرانان و مقامات، نظامات سیاسی و ... است. از این اثر جلد ۵۴، قسمت سرگذشت گو خوان[۳] استفاده شده است.

– *سویی شو*[۴]/تاریخ سویی تاریخ رسمی سلسله سویی (۵۸۱ –۶۱۸ م) است که توسط وی جنگ،[۵] ینگ شی‌گو،[۶] کنگ یینگ‌دا[۷] و جاو خونگ جی[۸] نگاشته شده است. نویسنده اصلی آن وی جنگ سیاستمدار، فیلسوف و نویسنده اوایل دوره تانگ است. اثر در فاصله سال‌های ۶۲۹ تا ۶۳۶ م نگاشته شده و به شرح حوادث مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی سلسله سویی و شرح زندگی شخصیت‌های مهم این سلسله می‌پردازد. در این مقاله از سرگذشت‌های ۳۸ و ۴۸ از جلد ۸۳ که به ترتیب موسوم به مناطق غربی و ایالت شی است استفاده شده. قسمت موسوم به ایالت کانگ هم در مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

– *جو شو*[۹]/تاریخ جو، تاریخ رسمی سلسله‌های وی غربی[۱۰] و جو شمالی (۵۵۷–۵۸۱ م)[۱۱] است و توسط مورخ سلسله تانگ لینگ خو دی فن[۱۲] گردآوری و در سال ۶۳۶ میلادی تکمیل شده است. اثر شامل ۵۰ فصل بوده که برخی از آنها از دست رفته‌اند. برخی از نویسندگان اصلی کتاب جو به نام‌های جنگ تسن،[۱۳] ین یوان[۱۴] و رَن یو[۱۵] از صاحب منصبان و دانشمندان دوره دودمان جو بودند. در این مقاله از فصل ۴۲، جلد ۵۰، قسمت سرگذشت پارس استفاده شده است.

---

1. 南齐书 Nán qí shū
2. 萧衍 Xiāo yǎn
3. 顾欢传 Gù huān zhuán
4. 隋书 Sui shū
5.魏征 Wèi zhēng
6. 颜师古 Yán shī gǔ
7. 孔颖达 Kǒng yǐng dá
8. 赵弘智 Zhào hóng zhì
9. 周书 Zhōu Shū
10. 西魏 Xī wèi
11. 北周 Běi zhōu
12. 令狐德棻 lìng hú dé fēn
13 .曾参 Zēng cān
14. 颜渊 Yán yuān
15. 冉有 Rǎn yǒu。

– *سفرنامه تانگ بزرگ به سرزمین‌های غربی*[۱] روایتی از سفر هجده ساله شوآن زانگ[۲] (۶۰۲–۶۶۴)، با نام شخصی چن ایی،[۳] و نام مستعار سان زانگ فَشِی،[۴] از مشهورترین روحانیان بودایی، مترجم، دانشمند و شاعر چینی دوره تانگ است. او در شهر چانگ‌آن (شی‌آن) متولد شد و در قرن هفتم میلادی از چین به هند سفر کرد تا تعالیم بودا را مطالعه کند. وی در طول سفر اطلاعات ارزشمندی در مورد مردم و فرهنگ مناطق مختلف، مسیرهای تجاری، شهرها، آثار تاریخی و جغرافیایی جمع‌آوری کرد. در این مقاله قسمت پیشگفتار اثر مورد استفاه قرار گرفته است.

– *تونگ دَین*[۵] توسط وزیر و نویسنده دوره تانگ، وی جیه[۶] در سال ۸۰۱ م تدوین و یکی از معروف‌ترین دایرةالمعارف‌های چین باستان بوده است. مطالب این اثر در مورد تاریخ، جغرافیا، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دین، مسائل نظامی و ... است. این اثر بر تدوین نوشته‌های باستانی چینی و دایرةالمعارف‌های بعدی تأثیرات ژرفی داشته است. در این مقاله از فصل موسوم به شی‌فَن‌جی[۷] استفاده شده است.

– *شین تانگ شو*[۸] /تاریخ جدید تانگ توسط سونگ چی[۹]، او یانگ شیو[۱۰]، فَن جن[۱۱]، لوی شیا چینگ[۱۲] در دورهٔ تانگ در سال ۱۰۵۴ به اتمام رسیده است. این کتاب شامل ۲۲۵ جلد است که ۱۰ جلد آن مربوط به خاندان سلطنتی،۵۰ جلد سیاست‌ها، ۱۵ جلد جداول و ۱۵۰ جلد زندگی‌نامه افراد شاغل در دربار است. تدوین *شین تانگ شو* ۱۷ سال طول کشیده و در سال ۱۰۶۰ میلادی به پایان رسیده است. از زندگینامه‌ها، جلد ۷۸، قسمت سوم در مورد خاندان سلطنتی مورد استفاده قرار گرفته است.

– *زی جی تونگ جَین*[۱۳] اثر سی‌ما گوانگ[۱۴] در سال ۱۰۸۴ م است که بازه زمانی ۴۰۳–۹۵۹ م را مورد بحث قرار می‌دهد. اثر به دستور امپراتور سُنگ ایینگ زونگ[۱۵] نوشته شده و تأثیر عمیقی بر

1.大唐西域记 Dà Tiáng Xī Yù Jǐ
2. 玄奘 Xuán zàng
3. 陈祎 Chén Yī
4. 三藏法师 Sān Zàng Fǎ Shī
5. 通典 Tōng Diǎn
6. 韦节 Wéi Jié
7. 西蕃记 Xī Fān Jì
8 .新唐书 Xīn Táng shū
9. 宋祁 Sòng Qí
10. 欧阳修 Ōu Yáng Xiū
11. 范镇 Fàn zhèn
12. 吕夏卿 Lǚ Xià qīng
13. 资治通鉴 Zī Zhì Tōng Jiàng
14. 司马光 Sī mǎ Guāng
15. 宋英宗 Sòng Yīng zōng

حوزه اندیشه سیاسی و حکمرانی چین داشته است. سی‌ما گوانگ منابع تاریخی مختلف، از جمله تاریخ‌های رسمی و زندگینامه‌ها را گردآوری کرده است. از این اثر جلد ۱۹۹، سرگذشت تانگ ۱۵ مورد استفاده قرار گرفته است.

۳. نام سغد در منابع چینی

در متون و اسناد کهن ایرانی نام سغد ذکر شده است در وندیداد به صورت سوغد Suγda (وندیداد ۱: ۴)، در فارسی باستان آن سوگودا/سوگد Suguda/Sugd; (DB1.16; XPh 21) و در فارسی میانه به شکل‌های *suβd-, *sovd-, *sūd،*subd, آمده است (به‌عنوان نمونه ر.ک. *شهرستان‌های ایرانشهر*: ۶؛ *زند بهمن یسن* ۴: ۵۸؛ *بندهشن* ۹: ۸۶).

منابع چینی نخستین بار از سغد به عنوان سرزمینی که خراج خود را در حدود سال ۱۱۶ ق.م. به چین فرستاده است یاد می‌کنند (وی جنگ، ۱۹۷۵: ۲۲۶۹). این نام در متون چینی دوره‌های مختلف به شکل‌های مختلفی ذکر شده است. در چینی پیش از سلسله تانگ به *صورت سویی*[1] آمده است. در هو هان‌شو سویی به عنوان پادشاهی تابع کانگ‌جو[2] ذکر شده است (فن‌یِه، ۱۹۶۲/ ۸۸: ۲۹۱۹). در دوره‌های بعد به صورت سوته[3] آمده است. در کتاب *وی لویه* به صورت شویائو[4] (یویو،[5] ۱۹۶۲/ ۷۱: ۱۵۸۱)[6]، در *وی شو*[7] سغد[8] (*وی‌جنگ*، همانجا) و در کتب چینی اواخر سلسله‌های جنوبی و شمالی به نام چینی خه[9] ثبت شده است (وی شاو، ج ۱۲۰، ۲۲۷۰).

چینی‌ها سغد کهن را به عنوان فدراسیونی از بربرهای خو[10] که توسط نه خاندان جاو وو[11] اداره می‌شد، تصور می‌کردند. مهم‌ترین فرمانروا در سمرقند که کانگ[(1)] نامیده شده، سکونت داشت. در *سویی شو*، سرگذشت مناطق غربی آمده که پادشاهی کانگ برجای مانده از پادشاهی کانگ‌جو است؛ مردم کانگ پیوسته در حال مهاجرت بوده و سرزمین ثابتی نداشته‌اند. این پادشاهی از زمان سلسله هان تاکنون، همیشه وجود داشته است. پادشاه آن در اصل از خاندان ون[12] و از قوم دَ یوجی[1] و در ابتدا در شمال کوهستان کیلیان (در جنوب کریدور هکسی) بخشی

1. 粟弋 Sù Yì
2. 康居 Kāng jū
3. 粟特 Sù tè
4. 属繇 Shǔyáo
5. 鱼豢 Yúyú
6. 魏略 Wèi Lüè
7. 魏书 Wèi Shū
8. 粟特 Sù tè
9. 何 Hé
10. 胡 Hú
11. 昭武 Zhāo wǔ
12. 温 Wēn

دورافتاده شمالی از کوه‌های کونلون، بوده است (۱۹۶۲/ ۸۳، ۱۶۷۲). افزون بر کانگ، سایر سرزمین‌های «خو از نه خاندان جاو وو» نام‌های تک‌هجایی (ر.ک. Lurje, 2017) به شرح ذیل داشتند: می[۲] (مایمرغ در شرق سمرقند و شامل پنجیکنت)، تسائو[۳] (اسروشنه و اطراف اشتیخن)، خه[۴] (در غرب به سمت میانه‌های زرافشان)، اَن[۵] (بخارا) و قسمت‌های بالایی بخارا اَن کوچک، شی[۶] (تاشکند)؛ شی[۷] (کش یا شهر سبز)، خوه‌شون[۸] (خوارزم)، مو[۹] (به‌عنوان نمونه ر.ک. *تونگ دین*، ۲۰۱۶ / ۱۹۳، ۵۲۴۲). این نام‌ها به‌ویژه در دوره تانگ در چین رایج بودند. البته در منابع دیگر مانند *سویی شو* نام بِی[۱۰] هم افزون بر موارد بالا اضافه شده است (۱۹۶۲، ج ۸۳: ۱۶۷۲). حوزه فعالیت این نه خاندان هم یک حلقه فرهنگی و هم یک شبکه تجاری بوده است. آنها بازرگان بودند اما توان زیادی در برقراری ارتباطات بینافرهنگی داشتند (برای توضیح در این مورد ر.ک. چَی خونگ شِنگ،[۱۱] ۱۹۸۸)

۴. آداب تدفین و سوگواری سغدیان در منابع چینی

گزارش تاریخ‌نگاری‌های چینی در مورد تدفین و سوگواری سغدی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست اطلاعاتی است که در مورد ساکنان قسمت‌های مختلف سغد نوشته شده است. دسته دوم مطالبی است که در مورد سغدیان ساکن در چین ارائه شده. با توجه به تمایز خود تاریخ‌نگاری‌ها در مورد مکان، در ادامه بدون جداسازی این دو دسته از یکدیگر به ترتیب سال‌شمار داده‌های منابع چینی را ذکر می‌کنیم و در هر موردی به تحلیل آنها می‌پردازیم:

۴-۱. *نن چی شو*، سرگذشت گو خوان

《南齐书 • 顾欢传》卷 54，145 页：棺殡椁葬，中夏之制；火焚水沉，西戎之俗。

«در میان چینی‌ها، رسم بر این است که مردگان را در تابوت دفن کنند، اما اقوام غربی مردگان را می‌سوزانند» (۱۹۶۲/ ۵۴: ۱۴۵).

1. 大月氏 Dà yuè zhī
2. 米 Mǐ
3. 曹 Cáo
4. 何 Hé
5. 安 An
6. 史 Shǐ
7. 石 Shí
8. 火寻 Huǒ xún
9. 穆 Mù
10. 毕 Bì
11. 蔡鸿生 Cài hóng shēng

منظور از اقوام غربی مردمانی هستند که در غرب کشور چین ساکن بوده‌اند و شامل سغدی‌ها هم می‌شده است. این گزارش به سوزاندن اجساد اشاره دارد که در بین مردمان غرب چین رواج داشته است. ما امروزه بر اساس شواهد بازمانده از این نوع از تدفین در آسیای مرکزی آگاهیم. در فرهنگ آندرونوو و مجموعه بلخ–مرو شواهدی از سوزاندن اجساد و سپس به خاک سپردن آن در ظروف یا کوزه‌های سفالین دیده می‌شود (ر.ک. مزداپور و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۴–۲۵) و این نوع از تدفین در کنار هواسپاری در بین آریایی‌های یا اقوام هندوایرانی از شیوه‌های معمول بوده است. این سنت بعدها در بین اقوام هندی ادامه یافته و تا به امروز نیز ادامه یافته و تا به امروز باقی مانده است. این شیوه برخورد با جسد به احتمال بسیار با اعتقاد صعود روان پس از مرگ به بهشت یعنی انگیزه رهایی هر چه زودتر روان به سوی بالا مربوط می‌شود (بویس، ۱/۱۳۷۶: ۱۵۹–۱۶۰).

۴-۲. سویی شو

در سه قسمت در مورد تدفین سغدی‌ها اشاراتی وجود دارد که ابتدا به ذکر آنها می‌پردازیم سپس توضیحات مربوط به آنها را می‌آوریم:

- سویی شو: ایالت کانگ، سرگذشت ۴۸:

《隋书》卷 83（1672 页）“人死者，弃尸于山，持服一月。

«هنگامی که شخصی می‌میرد، جسد را روی کوه می‌گذارند و به مدت یک ماه سوگواری می‌کنند» (۱۹۶۲/ ۸۳: ۱۶۷۲).

– سویی شو: ایالت کانگ، سرگذشت ۴۸:

《隋书 • 西域传》“康国”条载：“婚姻丧制，与匈奴同。

«روش و شیوه ازدواج و تدفین اجساد در ایالت کانگ مانند هون‌ها است» (۸۳/۱۹۶۲: ۱۶۷۳).

– سویی شو، ایالت شی، سرگذشت ۴۸:

《隋书 • 西域传》1卷 83，列传 48 载： 康国者，康居之后也，迁徙无常，不恒故地。自汉以来，相承不绝。其王本姓温，月氏人也，旧居祁连山北昭武城，因被匈奴所破， 西逾葱岭，遂有其国。支庶各分王，故康国左右诸国并以昭武为姓， 示不忘本也。…名为强国，西域诸国多归之。米国、史国、曹国、 何国、安国、小安国、那色波国、乌那曷国、穆国皆归附之。

«در جنوب شرقی ایالت شی، برای تدفین اتاقی ساخته می‌شود و یک تخت در وسط آن اتاق قرار می‌گیرد. در روز ششم از ماه آخر تقویم چینی (برابر با ژانویه) و پانزدهم از ماه هفتم چینی (آگوست)، بقایای استخوان‌های سوختهٔ والدین پادشاه را در یک ظرف/کوزه طلا می‌گذارند و آن را روی تخت قرار می‌دهند. سپس آن را در اطراف اتاق می‌گردانند و گل و عطر و میوه‌های مختلف بر روی آن می‌ریزند. پادشاه و درباریان او در آنجا مراسمی را برگزار می‌کنند (۱۹۶۲ / ۸۳: ۱۶۷۳).

در این اثر به قرار دادن اجساد بر روی کوه اشاره شده و آن‌گونه که در ادامه خواهد آمد در جو *شو* در مورد پارس و *شین تانگ شو* هم مشابه آن آمده است. گزارش *سویی شو* چنانچه در ادامه خواهیم دید با مستندات باستان‌شناختی باقیمانده از شمال شرق ایران و سنت‌های دینی رایج در آنجا همخوانی دارد. قرار دادن اجساد در هوای آزاد از انواع تدفین رایج در دشت‌های آسیای مرکزی بوده که مستندات زیادی در مورد آن وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر نخستین بقایا از شیوع رسم هواسپاری اجساد از هزاره اول پیش از میلاد از آسیای مرکزی و مشرق ایران است (بویس، ۱۳۷۶/ ۱: ۴۴۰). این رسم به احتمال زیاد در آسیای مرکزی به دلیل اقلیم مناسب رواج پیدا کرده است. از این دست نمونه‌ها در آسیای مرکزی می‌توان به موارد یافت شده در خوراسیما که مربوط به اوایل قرن پنجم تا چهارم پیش از میلاد، اشاره کرد (Grenet, 2000).

بر اساس سنت‌های زردشتی که مهم‌ترین دین رایج در نواحی یادشده بوده است و احتمالاً برخی از آیین‌های خود را از سنت‌های پیشین اخذ کرده، جسد[1] بعد از جدایی روان به تصرف دروج نسو/دیو مرگ[2] درمی‌آید و بنابراین به‌شدت آلوده است و نباید با آتش، آب و زمین در تماس باشد (وندیداد ۱: ۱۷؛ ۷: ۷۴، ۱: ۱۳؛ ۷: ۲۵-۲۷؛ Russell, 2000). در روایات دینی آمده که باید آن را به بالاترین مکان‌ها منتقل کرد تا توسط پرندگان و درندگان خورده شود و استخوان‌ها باقی بماند (وندیداد ۶: ۴۹-۵۰؛ ۷: ۱-۹، ۲۵-۲۷، ۵۴-۵۹). توصیه شده بعد از یک سال استخوان‌ها را که دیگر آلوده نیستند در ظرفی با عنوان استودان[3] (وندیداد ۵: ۶) ریخته و در مکانی غیرقابل دسترس قرار گیرد (Shahbazi, 1987). زردشتیان به‌جای ظلمت و تاریکی زیر خاک جسد را در معرض نور آفتاب قرار می‌دادند شاید به این دلیل که بدان وسیله روان به سوی آسمان یا پل چینواد راه یابد (بویس،۱۳۷۶/ ۱: ۴۴۰). در ادامه در صفحات بعد باز هم به این شیوه برخورد با جسد بازمی‌گردیم زیرا گزارش‌های دیگری از منابع چینی مرتبط با این موضوع باقی مانده است.

نکته بعد در *سویی شو*، سنت‌های تدفین در بین اقشار بالای درباری در جنوب شرقی ایالت شی است. اینجا باز هم بحث سوزاندن اجساد به طور غیرمستقیم طرح شده که بر اساس آن بعد از سوزاندن اجساد والدین پادشاه، بقایای استخوان‌های آنها را در ظرف/کوزه‌ای طلایی قرار داده و آن را روی تختی در اتاقی که به این مقصود ساخته شده بود قرار می‌دادند. آن‌گونه که پیشتر نیز بحث شد بر اساس شواهد باقیمانده بعد از تجزیه اجساد استخوان‌ها در جعبه یا ظرفی در زمین دفن می‌شد (بویس، ۱۳۸۶: ۱۲۰) که این مطلب نیز می‌تواند مربوط بدین امر باشد. در گزارش *سویی شو* سخن از ظرفی طلایی است که به عنوان استودان مورد استفاده قرار گرفته و با مقام والدین پادشاه مرتبط است. در همین اثر در سرگذشت ۴۸ که مربوط به مناطق غربی است اشاره

1. nasu
2. druj-nasu
3. astōdān

شده که «درباریان برای تدفین از ظروف طلایی اما مردم عادی از ظروف سنگی یا سفالی استفاده می‌کنند» (۱۹۶۲/ ۸۴: ۱۶۷۳)؛ که این امر با مرتبه و وضعیت اقتصادی اقشار مختلف ارتباط دارد. استفاده از ظروف با جنس‌های مذکور در گزارش منبع چینی جهت تدفین بر اساس سنت‌های زردشتی جهت پیشگیری از آلوده شدن زمین بوده است. امروزه شمار قابل توجهی استودان سنگی از آسیای مرکزی از خوارزم، مرو، سغد، خاش و استقرارگاه‌های سغدی تا شمال خاش به دست آمده است که از گل پخته و یا از سنگ هستند (Pugachenkova, 1994).

موضوع بعد در *سویی شو* آیینی است که بر اساس آن در ایامی خاص از سال در روز ششم از ماه آخر تقویم چینی (برابر با ژانویه) و پانزدهم از ماه هفتم چینی (آگوست)، پادشاه و درباریان مراسمی برگزار می‌کردند که طی آن ظرف حاوی استخوان‌ها را در اطراف اتاق گردانده و گل و عطر و میوه‌های مختلف بر روی آن می‌ریختند. بر اساس منابع باقیمانده از جمله *آثارالباقیه* تقویم اهالی سغد با تقویم رایج در ایران اختلافاتی داشته است. او ماه دهم را خشوم می‌نامد و در مورد مناسبت‌های این ماه می‌نویسد:«در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه می‌کنند و بر آنان نوحه می‌زنند و روی‌های خود را می‌خراشند و برای مردگان طعام و شراب می‌برند. چنانکه ایرانیان در فروردگان به همین طریق رفتار می‌نمایند و سبب این کار این است که پنجه دزدیده‌شده اهل سغد در آخر این ماه است» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۳-۳۶۴). در مورد اهل خوارزم نیز آمده است که در روزهای آخر اسبندار برای ارواح مردگان در گورستان‌ها غذا می‌گذاشتند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۸)؛ بنابراین اشارات متن چینی با آیین‌هایی که از طریق متون تاریخی از رواج آنها در بین اقوام ایرانی مختلف من‌جمله اقوام شمال شرق آگاهی داریم همخوانی دارد. افزون بر این در *سویی شو* آمده است که از گل و عطر که به دلیل بوی خوش کاربرد داشته استفاده می‌شده که در سنت‌های زردشتی برای بزرگداشت درگذشتگان معمول بوده و به عنوان نمونه در جشن فروردگان استفاده می‌شده و تا به امروز نیز ادامه یافته است (مزداپور، ۱۳۸۳: ۱۵۵؛ مزداپور و همکاران ۱۳۹۴: ۲۲۹).

در مورد سوگواری و مدت زمان آن در ادامه بحث قرار خواهیم کرد، اما روش و شیوه تدفین اجساد در ایالت کانگ در گزارش *سویی شو* مانند هون‌ها دانسته شده است. در *هو هان‌شو* سرگذشت گنگ‌بینگ[1] (شمارهٔ ۹) آمده است که «در سال ۹۱ میلادی، در سلسله هان شرقی، گِنگ‌بینگ درگذشت. هون‌ها خبر مرگ او را شنیدند و سراسر کشورشان را عزای عمومی فراگرفت. برخی از آنها حتی خودزنی کردند و صورت خود را خراشیدند و خون از آن جاری شد» (۱۹۶۲/ ۴۹: ۵۹۳). بر اساس داده‌های باستان‌شناسی اقوام ایرانی از دیرباز در مناطق جنوب سیبری و شین‌جیانگ چین حضور پررنگی داشته‌اند. همجواری آنان با اقوام ترک و مغول تأثیر و تأثراتی

1. 耿秉 Gěng bǐng

را برای آنان در زمینه‌های مختلف به دنبال داشته است. هون‌ها که از اقوام ترک و مغول دانسته شده‌اند ارتباط زیادی با اقوام ایرانی داشتند. پژوهشگران سنت‌های تدفین هون‌ها را هم تحت تأثیر اقوام ایرانی کهن می‌دانند و شواهد مختلفی برای آن ارائه می‌کنند که اینجا مجال پرداختن به آنها نیست (راشد محصل، خسروی جاوید، ۱۳۸۸: ۹۸-۱۰۱) اما نکات ذکر شده در گزارش منبع چینی مبنی بر همانندی سوگواری مردمان ایالت کانگ به هون‌ها به احتمال بسیار به همین نکته بازمی‌گردد. رسم شیون و مویه و سوگواری در بین اقوام مختلف ایرانی من‌جمله سغدی‌ها در غم از دست دادن نزدیکان در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳. جو شو، «مناطق غربی»، «سرگذشت پارس»:

在《周书》卷 50《波斯传》（920 页）“城外有人别居，唯知丧葬之事，号位不净人。若入城市，摇铃自别。

«مردم معتقد بودند که مردگان ناپاک هستند و به همین دلیل آنها را معمولاً در کوه‌ها رها و در خارج از شهر، افرادی زندگی می‌کردند که فقط کارشان انجام مراسم تدفین بود و به آنها «مردم ناپاک» می‌گفتند. این افراد اگر وارد شهر می‌شدند، باید با به صدا درآوردن زنگ، خبر می‌دادند» (۱۹۶۲/ ۵۰: ۹۲۰).

مطالب این اثر در مورد پارس است اما به دلیل توضیح و ذکر جزئیات بیشتر در مورد مسائل مربوط به تدفین که عیناً در منابع دیگر چینی در ارتباط با سغدیان آمده به ذکر و توضیح آن می‌پردازیم. در این اثر در توصیف دین مردم پارس آمده که به تِیَن شَن Tiān shān 天山 باور دارند و احترام می‌گذارند و آن را بسیار تقدیس می‌کنند (۱۹۶۲: ۹۲۰). تِیَن به معنای آسمان و تِیَن شَن خدای آسمان است. تِیَن برابر بودایی چینی برای واژه دئو (خدا) سانسکریت است. پژوهشگران منظور از این اصطلاح را اهوره‌مزدا خدای زردشتیان می‌دانند (Pulleyblank, 1991).

در مورد ناپاک انگاشتن و قرار دادن اجساد در کوه‌ها پیشتر توضیح داده شد. دخمه که محل قرار دادن اجساد بود معمولاً در بلندی‌ها و در جایی دور از مکان زندگی مردم ساخته می‌شد. در متن آمده که افرادی که «ناپاک» بودند خارج از شهر زندگی می‌کردند و مراسم تدفین را انجام می‌دادند. بر اساس باورهای زردشتی بیشتر آلودگی‌ها از تماس با نعش و جسد مرده پیدا می‌شود (شایست ناشایست ۲: ۱۲؛ بویس، ۱۳۷۶/ ۱: ۴۲۳). نعش‌کش، نسوکش[1] یا نساسالار که مسئول حمل اجساد بودند آلوده و نجس محسوب می‌شدند (همو: ۴۲۵). چنین تصوری در مورد این افراد به دلیل تماس با مردگان، وجود داشت و نکته جالب در منبع چینی این است دیگران هنگام ورود آنها به شهر می‌بایست مطلع می‌شدند که در دیگر منابع آگاهی چندانی از این موضوع نداریم. پوشاک این افراد خاص و بعد از حمل اجساد می‌بایست بر اساس آیین خاصی نظافت انجام می‌دادند.

1. nasu-Kaša

به‌رغم احتیاط نساسالار، برای جلوگیری از آلوده شدن به سبب آنکه به گونه‌ای پیوسته با نسا در تماس بود دیگر افراد جامعه از تماس و نزدیک شدن با او اکراه داشتند. برخورد اجتماعی با نساسالاران در مکان‌ها و زمان‌های متفاوت بوده و هست؛ اما رسم کنونی این است که تا زمانی که در این کار باشند نمی‌توانند به آتش مقدس و یا زیارتگاه نزدیک شوند. از شرکت در جشن‌ها عمدتاً منع می‌شوند. گاهی می‌توانستند در مراسم گاهنبار که هیچ زردشتی را نمی‌توان از آن منع کرد شرکت کنند اما بایستی سفره و ظرف غذاخوری را همراه خود آورده و جدا از دیگران غذا بخورند. بنا به محدودیت‌های این شغل معمولاً افراد به خاطر نیاز مالی شدید و تنگ‌دستی آن را می‌پذیرفتند هرچند برخی مؤمنان نیز جهت مراقبت از آفرینش و دیگر مؤمنین از شرّ پلیدی و بدی در این راه گام برمی‌داشتند (بویس، ۱۳۷۶/ ۱: ۴۱۴).

در *جو شو* در ادامه مطالبی در مورد شروع سال نو آمده است که البته ارتباط چندانی با بحث ما ندارد اما در بحث مربوط به آیین‌های مربوط به این بازه زمانی آمده است که «هر سال در بیستمین روز از ماه اول، مردم پارس برای احترام به مردگان خود مراسمی برگزار می‌کردند. آنها در این مراسم، شمع روشن می‌کردند و هدایایی به مزار مردگانشان می‌بردند» (۵۰/۱۹۶۲: ۹۲۰). نکات مطروحه در این روایت چینی شباهت زیادی به جشن فروردگان دارد که برای گرامیداشت فروهر درگذشتگان بر اساس سنت‌های زردشتی برگزار می‌شد.[۲] در تقویم زردشتی چهارمین گاه از بیست و چهار ساعت، از غروب آفتاب تا نیمه شب، تحت حفاظت فروهرها قرار دارد و یک روز و یک ماه به آنها اختصاص داده شده است. در فروردین ماه، جشنی برگزار می‌گردد که زردشتیان به‌ویژه کسانی که یکی از خویشاوندان خود را در طول سال از دست داده‌اند، به دخمه می‌روند و مراسم مذهبی برای روح درگذشتگان خانواده برگزار می‌کنند (Boyce, 2000; Boyce & Kotwal, 1999). در یشت ۱۳: ۴۹ گفته‌شده که در طی جشن، فروهرها برای برخورداری از نیایش و دریافت هدایا و پیشکش‌هایی مانند پوشاک و خوراک پایین می‌آمدند. به احتمال بسیار در طی این جشن در مناطق مختلف آیین‌هایی خاص آن محل‌ها نیز انجام می‌شد (Malandra, 2000). آن‌گونه که پیشتر نیز آمد این منبع چینی در مورد ایران توضیح می‌دهد و نکته مهم این است که بر اساس منابع باقیمانده در سغد نیز مشابه همین آیین به دلیل باورهای و آیین‌های مشترک انجام می‌شد که هم در منابع چینی و هم در آثاری همچون *آثارالباقیه* بدان اشاره شده است.

۴. سفرنامه تانگ بزرگ به سرزمین‌های غربی، پیشگفتار

玄奘《大唐西域记》 序记中就载:“黑岭以来 , 莫非胡俗 . 死则焚骸 , 丧期无 数, 费面截耳, 断发裂装, 屠杀群畜, 祀祭幽魂”。

«از کوه‌های سیاه به بعد، همه‌جا رسم و رسوم مردم غیرچینی است. وقتی کسی می‌میرد، جسدش را می‌سوزانند و مراسم سوگواری‌های متعددی برپا می‌شود. بعضی‌ها حتی سال‌ها جسد

را دفن نمی‌کنند. علاوه بر این، صورت و گوش‌هایشان را می‌خراشند، موهایشان را می‌برند و لباس‌هایشان را پاره می‌کردند و برای روح مردگانشان حیوانات زیادی را قربانی می‌کنند» (۱۹۷۷: ۳-۴).

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده منظور از کوه‌های سیاه، هندوکوش در افغانستان امروزی است. در این اثر باز هم به سنت سوزاندن اجساد اشاره شده است که پیشتر در مورد آن توضیح داده شد و در دوره‌های بعد از مهاجرت آریایی‌ها در هند همچنان باقی مانده است. نکته بعد این است که گفته‌شده در برخی موارد جسد را مدت‌ها دفن نمی‌کنند که مربوط به سنت هواسپاری به هدف تجزیه اجساد بازمی‌گردد (وندیداد ۵: ۱۴ که توصیه به یک سال می‌کند) که در دیگر تاریخ‌نگاری‌های چینی هم ذکر شده است. ادامه گزارش در مورد آیین‌های سوگواری است که در متن تأکید شده متعدد و به دفعات برگزار می‌شد. طی این مراسم بازماندگان در سوگ نزدیکان صورت و گوش‌هایشان را خراشیده و موهایشان را می‌بریدند و لباس‌هایشان را پاره می‌کردند. آثار بازمانده از مناطق یادشده در متن چینی مؤید گزارش آن است. از سغد دیوار نگارهایی باقیمانده است که سوگ را به تصویر می‌کشد. دیوارنگاره‌های پنجیکنت[۳] از قرون ۷ و ۸ میلادی صحنه سوگ سیاووش را به تصویر می‌کشد که جسدی حمل می‌شود و افراد گیسوان خود را می‌کنند و گونه خود را می‌خراشند (کراسنوولسکا، ۱۳۸۲: ۱۳۶). در *تاریخ بخارا* که خود در سده ۴ هجری نگاشته شده به پیشینه سه هزار ساله این سنت در فرارود اشاره و گریستن مغان نامیده شده است (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۸). ابوریحان بیرونی در *آثارالباقیه* توصیفاتی از آیین‌های سغدی‌ها در آخرین ماه سال برای درگذشتگان ارائه می‌کند مبنی بر سوگواری، نوحه و روی خراشیدن (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۳) که مشابه گزارش منابع چینی است. در مورد سوگ سیاوش در *شاهنامه* نیز توصیفات قابل توجهی از جامه دریدن، رخ کندن، به خاک نشستن و مویه کردن وجود دارد که با داده‌های یادشده قابل تطبیق است. کاوس‌شاه با شنیدن خبر قتل سیاوش:

بر و جامه بدرید و رخ را بکند — به خاک اندرآمد ز تخت بلند
برفتند با مویه ایرانیان — برآن سوگ بسته به زاری میان
همه جامه کرده کبود و سیاه — همه خاک بر سر به جای کلاه

(فردوسی، ج ۲: ۳۸۱؛ همچنین ر.ک. ۳۵۹، ابیات ۲۲۹۷-۲۳۰۰)

در مورد سکاها نیز که از اقوام ایرانی به‌شمار می‌آیند شواهد مختلفی از این آیین‌ها وجود دارد. بر اساس گزارش هرودوت سکاها در سوگ شاهانشان بخشی از گوش و گیسوی خود را می‌بریدند و مویه‌کنان بازوان خود را زخم می‌زدند و دنبال جسد که روی ارابه بود راه می‌افتادند (Herodotus, 4, 71-75). نکته مهم این است که بر نقوش آرامگاه‌های سغدیان در چین شواهدی از این گونه سوگواری به صورت تصویری نقش بسته است که تشریح آنان خود مجال جداگانه‌ای می‌طلبد. بر این اساس توصیفات منبع چینی با نقوش و اسناد و مدارک باقیمانده در مورد

سغدی‌ها قابل تطبیق است. مساله قابل توجه در این مورد البته نهی متون دینی زردشتی از سوگواری، شیون و مویه برای درگذشتگان و گناه شمردن آن است (وندیداد، ۱: ۹؛ *ارداویراف‌نامه*، ۵۷؛ مینوی خرد، ۵: ۱۳) که ظاهراً در بین سغدی‌ها هم به مانند دیگر نقاط ایران در مقام عمل همچنان مورد بی‌توجهی بوده و آیین‌های سوگواری به قوت خود پابرجا بوده و رسومات مربوط به آن در بین مردم جایگاه مهمی داشته است.

نکته آخر متن، قربانی حیوانات برای ارواح درگذشتگان است. این مورد از سنت‌های کهن ایرانی است که در بین زردشتیان هم تا به امروز ادامه یافته است. زردشتیان در روز سوم، سی‌ام و در سال‌مرگ درگذشتگان آیین‌هایی برگزار و در طی آن حیوانی را قربانی می‌کنند. ظاهر این سنت پیشینه‌ای کهن دارد چه توسط برهمنان هند نیز انجام می‌گیرد (بویس، ۱۳۷۶/ ۱: ۱۶۸). افزون بر سنت‌های دینی، در متون تاریخی مانند *آناباسیس* آریان گزارش‌هایی از قربانی حیوانات در طی روز یا ماهیانه برای درگذشتگان داریم (Arrian, 6, 29, 7). در تاریخ بخارا نیز به قربانی خروس هنگام سوگ سالیانه سیاوش اشاره شده است (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۸).

۵.تونگ دِیَن، فصل شی‌فن‌جی[1]

در این اثر نویسنده به مباحث مختلفی در مورد مردم ایالت کانگ می‌پردازد. ابتدا به تخصص آنان در انجام تجارت و نوازندگی موسیقی اشاره دارد و سپس به چگونگی آموزش فرزندان، جشن و آیین‌های آنان می‌پردازد. در ادامه آمده است که مردم این منطقه به خدای آسمان[2] باور دارند و احترام می‌گذارند و این خدا را بسیار تقدیس می‌کنند که پیشتر در مورد آن توضیح داده شد. در جو شو این توصیف در مورد پارس آمده بود و بنابراین هر چند از نظر زمانی بین این دو منبع چینی فاصله وجود دارد اما از نظر دینی توصیف به نسبت یکسانی از باورهای دینی سغدی‌ها و پارسی‌ها وجود دارد که بر اساس نکاتی که در صفحات پیشین هم گفته شد قابل تأیید و مربوط به دین زردشتی است.

نویسنده سپس به حادثه‌ای می‌پردازد که طی آن موارد متعددی از آیین و رسومات مرتبط با تدفین سغدیان را توصیف می‌کند:

《通典》西蕃记，韦节，中华书局，801 年，5245 页。
韦节西蕃记云：“。俗事天神，崇敬甚重。云神儿七月死，失骸骨，事神之人每至其月，俱著黑叠衣，徒跣抚胸号哭，涕泪交流。丈夫妇女三五百人散在草野，求天儿骸骨，七日便止。国城外别有二百馀户，专知丧事，别筑一院，院内养狗。每有人死，即往取尸，置此院内，令狗食之，肉尽收骸骨，埋殡无棺椁。

1. 西蕃记 Xī fān jì
2. Tiān shān

«کودکی به‌نام یون شین‌ار[1] در ماه هفتم از دنیا رفت و استخوان‌هایش (جسدش؟) گم شد. خانواده او که به خدای آسمان باور دارند در طی همین ماه یعنی ماه هفتم لباس سیاه پوشیدند پاهای خود را برهنه کردند و دست‌های خود را بر روی سینه می‌گذاشتند (سینه می‌زدند؟) و با صدای بلند گریه و زاری و سوگواری می‌کردند. حدود سیصدوپنجاه مرد و زن در جنگل پراکنده بودند و به دنبال استخوان‌های یون شین‌ار بودند، اما آنها فقط هفت روز به جستجو پرداختند. در این ایالت حدود دویست خانواده بیرون از پایتخت زندگی می‌کنند. یکی از این دویست خانواده در انجام مراسم تدفین تخصص دارد. در جایی کمی دورتر از مکانی که این دویست خانواده زندگی می‌کردند محـوطه‌ای وجود داشت که سگ‌ها را نگـهداری می‌کردند. در زمان که کسی فوت می‌کرد این خانواده جسد را به این مکان منتقل می‌کرد و آن را داخل حیاط می‌گذاشتند و به سگ‌ها اجازه می‌دادند که مشغول خوردن جسد شوند. سپس که استخوان‌ها باقی می‌ماند آنها را در زمین بدون وجود تابوت دفن می‌کردند» (۲۰۱۶: ۵۲۴۵).

این روایت توصیف حادثه‌ای است که برای کودکی به‌نام یون شین‌ار از خانوده‌ای سغدی در ایالت کانگ طی ماه هفتم سال اتفاق افتاده و در جنگل گم شده و خانواده در تلاش است تا جسد او را بیابد. ظاهراً با آگاهی از گم شدن کودک سوگواری خانواده برای او شروع می‌شود. این منبع چینی افزون بر گفته‌های منابع پیشین به دیگر آیین‌های سوگواری چون سیاه پوشیدن، پای برهنه کردن و بر سروسینه زدن اشاره می‌کند که بر اساس شواهد موجود در بین مردمان ایرانی رایج بوده و در متون و اسناد تاریخی شواهد مهمی از آن وجود دارد.

در متن گفته‌شده که با گم شدن کودک، فقط هفت روز به جستجوی جسد او پرداختند. در این مورد اگر بعد دینی موضوع در نظر گرفته شود عدد هفت، در سنت‌های دینی زردشتی عددی مقدس و مهم است و در آیین‌های سوگواری هم روز هفتم یکی از مراسم سوگواری برای شخص درگذشته برگزار می‌شود (آذرگشسب، ۱۳۵۲: ۲۲۴). در باورهای دینی ایرانیان روح پس از جدایی از جسم تا سه شبانه‌روز با آن در ارتباط است و تا زمان خاک‌سپاری پیوند با جسم بریده نمی‌شود. تصور می‌شد در این دوره زمانی روان در دست دیوان اسیر است و توصیه می‌شد که برای او یسنا بخوانند و به سروش تقدیم دارند و به درخواست بخشش برای شخص درگذشته اقدام شود (*شایست ناشایست*، ۱۷: ۳؛ Boyce, 1994). روان در روز چهارم به همراه چند ایزد به چینود خواهد رسید، بنابراین سپس در زمان‌های مشخصی برای او آیین‌های برگزار می‌شد که از جمله آنها روز سوم، هفتم و چهلم است (ر.ک. بویس، ۱۳۷۶/ ۱: ۱۶۸، ۴۴۵؛ آذرگشسب، ۱۳۵۲: ۲۰۴، ۲۲۴).

موضوع دیگر خانواده‌ای است که به‌طور اختصاصی امور مربوط به تدفین را انجام می‌دهد و در بیرون از پایتخت زندگی می‌کرد. متن مکان زندگی آنان را اندکی دورتر از مسکن خانواده‌های

1. 云神儿 Yún shén ér

ساکن مرکز ایالت و در بیرون از شهر اصـلی می‌داند که در آنجا محوطه‌ای وجود داشته که سگ‌هایی را برای دریدن اجساد در آنجا تربیت و نگهداری می‌کردند. بر اساس این گزارش اجساد در همین محوطه‌ای که سگ‌ها نگهداری می‌شدند قرار داده می‌شد تا خوراک آنها شوند. کلیت مطلب باز هم به گزارش دیگر متون چینی که پیشتر در مورد همین موضوع مورد بحث قرار گرفتند شبیه است اما نکته متفاوت اختصاص محوطه‌ای بیرون از پایتخت برای این کار و خانواده‌ای که در آنجا مسئول انجام آن است؛ یعنی افزون بر فضاهای باز مانند جنگل و کوه‌ها که در دیگر متون آمده، مکان‌های اختصاصی که باید شبیه به دخمه بوده باشد در ایالت کانگ برای این امر وجود داشته است و نسوکشان در آنجا حضور داشته‌اند. پرورش حیواناتی خاص مانند سگ‌ها برای دریدن اجساد در متن‌های مختلف چینی گزارش شده است که در ادامه به آن باز خواهیم گشت. افزون بر متون زردشتی، داده‌های باستان‌شناسی از ایران و گزارش منابع چینی، در منابع کلاسیک غربی مانند هرودوت و استرابو در این مورد آمده که اجساد توسط مغان در جایی قرار می‌گرفت تا طعمه سگان و پرندگان شود (Herodotus 1,140; Strabo 15,3,20). استرابو اشاراتی به منسوخ کردن این سنت در بین مردم سغد و باختر توسط اسکندر دارد (Strabo, 11,11,3). در گزارش ژوستین هم آمده که روش متداول دفن مردگان در میان اشکانیان رها کردن اجساد در بیرون است تا توسط پرندگان و سگ‌ها دریده شوند و سپس استخوان‌های عاری از گوشت را دفن می‌کنند (Justin, XLI 3, 5).[۴] بنابراین داده‌های مختلفی در مورد این نوع از تدفین داریم که هر کدام حاوی جزئیاتی است و در نهایت در جهت رسیدن به ارائه گزارشی کلی در این مورد مفید هستند.

۶. زی جی تونگ جیَن،[1] سرگذشت تانگ ۱۵:

司马光，《资治通鉴》唐纪 15 卷 199，599 页载：“四夷之人入仕于朝及来朝贡者数百人，闻丧皆恸哭，剪发、勞面、割耳，流血洒地。

«پس از مرگ امپراتور شوان زونگ[۵] (۷۱۲-۷۵۶ میلادی) از سلسله تانگ، صدها نفر از مردم (سی‌یی)[2] که برای پرداخت خراج و ادای احترام به دربار امپراتور آمده بودند، از شنیدن صدای تشییع جنازه سوگوار شدند و برخی از آنها موهای خود را بریدند، برخی چهره و برخی گوش‌های خود را خراشیدند به طوری که خون از سر و گوش آنها بر روی زمین جاری شد» (۱۹۶۲/ ۱۹۹: ۵۹۹).

منظور از سی‌یی مردمان غیر هان هستند که در آن زمان در مرزهای امپراتوری تانگ زندگی می‌کردند. از آنها تحت عنوان «اقوام چهارگانه» نیز یاد شده است. بر اساس این منبع ظاهراً در زمانی که امپراتور شوان زونگ درگذشته بود مردمان سی‌یی که بی‌خبر از این حادثه در دربار

1 资治通鉴 Zī zhì tōng Jiàn
2. 四夷 Sì yí

برای پرداخت خراج حضور یافته بودند متوجه مرگ او می‌شوند و شیون و زاری را شروع می‌کنند. آنها موی خویش را بریده و صورت و گوش‌هایشان را می‌خراشند. در مورد این آیین‌ها پیشتر توضیح داده شد اما نکته تازه در این گزارش مربوط به بریدن گوش است که به نشانه سوگ انجام شده است و در گزارش هرودوت در مورد سکاییان آمده است که اگر پادشاه آنان می‌مرد به نشانه سوگ بخشی از گوش و گیسوان خود را می‌بریدند (Herodotus, 4, 71-72). در متون مانوی سغدی هم اشاراتی به این سنت وجود دارد (Henning 1944: 142–144؛ همچنین ر.ک. Ivantchik, 2011: 89). البته این سنت در مورد هپتالیان هم گفته‌شده است که در هنگام سوگ قسمتی از گوش خود را می‌بریدند (راشد محصل و خسروی جاوید، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

۷. شین تانگ شو[1] سرگذشت لی خوائو[2]

《新唐书》列传三《李暠传》3531 页载：“太原旧俗，有僧徒以习禅为业，及死不殓，但以尸送近郊饲鸟兽。如是积年，士人号其地位“黄坑”。侧有饿狗千树，食死人肉，因侵害幼弱，远近患之，前后官吏不能禁止。高到官，申明礼宪，期不在患。发病不杀群狗，其风遂革。

«در شهر تَیوان[3] رسمی وجود دارد که راهبان تدفین را به عنوان یک حرفه انجام می‌دهند، آنها اجساد را به بیرون از شهر (کوه‌ها و جنگل‌های اطراف) منتقل می‌کردند تا خوراک پرندگان و سگ‌ها شود. آنجا سگ‌های گرسنه زیادی وجود دارد که عمدتاً از جسد انسان تغذیه می‌کنند و گاه حتی ممکن بود تا یک سال هم گرسنه مانده باشند. بعد از جدا شدن گوشت از تن، استخوان‌ها را در چاه/گودال زرد[4] قرار می‌دادند. چنین رسمی ممکن است به دلیل وجود سگ‌های گرسنه به نوبه خود به ساکنان مجاور آسیب برساند. این یک رسم دینی است و دولت در دوره‌های قبل و اکنون این رسم را ممنوع نکرده و به همه افراد از بلندپایگان تا افراد معمولی باید اجازه این رسم و رفتار را می‌داد و نباید سگ‌ها را می‌کشتند. بعدها گائو داوگوان[5] پس از روی کار آمدن که بر آداب و قانون تأکید می‌کرد تصمیم گرفت این وضعیت را تغییر دهد. او اقداماتی برای مدیریت این موضوع انجام داد تا اطمینان حاصل شود که موارد مشابه دیگر تکرار نخواهد شد. پس از اجرای سیاست وی، این رسم به تدریج لغو شد و محیط زندگی مردم بهبود یافت» (۱۹۶۲، جلد ۳۰: ۳۵۳۱؛ همچنین ر.ک همان، ج ۷۸: ۳۵۰۱). در این اثر ظاهراً در مورد سغدی‌هایی صحبت می‌شود که در شهر تَیوان[۶] ساکن هستند و شغل یک قشر از روحانیان آنجا که با اصطلاح بومی راهب از آنها یادشده برگزاری آداب مربوط به تدفین بوده است. این مساله همان

1. 旧唐书 Jiù táng shū
2. 李蒿 Lǐ hāo
3. 太原 Tàiyuán
4. 黄坑 Huáng kēng
5.高到官 Gāo dào guān

چیزی است که در منابع دیگر هم تکرار شده است اما *شین تانگ شو* افرادی که این کار را انجام می‌دادند روحانی می‌داند و بنابراین شبیه به گزارش هرودوت و استرابو است که پیشتر آمد و به مغان اشاره شده است. در مورد هواسپاری اجساد نیز توضیحات لازم ذکر شد اما نکته جدید این منبع در رابطه با گودالی است که استخوان‌ها را پس از مرگ در آنجا قرار می‌دانند و می‌تواند اشاره به چاهی باشد که در میانهٔ دخمه کنده می‌شد و استخوان‌های عاری از گوشت را آنجا قرار می‌دادند (حیدرپور و رهبر، ۱۳۸۸: ۱۶–۱۸). دلیل زرد نامیده شدن این گودال مشخص نیست، اما شاید بتوان آن را با رنگ خاک یا ساختار زمین آن محل مربوط دانست (تسوی یان، ۲۰۰۳). نکته مهم در این متن نظر نویسنده است که دیدگاه مثبتی نسبت به مساله سگ‌ها و خورده شدن اجساد توسط آنها ندارد و به شکل غیرمستقیم از قوانین حمایتی دولت از آنها انتقاد می‌کند که ممکن است سبب آسیب به مردم شود. در قسمت پایانی متن آمده که بعدها گائو داوگوان (از سلسله بِی‌چی) در طی زمان بر اساس قوانینی که وضع کرده این رسم را ممنوع می‌کند که در نهایت منجر به از بین رفتن آن می‌شود. اگرچه هنوز هم در مورد اینکه آیا این آداب مربوط به تدفین سغدی‌ها بوده یا نه همچنان بحث وجود دارد، اما آنچه جالب می‌نماید این است که حادثه‌ای مبنی بر حمله این نوع سگ‌ها به سکنه اطراف در دوره گائو زمانی که او در جین‌یانگ (تَیوان امروزی، شان‌شی) اقامت داشت توسط «سگ‌های پارسی» که او پرورش داده بود، اتفاق افتاده است. شاید این یک تصادف ساده تاریخی باشد، اما این رخداد و ممنوعیت پس از آن با توجه به اینکه در منطقه بین جو[1] جمعیت زیادی سغدی از زمان سلسله‌های شمالی ساکن شده بودند، رخ داده است و به نظر اشاره به موضوع سگ‌هایی دارد که به دلیل تغذیه از اجساد به مردم نیز حمله می‌کردند (بی بو،[2] ۲۰۱۱: ۲۵؛ رونگ شین‌جیانگ،[3] ۲۰۰۱: ۸۴–۸۹)؛ بنابراین در این منبع به روشنی دلیل ممنوعیت این نوع تدفین، حمله سگ‌ها به سکنه محل دانسته شده است. اینکه ممکن است ملاحظات دیگری هم طرح شده باشد روشن نیست.

۸. نتیجه

در گزارش تاریخ‌نگاری‌های چینی، سنت تدفین سغدی‌ها به سه روش ذکر شده است: ۱– سنت سوزاندن اجساد و سپس قرار دادن بازمانده استخوان‌ها در ظروف. ۲– قرار دادن اجساد بر روی بلندی‌ها یا در جنگل و سپس تدفین استخوان‌ها ۳– قرار دادن اجساد در محوطه‌ای خاص یعنی دخمه در خارج از فضای شهر و وجود حیواناتی خاص همچون سگ‌ها در آنجا جهت دریدن آنها و سپس دفن استخوان‌ها. در مورد چگونگی دفن استخوان‌ها هم به ظروفی از جنس طلا، سنگ یا سفال اشاره شده که باید با مرتبه و وضعیت مالی قشرهای مختلف مرتبط بوده باشد و هم به

1 并州 Bìngzhōu
2 毕波 Bì bō
3 荣新江 Róng xīn jiāng

گودال‌هایی که جهت این کار مورد استفاده قرارگرفته است. گزارش *سویی شو* در مورد ایالت شی از ظرف طلایی بحث می‌کند که بقایای جسد والدین پادشاه در آن قرار گرفته و روی تختی در اتاقی خاص آن قرار گرفته است که سنت‌های اشکانی نسا را به یاد می‌آورد. موضوع دیگر آیین‌های سغدیان در بزرگداشت درگذشتگان است که به تواریخ خاصی از سال اشاره شده که طی آنها هدیه‌های به روان درگذشتگان اهدا می‌شد و قربانی صورت می‌گرفت. همه این مباحث و آیین‌ها قابل تطبیق با سنت‌های زردشتی است. مورد استثنا سوزاندن اجساد است که به نظر به سنت‌های پیشازردشتی آریاییان مرتبط و امروزه هم بقایای مربوط به آن در هند قابل مشاهده است. در بحث از سوگواری منابع چینی به رسوم و آیین‌های سغدیان همچون شیون و زاری، مویه و نوحه، روی و گوش خراشیدن، موی بریدن، جامه دریدن، ... اشاره دارند که با منابع باستان‌شناختی و تاریخی قابل تطبیق هستند. نکته قابل توجه در این مورد البته عدم توجه به توصیه‌های دینی رسمی زردشتی است که با وجود منع سوگواری، در بین سغدیان نیز مانند دیگر مردمان ایرانی با قوت خاصی انجام می‌شده است.

پی‌نوشت‌ها

1. 康 Kāng . kāng jū (Lurje, 2017). نام کانگ هم اختصار همین نام کانگ‌جو است

۲. این جشن به دلیل تغییرات مربوط به تقویم در زمانهای مختلفی در منابع گزارش شده است. برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک. Malandra, 2000

۳. شرقی‌ترین شهر سغد که بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی از قرن ۵ تا حدود ۷۷۰ میلادی فعال بوده است (Marshak, 2002).

۴.اشکانیان هم دفن و هم هواسپاری را انجام می‌دادند (Unvala, 1925: 29f.)

۵.شوان زونگ یکی از امپراتوران سلسله تانگ بود که امپراتوری تانگ را به اوج قدرت و شکوه خود رساند. او سیاست‌های صلح طلبانه‌ای را دنبال کرد که منجر به گسترش روابط تجاری و فرهنگی با کشورهای دیگر شد. ظاهرا این فرمانروا با مردم سی‌یی ارتباط خوبی داشت. در منابع چینی این نوع از سوگواری ضمن مختص بودن به اقوام غیرچینی نشانهٔ غم و اندوه شدید و همچنین احترام به فرد درگذشته دانسته شده است.

۶.در شانشی Shān xī 山西 در شمال چین.

منابع

آذرگشسب، اردشیر، (۱۳۵۲)، مراسم *مذهبی و آداب زرتشتیان*، تهران، فروهر.

ارداویراف نامه، (۱۳۸۲) فیلیپ ژینیو، ترجمهٔ ژاله آموزگار، تهران، معین.

بویس، مری، (۱۳۸۶)، *زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها*، ترجمهٔ عسگر بهرامی، تهران، ققنوس.

بویس، مری، (۱۳۷۶)، *تاریخ کیش زرتشت*، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، جلد ۱، تهران، توس.

راشد محصل، محمدتقی و خسروی جاوید، کامروز، (۱۳۸۸)، تأثیر آیین‌های ایرانی بر مراسم تدفین مردگان در نزد ترکان باستان، *مسکویه*، سال ۴، شمارهٔ ۱۱، ۹۸-۱۰۱.

زند بهمن یشت، (۱۳۸۵)، ترجمهٔ محمدتقی راشد محصل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.

شایست نشایست، (۱۳۹۰)، ترجمهٔ کتایون مزداپور، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.

شهرستان‌های ایرانشهر، (۱۳۸۸)، ترجمهٔ تورج دریایی، به کوشش شهرام جلیلیان، تهران، توس.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، ج ۲، تهران، بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرنبغ دادگی، (۱۳۷۸)، *بندهشن*، ترجمهٔ مهرداد بهار، تهران، توس.

قریب، بدرالزمان، (۱۳۷۶)، سغدی‌ها و جاده ابریشم، *ایران شناخت*، شمارهٔ ۵، ۲۴۶-۲۸۱.
کراسنوولسکا، آنـا، (۱۳۸۲)، *چند چهرهٔ کلیدی در اساطیر گاهشماری ایرانـی*، ترجمهٔ ژاله متّحدین، تهران، ورجاوند.
لوکوک، پی یر، (۱۳۹۷)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمهٔ نازیلا خلخالی، تهران، فرزان روز.
مزداپور، کتایون، (۱۳۸۳)، تداوم آداب کهن در رسم‌های معاصر زرتشتیان در ایران، *فرهنگ*(ویژه زبانشناسی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
مزداپور، کتایون و همکاران، (۱۳۹۴)، ادیان و مذاهب ایران باستان، تهران، سمت.
نرشخـی، محمد، (۱۳۵۱)، *تاریخ بخارا*، ترجمهٔ احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابفروشی سنایی.
مینوی خرد، (۱۳۸۵)، ترجمهٔ احمد تفضلی، تهران، توس.
Ardaviraf Nameh, (2003) Philippe Gignoux, translated by Jale Amouzgar, Tehran, Moin .[In Persian].
Arrian, (1983), *Anabasis of Alexander*. Volume II: Books 5-7, Indica, tr. P. A. Brunt, Loeb Classical Library 269, Cambridge, MA: Harvard University Press.
Azargashseb, Ardeshir, (1973), *Zoroastrian religious ceremonies and customs,* Tehran, Forohar .[In Persian].
Boyce & Kotwal, (1999), Farōkšī. in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at: https://iranicaonline.org/articles/faroksi
Boyce, (2000), *Fravaši.in: Encyclopædia Iranica,* online edition, available at: https://www.iranicaonline.org/articles/fravasi-
Boyce, Mary, (1997), History of Zoroastrianism, translated by Homayoun Sanetizadeh, Volume 1, Tehran, Tos.[In Persian].
Boyce, Mary, (2007), Zoroastrians, their religious beliefs and customs, translated by Asgar Bahrami, Tehran, Phoenix.[In Persian].
Boyce, Mary, (1994), Death among Zoroastrians. in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at: https://iranicaonline.org/articles/death-1.
de la Vaissiere, Etienne, (2004), Sogdian Trade. in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at https: // www. iranicaonline. Org / articles / sogdian-trade
Farnbagh Dadegi, (1999), *Bundahishn*, translated by Mehrdad Bahar, Tehran, Tus.[In Persian].
Ferdowsi, Abulqasem, (2009), *Shahnameh*, vol. 2, Tehran, Islamic Encyclopaedia Foundation .[In Persian].
Frantz Grenet, (2000), Burial ii. Remnants of Burial Practices in Ancient Iran. in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at https://www.iranicaonline.org/articles/burial-ii
Grenet, Frantz, (2002), Zoroastrian themes on early medieval Sogdian Ossuaries. In: *A Zoroastrian tapestry: art, religion & culture*. India, Mapin.
Grenet, Frantz, (2007), Religious Diversity among Sogdian Merchants in Sixth-Century China: Zoroastrianism, Buddhism, Manichaeism, and Hinduism. In: *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 27 (2), 463–478.
Grenet, Frantz, (2015), Zoroastrianism in Central Asia. In: *The Wiley Blackwell Companion to Zoroastrianism*, ed. Michael Stausberg and Yuhan Sohrab-Dinshaw Vevaina with the assistance of Anna Tessmann, West Sussex: John

Wiley & Sons, Ltd. H.
Henning, W. B., 1944. The Murder of the Magi. *Journal of the Royal Asiatic Society* 76, 133 –144.
Herodotus, (1920), *The Histories*. Tr. A. D. Godley. Loeb Classical Library 117. Cambridge. Mass, Harvard University Press.
Ivantchik, Askold, I., (2011), The funeral of Scythian kings: The historical reality and the description of Herodotus (4.71–72). In: *The Barbarians of Ancient Europe: Realities and interactions*, ed. L. Bonfante, 71–106. Cambridge, Cambridge University Press.
Justin, 1994. E*pitome of the Philippic history of Pompeius Trogus*. tr. Yardley, Scholar press, Atlanta.
Krasnovelska, Anna, (2012), A few key figures in Iranian chronological mythology, translated by Jaleh Mottahdin, Tehran, Verjavand.[In Persian].
Lecoq, Pièrre, (2017), *Achaemenid inscriptions*, translated by Nazila Khalkhali, Tehran, Farzan Rooz.[In Persian].
Lurje, Pavel, (2017), Sogdiana ii. Historical Geography. *in: Encyclopædia Iranica*, online edition, available at http://www.iranicaonline.org/articles/sogdiana-historical-geography (accessed on 10 August 2017).
Marshak, Boris I., (2002), Panjikant. *In: Encyclopædia Iranica*, online edition, available at: http://www.iranicaonline.org/articles/panjikant (accessed on 20 September 2016).
Mazdapour, Katayoun, (2004), Continuity of Ancient Customs in Contemporary Zoroastrian Customs in Iran, *Culture* (Special Linguistics), Research Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
Mazdapour, Katayoun, et al., (2014), *Religions and Religions of Ancient Iran*, Tehran, Samt .[In Persian].
Mēnōg-ī Khrad, (2006), translated by Ahmad Tafzali, Tehran, Tus.[In Persian].
Narshakhi, Mohammad, (1972), *History of Bukhara*, translated by Ahmad bin Mohammad bin Nasr al-Qabawi, Talkhis Muhammad bin Zafar, by the effort of Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran, Sanai bookstore.[In Persian].
Pugachenkova, G. A., (1994), The Form and Style of Sogdian Ossuaries. *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, Vol. 8, the Archaeology and Art of Central Asia Studies from the Former Soviet Union, 227-243.
Pulleyblank Edwin, G., (1991), Chinese-Iranian Relations in pre-Islamic Iran. In: *Encyclopedia Iranica*, online edition, available at: https://www.iranicaonline.org/articles/chinese-iranian-i
Qarib, Badr al-Zaman, (1997), Sogdians and Silk Road, *Iran Shenakht*, No. 5, 246-281 .[In Persian].
Rashed Mohasel, Mohammad Taghi and Khosravi Javed, Kamroz, (2008), The effect of Iranian rituals on the burial ceremony of the dead among the ancient Turks, *Meskovaih*, year 4, number 11, 98-101 .[In Persian].
Rong, Xinjiang, (2001), New Light on Sogdian Colonies along the Silk Road: Recent Archaeological Finds in Northern China. In: *Berlin-Brandenburgischen Akademie der Wissenschaften Berichte und Abhandlungenseries*, 10, 147-160.
Rong, Xinjiang, (2018), Sogdian merchants and Sogdian culture on the Silk Road. In: *Nicola di Cosmo*, ed. Michael Maas, empires and exchanges in

Eurasian late antiquity Rome, China, Iran, and the Steppe, ca. 250–750, 84-96, London, Cambridge University Press.
Russell, James, (2000), Burial iii. in Zoroastrianism, in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at: https://www.iranicaonline.org/articles/burial-iii
Shahbazi, Alireza Shapur, (1987), Astōdān. In*: Encyclopædia Iranica* online edition, available at: https://www.iranicaonline.org/articles/astodan-ossuary
Shaiest Nashaiest, (2011), translated by Katayoun Mazdapour, Tehran, Humanities Research Institute .[In Persian].
Shahrestanha i Iranshahr, (2009), translated by Toraj Mariya, by Shahram Jalilian, Tehran, Tos. .[In Persian].
Strabo, (2014), *The Geography of Strabo*, tr. Duane W. Roller. Cambridge, Cambridge University Press
The Zend-Avesta Part I The Vendidad, (1880), tr. James Darmesteter, At the Claredon Press.
Unvala, J. M., (1925), *Observation on the Religion of the Parthians*, Bombay.
William W., Malandra, (2000), Frawardīgān, In: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at: https://www.iranicaonline.org/articles/frawardigan-
Zand-e Bahman Yasht, (2006), translated by Mohammad Taghi Rashid Mozal, Tehran, Research Institute of Human Sciences.[In Persian].

چینی

-（宋）欧阳修. 1975. 新唐书. 北京, 中华书局.

اویانگ شیو، (۱۹۷۵)، *شین تانگ شو*، پکن: شرکت کتاب جونگ خوا.

-毕波. 2011. 中古粟特人. 北京, 人民出版社.

بی بو، (۲۰۱۱)، *سغدی در چین قرون وسطی*، پکن: انتشارات دانشگاه مردمی.

-崔岩. 2003. 也谈唐代太原"黄坑"葬俗的宗教属性[J]. 洛阳大学学报, 18(3):3.

تسوی یان، (۲۰۰۳)، ویژگی‌های مذهبی آداب تدفین «خوانگ کِنگ» در تَیوان در زمان سلسله تانگ، *مجله دانشگاه لوایانگ*، ۱۸ (۳): ۳.

-陈海涛：《从丧葬习俗的变化看唐代粟特人的汉化》。《文博》2019 年第 3 期，第 47-58 页

چن های‌تائو، (۲۰۱۹)، نگاهی به چینی کردن سغدیان در سلسله تانگ، تغییرات در آداب و رسوم تدفین، *ون بو*، شمارهٔ ۳، ۴۷-۵۸.

-蔡鸿生. 1998. 唐代九姓胡与突厥文化. 北京, 中华书局.

تسای خونگ شِنگ، (۱۹۹۸)، *نه نام خاندان فرهنگ خو و ترک در سلسله تانگ*، پکن: شرکت کتاب جونگ خوا.

-孙武军. 2121. 入华粟特人墓葬图像的新解读——读沈睿文. 中古中国祆教信仰与丧葬. 唐史论丛 1, 372-381 页.

سون ووجون، (۲۰۲۱)، تفسیری جدید از تصاویر مقبره سغدیانی که وارد چین شدند - مطالعه شن رویِن «باورها و تدفین زردشتیان در چین قرون میانه»، *مطالعات تاریخ تانگ*، ۱، ۳۲۷-۳۸۱.

-（西汉）司马迁. 1962. 史记. 司马广. 北京, 中华书局.

سی‌ما چین، (۱۹۶۲) *شی‌جی*، سرگذشت سی‌ما شیانگ‌رو ، پکن، شرکت کتاب جونگ خوا.

-（北宋）司马光. 1962. 资治通鉴, 唐纪15卷19. 北京, 中华书局.

سی‌ما گوانگ، (۱۹۶۲)، *زی جی تونگ جین*، سرگذشت تانگ ۱۵، جلد ۱۹ ، شرکت کتاب جونگ خوا.

-（梁）萧子显. 2011. 南齐书. 顾欢传. 卷54. 北京, 中华书局.

شیاو زی شین، (۲۰۱۱)، *نَن چی شو*: سرگذشت گو خوان، جلد ۵۴، شرکت کتاب جونگ خوا.

-荣新江. 2001. 隋唐初期萨保和粟特. 文化. 第 4 刊.

رونگ شین‌جیانگ، (۲۰۰۱)، سابائو و استقرار سغدی در سلسله‌های سویی و *تانگ*، *آثار فرهنگی، شمارهٔ ۴*.

-荣新江. 1999. 北朝隋唐粟特人之迁徙及其聚落. 文博. 第 6 刊. 37-110 页.

رونگ شین‌جیانگ، (۱۹۹۹)، مهاجرت و اسکان سغدیان در سلسله‌های شمالی، سویی و تانگ، *ون بو، مطالعات چینی*، شمارهٔ ۶، ۱۹۹۹، ۳۷-۱۱۰.

-张绪山. 2012. 中国与拜占庭帝国关系. 第九章第三节“突厥-粟特人与中原地区的交往”. 中华书局.

جانگ شوشن، (۲۰۱۲)، *مبادله بین سغدیان-ترکان و دشت‌های مرکزی، بررسی رابطه چین و امپراتوری بیزانس*، پکن: شرکت کتاب جونگ خوا، ۲۴۹-۲۶۴ .

-（唐）玄奘、辩机. 1977. 大唐西域记校注. 北京，中华书局.

شوان‌زانگ، بیَن‌جی، (۱۹۷۷)، *سفرنامه تانگ بزرگ به سرزمین‌های غربی*، پکن، شرکت کتاب جونگ خوا.

-（南宋朝）范晔. 1962. 后汉书. 耿秉传. 列传 9. 卷 49，北京. 中华书局.

فن‌یه، (۱۹۶۲)، *هو هان‌شو*، سرگذشت گِنگ‌بینگ (۹)، جلد ۴۹، شرکت کتاب جونگ خوا.

-

陆庆夫. 1986. 从敦煌写本判文看唐代长安的粟特聚落. 敦煌研究院. 第九卷. 841-848.

لو چینگ فو، (۱۹۸۶)، نگاهی به سکونتگاه‌های سغدی در چانگ‌اَن در سلسله تانگ بر اساس دست‌نویس‌های دان-خوانگ، *سوابق علمی دان‌خوانگ*، جلد ۹، ۸۴۱-۸۴۸.

-（唐）令狐德棻. 1962. 周书. 波斯传. 卷50. 北京，中华书局.

لینگ‌خو دی فن، (۱۹۶۲)، *جو شو*، سرگذشت پارس، جلد ۵۰، پکن: شرکت کتاب جونگ خوا.

-（北齐）魏收. 1962. 魏书. 西域传. 列传第一百二. 北京, 中华书局.

وی شاو، (۱۹۷۵)، *وی شو*، سرگذشت مناطق غربی، جلد ۱۲۰، شرکت کتاب جونگ خوا.

-（唐）魏征. 1962. 隋书. 西戎传. 列传 83. 84. 90. 卷 38. 48). 北京, 中华书局.

وی جنگ و همکاران، (۱۹۶۲)، *سویی شو*، سرگذشت مناطق غربی، جلد۹۰ (شمارهٔ ۳۸ و ۴۸)، جلدهای ۸۳-۸۴، شرکت کتاب جونگ خوا.

-（魏）鱼豢. 1962. 魏略. 西域传. 卷 71. 北京, 中华书局.

یوخوان، (۱۹۶۲)، *وی‌لویه*، مناطق غربی، جلد ۷۱، پکن، شرکت کتاب جونگ خوا.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Activities of the Russian Transport Insurance Company and its Role in Advancing Russia's Economic-Political Goals in Iran

Farzaneh Ghiasi[1], **Bagherali Adelfar**[2], **Amirhossein Hatami**[3]

1. Ph.D. Graduated. in Post-Islamic Iranian History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-mail: thegoldensnow49@gmail.com

2.Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin. Iran. E-mail: badelfar@gmail.com

3.Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-mail: hatami@hum.ikiu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
13, April, 2024

In Revised Form:
15, August, 2024

Accepted:
20, August, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

The relations between Iran and the Russian government during the Qajar period were always affected by Russia's economic-political colonial goals in Iran. It was in pursuit of these goals that the Russian government developed its economic, political and military influence in the northern regions of Iran, especially Guilan, in various ways during the Qajar period. They took various actions with the aim of dominating Iran's economy. One of the most important and effective measures was the establishment or support of Russian investment companies in Iran. With this description, in this research, the activity of one of the most important Russian companies active in Guilan, namely "Transport Insurance Company", is analyzed and investigated. Based on this, the main question of the research is what was the activity of this company during the Naseri period and what effect did it have on advancing the political-economic goals of the Russian government in Iran? Based on the findings of the research, the Russians, with the aim of penetrating Iran's economy (in order to achieve colonial goals), took various measures such as obtaining concessions, increasing trade with Iran, supporting Russian businessmen who did business with Iran, and such things. Investing in Iran by establishing or expanding the activities of Russian companies to Iran was one of the other actions of Russia. In this regard, various companies, such as transport insurance, were active in the field of trade with Iran. The Russian government supported this company and by buying most of its shares and helping to receive lucrative concessions from the Iranian government, helped to strengthen and continue the activities of this company in Iran. This government also managed to increase its influence and dominance in Iran's economy.

Keywords: Russia, Guilan, roads, transport insurance company

Cite this The Author(s): Ghiasi, F., Adelfar, B., Hatami, A (2024). Activities of the Russian Transport Insurance Company and its Role in Advancing Russia's Economic-Political Goals in Iran, Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 – Spring- Summer, (181-204). DOI:10.22059/jhss.2024.375058.473701

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

The history of relations between Iran and Russia during the Qajar period is considered one of the most important subjects of contemporary Iranian history. Relations where the powerful Russian government was on one side and the Iranian government on the other side with the old military and political structure of the Qajar era, which was considered weak in terms of social and political structure. During the Qajar period, Russia pursued goals in its relations, including the expansion of its dominion and the development of lands and hitting England and France. It was in pursuit of these goals that Russia, after a period of conflict and military conflicts, imposed many colonial agreements on Iran and then separated many areas from Iran. But the Russians did not stop at land development in pursuit of their goals and in the second half of the 19th century, they implemented a new method of exploitation and colonization in competition with England, and that was to gain economic and political privileges. In this regard, they were able to take a large part of Iran's trade, especially in the northern regions and Gilan. The Russians made a lot of effort to get various concessions, establish commercial firm and companies in Iran. They invested in Iran in order to create a suitable platform for expanding their trade and commerce in Iran and in pursuit of its goals, the Russian government has always supported Russian businessmen and investors and helped Russian companies and investors to receive concessions. The Russian government also provided all-round support to Russian citizens when there were problems between franchise owners and companies with the Iranian government or Iranian citizens.

It was based on this background that many investment companies were launched to advance Russia's economic and political goals in Iran. One of the most important of these companies was the "Transport Insurance" company, which was established in 1308 AH and won the privilege of building the Bandar Anzali-Rasht-Qazvin-Tehran gravel road from the Iranian government. After some time, the Russian government bought a large part of the company's shares and became the major shareholder of this company. Based on this, in this research, by using the descriptive-analytical method and relying on research and documentary sources, we are looking for an answer to the main question, what was the activity of this company during the Naseri period and What effect did it have in advancing the political-economic goals of the Russian government in Iran? Based on the findings of the research, the Russians, with the aim of penetrating Iran's economy (in order to achieve colonial goals), took various measures such as obtaining concessions, increasing trade with Iran, supporting Russian businessmen who did business with Iran, and such things. Investing in Iran by establishing or expanding the activities of Russian companies to Iran was one of the other actions of Russia. In this regard, various companies, such as transport insurance, were active in the field of trade with Iran. The Russian government supported this company and by buying most of its shares and helping to receive lucrative concessions from the Iranian government, helped to strengthen and continue the activities of this company in Iran. This government also managed to increase its influence and dominance in Iran's economy.

Few serious sources have been written on the subject. Majid Golmohammadi and Mahmoud Seyed in the article "Iran and Russia's underdevelopment of imports and exports in the Qajar era", while examining the causes of Iran's underdevelopment in the Qajar era, and examining Iran's exports and imports, also addressed the issue of capitalism in the Qajar era. In this article, under the influence of Russia in Iran's economy, references have been made to Iranian and Russian companies active in the northern regions of Iran, which were active in Iran's trade with Russia from the beginning of the Qajar era to the end of this period. As

mentioned, this article only mentions the aforementioned companies and provides very brief explanations about them. In the article "People, Scholars and Development in the Qajar Era: Gilan Road", Mohammad Ali Kazembeigi has investigated the performance of the transport insurance company in the construction of the Gilan Road. Although this article is an independent research about the construction process of the mentioned road (which was only one of the activities of the mentioned company), it does not mention the other activities of the company. Yaser Karimi in his dissertation entitled "Political-economic situation of Gilan during the reign of Naser al-Din Shah Qajar" made brief references to the transport insurance company. In the thesis of Kulsoom Qadiri entitled "Investigation of the role of the Caspian Sea (ports of Gilan) on the interaction between Iran and Russia in the Qajar region", there are only brief references to the construction of the Anzali road to Tehran by the transport insurance company.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

فعالیت‌های شرکت روسی بیمه حمل و نقل و نقش آن در پیشبرد اهداف اقتصادی ـ سیاسی روسیه در ایران

فرزانه غیاثی[۱]، باقرعلی عادل‌فر[۲]✉، امیرحسین حاتمی[۳]

۱. دانش آموخته دکتری رشته تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران، رایانامه: thegoldensnow49@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران، رایانامه: badelfar@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران، رایانامه: hatami@hum.ikiu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۱/۲۵

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۳۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

مناسبات ایران و دولت روسیه در طول دوره قاجار همواره متأثر از اهداف استعماری اقتصادی ـ سیاسی روسیه در ایران بوده است. در پیگیری همین اهداف بود که این دولت در دوره قاجار به طرق مختلف نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را در مناطق شمالی ایران به‌ویژه گیلان توسعه داد. آنها با هدف تسلط بر اقتصاد ایران به اقدامات مختلفی دست زدند. یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین این اقدامات تأسیس و یا حمایت از شرکت‌های سرمایه‌گذار روسی در ایران بود. با این وصف در این پژوهش تلاش می‌گردد فعالیت یکی از مهم‌ترین شرکت‌های روسی فعال در گیلان یعنی «شرکت بیمه حمل و نقل»، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. بر این مبنا پرسش اصلی تحقیق آن است که فعالیت این شرکت در بازه زمانی دوره ناصری به چه صورت بود و چه تأثیری بر پیشبرد اهداف سیاسی ـ اقتصادی دولت روسیه در ایران داشت؟ بر مبنای یافته‌های پژوهش روس‌ها با هدف نفوذ در اقتصاد ایران (به منظور وصول به اهداف استعماری)، به اقدامات مختلفی نظیر کسب امتیازات، افزایش تجارت با ایران، حمایت از تجار روسی که با ایران تجارت می‌کردند و اموری از این قبیل پرداختند. سرمایه‌گذاری در ایران با احداث و یا گسترش فعالیت شرکت‌های روسی به ایران، از دیگر اقدامات روسیه بود. در این راستا شرکت‌های مختلفی نظیر بیمه حمل نقل در این برهه در عرصه تجارت با ایران به فعالیت پرداختند. دولت روسیه با حمایت از این شرکت و با خریداری بیشترین سهام آن و نیز کمک به دریافت امتیازات پرسود از دولت ایران، از یکسو به تقویت و ادامه حیات این شرکت در ایران کمک کرد و از سوی دیگر موفق شد بر نفوذ و تسلط خود در اقتصاد ایران بیفزاید.

واژه‌های کلیدی: روسیه، گیلان راه‌ها، شرکت بیمه حمل و نقل.

استناد: غیاثی، فرزانه؛ عادل‌فر، باقرعلی؛ حاتمی امیرحسین (۱۴۰۳). فعالیت‌های شرکت روسی بیمه حمل و نقل و نقش آن در پیشبرد اهداف اقتصادی ـ سیاسی روسیه در ایران، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷– (۲۰۴-۱۸۱).

DOI:10.22059/jhss.2024.375058.473701

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدّمه

تاریخ مناسبات ایران و روسیه در دوره قاجار یکی از فصول مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید. مناسباتی که یک سوی آن دولت مقتدر روس قرار داشت و سوی دیگر آن ایرانی با ساختار کهنه نظامی و سیاسی عهد قاجار که از نظر ساختار اجتماعی و سیاسی ضعیف به شمار می‌رفت. روسیه در دوره قاجار در روابط خود اهدافی از جمله گسترش سلطه و توسعه اراضی و ضربه زدن به انگلیس و فرانسه را دنبال می‌کرد. در پی همین اهداف بود که روسیه پس از یک دوره کشاکش و درگیری‌های نظامی عهدنامه‌های استعماری زیادی را به ایران تحمیل نمود و در پی آن بسیاری از مناطق را از ایران منتزع ساخت؛ اما روس‌ها در پی اجرای مقاصد خود به توسعه اراضی اکتفا نکردند و در نیمه دوم قرن نوزدهم روش جدیدی از بهره‌کشی و استعمار را در رقابت با انگلیس به اجرا گذاشتند و آن کسب امتیازات اقتصادی و سیاسی بود. در همین راستا آنها توانستند بخش زیادی از تجارت ایران را به‌ویژه در مناطق شمالی و گیلان در دست خود گیرند. روس‌ها تلاش زیادی برای به دست آوردن امتیازات مختلف، تأسیس تجارتخانه و شرکت در ایران انجام دادند. آنها به منظور ایجاد بستر مناسب برای گسترش تجارت و بازرگانی خود در ایران، اقدام به سرمایه‌گذاری در ایران نموده و دولت روسیه نیز در پی اهداف خود، همواره از تجار و سرمایه‌گذاران روس حمایت کرده و در دریافت امتیاز برای شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران روسی از هیچ کوشش فروگذار نمی‌نمود و در هنگام بروز مشکل میان صاحبان امتیاز و کمپانی‌ها (که تبعه روسیه بودند) با دولت ایران و یا اتباع ایران حمایت همه جانبه‌ای از اتباع خود به عمل می‌آوردند.

بر مبنای همین زمینه بود که شرکت‌های سرمایه‌گذار متعددی برای پیشبرد اهداف اقتصادی و سیاسی روسیه در ایران راه‌اندازی شد. یکی از مهم‌ترین این شرکت‌ها، شرکت «بیمه حمل و نقل» بود که در سال ۱۳۰۸ هجری تأسیس و امتیاز ایجاد راه شوسه بندر انزلی ـ رشت ـ قزوین ـ تهران را از دولت ایران کسب کرد. دولت روسیه پس از چندی، بخش زیادی از سهام شرکت را خرید و به سهام‌دار عمده این شرکت تبدیل شد. بر این مبنا در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی ـ تحلیلی و تکیه بر منابع پژوهشی و اسنادی، به دنبال پاسخ به این پرسش اصلی هستیم که فعالیت این شرکت در بازه زمانی دوره ناصری به چه صورت بود و چه تأثیری بر پیشبرد اهداف سیاسی ـ اقتصادی دولت روسیه در ایران داشت؟ بر مبنای یافته‌های پژوهش روس‌ها با هدف نفوذ هرچه بیشتر در اقتصاد ایران، به اقدامات مختلفی نظیر کسب امتیازات، افزایش تجارت با ایران، حمایت از تجار روسی که با ایران تجارت می‌کردند و اموری از این قبیل پرداختند. سرمایه‌گذاری در ایران با احداث و یا گسترش فعالیت شرکت‌های روسی به ایران، از دیگر اقدامات روسیه بود. در این راستا شرکت‌های مختلفی نظیر بیمه حمل نقل در این برهه در عرصه تجارت با ایران به فعالیت پرداختند. دولت روسیه با حمایت از این شرکت و با خریداری بیشترین سهام آن و نیز کمک به دریافت امتیازات پرسود از دولت ایران، از یکسو به تقویت و

ادامه حیات این شرکت در ایران کمک کرد و از سوی دیگر موفق شد بر نفوذ و تسلط خود در اقتصاد ایران بیفزاید.

اما در باب پیشینه پژوهش باید گفت مجید گل‌محمدی و محمود سید در مقاله «توسعه‌نیافتگی واردات و صادرات ایران و روسیه در عصر قاجار (۱۳۰۴-۱۱۷۴ ه.ش)»، ضمن بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایران در دوران قاجار و بررسی صادرات و واردات ایران، به مسئله سرمایه‌داری در عصر قاجار نیز پرداخته‌اند؛ در این میان ذیل نفوذ روسیه در اقتصاد ایران، به شرکت‌های ایرانی و روسی فعال در مناطق شمالی ایران که از ابتدای دوران قاجار تا پایان این دوره در زمینه تجارت ایران با روسیه فعالیت داشته‌اند، اشاراتی صورت گرفته است. همان‌گونه که ذکر شد این مقاله تنها به شرکت‌های مزبور اشاره نموده و توضیحات بسیار مختصری در باب آنها ارائه کرده است. محمدعلی کاظم‌بیگی در مقاله «مردم، علما و توسعه در عصر قاجاریه: راه گیلان» به بررسی عملکرد شرکت بیمه حمل و نقل در زمینه ساخت راه گیلان پرداخته است. این مقاله اگرچه پژوهشی مستقل در باب روند ساخت راه مذکور (که تنها یک مورد از فعالیت-های شرکت مزبور بود) است، اما از سایر فعالیت‌های شرکت سخنی به میان نمی‌آورد. یاسر کریمی گیلایه در پایان‌نامه خود با عنوان «وضعیت سیاسی ـ اقتصادی گیلان در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه.ق)» اشارات مختصری به شرکت بیمه حمل و نقل داشته است. در پایان‌نامه کلثوم قدیری لشکاجانی با عنوان «بررسی نقش دریای خزر (بنادرگیلان) بر تعامل بین ایران و روسیه در دوه قاجار» نیز تنها اشارات کوتاهی به احداث راه انزلی به تهران توسط شرکت بیمه حمل و نقل کرده است.

۲. زمینهٔ تاریخی

گیلان از ابتدای عصر قاجار به سبب نقش تعیین‌کننده در تولید ابریشم به عنوان یکی از اساسی‌ترین کالاهای تجاری ایران و همچنین به سبب آنکه در مسیر تجارت خارجی ایران قرار داشت، از اهمیت بسزایی برخوردار بود. ارتباط گیلان با دریای خزر و وجود بندر مهم انزلی در آن ایالت موجب اهمیت دو چندان گیلان شده بود؛ اما به رغم موقعیت برجسته تجاری و ارتباطی، گیلان از راه‌های ارتباطی مناسبی (میان این ایالت با پایتخت و سایر نقاط مرکزی ایران) برخوردار نبود. از سوی دیگر، روس‌ها تا دوران ناصری موفق شده بودند تسلط خود را بر سرزمین‌های شمالی ایران تثبیت نمایند و تجارت و همچنین ترانزیت کالاهای ایرانی و سایر سرزمین‌های شرقی را به روسیه و قاره اروپا را تحت کنترل خویش درآورند. در این میان کشمکش و رقابت همیشگی روس‌ها با انگلیس در ایران و همچنین توسعه صنعتی روسیه و نیاز صنایع آن کشور به مواد اولیه تولید شده در ایران و نیز بازار فروش مناسب ایران، ضرورت توجه به مسیرهای ارتباطی خشکی و دریایی در ایران را ایجاب می‌نمود. بر این اساس روس‌ها توجه زیادی به ساخت راه ارتباطی در ایران و اتصال این مسیرها به دریای خزر داشتند. در این میان ایالت گیلان به سبب استقرار مهم‌ترین بندر دریای خزر یعنی بندر انزلی در سواحل آن که بارانداز

مهم روس‌ها برای صادرات و واردات بود، در مرکز توجه آنها قرار گرفت. با توسعه و تسلط بازرگانی و اقتصادی روسیه بر نیمه شمالی ایران، به جهت دسترسی آسان‌تر و بهتر به بازار در حال رشد تهران، گسترش و توسعه ترانزینی ایالت گیلان و بندر انزلی برای روس‌ها در صدر اهمیت قرار داشت. به عقیده روس‌ها سایر مسیرهای ارتباطی کاروان‌رو ایران از ظرفیت لازم جهت افزایش صدور کالاهای تجاری روسیه برخوردار نبودند. علاوه بر این احداث مسیر تجاری و ترانزیتی در مسیر مهم انزلی ـ رشت ـ قزوین ـ تهران، موجب گسترش اقتدار سیاسی، نظامی و اقتصادی روسیه بر ایران می‌گردید (عظیمی دوبخشتری، ۱۳۸۱ :۹۰). مجموعه این عوامل لزوم توجه روسیه به این حوزه و سرمایه‌گذاری در این عرصه جهت رونق و بهبود آن را ضرورت می‌بخشید.

مسیر انزلی به تهران در ابتدای دوران قاجار به سبب وجود مشکلات متعدد پاسخگوی عبور و مرور مسافرین و تجارت نبود و این مسئله از دید روس‌ها دور نمانده بود. چنانچه دولت ایران خود به این مسئله واقف بود، اما به علل مختلف حاضر به رسیدگی به وضعیت مذکور نبود. قرار داشتن مرداب‌ها، جنگل‌های گسترده و وجود کوهستان‌های صعب‌العبور، از جمله موانع طبیعی موجود در این مسیر بود؛ علاوه بر این، اتصال مسیر انزلی به قزوین با مسیر تجاری تبریز که از مسیرهای تجاری و ترانزیتی مهم و مورد توجه روس‌ها بود از دیگر علل اهمیت و توجه ویژه این مسیر برای روس‌ها بود. روس‌ها مجموعه عوامل فوق را مدنظر داشتند. از این رو به برنامه‌ریزی جهت بهبود وضعیت ارتباطی با ایران در مسیرهای دریایی و خشکی پرداختند.

مسیر ارتباطی قدیمی از تهران به انزلی، از قزوین و رشت می‌گذشت. در مسیر تهران به انزلی، مسافرین بایست پس از عبور از قزوین، به ترتیب از آقا بابا، سپس گردنه خزران، پاچنار، سرپل لوشان، منجیل، رودبار، رستم‌آباد، امامزاده هاشم، کهدم و رشت گذر نموده تا به پیربازار برسند؛ مسیر انزلی به قزوین از ارتفاعات صعب‌العبور کوهستان البرز عبور می‌کرد، سپس رشت را پشت سر می‌نهاد تا به پیربازار در سمت جنوب شرقی مرداب انزلی می‌رسید. مسافران و کاروان‌ها در این مسیر با مشکلاتی همراه بوده و مجبور بودند از گردنه‌های خطرناک و باریک، پل‌های شکسته و لرزان عبور کرده و نیز در این مسیر امکانات رفاهی چندانی دیده نمی‌شد (عزالدوله، ۱۳۶۳: ۳۰-۲۶؛ صنیع‌الدوله، ۲۵۳۶: ۶۵-۵۶).

در ادامه از پیربازار تا انزلی، جاده مستقیم و مناسبی وجود نداشت. درواقع به سبب مردابی بودن منطقه مسیر زمینی برای جابجایی وجود نداشت بنابراین، قایق‌های محلی کوچک، مسافرین و کالاها را از مرداب پیربازار به سوی کشتی‌های تجاری و مسافربری در انزلی می‌بردند. لازم به ذکر است که کشتی‌های بزرگ به سبب ترس از گرفتار شدن در گل و لای دهانه انزلی نمی‌توانستند در ساحل پهلو بگیرند؛ در این راستا با فاصله از مرداب در دریا لنگر انداخته و دوباره قایق‌های کوچک بودند که بارها و مسافران را به کشتی منتقل می‌کردند (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۷۰-۱۶۹؛ دارسی تاد، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۶).

به رغم اهمیت بسیار این راه در تجارت ایران، دولت قاجار توجه چندانی به این مسیر نداشت. در دوره فتحعلی‌شاه اقدامات محدودی برای مرمت این مسیر و ایجاد کاروانسرا در میانه مسیر صورت گرفت که به نظر می‌رسد چندان کارگشا نبوده است زیرا منابع همچنان از وضعیت نامناسب راه‌ها سخن گفته‌اند (Fraser،1836:486-489, Monteith, 1833:17 ، ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۶: ۱۴). در دوران محمدشاه نیز تلاشی برای بهبود وضعیت راه تجاری مناطق شمالی صورت نگرفت. دلیل عمده این مسئله دخالت‌ها و نفوذ روسیه در مناطق مذکور بود. از آنجا که در سال ۱۲۲۰ق روسیه از طریق دریای خزر به گیلان حمله کرده بود (دنبلی، ۱۳۵۱: ۱۵۹–۱۵۸) و همچنین به سبب آنکه بر اساس عهدنامه ترکمنچای ایران از استقرار بحریه نظامی و سپس تجاری در آب‌های خزر محروم شده بود، ایران هیچگونه توانایی برای مقابله با نفوذ یا حملات روس‌ها به ایالات شمالی را نداشت. تأسیس کنسولگری روسیه در رشت که به اجبار آن دولت و با وجود مخالفت دولت ایران صورت گرفته بود، وضع را برای ایران بغرنج‌تر کرده بود. در این میان تلاش روسیه برای جذب ساکنان این ایالت برای پذیرفتن تابعیت آن دولت دستاویزی برای دخالت و نفوذ بیشتر روسیه در ایالت گیلان از طریق مذکور بود. روسیه به این طریق در تلاش برای به دست آوردن اراضی در ایالات شمالی ایران از جمله ایالت گیلان بود. به سبب وضعیت مذکور تعمیر و ساختن راه‌هایی که از این نواحی به مناطق مرکزی کشور ختم می‌شدند، خطر ورود نیروهای روسیه از طریق دریا و سپس حمله به نواحی مرکزی و از جمله تهران را افزایش می‌داد و همین امر یکی از علل مهم اهمال عمدی شاهان قاجار در تعمیر وضعیت راه‌های منتهی به شمال ایران بود. برای نمونه میرزاملکم خان ذکر می‌کند که دولتمردان ایران عقیده داشتند راه گیلان به سبب مقابله با ورود ارتش روس (از طریق مذکور) به ایران نباید ساخته شود (ناظم الدوله، ۱۳۸۱: ۱۹۸). زمانی حساسیت شاهان قاجار در این زمینه را بهتر درک می‌کنیم که هرگونه تلاش ایران برای ایجاد استحکامات دفاعی در سواحل شمالی خزر با مخالفت روسیه مواجه شده و آن را رفتاری خصمانه علیه خویش تلقی می‌کردند. یکی از نمونه‌های این مشکل در سال ۱۲۷۰ ق روی داد. زمانی که دولت ایران تصمیم گرفت مهندسی فرانسوی به نام بوهلر را به منظور بررسی ولایات ساحلی خزر و ایجاد اقداماتی در زمینه افزایش موقعیت دفاعی آن مناطق به سواحل گیلان بفرستد، سفارت روسیه در تهران، سفر بوهلر را به تعویق انداخت و مانع حرکت وی شد (بهلر، ۱۳۵۷: ۲۸–۲۵). به سبب علاقه و توجه ویژه روسیه به گیلان، این باور قاجارها تا زمان ناصرالدین‌شاه نیز تداوم یافت. این شرایط موجب وخیم‌تر شدن وضعیت راه تجاری قزوین به انزلی شد؛ به طوری که در پایان دهه ۱۲۷۰ ق مسیر مذکور به «راه جهنم دره» معروف بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۰۴–۲۰۳؛ بهلر، ۱۳۵۷: ۱۱).

در مقابل دولت روسیه تلاش بسیاری داشت تا دولت ایران را راضی کند که نسبت به تعمیر مسیر مذکور و بهبود وضعیت ارتباطی در ایالت گیلان، اقداماتی انجام گیرد؛ اما دولت ایران همچنان نسبت به این امر بی‌توجهی بود و به خواسته‌های نمایندگان سیاسی روسیه در ایران

توجهی نمی‌کرد. حتی هنگامی که یکی از دولتمردان در این زمینه اقدامی انجام می‌داد با توبیخ دولت مواجه می‌شد. به گفته ابوت در حدود سال ۱۲۷۶ ق والی گیلان در پی درخواست نماینده روسیه در آن ایالت، نسبت به پاکسازی بستر یکی از رودخانه‌ها جهت تسهیل در امر حمل و نقل اقدام نمود؛ همچنین برخی راه‌های اطراف شهر رشت نیز توسط وی مرمت گردید. هنگامی که ناصرالدین‌شاه از این عمل آگاه شد، حاکم گیلان را توبیخ نمود (ابوت، ۱۳۹۸: ۳۹۳).

با اینکه مشکلات مربوط به دخالت و نفوذ روس‌ها در ایالات شمالی و از جمله گیلان مانع از رسیدگی به وضعیت راه‌های ارتباطی در این سامان بود، اما مشکلاتی دیگر دولت ایران را در نهایت به تعمیر راه‌ها مجبور نمود. درآمد گمرکات ناشی از افزایش تجارت با روسیه که در نظر دولت قاجار بسیار مهم بود و همچنین مشکلاتی که در همین سال‌ها در گیلان روی داد از جمله موارد مذکور بود. افزایش مالیات در گیلان و کمبود مواد غذایی به شورش مردم و آشفتگی وضعیت آن ایالت در سال ۱۲۷۸ ق منجر گردید. در پی این مشکل که یکی از علل اساسی آن کمبود ارزاق در گیلان بود، دولت به این نتیجه رسید که در صورت وجود مسیر ارتباطی مناسب احتمال تکرار این مشکل در گیلان کمتر خواهد شد؛ در این راستا در عقیده پیشین تجدید نظر کرده و نخستین تلاش‌ها برای رسیدگی به مسیر تجاری قزوین به انزلی در دوران ناصری آغاز گردید.

ناصرالدین‌شاه پیش از عملی نمودن تصمیم خود (در جهت اصلاح مسیر انزلی به قزوین) ابتدا تصمیم گرفت با اعزام مهندسانی به گیلان و دریافت گزارش‌هایی از وضعیت منطقه، مسیرهای احتمالی، برآورد هزینه، خطرات و مشکلات موجود و مسائلی از این قبیل آگاه شده و سپس تصمیمات لازم را اخذ نماید. در این راستا طی دو دهه، افراد مختلفی شامل بهلر فرانسوی، ابراهیم آقا و سلیمان خان مهندس به جهت شناسایی منطقه و تهیه گزارش به گیلان اعزام شدند (رشتی، ۲۵۳۵: ۴۸-۱۴؛ بهلر، ۱۳۵۷: ۳۱-۵). نخستین اقدام در جهت مرمت مسیر مذکور در دوران حکومت امیر اصلان‌خان مجدالدوله بر گیلان صورت گرفت. اقدامات بعدی نیز به تدریج صورت گرفت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۸۴۱/۳-۱۸۴۰؛ رابینو، ۱۳۵۷: ۸۰-۷۸).

با این حال این اقدامات مشکلات را به کلی رفع نکرد؛ زیرا پس از آن منابع همچنان از وضعیت نابسامان مسیرهای مذکور سخن گفته‌اند. فعالیت‌هایی که در این زمینه صورت می‌گرفت همگی کوتاه مدت و ناقص بودند. تا اینکه شرکت‌های خارجی به عرصه وارد شده و پیشنهاد سرمایه‌گذاری دادند. روسیه که به علل مختلفی خواهان توسعه وضعیت ارتباطی گیلان بود، یکی از پیشنهاد دهنده‌ها بود. همان‌گونه که گفته شد روابط تجاری تنگاتنگ گیلان با روسیه مهم‌ترین علت بود. گیلان در این دوران به یکی از تولیدکنندگان مهم محصولات کشاورزی متناسب با بازار روسیه تبدیل شده بود؛ ابریشم، برنج، توتون و سایر اقلام کشاورزی از جمله محصولاتی بودند که در گیلان تولید شده و به بازارهای روسیه صادر می‌شدند؛ در این راستا بهبود وضعیت راه‌های ارتباطی این نواحی به منظور صادرات یکی از مسائل مهمی بود که باید

مدنظر قرار می‌گرفت. در این میان رقابت و کشمکش با انگلیس که در ایران به شدت فعال بود (بنگرید به ناطق، ۱۳۷۳: بخش یکم) و با کسب امتیازات مختلف به توسعه نفوذ می‌پرداخت، یکی دیگر از علل توجه روسیه به این مسئله بود.

گفته شده در سال ۱۳۰۵ ق فعالیت‌های وزیر مختار بریتانیا در تهران توجه سیاست‌مداران روس را به خود جلب کرده و راهکارهایی برای گسترش ارتباط ایران و روسیه ارائه داده بودند. یکی از این راهکارها تسهیل حمل و نقل با تأسیس شرکت‌های کشتی‌رانی روسی در دریای خزر بود. پیشنهاد شد روسیه به حمایت از تجار و بازرگانان آن کشور در ایران پرداخته و با تسهیل حمل و نقل و فعالیت‌هایی در این زمینه به مقابله با فعالیت بریتانیا در ایران و سپس پیشی گرفتن از تجارت بریتانیا در ایران پرداخته شود (گزارش‌های سیاسی علاءالملک، ۱۳۶۲: ۱۶۰-۱۵۷).

به این ترتیب، نیکلاس دالگوروکی وزیر مختار روسیه در تهران، در راستای توسعه تجارت روسیه با ایران با دربار قاجار وارد مذاکره شد. وی درخواست‌هایی در جهت تسهیل ارتباط و تجارت مناطق شمالی ایران با روسیه مطرح نمود. از جمله درخواست‌های مذکور شامل ایجاد اسکله، بارانداز، ایجاد امکانات و تجهیزات بندری در انزلی بود؛ علاوه بر این درخواست شد با ورود شناورهای روسی به مرداب انزلی و همچنین رودخانه‌های منتهی به این مرداب و از جمله سفیدرود موافقت شود. از دیگر خواسته‌های او دریافت امتیاز ساخت راه شوسه میان بندر انزلی و تهران بود. گفته شده امین السلطان و شاه که در تدارک سفر به فرنگستان بودند، به منظور آنکه عجالتاً وزیر مختار روسیه را ساکت کنند، با درخواست‌های وی موافقت کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۸: ۹۳).

۳. شرکت بیمه حمل و نقل

بر مبنای همین زمینه تاریخی بود که در سال ۱۳۰۷ ق لازارس پولیاکوف، یک یهودی سرمایه-دار روسی از ناصرالدین‌شاه خواستار امتیاز احداث راه آهن سراسری شد که نتیجه‌ای در برنداشت (تیموری، ۱۳۳۲: ۳۲۳؛ *Entner* ، ۱۹۶۵: ۳۰)؛ اما در نهایت در اول جمادی‌الاول ۱۳۰۸ق موفق شد امتیاز تأسیس شرکت بیمه حمل و نقل ایران را از دربار قاجار دریافت دارد [۱] (تیموری، ۱۳۳۲: ۳۵۳-۳۵۲). به موجب قرار داد مذکور ایران موظف بود، حمل و نقل کالاهای تجاری خود را به شرکت بیمه حمل و نقل واگذار نماید. در مقابل شرکت بیمه بایست در ده سال نخست پس از قرارداد سالانه مبلغ سیصد تومان به دولت ایران پرداخت کند؛ سپس در ده سال دوم سالانه پانصد تومان و در سال‌های پس از پایان دومین دهه بایست به مدت هفتاد و پنج سال، سالانه هزار تومان پرداخت نماید (لیتن، ۱۳۶۹: ۹۹؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۰۶ق، ک ۲۰، پ ۹، ۱۴ و ۱۵ و ۱۶). از دیگر مفاد قرارداد این بود که جز شرکت بیمه حمل و نقل و شرکایش هیچ کس حق تأسیس و ایجاد شرکت بیمه در سرزمین ایران را نداشت؛ دفتر مرکزی کمپانی بیمه حمل و نقل در مسکو قرار داشت و قزوین نیز مرکز دفتر شرکت در ایران بود و در شهرهایی مانند رشت نیز شعبه فعالیّت داشت (لندور، ۱۳۸۸ :۵۹).

بر اساس امتیاز مذکور، تنها شرکت حق حمل و نقل محصولات تجاری و بازرگانی را در ایران دارا بود. شرکت بدین منظور چاروادار کرایه کرده و محصولات تجاری را از سایر نقاط به سواحل دریای خزر و بندر انزلی حمل می‌نمود. از دیگر حقوق شرکت، حمل و نقل بسته‌ها و کالاهای پستی در اقصی نقاط کشور بود. بر این اساس هرکس قصد ارسال بسته‌ای از شهری به شهر دیگر و یا ارسال به خارج از ایران را داشت، بایست این کار را از طریق شرکت حمل و نقل انجام می‌داد. بدین ترتیب با اداره پست ایران اختلاف منافع و تداخل حقوق داشت و معمولاً دچار مشکلات و درگیری‌هایی با یکدیگر می‌شدند (لیتن، ۱۳۶۹ : ۱۰۱-۹۹).

در ادامه شرکت بیمه حمل و نقل خواستار امتیاز احداث راه شوسه میان انزلی تا قزوین نیز شد؛ اگرچه ناصرالدین‌شاه در ابتدا با این درخواست مخالفت داشت ولی شرکت در نهایت در ذی‌حجه سال ۱۳۱۰ ق موفق به دریافت امتیاز احداث این مسیر به مدت ۹۹ سال گردید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۵: ۸۱۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۸: ۱۳۶). عدم مخالفت ناصرالدین‌شاه از آن جهت بود که قصد نداشت این مسیر را به‌طور کامل تحت اختیار روس‌ها قرار دهد؛ اما هنگامی که تحت فشار روس‌ها به ناچار قبول کرد، تصمیم گرفته شد عده‌ای از سرمایه‌گذاران ایرانی نیز در ساخت این مسیر سهیم شوند؛ بنابراین پس از رایزنی‌هایی با سفارت روسیه، قرار شد کمپانی متشکل از سرمایه‌داران روسی و ایرانی تشکیل‌شده و این مسیر توسط کمپانی مذکور ساخته شود. در این راستا در سال ۱۳۱۰ امتیاز ساخت راه قزوین به انزلی به شرکتی متشکل از تعدادی از رجال دربار نظیر امین السلطان و امین‌الدوله، باقر سعدالسلطنه،[۲] بیگلربیگی رشت و شرکت بیمه حمل و نقل تحت مدیریت آناتولی نیکالایویچ بستلمان واگذار شده و قراردادی در این زمینه منعقد شد. لازم به ذکر است در قرارداد جدید منعقده، دست شرکت بیمه برای انجام تمامی امور راه‌سازی به تنهایی بازگذاشته شد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی : س ۱۳۱۲ ق، ک ۲۵، پ ۷، ۴۲).

بر اساس قراردادی که میان طرفین منعقد شده بود، قرار شد شرکت تازه تأسیس که مرکب از سرمایه‌داران ایرانی و روسی بودند، با سرمایه ایرانی و روسی راه مذکور را بسازند. مدت زمان امتیاز مذکور نود و نه سال بود. دولت ایران بر اساس قرارداد نمی‌بایست تا مدت نود و نه سال از شرکت مذکور هیچ گونه مالیاتی دریافت می‌نمود. در مقابل نباید عرض راهی که توسط شرکت ساخته می‌شد از سه متر کمتر می‌شد؛ همچنین در مسیرهایی که امکان تعریض راه وجود داشت، لازم بود عرض راه بیشتر از سه متر مدنظر قرار داده می‌شد. علاوه بر این در امتیازنامه مذکور آمده بود که اگر در آینده دولت تصمیم بگیرد در میانه تهران تا قزوین و سواحل دریای خزر راهی جدید بسازد، حق ترجیح با شرکت خواهد بود (جمال‌زاده، ۱۳۷۶ : ۱۰۱).

بر اساس فصل نخست از متن قرارداد میان پولیاکوف و دولت قاجار، کمپانی حمل و نقل بایست شرکتی متشکل از سرمایه‌گذاران ایرانی و روسی تأسیس می‌نمود. در متن قرارداد تصریح شده بود «شرکت بیمه حمل و نقل در ایران مختار است که صاحبان روس و ایران را برای مداخله بر این عمل دعوت نموده به اتفاق ایشان شراکتاً احداث راه نمایند». بر اساس قرار داد

باید امور مقدماتی مربوط به شروع طرح، از یک ماه پس از امضای قرار داد آغاز می‌شد و شش ماه بعد بایست راه‌سازی آغاز می‌گردید؛ علاوه بر این ظرف مدت دو سال کار ساخت مسیر باید به انتها می‌رسید در غیر این صورت امتیاز لغو می‌گردید و هر آنچه شرکت در ایران داشت و همچنین از مقدار از مسیر که ساخته شده بود، در اختیار دولت ایران قرار می‌گرفت. در ششمین فصل قرارداد به درآمد ناشی از امتیاز و نحوه تقسیم آن پرداخته شده بود (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۷، ۵۸).

سهامداران شرکت بیمه حمل و نقل، عده‌ای از تجار و بازرگانان و همچنین صاحبان صنایع در روسیه بودند که با ایران روابط تجاری داشته و یا قصد برقراری ارتباط تجاری داشتند. علاوه بر این ذکر شده است که تجار و سرمایه‌گذاران روسیه تحت فشار دولت روسیه اقدام به خرید سهام شرکت مذکور نمودند. لازم به ذکر است که سرمایه‌گذاران در شرکت بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ روبل سرمایه‌گذاری نموده بودند (Hotz,1899:345) چنانچه ذکر شد بر اساس فصل پنجم این قرارداد شرکت موظف بود، ظرف شش ماه فعالیت‌های راه‌سازی را آغاز نماید. بر این اساس تا جمادی‌الاول ۱۳۱۱ ق شرکت فعالیت‌های راه‌سازی را آغاز نموده بود (کاظم بیگی، ۱۳۸۵ : ۱۸)، اما در ادامه مشکلاتی داخلی و خارجی به ادامه روند کار لطماتی وارد نمود. کاهش بهای نقره در سطح بین‌المللی، شیوع بیماری‌ها و نیز مخالفت‌های پدید آمده از سوی برخی افراد متنفذ در گیلان از جمله مشکلاتی داخلی و خارجی بود که در این مسیر روی داد و در ادامه روند کار وقفه ایجاد نمود. برای نمونه در سال ۱۳۱۰ ق در ایالت گیلان وبا به شدت شیوع یافت. تا سال ۱۳۱۱ ق همچنان وبا در گیلان تداوم داشته و تلفات بسیاری گرفت؛ این مسئله نه تنها زندگی و امور روزمره در گیلان را دچار اختلال نموده بود، بلکه فعالیت‌های اقتصادی را به شدت تحت تأثیر نهاد. بدین ترتیب وضعیت گیلان به هیچ روی برای انجام فعالیّت‌های شرکت بیمه حمل و نقل مناسب نمود (کاظم بیگی، ۱۳۸۵ : ۱۸).

عامل دیگری که در فعالیت شرکت وقفه ایجاد نمود؛ کاهش جهانی ارزش نقره بود. این شرایط نامساعد که در آن دولت ایران و شرکت بیمه حمل و نقل نقشی نداشتند، تأثیر مهمی بر سرمایه شرکت نهاد. طی سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ قمری ارزش نقره به شدت کاهش یافت و کشورهای زیادی از جمله ایران و روسیه را متضرر ساخت. این مسئله نه تنها اقتصاد ایران را که بر نقره استوار بود تا حد زیادی تحت تأثیر نهاد، بلکه موجب کاهش شدید سرمایه دو شرکت بیمه حمل و نقل و بانک استقراضی که هر دو به پولیاکف متعلق بودند، گردید. این امر نیز در ایجاد وقفه در فعالیت‌های شرکت تأثیر نهاد (Avery and Simmons,1974:276,267-263/10؛ مستوفی، ۱۳۴۶: ۱/ ۴۰۱-۳۹۶).

در جمادی‌الاول سال ۱۳۱۱ ق شرکت بیمه حمل و نقل یک خط کشتیرانی بخار در مرداب انزلی به راه انداخت. این خط به صورت منظم میان پیربازار و انزلی تردد می‌نمود. این طرح پیش از پدید آمدن مشکلات فوق به راه افتاده بود؛ اما پس از کاهش بهای نقره شرکت که دچار

کمبود سرمایه شده بود، از آنجا که پیشرفت کار به هزینه نیاز داشت، شرکت از پیشرفت کار بازماند و نتوانست هیچ اقدامی به عمل آورد. در این راستا پس از دو سال از عقد قرارداد، هیچ اقدام جدیدی در زمینه راه‌سازی صورت نگرفته بود. در این میان از آنجا که تجارت با روسیه و به طور کلی تجارت خارجی برای دولت قاجار اهمیت زیادی داشت، قرارداد را تمدید نمودند. بدین ترتیب در محرم ۱۳۱۳ ق در امتیاز شرکت تجدید نظر شد و قرارداد تا سال ۱۳۱۶ ق تمدید گردید. (تیموری، ۱۳۳۲: ۳۵۴). همچنین در همین راستا بر اساس اسناد موجود در ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۳ ق دولت ایران بنا به درخواست شرکت بیمه حمل و نقل، امتیاز تعمیق و لایروبی دهانه بندر انزلی را به شرکت محول نمود (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۳ ق، صندوق ۲۵، پوشهٔ ۷).

پس از ورود شرکت به گیلان، به جهت آغاز فعالیت‌های راه‌سازی، عباس میرزا ملک آرا حکمران وقت گیلان، از سوی دربار قاجار موظف گردید که عملکرد و اقدامات شرکت را تحت نظر گیرد. (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۶۵/۱). یکی از مواردی که لازم بود حاکم به آن توجه می‌نمود، ثبت کلیه اماکن و خانه‌هایی بود که از سوی شرکت در ایالت گیلان اجاره می‌شد. این املاک بایست در کارگزاری مهام خارجه گیلان ثبت می‌شدند (کاظم بیگی، ۱۳۸۵: ۲۰-۱۹).

شرکت حمل و نقل پس از آغاز فعالیت‌های خود در ایران، به منظور تسهیل امور خویش، اقدام به تأسیس کارگاه‌های مختلفی در زمینه تولید چرخ‌های دستی یا فرغون، تعمیر ابزار کار، وسایل تراش آهن و پنج کوره قابل حمل، دستگاه آهنگری با دو کوره، کارگاه‌های سراجی و درودگری در رشت تأسیس کرد (لیتن، ۱۳۶۹ : ۱۱۹).

در جمادی‌الثانی سال ۱۳۱۳ ق شرکت بیمه حمل و نقل فعالیت‌های راه‌سازی را آغاز کرد. شرکت برای شروع کار ششصد و پنجاه کارگر از خلخال استخدام کرد و از پیربازار شروع به ساخت راه نمود؛ اما کمی بعد به سبب اینکه شرکت تصمیم گرفت بخشی از راه را بر جاده قدیم بسازد، مشکلاتی آغاز شد. یکی از مشکلاتی که در این ایام روی داد، زمین‌هایی بود که در مسیر ساخت راه قرار داشته و متعلق به مردم بودند. قیمت این زمین‌ها که لازم بود از سوی شرکت‌ها خریداری شود، مشخص نبود. علاوه بر این شرکت در قبال این زمین‌ها تا پایان جمادی‌الاول هیچ پولی نیز به مردم پرداخت نکرده بود. این مسئله نیز به نگرانی‌هایی در زمینه فعالیت شرکت در ایران دامن زده بود. از این رو برای حل این مشکلات، همه منتظر ورود بستلمان (مدیر شرکت بیمه حمل و نقل در ایران) که قرار بود به زودی به گیلان سفر کند، بودند (کاظم بیگی، ۱۳۸۵: ۲۰).

با اینکه گیلان از دیرباز دارای مشکلات فراوانی از جهت مسیرهای ارتباطی بود و همواره مردم و تجار خواهان بهبود وضعیت مسیرهای ارتباطی و تجاری بودند، اما کار راه‌سازی توسط شرکت روسی در گیلان به سرعت مخالفت و انتقاد عده‌ای از تجار و علما را در پی داشت. در این راستا عده‌ای از مخالفین در نامه‌ای خطاب به امین السلطان صدراعظم وقت، نسبت به ساخت راه جدید

توسط شرکت در مسیر پیربازار تا امام زاده هاشم انتقاد کرده و خواستار رسیدگی به وضع موجود شدند:

«از ساختن راه شوسه که اسباب آبادی مملکت است، کمال تشکر داریم. از هر محلی بخواهند، خطی بکشند؛ همگی تمکین داشته، حرفی نداریم. ولی از پیربازار الی امامزاده هاشم که راه ساخته دولتی و ملتی است و اهالی گیلان برای حمل برنج و زغال و هیزم و سایر لوازم معاش راهی به غیر از این راه ندارند. اگر شوسه از این خط حالیه بشود، ضرر فوق‌العاده بر اهالی گیلان وارد خواهد شد...» (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: تلگرام، نمرهٔ ۹۶، غره جمادی‌الثانی ۱۳۱۳، اسناد مکمل، ج ۱۰۳، ش ۲۱۲).

ناراضیان و منتقدان خواهان ساخت یک راه جدید و مجزا از راه قدیمی بودند. به‌طور کلی آنها از پرداخت حق عبور رضایت نداشتند. بر این اساس خواهان ساخت یک راه جدید و مجزا از راه قدیم توسط کمپانی بودند؛ بر اساس خواسته آنها در این صورت هر کس که تمایل داشت، می‌توانست با پرداخت حق عبور از راه جدید تردد کند و هرکس مایل نباشد و یا توانایی پرداخت حق عبور را نداشت، از راه قدیم برود. در این میان هیچ گونه اعتراضی دال بر مخالفت مردم با امتیاز مذکور دیده نمی‌شود؛ وضعیت نابسامان راه ارتباطی گیلان به قزوین و همچنین ناتوانی دولت مرکزی از ساخت و تعمیر مسیر مذکور باعث شده بود مردم با امتیاز مزبور مشکلی نداشته باشند (کاظم بیگی، ۱۳۸۵: ۲۱).

با افزایش نارضایتی‌ها، در جمادی‌الثانی ۱۳۱۳ ق در شهر رشت، جلسه‌ای با حضور ملک آرا حاکم رشت، میرزاعلی اکبر خان کارگزار مهام خارجه در گیلان، کنسول روسیه، بستلمان مدیر شرکت بیمه حمل و نقل و همچنین عده‌ای از علما، تجار و بزرگان رشت برگزار گردید. در این جلسات بحث و گفتگو و رایزنی‌های لازم در باب مشکل فوق صورت گرفت؛ در باب حق العبور مسیر قرار شد مردم گیلان در میانه مسیر امام زاده هاشم تا رشت و از پیربازار تا رشت در هنگام حمل و نقل هرگونه کالای تجاری و غیرتجاری از پرداخت حق عبور معاف بوده و آزادانه در این مسیر تردد نمایند؛ در این راستا میان طرفین توافقی به شرح زیر حاصل گردید:

«محض رفاه حال اهالی گیلان، سرکار مسیو بستلمان در این مجلس محترم شرط نمود که از امامزاده هاشم الی رشت و از پیربازار تا رشت هر یک از اهالی رشت که در اینجا هستند در ذهاب و ایاب بخواهند در تمام این مسافت مذکوره خودشان سواره عبور نمایند و بارهایی که متعلق به خودشان است، با مال مکاری گیلانی حمل کنند ... از هر قبیل چوب آلات جنگلی که از ده به شهر وارد می‌شود و مال خالی برمی‌گردد، نباید چیزی بدهند. چنانچه صاحب مال برای خود جزئی خرید نماید و مقصود تجارت نباشد باید چیزی ندهد مگر آنکه بار تجارت وارد شهر شود و از شهر خارج شود از این تعهد خارج است؛ کالسکه و عراده معاف نیست. در مقابل این همراهی، حضرات اهالی گیلان متعهد شده‌اند...، هرقدر زمین به جهت اصلاح اعوجاج راه از

پیربازار الی امامزاده هاشم لازم دارند، مجاناً بلاعوض داده شود...» (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: اسناد مکمل، ج ۱۰۳، ش ۵۵۴).

یکی از مواردی که در توافقنامه فوق مورد نظر قرار گرفته بود، تضمین واگذاری زمین‌های مورد نیاز شرکت به منظور انجام امور راه‌سازی از سوی دولت بود. در این زمینه قرار شد زمین‌های خصوصی نیز توسط شرکت با قیمت عادلانه از مردم خریداری شود. همین امر مجدداً به بروز برخی مشکلات میان مردم و کمپانی منجر گردید. به نظر می‌رسد شرکت بدون جلب توافق اهالی اقدام به راه‌سازی در زمین‌های مردم نموده و این مسئله در ایجاد اعتراض به عملکرد دولت مؤثر بود. در این راستا صدراعظم به کارگزاری مهام خارجه گیلان تلگراف زده و خواستار رسیدگی به وضع موجود و حل مشکلات گردید (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۶۶/۱).

با تمام تلاش دولت قاجار برای حل مشکلات پدید آمده و رسیدگی به انتقادات، مشکلات دیگری در مسیر راه‌سازی شرکت بیمه حمل و نقل بود. هرچند پس از تجدید قرارداد، شرکت با جدیت فعالیت‌های خود را آغاز کرد، اما به زودی متوجه شد که هزینه راه‌سازی بیش از مبالغی است که پیشتر پیش‌بینی و برنامه‌ریزی‌شده بود و سرمایه موجود کمپانی جوابگوی هزینه‌های مذکور نیست. بدین ترتیب کار دچار کندی شده و دوباره متوقف گردید (Hotz,1899:345). توقف فعالیّت‌های شرکت منجر به بروز شکایات و نارضایتی‌هایی از سوی تجار و اجاره‌داران گمرک گردید. در این راستا برخی دولتمردان وقت در سال ۱۳۱۵ قمری در زمینه مشکلات مذکور به وزیر مختار روسیه رجوع کرده و از وی خواهان رسیدگی به وضعیت شرکت و مشکلات مربوطه شدند (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۵ ق، صندوق ۳۰، پوشه ۸).

در این میان سیاست‌های دولت روسیه که بر توسعه روابط بازرگانی با ایران مبتنی بودند، به کمک کمپانی رسید. گفته شده در سال ۱۳۱۲ ق در روسیه برنامه‌هایی در جهت گسترش روابط بازرگانی با ایران در دستور کار دولت قرار گرفت. بر اساس این برنامه‌ها قرار شد بندرهای شمالی ایران و همچنین راه‌های شمال ایران که به روسیه منتهی می‌گردید با حمایت و سرمایه‌گذاری دولت روسیه ساخته و تعمیر گردد (Entner,1965:41 پاورقی؛ Commercial Relations between Russia and Persia,1894:205-206/16).

در سال ۱۳۱۵ ق هنگامی که پیشرفت کار شرکت بیمه حمل و نقل در ایران به مشکل برخورد و به سبب کمبود سرمایه متوقف گردید، دولت روسیه تصمیم گرفت با خریداری سهام شرکت به کمک کمپانی برخیزد. دولت روسیه با این شرط که شرکت حمل و نقل هرچه سریع‌تر فعالیت راه‌سازی در ایران را دوباره از سر گیرد، اقدام به خرید سهام کمپانی نمود. از آنجا که سرمایه شرکت همچنان برای شروع کار ناکافی بود، دولت روسیه کمی بعد مجدداً مقدار دیگری از سهام شرکت را خریداری کرده و به این ترتیب به بزرگ‌ترین سهام‌دار شرکت بیمه حمل ونقل تبدیل گردید (Griffin,1896:233 ،Hotz,1899:345). در این راستا شرکت بر اساس شرطی که دولت روسیه پیش از خرید سهام مطرح کرده بود، سریعاً و در همان سال ۱۳۱۵ ق کارهای مربوط به

راه‌سازی را با جدید از سر گرفت. بدین ترتیب با کمک‌های دولت روسیه که خواهان توسعه ارتباط تجاری با ایران بود و قصد داشت بازار نواحی شمالی ایران را به دست گیرد، شرکت جان دوباره گرفته و فعالیت‌های در ایران مجدداً آغاز گردید.

در نهایت و با وجود همه مشکلات پیش رو، شرکت فعالیت‌های راه‌سازی را ادامه داد و در سال ۱۳۱۷ ق آن را خاتمه داد. مسیرهای رشت به قزوین و قزوین به تهران که در حوزه امتیاز کمپانی حمل و نقل بودند در ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۷ ق افتتاح شدند. بی‌تردید اگر کمک‌های دولت روسیه و سرمایه‌گذاری آن دولت در این امتیاز نبود، شرکت قادر نبود مسیرهای مذکور را به اتمام رسانده و به‌هدف خود نائل آید. این مسیر ۱۳۵ مایل طول داشته و گیلان را از طریق قزوین به سایر مناطق داخلی ایران متصل می‌نمود. البته این مسیر پس از احداث مشکلاتی داشت؛ از جمله عرض راه در همه جا یکسان نبود و این امر برای مسافران و تجار مشکلاتی در پی داشت. همچنین در مسیرهای کوهستانی و مناطق هموار، راه از عرض یکسان و قابل قبولی برخوردار نبوده است. به ویژه آنکه گاه عرض را به شدت باریک بود و تنها یک گاری یا ارابه می‌توانست از آن عبور کند (Hotz,1899:346).

امین‌الدوله که در همین ایام به گیلان سفر کرده است، در خاطرات سفر خود از مشکلات موجود در این مسیر سخن گفته است. به گفته وی جاده جدید ساخته شده توسط روس‌ها در برخی جاها به شدت باریک و تنگ بود و نیز گاه جاده خراب بود و گذر از آن مشکل بود؛ علاوه بر این در برخی موارد جاده باریک بوده و از کنار پرتگاه‌های خطرناک می‌گذشت و این امر جان مسافران را به خطر می‌انداخت. وی در ادامه می‌نویسد اگرچه مسیر جدید به شهرهای شمالی از جمله منجیل رونق بخشیده بود و وضعیت بازار شهر تا حد زیادی بهبود یافته بود اما وجود کارگرهای شرکت که غالباً از گرجی‌ها، روس‌ها، مسلمانان غازان و امثال آنها بودند، جزو اشرار و اوباش بوده و به ایجاد مشکلاتی در شهر دامن می‌زدند (امین‌الدوله، ۱۳۵۴: ۳۰).

مسیر ساخته شده دارای کیلومتر شمار و همچنین تابلوهایی بود؛ اما تابلوها به زبان روسی بودند که تنها به کار تجار و مسافرین روسی یا افراد آشنا به این زبان می‌خورد؛ علاوه بر این میله‌هایی به منظور کنترل و اخذ راهداری به زبان روسی نیز در مسیر نصب شده بودند. بازرسان روسی نیز در میانه مسیر در راهدارخانه‌ها مستقر بودند و نسبت به اخذ عوارض از مسافران و امتعه تجاری اقدام می‌نمودند. علاوه بر این شرکت اقدام به ساخت پل‌های زیادی در این مسیر نموده بود. یکی از سیاحانی که در عصر مظفرالدین شاه از این مسیر عبور کرده است، از وجود شصت و یک پل در این مسیر سخن گفته است. به گفته وی از این تعداد سه پل بزرگ بود که پل منجیل با حدود ۱۵۰ متر طول از سایرین بزرگ‌تر بود و پنجاه‌وهشت پل دیگر کوچک بودند. به گفته وی این مسیر روزانه حدود ۲۷۰ تا ۳۰۰ پوند عوارض می‌گرفت (لندور، ۱۳۸۸ : ۶۳-۶۰).

در هر صورت، این مسیر سود فراوانی برای روس‌ها داشت. دریافت عوارض سود کلانی به جیب صاحبان امتیاز که بزرگ‌ترین آنها دولت روسیه بود، سرازیر می‌کرد. به گفته عبدالحسین خان

سپهر مخارج احداث مسیر شوسه از بندر انزلی به تهران که توسط کمپانی بیمه حمل و نقل احداث و راه‌اندازی گردید، نزدیک به چهار کرور تومان بود؛ اما پس از ساخت این مسیر پیشنهاد اجاره راه به مبلغ سالیانه صد و پنجاه هزار تومان را نیز رد می‌کرد (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۳۵/۱).

پس از بازگشایی راه جدید، کالاها با سرعت بیشتری نسبت به سابق در این مسیر جابجا می‌شدند. مسیر جدید انزلی تا رشت که چهار فرسخ مسافت داشت، با درشکه در مدت زمان سه ساعته طی می‌شد و کالاها در فاصله یک روزه در میان رشت و انزلی به مقصد می‌رسیدند. لازم به ذکر است که این مسیر جدای از مسیر آبی بود که از مرداب انزلی به پیربازار و سپس به ساحل می‌رسید و به‌سوی رشت می‌رفت؛ علاوه بر این کالاها در مسیر رشت به تهران نیز که حدود ۶۰ فرسخ مسافت داشت، بین دوازده تا چهارده روز منتقل می‌شدند (جمال‌زاده، ۱۳۷۶ ۴۹-۴۸).

این مسیر کوتاه‌ترین مسیری بود که کالاها را به تهران منتقل می‌کردند. در این راستا روس‌ها از چند جهت از این مسیر سود می‌بردند؛ یکی راه کوتاه و سرعت انتقال اجناس و کالاهای روس به پایتخت و نقاط مرکزی ایران بود. دیگری دریافت حق‌العبور گزاف از تجاری که از این مسیر عبور می‌کردند، به‌ویژه تجار ایرانی بود؛ و در نهایت ترانزیت کالاهای صنعتی روسیه از طریق مسیر جدید به تهران با کمترین سرعت ممکن بود. بدین ترتیب سریع‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر تجاری حوزه شمال ایران در چنگ روس‌ها قرار داشت؛ از این طریق آنها به سرعت موفق شدند مقام نخست تجارت را در این حوزه به دست آورده و رقبا را کنار زده و اقتصاد ایران را تحت سیطره خویش درآورند. لازم به ذکر است که مسیرهای آبی این حوزه همچون مسیر باکو به انزلی و انزلی به پیربازار نیز در اختیار روس‌ها قرار داشت. در گنج شایگان مبالغ اخذ شده توسط روس‌ها به عنوان حق راهداری از تجار و مسافرین به شرح زیر ذکر شده‌است:

از بندر انزلی به رشت از هر درشکه و کالسکه چهار اسبه ۱۰ قران، از درشکه دو اسبه ۴ قران، از شتر و اسب و قاطر ۱ قران دریافت می‌شد. از رشت به تهران از درشکه و کالسکه چهار اسبه ۵۹/۵۰ قران، از درشکه دو اسبه ۱۳ قران، از گاری چهار اسبه ۷۰/۵۵ قران، از اسب و قاطر و شتر ۴/۵۵ قران و از خر ۲/۷۰ قران دریافت می‌شد (جمال‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۸، ۶۸).

در این میان علاوه بر اینکه تجار داخلی بیش از تجار سایر ملل از این امر آسیب دیدند زیرا آنها بیش از سایرین حق عوارض راهداری پرداخت می‌کردند، از عابرین و مردم محلی که به همراه احشام و حیوانات خود می‌بایست به صورت روزانه از این مسیر عبور و مرور می‌کردند نیز مطالبه عوارض می‌شد. این مسئله موجب خشم مردم گیلان شد و به ایجاد بلوا در آن شهر و حمله به روس‌ها منجر گردید (سپهر، ۱۳۶۸ :۱/ ۲۳۲).

بدین ترتیب با سرمایه‌گذاری خارجی و حمایت‌های دولت روسیه یکی از مسیرهای تجاری مهم داخلی ایران تعمیر و احداث گردید. دولت روسیه به منظور رونق تجارت خود در ایران و به دست گرفتن بازار مناطق شمالی ایران و به‌طورکلی نفوذ در اقتصاد ایران، نسبت به بهبود

مسیرهای ارتباطی و تجاری ایالت گیلان تلاش نمود و در مواقع بروز مشکل، سعی کرد از انجام هرگونه عملی که ساخت مسیر ارتباطی مورد نظر را با مشکل مواجه سازد، بپرهیزد. این امر در بلند مدت به توسعه و گسترش اقتصاد و تجارت روسیه در گیلان منجر گردید. در واقع ساخت و بهبود مسیرهای تجاری ایالت گیلان، یکی از حلقه‌های طرح و برنامه روسیه در روند به دست گرفتن بازارهای این ایالت ثروتمند بود. از سوی دیگر از آنجا که این ایالت یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان محصولات صادراتی ایران و مواد خام و اولیه مورد نیاز روسیه بود، لزوم توجه به مسیرهای ارتباطی آن مدنظر روسیه قرار گرفت. در این راستا به سبب عدم توانایی مالی و تخصصی دولت ایران به منظور انجام پروژه‌هایی از این دست و نیز عدم توانایی بخش خصوصی در ایران به سبب در اختیار نداشتن سرمایه کافی و همچنین از آنجا که دولت ایران نیز به سود حاصل از تجارت خارجی نیازمند بود، پیشنهاد سرمایه‌گذاران روسی و دخالت روسیه در آن با استقبال دولت ایران مواجه می‌شد.

در همین زمینه باید یکی دیگر از امتیازاتی که توسط شرکت بیمه حمل و نقل و شرکت تابعه آن کسب شد، یعنی شرکتی که به دستور دولت قاجار با سرمایه‌گذاری ایرانیان و روس‌ها راه-اندازی شد، اشاره نمود. در طی قراردادی که به منظور تأسیس شرکتی متشکل از سرمایه‌گذاران ایرانی و روسی ایجاد شده بود، امتیاز تنقیه و لایروبی برای تردد بهتر و راحت‌تر کشتی‌های روسی در مرداب انزلی نیز به این شرکت واگذار گردید. پیش از آن نیز روس‌ها امتیاز ساخت اسکله و بندر در گلوگاه بندر انزلی را به دست آورده بودند تا در هنگام طوفان و ناآرامی دریا؛ پناهگاهی برای کشتی‌هایشان باشد (سپهر، ۱۳۶۸: ۸۹۶/۲) لازم به ذکر است که تا پیش از صدور امتیاز مسیر انزلی به قزوین، دربار قاجار به صورتی کاملاً تعمدی، از لایروبی سواحل دریای خزر و به‌ویژه اطراف بندر انزلی ممانعت می‌نمود. در واقع این کار باعث می‌شد زمینه پهلو گرفتن کشتی‌های بزرگ و همچنین کشتی‌های نظامی در این بندر فراهم آید و این مسئله با اهداف راهبردی شاه قاجار مغایرتی تمام داشت. ناصرالدین‌شاه معتقد بود لایروبی دهانه انزلی فرصت مناسبی برای روس‌ها در جهت ارسال نیرو از طریق انزلی به ایران (در مواقع بحرانی) ایجاد خواهد کرد (حسام‌السلطنه، ۱۳۴۹: ۴۵-۴۴؛ اورسل، ۱۳۵۳: ۷۵-۵۸).

در این قرارداد دولت ایران متعهد شده بود که تعمیق و پاک‌سازی مرداب انزلی به منظور تردد کشتی‌ها و پهلوگیری نیز به شرکت بیمه حمل و نقل واگذار گردد (جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۱۰۱؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۵: ۸۳۳). بر مبنای متن قرارداد فوق که به همراه یک ضمیمه، در تاریخ رجب ۱۳۱۳ به شرکت راه شوسه انزلی ـ قزوین اعطا شد، شاه ایران «حق تنقیه دهنه مرداب انزلی را به شرکت راه شوسه انزلی و قزوین» واگذار نمود. تعهدات شرکت از این قرار بود «گود کردن و تنقیه مرداب انزلی و ساختن دیوار میان دریا برای ممانعت امواج و کارگذاشتن فانوس در بالای دیوار جهت سهولت دخول سفاین در هنگام شب، خطی که از دهنه به سمت غربی عمارت گمرک خانه مبارکه کشیده شده، حد منتهای کارهای کمپانی خواهد بود». همچنین مقرر بود

«بعد از اتمام کارها به موجب تعیین گروه مرکب از وکلای دولت علیه و سفارت روس در تهران و کمپانی راه انزلی و قزوین، کمپانی از کشتی‌ها مبلغی به عنوان حق توقف دریافت خواهد نمود. برای میزان مبلغ مزبور در هر صورت ملاحظه خواهد شد که منفعت خاص کمپانی در سال از ده یک تجاوز ننماید. سفاینی که در پشت دیوار توقف کند، البته از این وجه یا خرج معاف خواهد بود، مگر اینکه باید حق فانوس را ادا نماید. کمپانی محق است در مدت هفتاد و پنج سال به شرط مأمور نگاه‌داشتن آثار زحمات خود فوج بندر مزبور را بگیرد، بعد از انقضاء این مدت تمام کارهایی که انجام یافته، دولت علیه ضبط خواهد کرد.» البته کرجی‌های متعلق به اهالی محلی ساحل خلیج انزلی «مجانا از راه دریا که کمپانی ساخته عبور خواهند نمود. آنها هم باید قانون عمومی کمپانی را در باب عبور از این راه مجری بدارند.» (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲ ق، ک ۲۵، پ ۷، ۳۷). چند ماه بعد ضمیمه‌ای نیز به این قرارداد الحاق شد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی : س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۷، ۵۲). بدین ترتیب شرکت بیمه حمل و نقل موفق شد علاوه بر امتیاز راه‌های شوسه که ایالت گیلان را به مناطق مرکزی کشور متصل می‌ساخت، امتیاز مهمی در زمینه تردد کشتی‌های روسی و فعالیت تبعه آن دولت در آن حوزه به دست آورد.

۴. نتیجه

همان‌گونه که در متن مقاله توضیح داده‌شده در سراسر دوره قاجار تا عصر ناصری گیلان به عنوان دروازه ورود روسیه به ایران، از نظر توسعه راه و جاده‌ها در وضعیت بسیار بدی قرار داشت. این امر صرفاً به دلیل وضعیت نامناسب مالی قاجارها نبود، بلکه دلایل سیاسی نیز داشت. در واقع تعمیر و ساختن راه‌هایی که از این نواحی به مناطق مرکزی کشور ختم می‌شدند، خطر ورود نیروهای روسیه از طریق دریا و سپس حمله به نواحی مرکزی و از جمله تهران را افزایش می‌داد و همین امر یکی از علل مهم اهمال عمدی شاهان قاجار در تعمیر وضعیت راه‌های منتهی به شمال ایران بود. در طرف مقابل هم دولت روسیه به همین دلیل و در جهت نیل به اهداف استعماری سیاسی ـ اقتصادی خود، تلاش زیادی برای کسب امتیازات مربوط به حوزه حمل و نقل در ایالت گیلان می‌نمود. در واقع گیلان به سبب موقعیت برجسته تجاری و اقتصادی از دیرباز مورد توجه روسیه قرار داشت. علاوه بر این تلاش روسیه برای تسلط بر اقتصاد ایران و به ویژه نیمه شمالی کشور، منجر به توجه ویژه به گیلان شد. گیلان به دلایل مختلفی نظیر موقعیت مهم آن به عنوان یکی از دروازه‌های ورودی و خروجی تجاری ایران و همچنین تولید بسیاری از اقلام صادراتی برجسته در آن سامان، همجواری با دریای خزر و همسایگی با روسیه، دارای اهمیت بود. در این راستا آن کشور به طرق مختلف تلاش نمود در این منطقه نفوذ کرده و سهم بیشتری از منابع و تجارت منطقه را به خود اختصاص دهد.

در نهایت در عصر ناصری بر اثر فشار روس‌ها و به سبب عدم توانایی مالی و تخصصی دولت ایران به منظور انجام پروژه‌هایی از این دست و نیز عدم توانایی بخش خصوصی در ایران به سبب در اختیار نداشتن سرمایه کافی و همچنین از آنجا که دولت ایران نیز به سود حاصل از

تجارت خارجی نیازمند بود، ناصرالدین‌شاه با اهدای امتیاز شرکت روسی بیمه حمل و نقل و سپس امتیاز کشیدن راه شوسه بندر انزلی به تهران به اتباع روسی موافقت کرد. شرکت بیمه حمل و نقل پس از چند سال و با حمایت کامل دولت روسیه توانست احداث این راه شوسه را به اتمام برساند. بدین ترتیب با سرمایه‌گذاری خارجی و حمایت‌های دولت روسیه یکی از مسیرهای تجاری مهم داخلی ایران تعمیر و احداث گردید. شرکت بیمه حمل و نقل به این ترتیب گرچه یکی از معضلات و مشکلات تاریخی منطقه گیلان و از یک چشم‌انداز کلی ایران را رفع نمود، اما در واقع این امر بیشتر به سود اهداف استعماری روسیه تمام شد. دولت روسیه به منظور رونق تجارت خود در ایران و به دست گرفتن بازار مناطق شمالی ایران و به‌طورکلی نفوذ در اقتصاد ایران، با حمایت از شرکت بیمه حمل و نقل نسبت به بهبود مسیرهای ارتباطی و تجاری ایالت گیلان تلاش نمود. این امر در بلند مدت به توسعه و گسترش اقتصاد و تجارت روسیه در گیلان منجر گردید. در واقع ساخت و بهبود مسیرهای تجاری ایالت گیلان، یکی از حلقه‌های طرح و برنامه روسیه در روند به دست گرفتن بازارهای این ایالت ثروتمند بود. آنها به این طریق موفق شدند از یکسو در اقتصاد گیلان و به‌طورکلی شمال ایران نفوذ کرده و از سوی دیگر منابع ارزشمند ایران را با کمترین هزینه، به تاراج برند. علاوه بر این احداث جاده‌های شوسه، راه‌آهن و امتیازات طولانی مدت منجر به باز شدن پای روس‌ها به منطقه شده و از این طریق اهداف خویش را در ایران پیش بردند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. پولیاکوف امتیاز بانک استقراضی را نیز از ایران دریافت کرد. (*Entner*، ۱۹۶۵: ۴۱-۳۹؛ Griffin ، ۱۸۹۶: ۱۶-۱۵).

۲. وی پیشتر در سال ۱۲۹۶ ق امتیاز راه قزوین- تهران را به دست آورده بود و این مسیر را احداث کرده بود. علاوه بر این در سال ۱۳۰۵ ق نیز راه تهران- قم توسط سعد السلطنه ساخته شده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۹؛ بامداد، ۱۳۴۷: ۱۸۴-۱۸۱).

منابع

ابوت، کیث ادوارد (۱۳۹۸)، *شهرها و تجارت ایران در دوره قاجار؛ گزارش کنسول ابوت از اقتصاد و جامعه ایران*، ترجمه، سید عبدالحسین رئیس السادات، تهران، امیرکبیر.

آتایف، خ (۱۴۰۱)، *روابط سیاسی و تجاری ـ اقتصادی نواحی شمال شرقی ایران با روسیه*، ترجمه سیدعلی مزینانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۵)، *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۸)، *خلسه*، به کوشش کتیرایی، تهران: طهوری.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳)، *المآثر الاثار*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، به کوشش رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *مرات البلدان*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.

امین‌الدوله (۱۳۵۴)، *سفرنامه*، به کوشش اسلام کاظمیه، تهران: توس.

اورسل، ارنست (۱۳۵۳)، *سفرنامه*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.

بامداد، مهدی (۱۳۴۷)، *شرح حال رجال ایران*، جلد ۱، تهران : زوار.

بهلر، الکساندر (۱۳۵۷)، *سفرنامه و جغرافیای گیلان و مازندران*، به کوشش م.پ .جکتاجی، رشت: گیلکان.

پاپوف، م.و (۱۳۹۶)، *سفرنامه بابوشکین*، ترجمه محمد نایب‌پور، تهران: نگارستان اندیشه

تیموری، ابراهیم (۱۳۳۲)، *عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*، تهران: اقبال.
جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۶)، *گنج شایگان*، تهران: موقوفات دکتر محمد افشار.
حسام‌السلطنه، ابونصر میرزا (۱۳۴۹)، *سفرنامه طوالش*، به تصحیح ابراهیم صفایی، تهران: شرق.
دارسی تاد، الیت (۱۳۸۸)، *سفرنامه مازندران*، سفرنامه‌های خطی فارسی، جلد ۱، تهران: نشر اختران.
دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۵۱)، *ماثرالسلطانیه*، به کوشش فیروز منصوری، تهران: اطلاعات.
رابینو، ه.ل (۱۳۵۷)، *ولایات دارالمرز ایران*، ترجمه جعفر خمامی زاده، رشت: طاعتی.
رشتی، ابراهیم آقا (۲۵۳۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان*، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
سپهر، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *مرآت الوقایع مظفری*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.
صنیع‌الدوله، (۲۵۳۶)، *سفرنامه از تفلیس به تهران*، به کوشش محمد گلبن، تهران: انتشارات سحر.
عزالدوله، عبدالصمد میرزا، (۱۳۶۳)، *سفرنامه روسیه*، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
عظیمی دوبخشری، ناصر (۱۳۸۱)، *تاریخ تحولات اجتماعی و اقتصادی گیلان (نگاهی نو)*، رشت: نشر گیلکان
فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴)، *سفرنامه*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: توس.
کاظم بیکی، محمدعلی (۱۳۸۴)، *دریا خزر و قدرت‌های بزرگ*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
کاظم بیگی، محمدعلی (۱۳۸۵)، «مردم، علما و توسعه در عصر قاجار: راه گیلان»، *جستارهای تاریخی* (فرهنگ) شماره ۶۰، سال ۱۹
کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱)، *روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴: پژوهشی درباره امپریالیسم*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.

کتب و مقالات:

گزارش‌های سیاسی علاءالملک (۱۳۶۲)، به کوشش ابراهیم صفایی، تهران.
لندور، آرولد هنری ساویچ (۱۳۸۸)، *ایران در آستانه مشروطیت*، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: اطلاعات.
لیتن، ویلهلم (۱۳۶۹)، *خاطرات*، ترجمه پرویز صدری، تهران: ایرانشهر.
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲ ق، ک ۲۵، پ ۷، ۴۲
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۷، ۵۲
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۳ ق، صندوق ۲۵، پوشهٔ ۷
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۰۶ ق، ک ۲۰، پ ۹، ۱۴ و ۱۵ و ۱۶
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: اسناد مکمل، ج ۱۰۳، ش ۵۵۴
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: تلگرام، نمرهٔ ۹۶، غره جمادی‌الثانی ۱۳۱۳، اسناد مکمل، ج ۱۰۳، ش ۲۱۲
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲ ق، ک ۲۵، پ ۷، ۳۷
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۷، ۵۸
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی: س ۱۳۱۵ ق، صندوق ۳۰، پوشه ۸
مستوفی، عبداله (۱۳۴۶)، *شرح زندگانی من*، جلد ۲، تهران: زوار.
ناصرالدین‌شاه (۱۳۷۶)، *روزنامه سفر گیلان*، به کوشش م ستوده، تهران: موسسه فرهنگی جهانگیری.
ناطق، هما (۱۳۷۳)، *بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو*، تهران: توس.
ناظم الدوله، میرزاملکم خان (۱۳۸۱)، «اصول ترقی»، *رساله‌های میرزاملکم خان*، به کوشش حجت‌الله اصیل، تهران: نی.
Abbott, Keith Edward (1398/2019), *Cities & trade: Consul Abbott on the economy and society of Iran, 1847-1866*, Translated by Seyyed Abdul Hossein Raees Al Sadat, Tehran: Amir Kabir

Amin al-Dawlah (1354/1975) *Safarname*, edited by Islam Kazimieh, Tehran: Toos [In Persian].

Ataev, Khommat (1401/2022), *Политические и Торгово-Экономические Отношения Северо-Восточного Ирана и России в Начале XX Века* (1900-1917 гг.), Translated by Seyed Ali Mazinani; Tehran: Islamic History Research Institute

Avery, P. W. and Simmons, J.B. 1974. "Persia on a Cross of Silver, 1880-1890", *Journal of* Middle Eastern Studies, 10, pp. 259-289

Avery, P. W. and Simmons, J.B. 1974. "Persia on a Cross of Silver, 1880-1890", *Journal of Middle Eastern Studies*, 10, pp. 259-289

Azimi Dubakhshari, Nasser, (1381/2002), *History of Social and Economic Developments of Gilan* (New View), Rasht: Gilkan [In Persian].

Bammad, Mehdi (1347/1968) *Biography of Iranian distinguished men*, Tehran: Zovar [In Persian].

Bohler, Alexander, (1357/1979) *travelogue and geography of Gilan and Mazandaran*, edited by M.P. Jaktaji, Rasht: Gilkan.

Books and articles:

Center for Documents and History of Diplomacy: 1315 AH, Box 30, Folder 8

Center for Documents and History of Diplomacy: Vol. 103, No. 554

Center for Documents and History of Diplomacy: 1 Jamadi al-Thani 1313 AH, Box 25, Folder 7

Center for Documents and History of Diplomacy: 1306 AH, Box 20, P 9, 14, 15 and 16

Center for Documents and History of Diplomacy: 1312 AH, Box 25, P 7, 42

Center for Documents and History of Diplomacy: 1312 AH, Box 25, P 7, 37

Center for Documents and History of Diplomacy: 1312 AH, Box 25, P 7, 52

Center for Documents and History of Diplomacy: 1312, Box 25, P 7, 58

Center for Documents and History of Diplomacy: Telegram, Number 96, Jamadi Thani 1313, Complete Documents, Vol. 103, No. 212

Donboli, Abdul Razzaq (1351/1972) *Mather al-Sultanieh*, edited by Firoz Mansouri, Tehran: Ettellaat [In Persian].

Entner, M. L.1965. Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914. Gainesvill.

Entner, M. L.1965. *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*. Gainesvill.

Etimad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan (1345/1966) *Roozname khaterat*, edited by Iraj Afshar, Tehran: Asatir [In Persian].

Etimad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan (1348/1969) *Khalse,* edited by Katiraei, Tehran: Tahuri [In Persian].

Etimad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan (1363/1984) *Al-Maather al-Athar*, edited by Iraj Afshar, Tehran: Asatir [In Persian].

Etimad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan (1367/1988) *Merat al-Buldan*, edited by Mirhashim Mohhaddeth, Tehran: University of Tehran [In Persian].

Etimadul-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan (1367/1988) *Tarikh e Montazam e Naseri*, edited by Rezvani, Tehran: Doniyay e Ketab [In Persian].

Ezzo al-Dowlah, Abdul Samad Mirza, (1363/1984) *Russian travelogue*, edited by Mohammad Golban and Faramarz Talebi, Tehran: Donyai Ketab [In Persian].

Fraser, J. B.1836. A Winter Journey from Constantinople to Tehran. London.

Fraser, J. B.1836. *A Winter Journey from Constantinople to Tehran*. London.

Fraser, James Baillie (1364/1985) *Travels and adventures in the persian provinces on the southern banks of the caspian sea*, Translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Tos.

Griffin, Sir L.1896. "Russia, Persia and Britain"*, The Ninteenth Century*, XL, pp. 1-18.

Griffin, Sir L.1896. "*Russia, Persia and Britain*", The Ninteenth Century, XL, pp. 1-18.

Hessam al-Saltaneh, Abu Nasr Mirza (1349/1970) *Safarname Tavalesh*, edited by Ebrahim Safai, Tehran: Sharq [In Persian].

Hotz, A.1899. "Persian Trade Routes", *Jounal of the Society of Arts*, XLVII, pp. 341-359.

Hotz, A.1899. "Persian Trade Routes", *Jounal of the Society of Arts*, XLVII, pp. 341-359.

Jamal Zadeh, Mohammad Ali (1376/1997) *Ganj e Shaygan*, Tehran: Endowments of Dr. Mohammad Afshar [In Persian].

Kazem Beigi, Mohammad Ali (1385/2006), "People, Scholars and Development in the Qajar Era: The Way of Gilan", *Jostarhay e Tarikhi* No. 60, Year 19

Kazem Beiki, Mohammad Ali, (1384/2005), *The Caspian Sea and the Great Powers*, Tehran: Center for Documents and History of Diplomacy [In Persian].

Kazemzadeh, Firuz (1371/1992) *Russia and Britain in Persia, 1864 – 1914*, Translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Elmi and Farhangi

Lander, Arnold Henry Savage (1388/2009) *Across Coveted lands; or a journey from flushing (Holland) to Calcutta*, Translated by Ali Akbar Abdur Rashidi, Tehran: Ettellaat

Litten, Wilhelm (1369/1990) *Iranische Slitterwochen*, Translated by Parviz Sadri, Tehran: Iranshahr.

Monteith, Col. E. I. C.1833. "Journal of a Tour through Azerbaijan and the Shores of the Caspian", *Journal of the Royal Geographical Society*, 3, pp. 1-58.

Monteith, Col. E. I. C.1833. "Journal of a Tour through Azerbaijan and the Shores of the Caspian", *Journal of the Royal Geographical Society*, 3, pp. 1-58.

Mostofi, Abdullah, (1346/1967), *Narration of My Life*, Tehran: Zovar [In Persian].

Naseruddin Shah (1376/1997) *Roozname Safar Gilan*, edited by M. sotudeh, Tehran: Jahangiri Cultural Institute [In Persian].

Nateq, Homa (1373/1993) *Merchants in trade with Shahi Bank and Reghi Tobacco*, Tehran: Toos. [In Persian].

Nazem al-Dowlah, Mirza Malkam Khan (1381/2002), "Principles of Development", *the treatises of Mirza Malkam Khan*, by Hojatullah Aseel, Tehran: Ney [In Persian].

Orsolle, Erneste (1353/1974) *Le Caucase et la perse*, Translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Zovar.

Political reports of Alaa al-Molk (1362/1983) edited by Ebrahim Safaei, Tehran.

Popov, Mikhail Vasilevich (1396/2017) *МИССИЯ Е.А.БАБУШКИНА В ИРАНЕ*, Translated by Mohammad Nayebpour, Tehran: Nagaristan e Andisheh

Rabino, Hyancinth Louis (1357/1979) *Les provinces caspiennes de la Perse: le Guilan*, Translated by Jafar Khommamizadeh, Rasht: Taati

Rashti, Ebrahim Agha (2535/1976) *Safarname Astrabad, Mazandaran and Gilan*, by Masoud Golzari, Tehran: Iranian Culture Foundation [In Persian].

Sani al-Dowlah, (2536/1977) *travelogue from Teflis to Tehran*, edited by Mohammad Golban, Tehran: Sahar [In Persian].

Sepehr, Abdul Hossein (1368/1989) *Merat al-Vaghaye Mozafari*, edited by Abdul Hossein Navaei, Tehran: Zarin

Timouri, Ebrahim (1332/1953), *The age of ignorance or the history of concessions in Iran*, Tehran: Iqbal [In Persian].

Todd, Elliott D'arcy (1388/2009) *Mazandaran travelogue*, Persian handwritten travelogues, Tehran: Akhtran.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Cultural Relations between Iran and Turkey During the Period of Mohammad Reza Pahlavi (1941-1979) with an Emphasis on Associations and Cultural Institutions

Murat Çelep [1], Hamid Karami Pour ✉[2]

1. Ph.D. Candidate of Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.. Email: muratclp29@gmail.com.

2.Corresponding Author, Associate Professor Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: karamipour@u.t.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
24, January, 2023

In Revised Form:
13, April, 2024

Accepted:
10, July, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Iran and Ottoman Empire passed through a similar historical process while trying in the path toward achieving of modernity after various competitions and involvements with each other in post-modern era at the second half of 19th century and first quarter of 20th century. After taking power by Ataturk in Turkey and Pahlavi First in Iran, these ties were placed in a new trend between two countries. Entry of these two countries into interest group of modernity and their overt attempts to approach to the Western Bloc prepared the ground for common sociopolitical interests among them. The first steps taken by Iran and Turkey in developing relations with each other were mainly tended to some cultural measures e.g. exchange of students and teachers and also texts with literary and historical values. During World War II, this trend did not continue and both countries concentrated their attention on political and security issues. After the end of the War and formation of Bipolar World, especially with respect to the climate of Cold War, two countries, which were now assumed as US allies, tended to establish cordial relations. Based on these considerations, they developed relations with each other within framework of some accords e.g. Baghdad Treaty, Central Treaty Organization (CENTO) and Regional Cooperation for Development (RCD) Organization and they put development of cultural relations on their agenda. A cultural treaty was signed among both sides in 1959 (1337h.s) which specified the framework of cultural relations among both countries. Several associations and institutions were established and innovated by some of statesmen, intellectuals and leading merchants to improve and advance cultural relations between two countries at this period such as Iran-Turkey Friendship Association, Association of Friendship and Cultural Relations among Iran and Turkey, Turk-Iranian Females Friendship and Culture Society, Association of Adherents of Regional Cooperation for Development (RCD). The present paper aims to analyze cultural relations among Iran and Turkey during era of Mohammad Reza Pahlavi by focusing on cultural associations and institutions and it has been written using descriptive-analytical method and based on documented and librarian sources. Persian and Turkish documents as well as conducted studies have been widely and simultaneously utilized in both languages in this paper for the first time.

Keywords: Iran, Turkey, Mohammad Reza Pahlavi, Cold War, Western Bloc.

Cite this The Author(s): Çelep, M., Karami Pour, H., (2024). Cultural Relations between Iran and Turkey During the Period of Mohammad Reza Pahlavi (1941-1979) with an Emphasis on Associations and Cultural Institutions: Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (205-222). DOI:10.22059/jhss.2024.371594.473686

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

The cultural ties between Iran and Turkey (Ottoman Empire) have a long-standing history. Cultural exchanges between the two countries have never been hindered despite their long periods of war and conflict. The geographical proximity, as well as extensive trade relations between merchants of both countries, have always ensured a strong and uninterrupted connection between Iran and Turkey. However, their relationship extends beyond mere trade relations, with cultural ties playing a significant role.

The cultural proximity and shared heritage of the two countries have laid the foundation for these connections. There are abundant sources and examples of the close cultural ties between Iran and Turkey, ranging from Persian poetry in the Ottoman court to academic exchanges.

Iran and the Ottoman Empire, after various competitions and conflicts during the modern era, underwent similar historical processes in the late 19th and early 20th centuries in their quest for modernization. Following the rise of Ataturk in Turkey and Pahlavi First in Iran, the relations between the two countries took a new direction. The closeness between Iran and Turkey increased significantly to the extent that the mutual influence of the two countries during this period cannot be denied. The similarities in the macro-level policymaking during the reign of Pahlavi First in Iran and Ataturk in Turkey are evident to any researcher. The initial steps taken by Iran and Turkey to develop their relations during this period were largely focused on cultural initiatives such as student and teacher exchanges, as well as the exchange of valuable literary and historical texts.

It seems that the decision-making groups at the highest political level in both countries had already recognized numerous commonalities in their origins and modern futures. However, prior to the Iranian Constitutional Revolution (1906), this understanding was clear to intellectuals in both countries, and many Iranian intellectuals formed their own associations in Turkey to pursue their interests. This trend intensified after the emergence of Pahlavi First, leading to more official and nationalized scientific and cultural exchanges between Iran and Turkey.

The outbreak of World War II briefly interrupted this process, diverting the attention of both countries to internal issues. With the end of World War II, new imperatives for further expanding natural communications between Iran and Turkey became apparent. Turkey and Iran were allies in the emerging bipolar world, united against the United States. The geographical, historical, and cultural relations between the two countries had now entered diplomatic and geopolitical dimensions. Common regional threats posed challenges to Iran and Turkey, requiring greater coordination in their strategies. The Soviet Union's presence in the vicinity of Iran and Turkey was a common threat, employing similar methods to dominate both countries. Consequently, they expanded their relations within the framework of agreements such as the Baghdad Pact, CENTO, and the Regional Cooperation for Development (RCD), also prioritizing the development of cultural relations.

In 1959, a cultural agreement was signed between the two parties, outlining the framework for cultural relations between the two countries. During this period, associations and institutions such as the Turkey-Iran Friendship Association, the Iran-Turkey Friendship and Cultural Relations Association, the Turkish-Iranian Women's Friendship and Cultural Association, and the Association of Friends of Regional Cooperation were established by the initiative of some prominent statesmen, intellectuals, and merchants to improve and advance the cultural relations between the two countries. The institutionalization of bilateral communications further deepened the relationship between Iran and Turkey. Practically, they had achieved significant commonalities at all levels, rooted both in historical ties and contemporary exigencies. The cultural relationship between Iran and Turkey was based on a very strong foundation, and its depth increased with the establishment of international institutions.

Despite the importance of mutual relations between Iran and Turkey, and their significant cultural commonalities and historical relationship, there has been insufficient research in this field. The majority of studies conducted in Turkey have been dominated by a Western historiographical approach, with insufficient use of Persian sources. This problem also exists in Persian sources related to this field. Therefore, most of the research conducted in the field of cultural interactions and relations between Iran and Turkey has been carried out with nationalist and unscientific approaches, which exacerbates the issues associated with these studies. Generally, the research conducted in this area, despite its importance and historical significance, is not satisfactory. For example, the examination by Hamid Ahmadi in Persian briefly covers the cultural relations during the reign of Mohammad Reza Pahlavi, as his focus is mainly on the post-Islamic Revolution era. Additionally, another Persian article titled "Iran-Turkey Cultural Relations" by a Turkish author primarily focuses on the political and economic relations between the two countries, with cultural issues being sidelined. This article mostly concentrates on the period following the emergence of the Justice and Development Party in Turkey and particularly on Iran-Turkey relations after the Arab Spring. Among Turkish sources, Ibrahim Erdal's

article, "Established Associations in Connection with Cultural Relations between Turkey and Iran from 1950 to 1980," somewhat touches upon our topic. However, the author only examines two associations and does not utilize Iranian sources. Moreover, a Turkish thesis on cultural relations between Iran and Turkey during the Democrat Party era from 1950 to 1960, authored by Mangör, primarily discusses issues from a political perspective, albeit briefly mentioning cultural relations. These studies do not provide significant and new information on Iran-Turkey relations during the period under discussion. Therefore, this article aims to address this gap by using documents from both Iran and Turkey, as well as library sources, to clarify past ambiguities and present new insights in this area. The purpose of this article is to investigate the cultural relations between Iran and Turkey during the reign of Mohammad Reza Pahlavi, focusing on associations and cultural institutions. It is written using a descriptive-analytical method and relies on documentary and library sources. This article, for the first time, extensively utilizes documents from both Iranian and Turkish sources, as well as research conducted in both languages, simultaneously.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

روابط فرهنگی ایران و ترکیه در دورهٔ محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش./۱۹۷۹-۱۹۴۱ م.) با تأکید بر انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی

[۱] مراد جلپ [۲]، حمید کرمی‌پور ✉

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: Muratclp29@gmail.com

۲. نویسنده مسئول دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: karamipour@u.t.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۱۱/۰۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

ایران و عثمانی، پس از رقابت و درگیری‌های مختلف با یکدیگر در دوران پیشامدرن، در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و ربع اول قرن بیستم، در مسیر تکاپو برای دست یافتن به تجدد، فرآیند تاریخی مشابهی را طی کردند. پس از به قدرت رسیدن آتاتورک در ترکیه و پهلوی اول در ایران، مناسبات دو کشور در مسیر جدیدی قرار گرفت. ورود این دو کشور به جمع علاقه‌مندان به تجدّد و تلاش آشکار آن‌ها در نزدیکی به تمدن غرب، زمینه‌ساز علایق مشترک سیاسی و فرهنگی میان آن‌ها گردید. گام‌های نخست ایران و ترکیه در توسعهٔ روابط یکدیگر، بیشتر معطوف به اقدامات فرهنگی همچون تبادل دانشجو و استاد و نیز متون با ارزش ادبی و تاریخی بود. این روند با وقوع جنگ جهانی دوم ادامه نیافت و توجّه دو کشور بر مسائل داخلی متمرکز شد. پس از پایان جنگ و شکل‌گیری دنیای دوقطبی، به‌ویژه با توجّه به فضای جنگ سرد، دو کشور که اینک متحد آمریکا به‌حساب می‌آمدند درصدد برقراری روابط صمیمانه برآمدند. بنا به همین ملاحظات، روابط خود را در چارچوب توافق‌نامه‌هایی مانند پیمان‌های بغداد، سنتو و سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (RCD) توسعه دادند و توسعهٔ روابط فرهنگی را هم در دستور کار قرار دادند. در سال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۷ ه.ش. یک قرارداد فرهنگی بین طرفین به امضا رسید که چارچوب روابط فرهنگی دو کشور را مشخص کرد. در این دوره انجمن‌ها و مؤسسه‌هایی همچون انجمن دوستی ترکیه و ایران، انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه، انجمن دوستی و فرهنگ زنان ترک–ایرانی، انجمن دوستداران همکاری عمران منطقه‌ای، با ابتکار برخی از دولتمردان، روشنفکران و بازرگانان برجسته به منظور بهبود و پیشرفت روابط فرهنگی دو کشور تأسیس گردید. هدف این مقاله بررسی روابط فرهنگی بین ایران و ترکیه در دورهٔ محمدرضا پهلوی با تکیه بر انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی است؛ و با روش توصیفی–تحلیلی و بر اساس منابع اسنادی و کتابخانه‌ای نوشته شده است. این مقاله برای نخستین بار، به طور همزمان از اسناد ایرانی و ترکی و نیز پژوهش‌های انجام‌شده در هر دو زبان، به شکل گسترده استفاده کرده است.

واژه‌های کلیدی: ایران، ترکیه، محمدرضا پهلوی، جنگ سرد، بلوک غرب.

استناد: جلپ، مراد، کرمی‌پور، حمید؛ (۱۴۰۳). روابط فرهنگی ایران و ترکیه در دورهٔ محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش./۱۹۷۹-۱۹۴۱ م.) با تأکید بر انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۲۲۲-۲۰۵).DOI:10.22059/jhss.2024.371594.473686

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدمه

روابط ترکان و ایرانیان در درازنای تاریخ، گستره‌ای از روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در برمی‌گیرد. این مناسبات هرچند در هر دوره کیفیت‌های متفاوتی به خود گرفته، امّا هیچ‌گاه وجوه فرهنگی آن، اهمیّت خود را از دست نداده است. ایران و ترکیه، به خاطر همسایگی و مبانی فرهنگی مشترک، تعاملات و مناسبات نزدیکی داشته و دارند، به رغم این موضوع، حجم و کیفیت تحقیقات صورت گرفته در عرصهٔ روابط فرهنگی معاصر رضایت‌بخش نیست و نیاز به بررسی‌های بیشتری دارد. در بررسی‌های علمی صورت گرفته در این باره در ترکیه، تأثیرپذیری از پژوهش‌های غربی، نقش غالب دارد و منابع ایرانی آن طور که انتظار می‌رود مورد استفاده قرار نگرفته یا امکان استفاده از آن‌ها چندان مهیّا نبوده است. همین وضعیت در مطالعات انجام‌شده در ایران هم به اشکال گوناگون خود را نشان داده است. به همین جهت مطالعاتی که با محوریت روابط دو کشور انجام‌شده، تنها موضوعات خاصی را در کانون توجّه خود قرار داده و پهنهٔ وسیعی از ابهامات آن روشن نگشته است. علاوه بر این، برخی از مورخان و پژوهشگران که آثار خود را با دغدغه‌ها و انگیزه‌های ملی‌گرایی نوشته‌اند، نه تنها در این زمینه منشأ اثری نبوده‌اند، بلکه با دیدگاه‌های تنگ نظرانه، خود به مشکلات این مسیر افزوده‌اند. به علاوه همان‌طور که اشاره کردیم، اگرچه روابط فرهنگی دو کشور سابقه‌ای ریشه‌دار و طولانی دارد، امّا مطالعات در این زمینه غنی و رضایت‌بخش نیست.

برای نمونه می‌توان به بررسی حمید احمدی به زبان فارسی اشاره کرد. نویسنده مناسبات فرهنگی دورهٔ محمدرضا پهلوی را به اجمال و بسیار کلی برگزار می‌کند، زیرا بیشتر تمرکز او دوران پس از انقلاب اسلامی است (احمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۴-۹۳). علاوه بر آن، مقالهٔ فارسی دیگری با عنوان روابط فرهنگی ایران و ترکیه، توسط یک نویسنده ترک نوشته‌شده (کایا، ۱۳۹۸: ۲۱۵-۱۸۳) که تمرکز نویسنده آن بیشتر به روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور بوده و مسائل فرهنگی در حاشیه قرار گرفته است. در این مقاله بیشتر به دوره بعد از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه و به‌خصوص روابط ایران و ترکیه بعد از بهار عربی توجه شده است (کایا، ۱۳۹۸: ۲۱۵-۱۸۳). در میان منابع ترکی، مقالهٔ ابراهیم اردال با عنوان انجمن‌های تأسیس‌شده در پیوند با روابط فرهنگی ترکیه و ایران از سال ۱۹۵۰ م. تا سال ۱۹۸۰ م. تا حدودی به موضوع ما می‌پردازد (Erdal,1980: 471-480). در این مقاله نویسنده فقط دو انجمن را بررسی کرده و از منابع ایرانی هم استفاده نکرده است. علاوه بر این‌ها می‌توان به یک پایان‌نامه ترکی به‌عنوان روابط فرهنگی ایران و ترکیه در دوره حزب دموکرات از ۱۹۵۰ م. تا ۱۹۶۰ م. اشاره کرد که نویسنده مسائل را بیشتر از جنبه سیاسی بررسی می‌کند. با این حال به روابط فرهنگی هم به طور مختصر اشاره می‌کند (Mangör, 2021: 157). این بررسی‌ها، اطلاعات مهّم و جدیدی از روابط ایران و ترکیه در

دورهٔ مورد بحث ارائه نمی‌دهند. این مقاله در راستای ترمیم این وضعیت با استفاده از اسناد این دو کشور و نیز منابع کتابخانه‌ای، درصدد روشن ساختن ابهامات گذشته و نیز ارائه نکات جدید در این زمینه برآمده است.

۲. پیشینهٔ روابط فرهنگی دو کشور

سابقهٔ ارتباطات ترک‌ها و ایرانیان به دوران قبل از اسلام برمی‌گردد، امّا این تماس و تعامل در دوران اسلامی رونق بیشتری پیدا کرد. اگرچه نمی‌توان جغرافیای فرهنگی این دو جامعه را با خطوط دقیقی تفکیک کرد، با این حال می‌توان الهامات مشترک فرهنگ ترکی و ایرانی مزین به بافت اسلامی را در جغرافیای وسیعی از بالکان گرفته تا کاشغر مشاهده کرد (Bilka, 2006: 10). از دوره‌های کلاسیک تا دوره‌های جدید، مشاهده می‌شود که زبان و ادبیات فارسی و همین‌طور فرهنگی ایرانی در دولت‌هایی که ترک‌ها تأسیس کرده‌اند، مانند سلجوقیان و عثمانی‌ها، تأثیرگذار بوده است. نمونهٔ مهمی از این وضعیت را می‌توان در القاب و کنُیهٔ سلاطین سلجوقی آناتولی دید. از یازده امیر آناتولی، سه نفر از آن‌ها کیخسرو، دو نفر کیقباد و دو نفر کیکاووس نام داشتند که هم نام پادشاهان تاریخ حماسی ایران بودند. همچنین برخی از شاهزادگان با نام‌هایی مانند کیخسروشاه، جهانشاه و فریدون خوانده می‌شدند (Subhani, 2015: 95). همچنین در دوران عثمانی نیز دیده می‌شود که بسیاری از سلاطین و شاهزادگان عثمانی، زبان فارسی را به‌خوبی می‌آموختند. ایلدرم بایزید، سلطان محمد فاتح، بایزید دوم، شاهزاده جم سلطان، پسر سلطان محمد فاتح، سلطان سلیم یاووز، سلیمان باشکوه، شاهزاده مصطفی، سلطان مراد سوم و سلطان احمد اول به زبان فارسی شعر می‌سرودند. در این میان، به ویژه سلطان سلیم یاووز در استفاده از زبان فارسی مهارت زیادی داشت، هرچند زبان مادری او فارسی نبود. علاوه بر اینها شاعران ترک مانند فضولی، نابی، نفعی که در دوره عثمانی مشهور بودند، دیوان‌های فارسی نیز داشتند. (Öztürk , 2003: 109,110). از سوی دیگر زبان مادری بسیاری از شاهان و دولتمردان ایرانی نیز ترکی بوده است. در حالی که دیوان سلطان سلیم یاووز به زبان فارسی بود، معاصر و دشمن او یعنی شاه اسماعیل، دیوان خود را به ترکی نوشته بود (Aka,A 2003: 63). جایگاه زبان و ادبیات فارسی در دوره عثمانی را در منابع باقی‌مانده از این دوره می‌توان دید. از میان نسخه‌های خطی موجود در ترکیه که تعداد آن‌ها ۲۰ تا ۲۵ هزار نسخه تخمین زده شده است، نسخه‌های خطی فارسی تقریباً یک دهم ۱⁄۱۰ از آن‌ها را شامل می‌شود (Dilberipour , 2015: 113).

پس از جنگ جهانی اول و روی کار آمدن دولت‌های جدید در ایران و ترکیه، ارادهٔ توسعه و پیشرفت سریع در دستور کار آن‌ها قرار گرفت. در این دوره، فعّالیت های نوسازی در ترکیه به عنوان الگویی برای دولتمردان ایران مطرح شد. در بسیاری از مطالعات مربوط به دوره مورد بحث، بارها به تأثیر آتاتورک و اصلاحات او بر پهلوی اول اشاره شده است. در این زمینه، برنامه

هایی مانند تأسیس دانشگاه و برخی از مراکز فرهنگی، کشف حجاب، اجبار به سر گذاشتن کلاه به عنوان هدایای سفر پهلوی اول از کشور ترکیه بیان شده است (وکیلی، ۱۳۸۲: ۱۶۰ و ۱۵۹). از سوی دیگر، برخی اصلاحات به‌ویژه در حوزه فرهنگی، بین مؤلفه‌های فرهنگی دو کشور فاصله انداخت. در این زمینه، انقلاب الفبا در ترکیه و تصفیه زبان در هر دو کشور قابل ذکر است (مختاری و منتظری،۱۳۹۱:۲۱۱).

روابط دو کشور با شروع جنگ جهانی دوم به پایین‌ترین سطح خود رسید. می‌توان گفت که روابط طرفین از این دوره تا کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق در سطح معمولی پیش رفت. در ایران، مشکلات حضور متفقین، نزاع و اختلاف دولت و نیروهای سیاسی و سپس شروع نهضت ملّی کردن نفت، اجازهٔ حضور فعّال ایران در فضای دیپلماسی جهانی را نداد.

همان‌طور که اشاره شد روابط ایران و ترکیه در دورهٔ آتاتورک و پهلوی اول، دستخوش دگرگونی بزرگی شده بود. در این دگرگونی، علاوه بر شرایط مساعد جهانی و منطقه‌ای، دوستی شخصی بین رهبران دو کشور را نیز نباید نادیده گرفت، امّا با شروع جنگ جهانی دوم، آهنگ روابط دو کشور کاستی گرفت و هر دو دولت به مسائل داخلی خود روی آوردند ولی با پایان جنگ، روابط بین دو کشور دوباره روی به گسترش نهاد (Tanrıkulu, 1970: 34).

روی کار آمدن حزب دمکرات در ترکیه در سال ۱۹۵۰ م با استقبال بوروکرات های ایرانی به ویژه در زمینه بهبود روابط فرهنگی مواجه شد؛ اما اندکی پس از آن با به قدرت رسیدن مصدق در ایران روابط دو کشور تیره شد، زیرا ترکیه تحولات ایران را بستری برای رشد کمونیسم تصور کرد. ترکیه با توجه به تقویت جنبش کمونیستی در ایران، سیاست‌های مصدق را ابزاری می‌دانست که ایران را به بی‌ثباتی و آشفتگی داخلی کشانده و در نتیجه به شوروی در منطقه برتری می‌داد. نیمه اول دههٔ ۱۹۵۰ م./ ۱۳۳۰ ش، دورهٔ نگرانی آمریکا از نفوذ شوروی در منطقه بود، از این رو ملاحظات امنیتی و سیاسی بر نگاه فرهنگی چیره یافت (Çetinsaya, 329-347). در این دوره روابط ترکیه و ایران نه در راستای انگیزه‌ها و حفظ منافع دو کشور، بلکه عموماً در مداری که ایالات‌متحده ترسیم کرده بود، توسعه یافت. اگرچه در این دوره دو کشور روابط خود را در چارچوب سازمان هایی مانند پیمان بغداد و سنتو ترسیم کردند، اما این سازمان‌ها نتوانستند موفقیت مورد انتظار را به دست آورند. با این حال پیمان CENTO*[1] منجر به برخی همکاری‌ها و پیشرفت‌ها در زمینه‌های تجارت، حمل و نقل و ارتباطات بین ترکیه و ایران گردید و تمایل به توسعه این همکاری‌ها منجر به ایجاد سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (RCD*[2]) بین ترکیه،

1 . Central Treaty Organization
2 . Regional Cooperation for Development

ایران و پاکستان شد (Çetinsaya,: 335). همچنین لازم به ذکر است که فعالیت‌های فرهنگی مهمی نیز در چارچوب این سازمان‌های منطقه‌ای انجام شد.

در سال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۷ ه.ش. قرارداد فرهنگی بر اساس ۱۸ ماده بین دو کشور به امضا رسید. این قرارداد چارچوب روابط فرهنگی دو کشور برای سال‌های آتی و حتّی چند سال پس از انقلاب اسلامی را هم مشخص کرد (مختاری و منتظری،۱۳۹۱ : ۲۱۲). این قرارداد فرهنگی در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۹ م به امضا رسید تا مسیر روابط فرهنگی دو کشور را هموار نماید. هدف از این قرارداد تقویت مناسبت هنری و فرهنگی بود که تحت تأثیر روابط اقتصادی رو به ضعف نهاده بود (Mangör, 2021: 157). نکات زیر در رابطه با قرارداد فوق، پس از گفتگوی فراوان مورد تأکید قرار گرفت: تبادل کارکنان و دانشمندان دانشگاه‌ها، ایجاد کرسی‌هایی در رشته‌های زبان، ادبیات، تاریخ و جغرافیا در دانشگاه‌های دو کشور، بهره‌برداری شهروندان دو کشور از مؤسسات آموزشی یکدیگر، اعطای بورسیه به دانشجویان دانشگاه یا مراکز آموزش عالی برای ادامه تحصیل، معرفی فرهنگ و سبک زندگی دو کشور در برنامه‌های درسی، ایجاد و تشویق تماس‌های لازم برای معرفی فرهنگ دو کشور به یکدیگر، جلوگیری از درج اطلاعات نادرست در مورد دو کشور در کتاب‌های درسی مدارس دو کشور. اعزام هیئت‌های فرهنگی و هیئت‌های علمی، برگزاری همایش، کنسرت، افتتاح نمایشگاه‌های علمی و نمایشگاه‌های هنری و نمایش فیلم‌های فرهنگی و برنامه‌های رادیویی (Mangör, 2021: 157).

۲. انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی ایران و ترکیه در دوره محمدرضا پهلوی

با آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی (در ۱۹۴۱ م. /۱۳۲۰ ه.ش.) ، ایران و ترکیه، تحت تأثیر تحولات پس از جنگ جهانی دوم، تمایلات مشترک بیشتری نسبت به غرب یافتند و به همین خاطر زمینهٔ گشایش بیشتری در روابط میان آن‌ها ایجاد شد (Çetinsaya: 333). در دوران حکومت ۳۷ سالهٔ شاه جدید، دو کشور، سه گام مهّم برداشتند که زمینه‌ساز همکاری در عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی گردید (مختاری و منتظری،۱۳۹۱: ۱۹۱):

۱. امضای پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ م. / ۱۳۳۳ ه.ش. (ترکیه–ایران–عراق–پاکستان–انگلیس).

۲. پیوستن به سازمان پیمان مرکزی (CENTO) در سال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۸ ه.ش. (ترکیه–ایران–پاکستان–انگلیس).

۳. تأسیس سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (RCD) در سال ۱۹۶۴ م. / ۱۳۴۳ ه.ش. (ترکیه–ایران–پاکستان).

در این مدت حدود ۳۰ موافقت‌نامه، پروتکل و قرارداد در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور به امضاء رسید (خرازی، ۱۳۸۴: ۶۰). فضای جدید سیاسی و امنیتی که پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای جهان به وجود آمده بود، زمینه را برای همکاری

کشورهایی که با دغدغه‌ها و سیاست‌های مشابه دست به گریبان بودند، فراهم ساخت و به دنبال آن، سازمان‌های رسمی و غیررسمی برای توسعهٔ روابط دوجانبه یا چند جانبه تأسیس گردید.

دولت ترکیه، دامنهٔ فعّالیّت های فرهنگی خود را با کشورهایی که در حوزهٔ بلوک غرب قرار داشتند، گسترش داد. انجمن دوستی ترکیه و پاکستان و انجمن دوستی ترک و عرب را می‌توان از سازمان‌هایی که در این زمینه فعالیت می‌کردند نام برد. هدف ترکیه و این کشورها، ایجاد و توسعهٔ روابط و همکاری نزدیک بین طرفین بود (Erdal ,1980: 475). علی‌رغم اهمّیت مناسبات فرهنگی در گسترش روابط ایران و ترکیه، اسناد مربوط به تأسیس و فعّالیّت انجمن‌ها و مؤسسات فرهنگی این دو کشور، دربارهٔ برخی موضوعات مهّم در مراکز اسنادی، یا موجود نیست و یا تنها اندکی از آن‌ها دست‌یافتنی است.

۳-۱. تأسیس انجمن دوستی ایران و ترکیه

۱۱ دسامبر ۱۹۵۲ م. / ۲۰ آذر ۱۳۳۱ ه.ش. گروهی متشکل از وزیر امور خارجه ترکیه، فؤاد کوپرولو (مورّخ معروف)، ۷ نمایندهٔ مجلس و ۲ نفر از وکلای مجلس، در ضیافتی در سفارت ایران در آنکارا، تصمیم گرفتند انجمن دوستی ایران و ترکیه را تأسیس نمایند (Türk-İran Dostluğu, 2020: 36). بنا به گفته اسماعیل صدقی اوغوزبی اوغلو، وکیل و منشی این انجمن، در این اقدام، ابراهیم زند سفیر وقت ایران نقش بزرگی داشت. آقای زند در این راستا با شخصیّت های تأثیرگذار ترک که دغدغهٔ روابط با ایران را در سر داشتند، تماس گرفت. در آغاز بیانیهٔ انجمن دوستی ترکیه و ایران در استانبول به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۵۳ م. / ۶ آبان ۱۳۳۲ ش. به انگیزهٔ تأسیس این انجمن اشاره شده است: «مرزها، فرهنگ و زبان مشترک دارند و از لحاظ آداب و رسوم و سنت‌ها تقریباً با هم یکی هستند. همین‌طور تلاش برای نزدیک ساختن این دو ملت برادر به همدیگر و تحکیم پیوند دوستی بین جوانان ترک و ایرانی، برقراری روابط فرهنگی، تبادل دانشجو و برنامه‌ریزی برای سفر اتباع دو کشور و تلاش برای ایجاد آسایش برای سفرها و به دور از گرایش ملّیّ، از دیگر اهداف ما است» (Türk-İran Dostluğu, 2020 : 40).

هدف تأسیس این نهاد طبق آیین‌نامهٔ انجمن، به این شکل توضیح داده شده است:

-تقویت روابط دوستی و برادری بین ملت‌های ترک و ایران که تاریخ‌هایشان پر از شکوه و افتخار است.

-ایجاد روابط فرهنگی متقابل و تلاش برای تقویت آن.

-تبادل دانشجو و بهره‌مندی از آثار علمی و ادبی متقابل و همین‌طور باز کردن دوره‌های زبان فارسی.

-برگزاری تورهای گردشگری برای بازدید از کشورهای ترکیه و ایران و تلاش برای تأمین تسهیل این امر.

-تهیّهٔ بروشورها، تشکّل‌ها، اجلاس‌ها و تورهای گشت‌وگذار، با هدف برقراری برادری بین این دو ملت تا از این طریق آنها را به یکدیگر نزدیک‌تر کند (Türk-İran Dostluk Cemiyeti (Nizamnamesi,1956 : 3).

اسامی مؤسسین این انجمن هم از این قرار بود: عباس اقبال، حسین احرابی، علی‌اکبر شریف، انور کاران، فؤاد خلوصی دمیراللی، فؤاد کوپرولو، حمدالله صبحی تانریوور، حسین طاهرزاده، ابراهیم زند، صدقی اوغوزبی اوغلو، اسماعیل قاسم‌زاده، عزت شفیع‌زاده، بهادر بهادری، رفیق کورالتان، روکنتین نصوهی اوغلو، رضا اصپهان، رضا لکی، رفیعی جوات اولونای، رضا کهنمویی، سانی یاور، صالح فؤاد کچجی، صبری آنتای، یاشار شیناسی. مناصب این افراد نشان می‌دهد که اکثریت آن‌ها از دولتمردان، سیاستمداران و بازرگانان بوده‌اند. طبق اساسنامهٔ انجمن، اتباع دو ملّت که بالای ۱۸ سال سن دارند، می‌توانند برای عضویت انجمن اقدام بکنند. در اساسنامهٔ انجمن، یکی از نکات جالب تصریح به دخالت ندادن اعتقادات و گرایش‌های دینی در ادارهٔ انجمن بود. هدف آن این بود که عدم اشتراکات دینی موجود بین دو ملت، عاملی تأثیرگذار در اصول بنیادین انجمن و فعالیت‌های آینده او نباشد (Erdal ,1980: 476).

به نظر اِردال، فعالیت‌های انجمن با سفر مندرس نخست‌وزیر وقت ترکیه به روسیه شوروی و چندی پس از آن با وقوع کودتای ۲۷ مه ۱۹۶۰ م. / ۶ خرداد ۱۳۳۹ ه.ش. در این کشور کاهش یافت و به حوزهٔ آموزشی محدود شد. یکی از فعّالیّت هایی انجام شده در این دوره، آموزش زبان و فرهنگ ترکی در تهران بود. در این پیوند، فردی به نام حقمت ایلایدان، بین سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۰ م. / ۱۳۴۳-۱۳۳۹ ه.ش. به عنوان مدرس دوره‌های آموزشی ترکی، منصوب شد و فعّالیّت‌هایی انجام داد (Erdal, 1980 : 471-476).

۳-۲. انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه

چند سال پس از تأسیس انجمن فرهنگی در ترکیه، در ایران هم یک انجمن فرهنگی تأسیس شد. متأسفانه در مورد این انجمن در منابع ترکی اطلاعاتی یافت نشده است. با این حال، این انجمن یک مجله منتشر می‌کرد و اگرچه تنها به یک شماره از آن دست یافتیم، امّا در همین شماره نیز می‌توان به توضیحات مفیدی در مورد چگونگی تأسیس آن دست یافت. علی منصور که زمانی سفیر ایران در ترکیه بود و در تأسیس این انجمن کوشش فراوان داشت و به عنوان یکی از اعضای افتخاری این انجمن انتخاب شده بود، نحوهٔ تشکیل این انجمن را چنین توضیح داده است:

«من وقتی که در ترکیه بودم این موضوع را کاملاً درک کردم و به این نتیجه رسیدم که اولیای دولت شاهنشاهی را مطمئن بکنم که به این امر و به این پرنسیب معتقد باشند و این منظور همان نزدیک کردن دو ملت به یکدیگر و ایجاد روابط فرهنگی و دوستی بین دو ملت است. انجمنی که در ترکیه تشکیل شد به نام انجمن دوستی ترک و ایران است و از آن وقت تا

به حال تماس‌های ورزشی و دید و بازدیدهای دوستانه بین دو ملت رواج داشته است هر دو ملّت اینها را می‌بینند و درک می‌کنند و به این جهت بود که به اهتمام شخصیت‌های برجسته ایرانی نیز تصمیم گرفتیم یک مؤسسهٔ فرهنگی هم در اینجا داشته باشیم. ما باید با برقرار کردن مؤسسه‌ها و انستیتوهای فرهنگی و ایجاد تسهیلات فراوان بیش از پیش دو مملکت را به یکدیگر نزدیک سازیم» (نشریه انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه، ۴۳-۴۲).

چنان‌که گفته شد، تنها شمارهٔ مجله مربوط به این انجمن که در دسترس است، مربوط به سومین مجمع عمومی آن است که در تاریخ ۶ مارس ۱۹۵۸ م. / ۱۵ اسفند ۱۳۳۶ ه.ش. تشکیل شد و بر مبنای آن، هیئت مدیره به ترتیب زیر تعیین شدند: (نشریه انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه، ۳۴).

ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) – رئیس انجمن
دکتر حبیب دادفر – دبیر کل
عباس مسعودی – عضو اصلی هیئت مدیره (ایرانی)
نصرت الله منتصر – عضو اصلی هیئت مدیره (ایرانی)
تیمسار سپهبد محمد نخجوان (امیر موثق) – عضو اصلی هیئت مدیره (ایرانی)
علی هیئت – عضو اصلی هیئت مدیره (ایرانی)
علی منصور – عضو اصلی هیئت مدیره (ایرانی)
بدیع کارابورچک – عضو اصلی هیئت مدیره (ترک)
زاره یاورو – عضو اصلی هیئت مدیره (ترک)
ساسون کاشی – عضو اصلی هیئت مدیره (ترک)
فاروق شاهینباش – عضو اصلی هیئت مدیره (ترک)
دکتر ابراهیم برزگر – عضو علی‌البدل هیئت مدیره
یاوز دمیرللی – عضو علی‌البدل هیئت مدیره
دکتر جهانگیر حاج علیلو – عضو علی‌البدل هیئت مدیره
بانو اعظم سپهر خادم – عضو علی‌البدل هیئت مدیره
دکتر جواد هیئت و اسمعیل مهندس – بازرسان انجمن

در این زمان برخی تحولات در مناسبات دو بلوک شرق و غرب رخ داد که بر روابط ایران و ترکیه تأثیر نهاد. نفوذ بریتانیا در خاورمیانه به دنبال بحران کانال سوئز و رویارویی اعراب و اسرائیل کاهش یافت و در مقابل، اتحاد شوروی از این فرصت استفاده کرد و خود را در کنار کشورهای عربی قرار داد. این وضعیت باعث خوش نامی شوروی در منطقه گردید. در ۵ ژانویه ۱۹۵۷ م. / ۱۵ دی ۱۳۳۵ ه.ش، آیزنهاور رئیس‌جمهور ایالات‌متحده، به‌منظور رویارویی با سیاست شوروی، از

کنگره خواست تا به کشورهای خاورمیانه در حفظ استقلال خود کمک مالی کنند. در این دوره، روابط ایران و آمریکا نیز گسترش یافت، امّا کودتایی که در این زمان در عراق رخ داد، محمدرضا پهلوی را نگران ساخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش؛ که محمدرضا پهلوی با بحران‌های مالی متعددی رو به رو شد، از آمریکا تقاضای وام نمود و پس از آنکه حمایت‌های مورد نظر را دریافت کرد، بیش از پیش به آمریکا نزدیک شد (Yıldırım,1980:140-145). همان‌طور که اشاره شد، روابط سیاسی ایران و ترکیه، پس از نزدیک شدن عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه، به روسیهٔ شوروی و پس از مدّتی در کودتای ۲۷ مه ۱۹۶۰ م. / ۶ خرداد ۱۳۳۹ ه.ش. تضعیف شد و این وضعیت در کاهش روابط فرهنگی نیز نمود پیدا کرد که در منابع آن دوره هم منعکس شده است. مثلاً دکتر دادفر دبیر منشی انجمن در گزارشی که در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۶۲ م. / ۶ شهریور ۱۳۴۱ ه.ش. به نخست‌وزیری فرستاده، گزارش می‌دهد که سه سال پیش هیئتی از ایران به ترکیه رفته بود که مورد استقبال گرم ترکیه قرار گرفت. در مقابل، قرار شده بود یک هیئت ترک به ایران بیاید و هزینه سفر آنها را هم ایران بپردازد، امّا به دلیل تحولات مختلف که در ترکیه پیش آمد، این سفر رخ نداد (ساکما، سند ۱). پس از مدّتی، دولت ترکیه اهمّیت رابطهٔ سیاسی و فرهنگی با ایران را دریافت و درصدد تعمیق و گسترش آن برآمد و هیئتی را به این منظور به ایران اعزام کرد. اسدالله علم نخست‌وزیر وقت ایران، طی تلگرافی مورخ ۱۶ مارس ۱۹۶۳ م. / ۲۵ اسفند ۱۳۴۱ به جهاد بابان، نماینده مجلس ملّی ترکیه و رئیس انجمن دوستی ترکیه و ایران، بابت سفر ایشان به ایران و نتایج مفید آن ابراز خرسندی کرد. همین‌طور اظهار امیدواری کرد که روابط دو کشور روز به روز تقویت شود (ساکما، سند ۲). برخی اسناد اطلاعات نسبتاً مفصلی از هشتمین و نهمین جلسهٔ مجمع عمومی این انجمن و همین‌طور هزینه‌های درآمدی و فعالیت‌های آن به دست می‌دهند. جلسه هشتم مجمع عمومی روز سه‌شنبه ۱۳ ژوئن ۱۹۶۷ م. / ۲۳ خرداد ۱۳۴۶ ه.ش. در محل دفتر انجمن به ریاست تیمسار سپهبد محمد نخجوان تشکیل شد (ساکما، سند ۳). سپس رأی‌گیری برای انتخاب رئیس، علی‌البدل، اعضای ترک و بازرسان انجمن آغاز شد و سپس منوچهر اقبال به عنوان نخستین رئیس این انجمن انتخاب شد.

اسنادی که در مورد این انجمن موجود است، در مورد درآمد و هزینه‌های آن اطلاعات دقیقی را ارائه می‌دهند. طبق این اسناد، اقلام درآمد انجمن عبارت بودند از: موجودی نقدی در بانک بازرگانی ایران، موجودی نقدی در صندوق انجمن، اثاثیه و اموال انجمن، بهای ۱۳۴ نشان انجمن اهدای دولت ترکیه به ایران، حق ورودی، حق عضویت، حق‌التدریس و ثبت نام از دانش آموزان زبان ترکی، عطایای وزارت فرهنگ و هنر در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ م. / ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ ه.ش. از محل وجوه اعطایی به انجمن که برای تأمین مال‌الاجاره تودیع شده، درآمد بابت بهره بانک اعتبارات تعاون، بابت تخفیف بلیط‌های مهمانان ترک به ایران (ساکما، سند ۴). اقلام هزینه‌های

انجمن هم از این قرار بود؛ هزینه چاپ و گزارش‌ها و دعوت‌نامه‌ها، هزینه اعلانات و آگهی در جراید، هزینه لوازم‌التحریر، حقوق کارکنان انجمن، هزینه پست و تلگراف، وجه آب بها-برگ-تلفن-شوفاژ، مخارج متفرقه، مخارج پذیرایی، بهای ۱۰۵ عدد نشان انجمن، حق‌التدریس زبان ترکی به آموزگاران، مسافرت به خارج از کشور، بدهکاران متفرقه، اثاثیه و اموال.

با نگاهی به جدول هزینه‌های انجمن که برگزاری جلسات تبلیغاتی و ضیافتی بخش مهّم آن بود، معلوم می‌گردد گام‌های بلندی در جهت معرفی دولتمردان و شخصیت‌های برجسته دو کشور به همدیگر برداشته شده بود و هدف آن توسعه روابط فرهنگی دو کشور با هدف ایجاد روحیه اتحاد و همبستگی در بین اعضای انجمن بود. (ساکما، سند ۵) به برخی از ضیافت‌ها و جلساتی که برای معرفی برخی افراد مشهور برگزارشده، مانند برگزاری مراسم بزرگداشت شخصیت‌های مهمی که به دلایل مختلف از ترکیه به ایران سفر کرده بودند و جایگاه مهمی که در مناسبات فرهنگی بین دو کشور داشتند اشاره شده است (ساکما، سند ۶-+-- سند ۷). همچنین طبق اطلاعاتی که انجمن به وزارتخانه‌های ذیربط داده است، در سال ۱۹۵۵ م. / ۱۳۳۳ ه.ش، هیئتی ۳۰ تا ۴۰ نفره از چهره‌های برجسته زن ترکیه، جهت بررسی راه‌های توسعهٔ روابط فرهنگی به ایران سفر کردند.

۳-۳. انجمن دوستی و فرهنگ بانوان ترک – ایرانی

همسران سیاستمداران ترک و ایرانی نیز تحت تأثیر فضای گرم دیپلماسی میان این دو کشور کوشش‌هایی انجام دادند. طبق گزارش یک سند، در تاریخ 20 ژوئن 1966 م. / ۳۰ خرداد ۱۳۴۵ ه.ش، روز دوشنبه مراسم پایه‌گذاری و تأسیس «انجمن دوستی و روابط فرهنگی بانوان ایران و ترکیه» با شرکت بانوان برجستهٔ ترکیه که دارای مشاغل مهمّی بودند، در سفارت شاهنشاهی برگزار شد و انجمن مذکور رسماً تأسیس گردید (ساکما، سند ۸). اسامی هیئت مدیره انجمن روابط دوستی و فرهنگی بانوان ترکیه و ایران نشان می‌دهد که بیشتر آنان، همسران صاحب‌منصب‌های مهم سیاسی و نظامی دو کشور بوده‌اند، مانند بانو سونای - همسر جودت سونای رئیس‌جمهوری ترکیه و از این قبیل. همچنین اعضای زن ایرانی نیز، همسر چهره‌های شاخص سیاسی- نظامی بوده‌اند (ساکما، سند ۹).

۳-۴. انجمن دوستداران همکاری عمران منطقه‌ای

همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد، شرایط ایجادشده در دوران جنگ سرد زمینه را برای همکاری بین کشورهایی که دغدغه‌ها و اهداف مشابه در منطقه داشتند را فراهم ساخت. در این زمینه، سه کشور مهم منطقه با آگاهی از اهمیت همکاری میان کشورهای خود و منطقه، سازمان همکاری عمران منطقه‌ای را راه‌اندازی کردند. به‌منظور کمک به این سازمان در دستیابی به اهداف منطقی و ضروری خود، این انجمن توسط مؤسسهٔ ملّی همکاری عمران منطقه‌ای، با مواد زیر تأسیس شد.

طبق مادهٔ اول اساسنامه انجمن، مرکز این انجمن که غیرانتفاعی بوده و به مدت نامحدود تشکیل شده بود، در تهران خواهد بود. همین‌طور طبق اساسنامه، اهداف انجمن به شرح زیر است:

–نشر و توجیه هرچه بیشتر علل منطقی و لزوم همکاری عمران منطقه‌ای به منظور توسعه روابط اقتصادی و اجتماعی، تحکیم مبانی دوستی و برادری و تفاهم و تعاون و تأمین صلح پایدار بر اساس علائق مشترک کشورهای عضو سازمان همکاری عمران منطقه‌ای.

–همکاری و تشریک مساعی با مسئولین همکاری عمران منطقه‌ای، همچنین همکاری با انجمن‌ها و سازمان‌های مشابه این انجمن در ایران و سایر کشورهای جهانی به منظور استفاده از امکانات این انجمن‌ها و سازمان‌ها در توسعه هدف انجمن (ساکما، سند ۱۰).

۳–۵. مؤسسهٔ تحقیقات فرهنگی منطقه‌ای

RCD که در سال ۱۹۶۴ م. / ۱۳۴۳ ه.ش. تأسیس شده بود، کار خود را با گزارش‌های کمیته‌های فرعی آن و گزارش‌های «کمیته برنامه‌ریزی منطقه‌ای» این مؤسسه انجام می‌داد. این گزارش‌ها آخرین بار در جلسات شورای وزیران مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به اجرا گذاشته می‌شد. این شورا در سال ۱۹۶۵ م. / ۱۳۴۴ ه.ش. تصمیم به تأسیس «مؤسسهٔ فرهنگی–منطقه‌ای» در تهران گرفت. این مؤسسه قرار بود که تحقیقات منظمی را در مورد میراث مشترک تاریخی و فرهنگی کشورهای عضو RCD (پاکستان، ایران و ترکیه) انجام دهد. در گزارش پنجمین جلسه هیئت وزیران اعلام شد که مقدمات افتتاح مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای از مه ۱۹۶۶ م. / اردیبهشت ۱۳۴۵ ه.ش؛ و برنامه پیشنهادی آن با خرسندی پذیرفته شد. این برنامه شامل تبادل نوازندگان، مربیان، هنرمندان، دانشمندان و ورزشکاران، انتشار کتب تاریخ و ادبیات، تبادل نقاشی و افتتاح نمایشگاه بود (Erkmen, 2021: 1386). در یک سند در مورد تأسیس این نهاد آمده است که مؤسسه‌ای به نام *مؤسسه تحقیقات فرهنگی منطقه‌ای* با مشارکت کشورهای ترکیه، ایران و پاکستان تأسیس شد، در نظر گرفته شده است که در آینده نشریاتی منتشر کرده و برای افراد مربوطه ارسال خواهد کرد. در این زمینه درخواست شد تا اسامی علاقه‌مندان به نشریات مربوط به تاریخ، فرهنگ و تمدن سه کشور به این اداره کل ارسال شود (ساکما، سند ۱۱). دهمین اجلاس شورای وزیرانِ RCD از ۲۵ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۶۹ م. / ۴ و ۵ تیر ۱۳۴۸ ه.ش. در اسلام آباد برگزار شد. این شورا در پایان این نشست، بیانیهٔ مشترکی صادر کرد. در این بیانیه اقدامات و برنامه‌ریزی‌های انجام شده در زمینه همکاری‌های فرهنگی ذکر شده است. علاوه بر این، شورا با تأکید بر ادامه فعّالیّت موسسه فرهنگی، برخی اقدامات خود را به این صورت بیان کرد: چاپ ۱۱ عنوان کتاب و چاپ ۴ عنوان نیز که در شرف اتمام بود. ضمناً بیان شد که شعب مؤسسه باید تقویت شوند و اقدامات لازم برای این امر انجام خواهد شد (Erkmen, 2021:1389). دوازدهمین نشست شورای

وزیران RCD در ۳ ژوئیه ۱۹۷۰ م. / ۱۲ تیر ۱۳۴۹ ه.ش. در شهر بورسا به ریاست چاگلایانگیل وزیر امور خارجه ترکیه برگزار شد. در این جلسه مجدداً فعّالیّت های مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفت و انتشارات، تحقیقات و ترجمه‌های موسسه با موفقیت خاتمه یافت (Erkmen, 2021: 1390) تا آنجا که بر ما معلوم است، مؤسسه مورد نظر آثار زیر را منتشر کرده است:

-محمد اقبال لاهوری، نویسنده: ضرب کلیم، ترجمه: علی نهاد تارلان

-استاد عبدالرشید - زندگی و فلسفه حضرت گنج‌بخش

-محمد اقبال لاهوری – ارمغان حجاز - ترجمه: علی نهاد تارلان

-رئیس‌جمهور پاکستان محمد ایوب خان - نه یک ارباب بلکه یک دوست (سرگذشت سیاسی)

-مهمت آکیف زندگی و آثار او – علی نهاد آتسیز

-محمد اقبال- توسعه متافیزیک در ایران که با این عنوان در ایران ترجمه شد: سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان پور، تهران، سال ۱۳۴۷، ناشر: مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای (وابسته به سازمان همکاری عمران منطقه‌ای)

۴. نتیجه

تعامل فرهنگی بین ترک‌ها و ایرانیان که از دیرباز وجود داشته است، در دوران معاصر و با تأسیس جمهوری ترکیه به اشکال گوناگون استمرار یافت و در دورهٔ پهلوی اول و آتاتورک به اوج خود رسید. این روابط در دورهٔ محمدرضا پهلوی، اگرچه ملهم از سابقهٔ تاریخی آن بود امّا زیر سایهٔ سنگین جنگ سرد قرار داشت. علی‌رغم روابط صمیمانه این دو کشور در دورهٔ پهلوی اول، در زمان جنگ جهانی دوم، مناسبات بین طرفین به پایین‌ترین سطح رسید امّا بعد از جنگ، روابط کم‌کم بهبود یافت تا جایی که در سال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۷ ه.ش. یک قرارداد فرهنگی بین دو طرف امضا شد. در این دوران برای پیشرفت روابط و تعامل بین طرفین موسسه و نهادهایی در دو کشور تأسیس شد. چهره‌هایی که در تأسیس این مؤسسات تأثیرگذار بودند، دولتمردان، دانشگاهیان و بازرگانان بودند که نقش مهمی در گسترش این روابط داشتند. فعّالیّت‌های انجمن‌ها و نهادهای مورد نظر، زیر سایه و تحت تأثیر روابط سیاسی دو کشور شکل گرفته بودند. روابط ایرانیان و ترک‌ها حتی از دورهٔ صفویان، چه به هنگام جنگ و رقابت و چه به هنگام آرامش و صلح، هیچ‌گاه از ملاحظات و علائق فرهنگی بی‌بهره نبوده است. در دورهٔ معاصر، این ویژگی رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت و شرایط بین‌المللی، به‌خصوص رویارویی دو بلوک شرق و غرب، اهمیّت آن را دو چندان ساخت. هراس از توسعه و نفوذ کمونیسم و توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی، در این فرایند نقش اساسی داشت.

پی‌نوشت

1. Central Treaty Organization
2. Regional Cooperation for Development

منابع

احمدی، حمید، (۱۳۸۹) ، روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و همسایگان: مطالعه موردی: کشور ترکیه، پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات اسلام، تهران.

بهنام، جمشید، (۱۳۷۲) ، «منزلگاهی در راه تجدد ایران: اسلامبول»، نشریه ایران نامه، شمارهٔ ۴۲، بهار .

خرازی، سعید، (۱۳۸۴) ، «روابط با آتاتورک و جانشینانش: تاریخچه روابط ایران و ترکیه در دورهٔ پهلوی»، نشریه زمانه، شمارهٔ ۴۰، سال چهارم، دی.

کایا، مروه، (۱۳۹۸)«روابط فرهنگی ایران و ترکیه: آینه پرداز نقش‌آفرینی منطقه‌ای ترکیه (۱۹۲۳–۲۰۱۷ م.)»، علوم خبری، شمارهٔ ۳۲، زمستان.

مختاری، بهروز؛ (۱۳۹۱) ، منتظری، حمیدرضا، «بررسی الگوهای تضاد و همکاری در روابط ایران و ترکیه»، سال سیزدهم و چهاردهم، شمارهٔ ۵۲ و ۵۳، پاییز و زمستان.

وکیلی، هادی، (۱۳۸۲) «گفتمان فرهنگی خاورمیانه در سال‌های ۱۹۴۰–۱۹۲۰ م.»، نشریه سمپوزیوم روابط ترک–ایران از گذشته تا امروز، ۲۵ –۲۶ آذر ۱۳۸۱، قونیه، بنیاد تاریخ ترک و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، چاپخانه بنیاد تاریخ ترک، آنکارا.

نشریه انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه، تاریخ و شماره مشخص نیست.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با اختصار: ساکما

ساکما، سند ۱: ۲۹۷–۲۳۰,۲۹۲۰۷–۷

ساکما، سند ۲: ۲۳۰ ۲۹۲۰۷,۹ ۲۹۷–

ساکما، سند ۳: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۰۳

ساکما، سند ۴: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۱۳

ساکما، سند ۵: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۰۶

ساکما، سند ۶: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۰۷

ساکما، سند ۷: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۰۸

ساکما، سند ۸: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۵۶

ساکما، سند ۹: ۲۹۷–۰۴۵۷۰۱–۰۰۵۴

ساکما سند ۱۰: ۲۲۰–۰۱۶۵۳۱–۰۰۳۲

ساکما، سند ۱۱: ۲۲۰–۰۱۶۵۳۱–۰۰۳۲

Afşar, Erkan,(2020) «Tarihsel Perspektif Bağlamında: Erken Cumhuriyet Dönemi Reformlarının İran'a Etkileri (1920-1933) » Türkiye-İran Üzerine Okumalar Devlet-Siyaset-Hukuk-Toplum-Ekonomi-Kültür-Din Editörler; Abdullah Erol, Erkan Afşar.

Aka, İsmail, (2003) «Anadolu'dan İran'a Göçler» Tarihten Günümüze Türk-İran İlişkileri Sempozyumu» , 16-17 Aralık 2002 Konya, Türk Tarih Kurumu, Ankara.

Bilkan, Ali Fuat, (2006), «Türk-Fars Kültür Coğrafyası», Türk Edebiyatı, Aylık Fikir ve Sanat Dergisi İran Kültürü ve Biz, Sayı 392, Haziran

Çetinsaya, Gökhan, «Türkiye Cumhuriyeti Devleti'nin İran Politikası», Editör: Mustafa Bıyıklı, (2015) Türk Dış Politikası - Cumhuriyet Dönemi – 1, 2. Baskı, İstanbul.

Dığıroğlu, Filiz, (2014), «İstanbul-Tebriz Ticaret Hattında Validehan (XIX-XX. Yüzyıl)», Türk Kültürü İncelemeleri Dergisi, Sayı 31, İstanbul.

Dilberipour, Asghar, (2015), «Farsça El Yazmaların Türkiye Kütüphanelerindeki Yeri» Türkiye-İran İlişkileri Sempozyumu: Tarihte Ortak Şahsiyetlerin Etkileri ve Günümüze Yansımaları, Editörler Hicabi Kırlangıç, Şerife Yerdemir, Türk Tarih Kurumu, Bildiri Metinleri, 01-02 Haziran 2009, Ankara.

Erdal, İbrahim, «1950-1980 Dönemi Türk-İran İlişkileri Bağlamında Kurulan Dostluk Cemiyetleri», (2020) , Genel Türk Tarihi Araştırmaları Dergisi, Sayı 4, Cilt 2, Temmuz.

Erkmen, Ayşe, (2021). «Kalkınma İçin Bölgesel İşbirliği Teşkilatı Üyesi Ülkeler Arasında Kültürel İşbirliği», Atlas Journal, Dönem 7, Sayı 37.

Gök, Naim, (2019) «Türkiye-İran İlişkileri (1917-2017) », Selçuk Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Uluslararası İlişkiler Anabilim Dalı, Yüksek Lisans Tezi, Konya.

Kurşun, Zekeriya, (2007), «Üsküdar'da İranlılar ve İran Mezarlığı», Üsküdar Sempozyumu IV: 3-5 Kasım 2006: Bildiriler Cilt,1 Üsküdar Belediyesi, İstanbul.

Mangör, Halime Zehra, (2021), «Demokrat Parti Dönemi Türkiye - İran İlişkileri (1950 - 1960) », Ankara Yıldırım Beyazıt Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü, Şarkiyat Araştırmaları Anabilim Dalı, Yüksek Lisans Tezi, Ankara.

Metin, Barış, (2007), «Birinci Dünya Savaşı'nda İran Coğrafyasında Etnik, Dini ve Siyasi Nüfuz Mücadeleleri», Gazi Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih Anabilim Dalı Doktora Tezi, Ankara.

Öztürk, Mürsel, (2003), «Farsçanın Türk Kültüründeki Yeri» Tarihten Günümüze Türk-İran İlişkileri Sempozyumu, 17 Aralık 2002 Konya, Türk Tarih Kurumu, Ankara.

Soofizadeh, (2020), Abdolvahid, «Kaçar Hanedanlığı Döneminde Osmanlı-İran Siyasi İlişkileri», Türk Tarih Kurumu Yayınları, Ankara.

Subhani, (2015) Tevfik, «Şehname Aynı Zamanda Bütün Milletlerin Tarihidir», Türkiye-İran İlişkileri Sempozyumu: Tarihte Ortak Şahsiyetlerin Etkileri ve Günümüze Yansımaları, Editörler Hicabi Kırlangıç, Şerife Yerdemir, Türk Tarih Kurumu, Bildiri Metinleri, 01-02 Haziran 2009, Ankara.

Tanrıkulu, Cem, (1970), «Türk-İran İlişkileri», Belgelerle Türk Tarihi Dergisi, Sayı:33, Haziran.

Yıldırım, Ender, (2009) «Türkiye İran İlişkileri (1918-1960)», Marmara Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Atatürk İlkeleri ve İnkılap Tarihi Anabilim Dalı, Yüksek Lisans Tezi, İstanbul.

«Türk-İran Dostluğu», Türk-İran Dostluk Cemiyeti tarafından neşredilmiştir. İstanbul Matbaacılık, İstanbul, 1956.

«Türk-İran Dostluk Cemiyeti Nizamnamesi», İstanbul, 1956.

Başbakanlık Cumhuriyet Arşivi, 30-10-0-0-261-761-19, Dosya Ek: 437, Belge Tarihi: 31.03.1937.

Ahmadi, Hamid, (1956), Cultural Relations between the Islamic Republic of Iran and its Neighbors: A Case Study: Turkey, Research Institute of Culture, Art and Islamic Communication, Tehran, [In Persian].

Behnam, Jamshid, (2013), "A home on the path of modernizing Iran: Islambol", Irannameh magazine, number 42, spring.[In Persian].
Kharazi, Saeed, (2014), "Relations with Atatürk and his successors: the history of relations between Iran and Turkey during the Pahlavi period", Zamane magazine, number 40, year 4, December .[In Persian].
Kaya, Marwa, (2018), "Cultural Relations between Iran and Turkey: Mirroring Turkey's Regional Role-Playing (1923-2017 AD)", News Science, No. 32, Winter .[In Persian].
Mokhtari, Behrouz; Montazeri, (2013) , Hamid Reza, "Investigating conflict and cooperation patterns in Iran-Turkey relations", 13th and 14th year, numbers 52 and 53, fall and winter .[In Persian].
Vakili, Hadi, (1382), "Middle Eastern Cultural Discourse in 1920-1940", Turkish-Iranian Relations Symposium from the Past to Today, Konya, Turkish History Foundation and Islamic Culture and Communication Organization, Turkish History Foundation Printing Press, 25-26 December 2018 Ankara .[In Persian].
Journal of Iran-Türkiye Friendship and Cultural Relations Association, date and number not known.[In Persian].
National Library and Documentation Organization of Iran, abbreviated as Sakma.[In Persian].
Sakma, Document 1: 297-230.29207-7.[In Persian].
Sakma, Document 2: 297-29207.9 230.[In Persian].
Sakma, Document 3: 0003-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 4: 0013-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 5: 0006-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 6: 0007-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 7: 0008-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 8: 0056-045701-297.[In Persian].
Sakma, Document 9: 0054-045701-297.[In Persian].
Sakma Document 10: 0032-016531-220.[In Persian].
Sakma, Document 11: 0032-016531-220.[In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



A Reflection on the Evolution of the Position of BuzurgFramadar in the Sassanid Era

Abolfazl Mohammadkarimi[1], Javad Heravi✉[2], MirzaMohamad Hassani[3]

1.Ph.D of Candidate in the History of Pre-Islamic Iran, Islamic Azad University, Science and Research Branch. Tehran, Iran. Email: abolfazlmohamadkarimi192@gmail.com

2.Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Islamic Azad University, Science and Research Branch,Tehran, Iran. Email: Mr.Javadheravi@Gmail.com

3.Assistant Professor Department of History, Islamic Azad University, Shahroud Branch, Iran. Email: Mohamadhassani68@yahoo.com

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
3, July, 2024

In Revised Form:
5, August, 2024

Accepted:
2, September, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

At the head of the administrative organization of the Sassanid Empire was the grand vizier, who was called Buzurg-farmadar. The holder of this position was often chosen from among the noble families and was chosen by the king, and sometimes he took care of military affairs in the guise of the commander-in-chief of the army. In the sources, for the first time in the era of Ardashir I, the head of the Sassanid dynasty, the name Abrasam or Tansar is mentioned in the guise of a vizier, without being called Bozorg Farmadar. In this regard, some researchers have considered Abrasam as a great governor and attributed the creation of this position to the era of Ardeshir, the first Sassanid emperor. Meanwhile, this belief is contrary to some historical reports and archaeological evidence. Therefore, not only the establishment of this position in the early years of the Sassanid era is associated with doubts, but researchers also did not agree on the title of grand vizier in the first period of the Sassanid era and suggested titles such as Hazarbed, Bidakhsh and Farmadar. In addition, with the implementation of administrative reforms during the reign of Khosrow Anoushirvan, the continuation of this position in the last years of the Sassanid era is also faced with ambiguities, so that some researchers such as Bartheld believe that the position of the grand governor It became obsolete in the last years of the Sassanid era. Now, the purpose of this article is to answer the question that, in the first and last years of the Sassanid era, there was a position with the title of governor-farmadar at the top of the administrative organization of the Sassanid empire? The findings of this research, which were conducted in a historical way and with the benefit of library sources and archeological evidence, show that in the first years of the Sassanid Empire, the position of grand governor was not common, and the said position was first It was created in the 5th century AD and in the era of the Yazdgerd I kingdom, for the development of administrative organizations and better management of affairs, and until the end of the Sassanid era, it was the official title of grand vizier.

Keywords: Hazarbad, Bidakhsh, Buzurg framadār, Sassanian

Cite this The Author(s): Mohammadkarimi, A, Heravi, j, Hassani, M,(2024). A Reflection on the Evolution of the Position of BuzurgFramadar in the Sassanid Era: Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (223-251)-
DOI: 10.22059/jhss.2024.378850.473726

CC BY

Publisher:Unversity of Tehran Press

1. Introduction

One of the prestigious positions of the Sassanid Empire was the vizier who was called the grand-farmadhar. Grand- Farmadhar was often a member of one of the noble families and was chosen by the king and was the head of the administrative organization. The position of Grand-Farmadhar is not mentioned in the narrative sources until the fifth century AD, but also the inscriptions of the first Sassanid kings do not provide any information about this. The first time is in the 5th century AD and during the reign of Yazdgerd I, that Khosrow Yazdgerd was mentioned with the title Grand-Farmdhar. Meanwhile, some researchers such as Christensen believe that, in the early years of the Sassanid era, Abrasam, the minister of Ardashir I, had the title of Grand-Farmadhar, and therefore attributed the creation of the mentioned position to the era of Ardashir, the founder of the Sassanid Empire. in addition, since the position of Vizarg Farmadhar is not mentioned in sources such as Ardeshir Babakan's workbook and Tensar's letter, which were apparently written in the last years of the Sassanid era, this has caused some researchers such as Bartold , put forward the hypothesis of the obsolescence of the post of Bozur Farmadhar in the last years of the Sassanid era. This is despite the fact that according to Christensen, in other sources such as Ibn Balkhi's Farsnameh, al-Tanbiyyah val-Ashraf, and Sure sokhn, which mention the high positions of the Sassanid Empire, there are evidences that indicate the continuation of the position of grand commander in the final years of the era. It is Sassanid. The existence of differences of opinion about the evolution of the ministerial position among researchers highlights the necessity of conducting research in this field. Therefore, the aim of the present study is to answer the question that, in the first and last years of the Sassanid era, there was a position with the title of grand–Framadhar at the top of the administrative organization of the Sassanid empire?

The studies conducted on the background of the current research indicate that apparently no research has been conducted on the evolution of the position of the Grand-Farmadhar in the Sassanid era. However, in the researches conducted by other researchers in connection with the subject of Grand- Farmadhar in the Sassanid era, there are valuable references that have been used in this article Some of them are mentioned : Seyed-Rasoul Mousavi-Haji and Sarwar Khorashadi, in the article "Reflection on the status of Vizarg-Farmadhar and the scope of his power in the Sassanid era", while examining the interaction between the titles of Bidakhsh, Hazarpet, Vazrag-Farmadhar and Sepahebd, they believe that in the early period of the era In the Sassanian era, the title of Bidakhsh and in the middle period the title of Hazarbad was equivalent to the position of Vizarg Farmadar. In the article "Mehrnaresi", Turj-Daryaie discussed the religious personality and the construction works done by Mehrnerse, and it is possible that Mehrnerse was appointed to the position of minister by Yazdgerd I. Mohammad Suleimankhani, in the article "Ministry in the Sasanian Era", states that the creation of the position of Vizarg Farmatar in the 5th century AD was the result of administrative changes and developments as a result of the expansion of the territorial and political territory and the increase in the power of Mobadan. Ehassan Yarshater, in the article "Abarsam", although she believes in the historical character of Abrasam, but at the same time she believes that Abarsam could not be the Grand Minister of Ardeshir. Marie-Louise Chamont, in the article "Farmadar", has introduced the people who have this title, referring to inscriptions of the Sassanid period and historical text. Jalal Khaleghi-Mutlaq introduced the character of Bozorgmehr in the article "Bozorgmehrbakhtegan" and it is believed that Bozorgmehr Vazir is the same Borzmehr who was killed by the order of Hormuzd IV.
From the review and study of the sources used in the writing of the present study, it is concluded that the title of Grand- Farmadhar is not mentioned in the narrative sources before the fifth century AD, and there is no trace of the mentioned word in the inscriptions of the first kings. The Sasanian era indicates that in the 3rd and 4th centuries AD, the Sasanian administrative organization did not have a position with the title of minister. The reason for this issue also goes back to the fact that the bureaucratic system in the era of Ardashir I, was not very extensive, and this issue is clearly visible from the inscription of Shapur I in the Kaaba of Zarathustra, when mentioning the list of courtiers of

Ardashir I. Mentioning the position of Farmadhar in the list of the courtiers of Shapur I in Kaaba-Zoroasht indicates a new development in the bureaucratic system of the Sassanids. Although Farmadhar was in charge of economic activities and her power increased during the 3rd and 4th centuries AD, this does not mean that Farmadhar was synonymous with the title of Grand Farmadha. Because in the sources that mention the Sassanid imperial positions, the great Farmadhar is often mentioned in the second place, after the Shahneshah, or in the third place after the Mobadan-Mobad. This is despite the fact that in Shapur's inscription in the Zoroastrian Kaaba, Farmdhar is mentioned after positions such as Bidakhsh, Hazarbad, Asb-bed and Soren and Qaran families, which indicates that Farmdar is in terms of rank and The rank was in a lower position compared to the positions of Bidakhsh, Hazarbad, and Asb-bad, and this is contrary to the privileged position of Grand-farmadhar in the Sassanid imperial court. Therefore, in the first years of the Sassanid era, Farmadhar could not be a synonym of Farmadhar. This issue is also true for the positions of Hazarabad and Bidakhsh. It is clear from historical evidence and inscriptions that the positions of Hazarbad and Bidakhsh were military position .Due to the fact that the area of responsibility of vizarg-farmadhar was related to administrative affairs, therefore, the positions of Bidakhsh and Hazarbad in the first years of the Sasanian era could not be considered as synonyms of vizarg-farmadhar, but they were agents whose responsibility It is mostly related to military affairs and conscription.

In the middle period of the Sassanid era, although the list of imperial positions mentioned by Dinwari indicates the development of the administrative organization in the era of Yazdgerd I, but according to the authors of this article, the administrative organization should be established much earlier and in the era of Shapur II. The reason for the development of the territory is east and west. Also, since the post of Grand- Farmadhar was mentioned for the first time in the era of Yazdgerd'I and about the person of Khosrow yazdgerd, and there is no mention of the said post in the sources before this, so the establishment of the said post should be dated to the period of Yazdgerd I'considered relevant. On the other hand, somewhere in Yaghisheh's report, Mehr narsi's Grand-farmadhar is also mentioned as Hazarbad, which indicates that during this period, Hazarbad was one of the titles of the great vizier, and in other words, it was equivalent to great-farmadhar.Therefore, it can be assumed that people such as Soren Pahlav and Zarmehr, who were from noble Iranian families and had the rank of Hazarbad, were appointed to the position of ministers. Among the other titles mentioned in the report of Yaghisheh and in the era of Yazdgerd II is the title Dar -Andarzbz. According to the fact that the title Dar-Andarzbz was mentioned in the inscription of Shapur I in the Zoroastrian Kaaba and also the inscription of Shapur Sganshah in Takht Jamshid in the third century AD, it seems that Dar-Andrzbz did not hold a position. Rather, it is a nickname that has been given to various people, includingGrand Farmadhar. In the last years of the Sassanid era, although due to the administrative reforms in the era of Qabad and Khosrow AnouShirvan, the powers of the Grand Farmadhar were reduced to some extent. but the remaining evidence of the Sasanian positions in the era of Khosrow Anushirvan, which is reflected in works such as Farsnameh and Suresakhn, indicate that in the last years of the Sasanian Empire, Grand -Farmadhar was still at the head of the administrative organization. Is. Therefore, contrary to Bartheld's opinion, the position of Grand Framadhar was never abolished, but continued to exist until the end of the Sassanid era.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

تأملی بر سیر تحول منصب بزرگ‌فرمدار در عصر ساسانی (۱)

ابوالفضل محمدکریمی[۱]، جواد هروی[۲]✉، میرزامحمد حسنی[۳]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، رایانامه: abolfazlmohamadkarimi192@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، رایانامه: Mr.Javadheravi@Gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، شاهرود، ایران، رایانامه: Mohamadhassani68@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۴/۱۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۱۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۶/۱۳

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

در صدر تشکیلات اداری شاهنشاهی ساسانی، وزیر بزرگ قرار داشت که بزرگ‌فرمدار خوانده می‌شد. صاحب این مقام، اغلب از بین اعضای خاندان‌های نژاده، اصیل و از سوی پادشاه برگزیده می‌شد و گاهی نیز در کِسوت فرمانده کل سپاه، به تمشیت اُمور نظامی می‌پرداخت. در منابع، نخستین بار در عصر اردشیر یکم، سر دودمان شاهنشاهی ساسانی است که از اَبرسام یا تَنسر نامی، بدون آن‌که بزرگ‌فرمدار خوانده شود، در کسوت وزیر یاد شده است. در این راستا برخی از محققان، اَبرسام را بزرگ-فرمدار دانسته و ایجاد این مقام را به دوران اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی نسبت داده‌اند. این در حالی است که این باور مغایر با برخی گزارش‌های برجای مانده تاریخی و شواهد باستان‌شناختی است. از این رو، نه تنها ایجاد این مقام در سال‌های آغازین عصر ساسانی با تردیدهایی همراه است، بلکه محققان درباره لقب وزیر بزرگ در دوره اول عصر ساسانی نیز، متفق القول نبوده و عناوینی نظیر هزاربِد، بیدخش و فرمَدار را پیشنهاد داده‌اند. افزون بر این، با انجام اصلاحات اداری در دوره پادشاهی خسرو انوشیروان، تداوم این منصب در سال‌های پایانی عصر ساسانی نیز، با ابهام‌هایی مواجه است، به طوری که برخی از پژوهشگران نظیر بارتلد، بر این باورند که منصب بزرگ‌فرمدار در سال‌های پایانی عصر ساسانی منسوخ شده است. حال هدف نوشتار حاضر، پاسخ به این سؤال است که آیا در سال‌های نخستین و پایانی عصر ساسانی، منصبی با عنوان بزرگ‌فرمدار، در صدر تشکیلات اداری شاهنشاهی ساسانی وجود داشته است؟ یافته‌های این پژوهش که به روش تاریخی و با سود جستن از منابع کتابخانه‌ای و شواهد باستان‌شناختی انجام‌شده، نشان می‌دهد در سال‌های نخستین شاهنشاهی ساسانی، منصب بزرگ‌فرمدار متداول نبوده و منصب مذکور نخستین بار در سده پنجم میلادی و در عصر پادشاهی یزدگرد یکم، به جهت توسعه تشکیلات اداری و تمشیت بهتر اُمور ایجادشده و تا پایان عصر ساسانی لقب رسمی وزیر بزرگ بوده است.

واژه‌های کلیدی: هزاربد، بیدخش، بزرگ‌فرمدار، ساسانیان

استناد: محمدکریمی، ابوالفضل، هروی، جواد، حسنی، میرزامحمد ؛(۱۴۰۳). تأملی بر سیر تحول منصب بزرگ‌فرمدار در عصر ساسانی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شمارهٔ پیاپی ۳۷- (۲۵۱-۲۲۳).
DOI: 10.22059/jhss.2024.378850.473726

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدمه

هنگامی که در سال ۲۲۴ میلادی، اردوان چهارم پادشاه اشکانی، در نبردی با هماورد خود اردشیر، جان باخت، این به معنای پایان تقریباً پانصد سال فرمانروایی اشکانیان بر ایران بود. پس از آن، ساسانیان با تبعیت از اصل تمرکز سیاسی و دینی، ایران ملوک‌الطوایفی عهد اشکانیان را به صورت کشوری واحد و مقتدر درآورند (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۵۲). در این راستا، دستگاه اداری و دیوانی که در زمان اردشیر، گستردگی چندانی نداشت و نوبنیاد بود (سلیمانخانی، ۱۳۸۸: ۶۰)، در دورهٔ شاپوریکم، توسعه یافت و بر ابعاد آن افزوده شد (دریایی،۱۳۹۴: الف ۲۵-۲۴). در صدر دستگاه اداری، وزیر بزرگ قرار داشت که «بزرگ‌فرمدار»[1] نامیده می‌شد. در منابع، نخستین بار در عصر اردشیر اول، بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی است که از «اَبرسام»[2] یا «تَنسر»[3] نامی، بدون آن‌که بزرگ‌فرمدار خوانده شود، در کِسوت وزیر یاد شده است (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۵۸۲؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۶۹؛ مسکویه رازی، ۱/۱۳۶۹: ۱۱۴). برخی مسئولیت‌های اَبرسام در دربار اردشیر، نظیر حفاظت از تختگاه و همچنین فرماندهی سپاهیان در غیبت پادشاه (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۵۸۳)، موجب شده تا برخی از پژوهشگران، از اَبرسام با عنوان بزرگ‌فرمدار یاد کنند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱۷۲) و از این رو ایجاد منصب مذکور را به دوران اردشیر، نخستین شاهنشاه ساسانی نسبت دهند. این در حالی است که این باور مغایر با برخی گزارش‌های برجای مانده تاریخی و کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی است. برخلاف دوره آغازین، در سال‌های میانی به مَدد منابع ارمنی، اسلامی و همچنین کتیبهٔ «مهر نرسه»[4] در فیروزآباد، اطلاعات بیشتری درباره القاب، عناوین و جایگاه وزیر بزرگ در دربار شاهنشاهی ساسانی در اختیار است. در این راستا، در سده پنجم میلادی، از مهر نرسه وزیر بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰ م) و یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م) با القاب بزرگ‌فرمدار و هزاربِد یاد شده است (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۴-۶۲۳؛ یغیشه، ۱۴۰۱: ۹۷؛ غازارپارپتسی، ۱۳۹۸: ۱۲۸). اختیارات بزرگ‌فرمدار در دوره مذکور، چندان توسعه یافت که به عقیده برخی از مورخین، پس از پادشاه، دومین فرد قدرتمند شاهنشاهی ساسانی محسوب می‌شد (یغیشه، ۱۴۰۱: ۱۵۳). این در حالی است که در سده ششم میلادی و در عصر پادشاهی قباد و خسرو انوشیروان، به علت انجام اصلاحات اداری و نظامی و ایجاد مناصب جدید، از اختیارات بزرگ‌فرمدار تا حدی کاسته شد (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۸۳). کاهش اختیارات بزرگ‌فرمدار و همچنین عدم ذکر منصب مذکور در برخی از منابع تاریخی نظیر کارنامه اردشیر بابکان و نامه تنسر که از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه شاهنشاهی ساسانی یاد کرده‌اند، موجب شده تا برخی از پژوهشگران، فرضیه منسوخ شدن منصب مذکور را در سال‌های پایانی عصر

1.Buzurg framādār
2.Abarsam
3.Tansar
4.Mihr Narseh

ساسانی مطرح کنند (Barthold 1912: 260). این در حالی است که برخی دیگر از محققان، بر این باورند، شواهدی وجود دارد که حاکی از تداوم منصب بزرگ‌فرمدار در دوره پایانی عصر ساسانی است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۸۳). وجود چنین اختلاف نظرهایی، درباره سیر تحول منصب بزرگ‌فرمدار در بین محققان، ضرورت انجام پژوهشی در این زمینه را، خاطر نشان می‌سازد. از این رو هدف پژوهش حاضر، پاسخ به این سؤال است که آیا در سال‌های نخستین و پایانی عصر ساسانی، منصبی با عنوان بزرگ‌فرمدار، در صدر تشکیلات اداری شاهنشاهی ساسانی وجود داشته است؟ افزون بر این، در کنار پاسخ به این سؤال، از صاحب‌منصبانی یاد خواهد شد که در سده-های میانی و پایانی عصر ساسانی، شاید به منصب بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشند. یافته‌های پژوهش حاضر که به لحاظ ماهیت و روش از نوع تحقیقات تاریخی و مبتنی بر اسناد کتابخانه‌ای و یافته‌های باستان‌شناختی است، نشان می‌دهد که در سال‌های آغازین شاهنشاهی ساسانی، منصب بزرگ‌فرمدار متداول نبوده و منصب مذکور نخستین بار در سده پنجم میلادی و در عصر پادشاهی یزدگرد اول، ایجاد شده و تا پایان عصر ساسانی، لقب رسمی وزیر بزرگ بوده است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

درباره پیشینه موضوع در پژوهش حاضر، ظاهراً پژوهش مستقلی با عنوان سیر تحول منصب بزرگ‌فرمدار در عصر ساسانی انجام نگرفته است. با این حال در پژوهش‌هایی که توسط سایر محققین در ارتباط با موضوع وزیر در عصر ساسانی صورت گرفته، اشارات ارزشمندی وجود دارد که در نوشتار حاضر از برخی از آن‌ها بهره گرفته شده است که در ذیل به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. علاءالدین آذری (۱۳۵۳)، در مقاله «پژوهشی درباره وزرای دورهٔ ساسانی»، ضمن یاد کردن از وزیران عصر ساسانی از دوره اردشیریکم تا یزدگرد سوم، به رویدادهای مهم زمان ایشان پرداخته است. به عقیده مؤلف، ابرسام در عصر پادشاهی اردشیر اول، مهر نرسی در عصر بهرام پنجم و یزدگرد دوم و بزرگمهر در دوره خسرو انوشیروان دارای منصب بزرگ‌فرمدار بوده‌اند.

۲. احسان یارشاطر (1982)، در مقاله "Abarsam"، اگرچه به تاریخی بودن شخصیت اَبرسام، باور دارد، اما در عین حال معتقد است که اَبرسام نمی‌توانست وزیر بزرگ اردشیر باشد.

۳. جلال خالقی‌مطلق(1989)، در مقاله "Bozorgmehr-E Boktagān" به معرفی شخصیت بزرگمهر پرداخته و بر این باور است که، بزرگمهر وزیر، همان برزمهر است که به دستور هرمزد چهارم به قتل رسید.

۴. ماری لوئیز شامو (2000) ، در مقاله (Framadār)، با استناد به کتیبه‌های دوره ساسانی و متون تاریخی، بر این باور است که، ابرسام در عصر اردشیر اول، خسرو یزدگرد در دوره یزدگرد اول،

مهر نرسی و سورنا در عهد بهرام پنجم، فرخ هرمز در عصر پادشاهی پوران، دارای منصب بزرگ‌فرمدار بوده‌اند.

۵. محمد سلیـمانخانی (۱۳۸۸)، در مقاله «وزارت در عهد ساسانیان» بر این باور است که در سال‌های نخستین عصر ساسانی، منصبی با عنوان بزرگ‌فرمدار متداول نبوده است و ایجاد منصب بزرگ‌فرمدار در سدهٔ پنجم میلادی حاصل تغییر و تحولات اداری در نتیجهٔ، گسترش قلمرو ارضی، سیاسی و افزایش قدرت موبدان بوده است.

۶. تورج دریایی(2012)، در مقاله(Mihr Narseh)، به شخصیت مذهبی و کارهای عمرانی که توسط مهر نرسه انجام شده است، پرداخته و احتمال می‌دهد، مهر نرسه از طرف یزدگردیکم به منصب بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد.

۷. سید رسول موسوی حاجی و سرور خراشادی(۱۳۹۳)، در مقاله «تأملی بر مقام وزرگ‌فرمذار و محدوده قدرت او در عصر ساسانی»، در ضمن بررسی تعامل میان عناوین بیدخش، هزارپت، بزرگ‌فرمدار و سپاهبد، بر این باورند که در دورهٔ آغازین عصر ساسانی، عنوان بیدخش و در دوره میانی عنوان هزاربِد معادل منصب بزرگ‌فرمدار بوده است.

۳. صفات وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار عصر ساسانی

وزیر یا بزرگ‌فرمدار عصر ساسانی می‌بایست دارای شرایط و صفاتی باشد که شایستگی تصدی این منصب و مقام بزرگ را داشته باشد. در کُتبی که از مورخین اسلامی برجای مانده، به هنگام اشاره به نام وزرای آن عصر، اطلاعاتی نیز راجع به صفات و خصایص وزیران بزرگ شده است که با دقت و تفحص در آن‌ها می‌توان به شرایط و ملاک‌های انتخاب آن وزیران پی برد. در این راستا، بزرگ‌فرمدار باید جامع کمالات و فضایل نیک و دانشمند و پرهیزگار و آگاه به رموز کشورداری و سیاست باشد تا بتواند اُمور مملکت را زیر نظر شاه و مطابق سلیقه او اداره کند (سامی، ۲/۱۳۸۸: ۵۲). بزرگ‌فرمدار عملاً زمام قدرت را در کف خویش داشت و آن را تحت نظارت کمابیش مؤثر پادشاه به کار می‌برد. صاحب این مقام در غیبت شاه جانشین او می‌گردید. به اُمور سیاسی و تدبیر مُدن می‌پرداخت، قراردادها و معاهدات را امضاء می‌کرد و گاهی نیز در جنگ‌ها فرماندهی عالی قشون را به عهده می‌گرفت (گیرشمن، ۱۳۹۹: ۳۵۱). علاوه بر این می‌بایست از همه داناتر و در همهٔ کارها برتر باشد و این‌که مرد نجیب، شریف، محتاط و دقیق و در علم و عمل فرزانه باشد و هرگاه شاهنشاه را لغزشی پیش آید او را به راه راست بازگرداند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۵۹-۲۵۸). وی سرمشق وزیر اعظم دورهٔ خلفای عباسی و حکومت‌های اسلامی بود و چون زیور مُلک و زبان و سلاح پادشاه و جلال و قدرتی بی‌نظیر داشت در بیشتر اُمور، همسنگ پادشاه شمرده می‌شد، جز این‌که حق تعیین جانشین خود را نداشت و کسی را که پادشاه به مقامی نصب کرده بود، بدون اجازهٔ او نمی‌توانست عزل و جایگزین کند و البته انتصاب خود او هم بسته به میل

پادشاه بود(شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۴۹). در توصیف مقام ممتاز وزیر، از انوشیروان نقل است که می‌گفت: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به آبادی و آبادی به عدل و عدالت به اصلاح عُمال است و اصلاح عُمال به درست‌کاری وزیران است» (مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۶۴). همچنین در جای دیگر از قول همین پادشاه آمده که فرمود: «وزیر مانند همباز ملکست و در پادشاهی و در مال و مملکت او محکم و متصرف و دست و زبان وزیر این سه تن باشد» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۲). افزون بر این، در وصیتی از شاپور فرزند اردشیر که در فصلی از آن پسرش را مخاطب ساخته، آمده است: «وزیر تو باید کلامش نزد تو پذیرفته شود و مقامش پیش تو ارجمند باشد. موقعیت و اهمیت مقام و منزلت او نزد تو و میزان اعتمادش به تو به اندازه‌ای باشد که او را از خشوع یا تضرع و زاری و یا از تَملُق دیگری برای چیزی که در اختیار او است باز دارد. اعتماد او به تو تا آن‌جا باشد که بتواند به تو پند بدهد و کسی را که بخواهد تو را فریب دهد و از حق تو بکاهد از تو دور بسازد» (جهشیاری ۱۳۴۸: ۳۲). همچنین شاهنشاهان ایران گفته‌اند: «وزیر آن کسی است که کارگشای ماست و زبان ماست که با آن سخن می‌گوییم و سلاحی است که آماده نگاه می‌داریم تا در کشورهای دوردست بر سر دشمن بزنیم و ناچار چنین کسی می‌بایست از هر چیز آگاه باشد و همه علوم را بداند و حکایات و قصه‌های بسیار در ذهن داشته باشد تا هر وقت شاه هر چه از او می‌خواست، بگوید و او را سرگرم کند و دل او را به دست بیاورد و حتی در موقع لزوم پزشک و اخترشناس هم باشد» (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۲). از این رو پادشاهان ایران، بیش از سایر مُلوک به وزیران خود حرمت می‌گذاشتند (کریستن‌سن، ۱۳۸۶: ۴۹).

۴. وزیر بزرگ در سال‌های نخستین عصر ساسانی، هزاربِد، بیدخش یا فرمدار؟

یکی از مناصب ممتاز دربار ساسانی، وزیر بزرگ بود که بزرگ‌فرمدار خوانده می‌شد. این منصب معمولاً به افراد منسوب به خاندان پادشاه یا نمایندگان دودمان‌های بسیار مشهور اعطاء می‌شد (دیاکونف، ۱۳۸۴: ۳۲۳) و اگرچه این شغل بسیار مهم بود، اما به ارث نمی‌رسید(مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۷۹). در عصر ساسانی، نخستین بار در عصر اردشیر بابکان است که از ابرسام یا تنسر نامی، در مقام وزیر یاد شده است (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۵۸۲؛ مسکویه رازی، ۱/۱۳۶۹: ۱۱۴). برخی برآنند که ابرسام همان تنسر موبد مشهور است که به فرمان سَر دودمان سلسله ساسانی، مأموریت یافت که نسخه‌های پراکنده اوستا را گردآوری کند (آذری، ۱۳۵۳: ۱۲۸). این در حالی است که اولاً ریخت نوشتاری این دو نام در خط پهلوی و همچنین در خط عربی و فارسی بسیار متفاوت است (نامه تنسر، ۱۳۹۶: ۵۶). ثانیاً در جایی از کتاب تاریخ طبری، از ابرسام با نام «هَرجند» یاد شده است که این موضوع نادرستی این عقیده را نشان می‌دهد. گویند: «هنگامی که اردشیر آهنگ استخر کرد، اَبرسام را در «اردشیرخُره» نهاد و وی مسئول شکست دادن پادشاه اهواز بود» (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۵۸۷-۵۸۳). از این سخن طبری فهمیده می‌شود که اردشیر، اَبرسام نامی را از مشاوران بزرگ و فرمانده سپاهیان

و نایب‌السلطنه موقتی خود کرده بود و این مناصب با «اَبرسام اَردشیرفر»، در کتیبه شاپور در کعبه زرتشت ناسازگار نیست(شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۴۹). نام اَبرسام در کتیبه کعبه زرتشت شاپور اوّل در نسخه فارسی میانه سطر ۲۹ به صورت pwrs'n ZY'rtxštr frr‘ و در نسخه اشکانی خط ۲۴ به صورت pwrs'm 'rtxštr-fry‘ آمده است. وی نفر پانزدهم در لیست کسانی است که در زمان اردشیر زندگی می‌کردند. از این رو تاریخی بودن اَبرسام تأیید می‌شود و معلوم است که اَبرسام در دولت اردشیر دارای مقام والایی بوده است (Yarshater 1982: 67-68) . در این راستا برخی، ابرسام را رئیس خواجگان و محافظ حرم دانسته‌اند (Tafazzoli 1990: 301-305) . در مقابل برخی دیگر بر این باورند که اَبَرسام در دربار اردشیر بابکان، دارای مرتبه بزرگ‌فرمدار بوده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱۷۲). این در حالی است که در کتیبه‌های پادشاهان نخستین عصر ساسانی، مستندترین منابع مربوط به این حکومت می‌باشند، از منصبی تحت عنوان بزرگ‌فرمدار نامی برده نشده است (سلیمانخانی، ۱۳۸۸: ۸۰). برخی نیز با استناد به کتیبه شاپور در کعبه زرتشت، معتقدند وی نمی‌توانست وزیر بزرگ اردشیر باشد، زیرا این پُست در عصر اردشیر و شاپور توسط «پاپک» نامی اشغال شده را می‌توان احتمال داد، او یکی از حامیان اولیه اردشیر و مشاور تأثیرگذار او بوده است(Yarshater 1982: 67-68). لازم به ذکر است، در کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت، از این پاپک، با عنوان هزاربِد یاد شده است (سامی، ۱/۱۳۸۸: ۵۳-۵۲). علاوه بر یارشاطر، محققان دیگری نیز هستند که معتقدند، در سال‌های نخستین عصر ساسانی، هزاربِد لقب وزیر بزرگ بوده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱۷۰). ظاهراً این اندیشه از آن‌جا نشأت گرفته، در بُرهه‌ای از تاریخ ساسانیان، از وزیر بزرگ با عنوان هزاربِد یاد شده است (یغیشه، ۱۴۰۱: ۹۷). اصطلاح هزاربِد از زمان هخامنشیان باقی مانده بود و به زبان پارسی باستان، «هزاره پتی»[1] می‌گفتند (Gignoux 1991: 423-424). در دوره هخامنشی سپاه کامل ده هزار تَن می‌شد، اما نخبه‌ترین همه رزمیان یک گروه هزار نفری بودند که سردارشان «هزار پتیش»[2] خوانده می‌شد (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۷۳). هزار پتیش بعد از شاهنشاه شخص اول کشور و حائز مقام اول بود و یونانیان او را با عنوان «خیلیارخس»[3] نام برده‌اند. وسعت عملیات و حدود اختیارات هزارپتیش مشخص نیست، اما همیشه در دربار حضور داشته و ضمناً فرماندهی کل هنگ نگهبانان شاهی، یا جاویدان‌های مشهور را داشته است (احتشام، ۲۵۳۵: ۴۳). ظاهراً «ویدرنَ»[4] که مورخان یونانی نام او را «هیدارنس»[5] ضبط کرده‌اند، در لشکرکشی خشیارشا به یونان فرمانده سپاهیان جاویدان و

1.Hazarapati
2.Hazārapatiš
3.Chiliarchus
4 .vidarna
5. Hydārnes

هزارپت بوده است (هرودوت، ۲/۱۳۸۹: ۷۹۱). فرمانده نگهبان، هرگز اجازه نداشت از پیرامون شاهنشاه دور شود. از این رو هنگامی که خشیارشا پس از شکست «سالامیس»[1](۴۸۰م) به آسیای صغیر بازمی‌گشت و نیروی زمینی او در «هلاس»[2] باقی مانده بود، ویدرنَ از ترک کردن شهریار سرباز زد و همراه او یونان را ترک کرد و همهٔ لشکر گارد را برای «مردونیه»[3]، فرمانده کل باقی گذاشت (هینتس، ۲/۱۳۸۷: ۳۲۵).

از عنوان هزارِبد در فهرست درباریان اردشیر بابکان و شاپور یکم، در کتیبه سه زبانه شاپور اول در کعبه زرتشت و همچنین در کتیبه دو زبانه نرسه در «پایکولی»[4]، بلافاصله بعد از نام اعضای خاندان سلطنتی و مقام «بیدخش»[5]، نایب‌السلطنه یاد شده است (Shayegan 2003: 93-95) (95 در کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت از پاپک نامی یاد شده است که در عصر اردشیریکم و همچنین در عهد شاپور اوّل، عنوان هزاربِد را در اختیار داشته است(سامی، ۱/۱۳۸۸: ۵۳-۵۲). در اوایل عصر ساسانی، هزارِبد احتمالاً مانند سلف هخامنشی خود فرمانده گروه نگهبانان و مسئول امنیت پادشاه بود (shayegan 2003: 93-95) و به عنوان افسر کنار شاه از قدرت سیاسی گسترده‌ای برخوردار بود (shahbazi 1986:489-499)؛ اما مسئولیت‌های هزارِبد، شامل معرفی میهمانان به پادشاه و یا مدیریت اُمور مالی سلطنتی نبود (Gignoux 1991: 423-424). در کتیبه شاپور اوّل در کعبه زرتشت، عنوان هزارِبد بالاتر از عنوان «رَخش»[6] سپاهبد دیده می‌شود، بنابراین مشخص است که منصب هزارِبد بر مقام سپاهبدی، برتری داشته است. در واقع این منصب بالاترین درجه نظامی است که از نظر قدمت در اسناد تاریخی ساسانیان، یعنی کتیبه‌های قرن سوم میلادی دیده می‌شود (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶۵). از آن‌جا که وظایف هزارِبد متفاوت از وظایف فرمانده ارتش، اسپهبد بود ممکن است در دوران شاپور اول، هزارِبد به طور موقت مسئولیت‌های اِسپهبد را برعهده گرفته باشد، زیرا این مقام [اسپهبد] در لیست بزرگان شاپور اول، در جایی که به یک فرمانده سواره‌نظام اشاره شده است، دیده نمی‌شود (Shayegan 2003: 93-95). از طرفی در کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت، پاپک«هزار رفت»[7] در جایگاهی بالاتر از «پیروز اَسبِد» (سردار سواران) دیده می‌شود (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۱۴)، بنابراین فرمانده سواران (اسپِبد) از لحاظ پایه، پس از هزارِبد بود (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۷). سی سال پس از این در کتیبه شاه نرسی، از هزارِبد دیگری [اردشیر] نام برده شده است که نرسی را در باز پس گرفتن تخت شاهی پشتیبانی

1 .Salamis
2 .Hellas
3.Mardonius
4.Paikuli
5.Bidaxš
6.Raxš
7.hazāruft

کرده بود (گیزلن، ۱۳۸۴: ۴۰). ظاهراً از این زمان اهمیت عنوان هزاربِد فزونی گرفت و این فرض که در رأس سپاه ساسانی آن زمان هزاربِد قرار داشت (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۷-۱۰۶) به استناد یک گزارش تاریخی نیز تأیید می‌شود. تاریخ ارمنیان روایت می‌کند، در سده چهارم میلادی و در عصر پادشاهی شاپور دوم به هنگام یورش به ارمنستان، فرمانده سپاه ساسانی مرتبه «هزاروخت»[1] داشته است (پاوستوس‌بوزند، ۱۳۹۷: ۱۹۷-۱۸۸). با توجه به شواهد کتیبه شاپور در کعبه زرتشت و همچنین روایت «پاوستوس‌بوزند»[2] مورخ ارمنی در سدهٔ پنجم میلادی، پیداست در سده‌های نخستین عصر ساسانی، هزاربِد صاحب‌منصبی نظامی بوده تا اداری، بنابراین حوزهٔ مسئولیت هزاربِد را نمی‌توان در قالب وزیر بزرگ تعریف کرد. از این رو، در سال‌های آغازین عصر ساسانی، هزاربِد نمی‌توانست لقب وزیر بزرگ باشد.

از دیگر عناوینی که از سوی برخی از محققان، به عنوان لقب وزیر بزرگ در سال‌های نخستین عصر ساسانی مطرح شده، واژه بیدخش است. بیدخش که احتمالاً همیشه از خاندان سلطنتی بوده، واژه‌ای است که از لحاظ ریشه‌شناسی آن را شاه دوم و بنابراین نایب‌السلطنه یا وزیر بزرگ ترجمه کرده‌اند (ویسهوفر، ۱۳۸۶: ۲۳۴). در این راستا، برخی دیگر، بیدخش را در اوایل دوره ساسانی مانند دستیار یا معاون شاه دانسته‌اند، زیرا این لقب در گرجستان به صورت «پی-تیاخشی»[3] به کار رفته و به مفهوم پایگاهی است که پس از شاه از همه بالاتر و مهم‌تر بوده است، اما در دربار ساسانیان شاید از بلندی این پایگاه اندکی کاسته شده باشد (فرای، ۱۳۶۸: ۳۳۸). کهن‌ترین شاهد مکتوب که این واژه در آن به کار رفته در متن پهلوی، یادگارزریران است (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۷۱). در این متن از «جاماسب»[4] وزیر مشهور «گشتاسب»[5] پادشاه کیانی، با لقب بیدخش یاد شده است (یادگارزریران، ۱۳۹۲: ۲۲). برخی پژوهشگران بر اساس همین متن، معنی این واژه را وزیر بزرگ دانسته و بر این باورند که بیدخش در اصل عنوانی اشکانی بوده که توسط شاهان ساسانی در قرن سوم میلادی اقتباس شده، اما بعداً با بزرگ‌فرمدار جایگزین شده است (Nyberg 1974: 47). افزون بر این ردّ بسیار مهمی از واژه بیدخش را در اثر «هسوخیوس-اسکندرانی»[6] می‌توان یافت. او در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم میلادی فرهنگ واژه‌های یونانی را در بیزانس تألیف کرد. در این اثر واژه بیدخش در میان واژه‌ها به چشم می‌خورد و هسوخیوس، نه تنها آن را در اثر خود آورده، بلکه مهم‌تر از آن معنای آن (نفر دوم پس از شاه) را افزوده است (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۷۲-۱۷۱).

1.hazarwuxt.
2.Pawstus Buzand
3.pitiaxši
4.Jamasb
5.Goshtasp
6.Hesochius

درباره مقام بیدخش، شواهد مهمی در کتیبه‌های اوایل عصر ساسانی به دست است که نشان از بلندپایگی این مقام دارند. نخست در کتیبه شاپور اوّل در کعبه زرتشت که در آن از درباریان اردشیر بابکان، از فردی به نام اردشیر در مقام بیدخش نام برده شده است. سپس در همین کتیبه از فردی به نام شاپور بیدخش در فهرست درباریان شاپور بزرگ یاد شده است (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۷۲). شاپور، بیدخش شاپور اول همان بلندپایه‌ای است که در نگاره داراب، قیصر «والرین»[1] و ارابه جنگی دو اسبه او را پیروزمندانه به حضور شاهنشاه خود می‌برد (هینتس، ۱۳۸۶: ۲۱۰). در زمان بهرام دوم، بابک نوه بیدخش اردشیر، بیدخش بوده است. نام او در کتیبه پایکولی آمده است. ظاهراً او بیدخش گرجستان بوده و همچون نایب‌السلطنه یا نماینده مقیم شاه در منطقه، نظارت بر منافع ایران و بر عملکرد حکمرانان محلی از وظایف او بوده است (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۷۲). از عنوان بیدخش همچنین در سدهٔ چهارم میلادی در تحت اختیار «ویطاکس»[2] (سرکرده سوار)، ساتراپ و اُمراء نام برده شده است (آمیانوس‌مارسلین، ۱۳۱۰: ۲۶). علاوه بر این در منابع ارمنی، از بیدخش به عنوان فرماندار نواحی مرزی یاد شده است و ظاهراً چهار بیدخش وجود داشته که در دربار پادشاهان ارمنی، دارای مقام بلند پایهٔ لشکری بوده‌اند. از آن‌ها یکی مرزدار منطقه نورشیراکان، دومی مرزدار آسورستان، سومی [مرزدار]«آرواستان»[3] و چهارمی [مرزدار] منطقه‌ی ماسکوت‌ها بوده است (آگاتانگغوس، ۱۳۹۷: ۱۶۸). با توجه به آن‌که عنوان وزیر بزرگ، ویژه بالاترین مقام اداری است و تنها در مواردی استثنایی می‌توانست در کاری نظامی دخالت کند و در روزگار ساسانیان نخستین، عنوان فرماندار را داشت، بنابراین وزیر بزرگ کاملاً متفاوت از بیدخش است (هینتس، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۰۶)، از این رو در سال‌های آغازین عصر ساسانی، بیدخش نمی‌توانست لقب وزیر بزرگ باشد.

در عصر شاپور اول، قلمرو ساسانیان به سمت شرق و غرب گسترش یافت (گیرشمن، ۱۳۹۹: ۳۳۳-۳۳۲). از این رو بر ابعاد دستگاه اداری و دربار افزوده شد، زیرا اگر بنا بود شاهنشاهی متمرکز خوب اداره شود، افزون بر شاه به مقامات رسمی دیگری نیز، نیاز داشت(دریایی، ۱۳۹۴: الف ۲۵-۲۴). از جمله این مقامات «فرمذار»[4] بود که آن را فرماندار بزرگ معنا کرده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: پاورقی ۱۷۱). عنوان فرمذار در کتیبه‌های فارسی باستان، در عناوین سلطنتی به صورت «فراماتار»[5] ظاهر شده است (Chaumont 2000: 125-126). چنان‌که در کتیبه‌های داریوش اول در نقش رستم و شوش از این عنوان یاد شده است (کِنت، ۱۳۸۵: ۱۴۲-۱۴۱-۱۳۷) و آن را به سرور و فرمانروا

1.Valerian
2.vitaxa
3Arvastan
4.Framadher
5.Framātar

ترجمه کرده‌اند و همیشه با آن صفت «پرو»[1] به معنی بسیاری می‌آید. ریشه‌شناسی آن مرکب از پیشوند «فَر»[2] و ریشه فعلی «ما»[3] دستور دادن و پسوند «تَر»[4] است. از این رو هخامنشیان خود را به عنوان «فرمان دهندگان به بسیاری» توصیف کرده‌اند (نصراله‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۶). این اصطلاح، به صورت «پرمتر»[5] به دوره اشکانی رسیده است و بر روی سفال‌نبشته‌های قوش‌تپه خوانده شده و احتمالاً به مقامی که مدیر تدارکات عمومی بوده، اطلاق شده است (Chaumont 2000: 125-126) افزون بر کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی، سکه‌هایی از ایالت فارس به دست آمده که مربوط به دوره پیش از ساسانیان (سلوکیان و اشکانیان) است. از این سکه‌ها معلوم می‌شود که در این دوره دراز، در سرزمین فارس پادشاهان یا حکمرانان مستقلی فرمانروایی کرده‌اند. برخی از دانشمندان عنوان روی سکه‌ها را «فرترکا»[6] و برخی «فرته‌دار»[7] خوانده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۵۷-۲۵۸). در دورهٔ هخامنشیان، «فرَترَکا»،[8] عنوان رئیس اداری ناحیه یا استانی در مصر بود که مستقیماً تحت فرمان «ساتراپ»[9] «ممفیس»[10] بود. در دوره سلوکی و اشکانی، سلسله‌های فارس فارس در قرن دوم(ق.م) این عنوان (فرترکا و فرته‌دار) را روی سکه‌های خود استفاده می‌کردند و به طور نمادین بر پیوندهای نزدیک خود با پادشاهان هخامنشی تأکید کرده‌اند؛ اما ادعای قدرت در خارج از مرزهای پارس نداشتند. آن‌ها با تاج عمودی به تصویر کشیده نشده بودند و خود را شاهان بزرگ نمی‌نامیدند (wiesehofer 2000: 195). می‌توان حدس زد که کلمه فرته‌دار همان لفظی باشد که در فارسی تا زمان ساسانیان باقی مانده و در این دوره فرمدار شده است و شاید همواره در ایالت فارس این کلمه درباره کسی گفته می‌شده که پس از پادشاه بر دیگران برتری داشته است (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۵۸). در روزگار اردشیریکم از عنوان فرمذار سخنی در میان نبود (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۶) ولی در فهرست درباریان شاهپور اول، این نام در رتبه هفدهم قرار گرفته است و مقام او پس از مقامات عالیه بیدخش، هزاررفت و اسبِد و خاندان بزرگ سورن و قارن آمده است (نصراله‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۰۵). در کتیبه شاپور اوّل در کعبه زرتشت به هنگام نام بردن از افرادی که در عصر شاپور اوّل بوده‌اند، از «وهنام» نامی با لقب فرمذار یاد شده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۱۴). کُهن‌ترین شواهد این لقب در زمان ساسانیان، مربوط به سال سوم سلطنت شاپور

1.paru
2.far
3.mā
4.tar
5.prmtr
6.Frataraka
7.Fratadāra
8.Frataraka
9.Satrap
10.Memphis

اول، در کتیبه‌ای کوتاه در «بَرم‌دلک» نزدیک شیراز است. در این کتیبه از دو شخص بزرگ (عالی‌مقام) یاد می‌کند که دومین آن‌ها فرمذار وهنام است و احتمالاً «وهنام» مذکور در کتیبه [برم‌دلک]، با وهنام در کتیبه کعبه زرتشت یکی هستند (Chaumont 2000: 125-126). در نوشته یونانی کتیبه شاپور در کعبه زرتشت عنوان فرمذار، اپی‌تروپ (رئیس کارهای اقتصادی)[1] ترجمه شده است و چنین بَر می‌آید که تا روزگار شاهنشاهی ساسانیان، فرمذار مسئول متصرفه‌های شخصی شاهنشاه بوده است، ولی از آن پس با افزونی متصرفه‌های شاهی، فرمذار ریاست کارهای اقتصادی شاهنشاهی را در دست گرفت و در واقع نخست‌وزیر بود. از این رو، فرمذار گروهی از دبیران و نیز گروهی از حسابداران[2] را در اختیار داشت (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۶). جدا از وظایف اداری این مقام، فرمذار در مراسم و سلسله مراتب روحانیت زرتشتی نیز، جایگاه مهمی داشته است (West 1882: 152-276/2) ولی مراد از آن معلوم نیست (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: پاورقی ۱۷۱). با توجه به آن‌که در کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت، عنوان فرمذار، پیش از عنوان شَهرب یاد شده است (دریایی، ۱۳۹۴: الف ۱۳)، این مطلب حاکی از اهمیت مقام فرمذار در دربار شاپور اول است. در این دوران و بعد از آن با رشد دستگاه اداری و دیوان‌سالاری، بر اختیارات فرمذار افزوده شد. فرمذار تا پایان سدهٔ سوم و آغاز سدهٔ چهارم میلادی، قدرتی در حدود وزیر دربار داشت (سلیمانخانی، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۲). نشانه‌های افزایش قدرت فرمذار، از کتیبه نرسی در پایکولی به خوبی پیداست. در کتیبه شاهنشاه نرسی (۳۰۲-۲۹۳ م) در پایکولی، از وهنام فرمذار به عنوان بزرگ‌ترین مخالف نرسی یاد شده است (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۷۷) زیرا وی به همراهی یک دسته از درباریان توانسته بود بهرام سگانشاه، پسر جوان بهرام دوم را بر تخت نشاند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۵۵). افزون بر این، در سده چهارم میلادی و در نتیجه فتوحات شاپور دوم، مناطقی از بین‌النهرین و سوریه در غرب (دریایی، ۱۳۹۴: الف ۳۴) سرزمین کوشانیان در شرق (گیرشمن، ۱۳۹۹: ۳۳۵) و در شمال ممالک قفقاز مثل ایبری(گرجستان)[3]، آلبانی و ارمنستان به تصرف ساسانیان درآمد (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۳۳). از این رو ممکن است، در سده چهارم میلادی قدرت فرمذار، بیش از پیش توسعه یافته باشد. با این حال، این مطلب حاکی از آن نیست که فرمذار عنوان مترادف بزرگ‌فرمدار بوده است، زیرا جایگاه فرمذار در کتیبه شاپور در کعبه زرتشت، بیانگر چنین چیزی نیست.

۵. بزرگ‌فرمدار در سال‌های میانی عصر ساسانی

در سدهٔ پنجم میلادی، سازمان دیوان‌سالاری شاهنشاهی ساسانی به دستگاهی کاملاً گسترده تبدیل گردید (فرای، ۱۳۸۰/۱-۳: ۲۴۷). دستگاه دیوان‌سالاری تحت کنترل روحانیون بود و به چنان

1.Epittrop
2.hmrkr
3.Iberia

سطحی از پیچیدگی و پیشرفت رسیده بود که مرگ شاه نمی‌توانست باعث سقوط کشور شود (دریایی، ۱۳۹۴: الف ۴۱). در اخبار الطوال به هنگام شرح مخالفت بزرگان ایران با جانشینی پسران یزدگرد اول، از مقاماتی نظیر سپهبد، فاذوسفان،(۲) دبیر لشکر، دبیر خراج و دبیر صدقات یاد شده است (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۳) که حاکی از توسعه دستگاه اداری ساسانیان در سدهٔ پنجم میلادی است. افزون بر این، در این دوره، قدرت روحانیون زرتشتی به پشتیبانی تشکیلات دیوانی ملوک الطوایفی چندان افزایش یافت که پادشاه دیگر جانشین خود را منصوب نمی‌کرد (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۶۰-۳۵۶)، بلکه بر طبق نامه تنسر، انتخاب پادشاه مخصوص عالی‌ترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران و در صورت اختلاف میان آنان، منحصر به موبدان بود (نامه تنسر، ۱۳۹۶: ۱۱۳). علاوه بر این پس از انتخاب پادشاه، وظیفه پرافتخار تاج‌گذاری نیز بر عهده موبدان موبد بود و این مطلب به اندازه کفایت موقع روحانیان زرتشتی و رئیس آنان را در آن عهد واضح می‌کند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۶۱). افزون بر مقام‌هایی که در گزارش دینوری به آن‌ها اشاره شده است، در این دوره برای نخستین بار در برخی منابع، از منصبی تحت عنوان «بزرگ‌فرمدار» یا «وزورک‌هراماتار»[1] یاد شده است(طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۴-۶۲۳؛ یغیشه، ۱۴۰۱: ۹۲). بزرگ‌فرمدار برای مدت طولانی بالاترین مقام دولت ساسانی بود که مقامش بی‌شباهت به مقام بعدی وزیر اعظم در دوره اسلامی نبود (Chaumont 2000: 125-126). در آثار به‌جا مانده از مورخین دوره اسلامی، «بزرگ‌فرمدار را «وزیر وزیران و سَرسَران» (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۶) یا «کسی که عهده‌دار کارهاست» (یعقوبی، ۱/۱۳۶۲: ۲۱۹) و نیز «بزرگ‌تر مأمور» معنا کرده‌اند (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۷). برخی نیز بزرگ‌فرمدار را به معنی کسی که از همه پیش‌تر و جلوتر می‌آید و به عبارت دیگر کسی که به عنوان بزرگ‌ترین شخص پیش از همه به شاه نزدیک است، دانسته‌اند(نولدکه، ۱۳۵۸: ۶۰). در این راستا، در اسنادی که اطلاعاتی از دوره ساسانی در آن‌ها به جا مانده، گاهی موبذان‌موبذ را پیش از بزرگ‌فرمدار و گاهی پس از آن نام برده‌اند (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۷؛ مسعودی، ۱/۱۳۸۲: ۲۴۰) و این می‌رساند که در برخی از دربارها، بزرگ‌فرمدار حتی بر موبدان موبد هم مقدم بوده است.

علاوه بر عنوان بزرگ‌فرمدار، در جایی از کتاب تاریخ واردان، از عنوان «دراندرزبذ»[2]، پس از موبدان موبد و پیش از هزاربِد یاد شده است (یغیشه، ۱۴۰۱: ۱۲۷). به عقیده برخی از محققان، دراندرزبذ عنوان دیگر بزرگ‌فرمدار بوده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۷۵). این در حالی است که پاره‌ای دیگر از محققان نیز معتقدند که دراندرزبد عنوان مقام خاصی نبوده، بلکه لقبی افتخاری بوده است که ممکن است به اشخاص مختلف و به صاحبان مناصب و از آن جمله به بزرگ‌فرمداران هم داده باشند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۸۰-۲۷۹). در این راستا، در کتیبه شاپور [در کعبه

1.Vzurg hramatar
2.Dar Andarzbadh

زرتشت] از «یزدبد» به عنوان مشاور و رایزن ملکه‌ها نام برده شده است (ویسهوفر، ۱۳۸۶: ۲۳۳). همچنین از شمار فراوان مُهرها که باقی مانده و نیز از اشارات منابع مختلف می‌توان مسلم دانست که در نواحی و ولایات، سلسله مراتبی از اندرزبدان وجود داشته است (فرای، ۱/۱۳۸۰-۳: ۲۴۷). چنان‌که در کتیبه «شاپورسگان‌شاه »[۳] از بهرام نامی، فرزند «نهوهرمزد» یاد شده که اندرزبد سکستان بوده است (لوکونین، ۱۳۶۵: ۲۰۸). علاوه بر این در عصر شاپور دوم، از فرماندهان سپاه با القاب سگستان‌اندرزاپت و اندرزاپت‌مغان یاد شده است (پاوستوس‌بوزند، ۱۳۹۷: ۲۰۶-۲۰۵). از این رو به نظر نمی‌رسد، دراندرزبد صرفاً عنوان دیگر بزرگ‌فرمدار باشد. اگرچه بنا به سنت منصب یا مقام بزرگ‌فرمدار را به مهر نرسی بزرگ‌فرمدار عصر یزدگرد اول، بهرام پنجم و یزدگرد دوم نسبت می‌دهند، اما این نظریه سنتی صحیح به نظر نمی‌رسد. چراکه ما نخستین بار در عصر یزدگرد اول، با این لقب برخورد می‌کنیم (سلیمانخانی، ۱۳۸۸: ۷۰). در این راستا، در کتاب شورای کلیسای نسطوری، بخش مربوط به شورای ۴۱۰، نخستین بار از «خسرو یزدگرد» با لقب بزرگ‌فرمدار، فرمانده بزرگ یا وزیر اعظم یاد شده است (فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۹). خسرو یزدگرد که لقب او در رونویسی سُریانی به نام «هرمدارا»[۱] آمده است، توسط یزدگرد اول همراه با «مهر شاپور ارگبد»[۲] به عنوان مقامات عالی‌رتبه به نمایندگی از او در شورای اسقفان که به ابتکار یزدگرد در سلوکیه در سال ۴۱۰ م. تشکیل شده بود، فرستاده شده‌اند (chaumont 2000: 125-126). از دیگر شخصیت‌های درباری که ممکن است در عصر پادشاهی یزدگردیکم، به منصب بزرگ-فرمداری منصوب شده باشد، می‌توان از مهر نرسی یاد کرد. گویند: «یزدگرد در آغاز کار نرسی را که خردمند روزگار و در ادب و فضل سرآمد کسان بود و او را مهر نرسی و مهر نرسه می‌گفتند و هزار بنده لقب داشت، وزارت داد» (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۰۸). گویا این هزار بنده شکل تحریف‌شده هزاربِد یا فرمانده هزار تَن است. مهر نرسه از خاندان سورنا بود و منصب هزار بدی در گستره پادشاهی ساسانی از آنِ خاندان سورن بود (پور شریعتی، ۱۳۹۸: ۱۰۶-۱۰۹). هنگامی که مسیحیان به آتشکده‌های زرتشتی بی‌حرمتی کردند، آزار و اذیت مسیحیان در شاهنشاهی ساسانی گسترش یافت و این رویدادها ممکن است با انتصاب مهر نرسه همزمان باشد (دریایی، ۱۳۹۴: ب ۱۱۰). با توجه به آن‌که مهر نرسی لقب هزار بنده داشته و نسبش به خانواده سپندیاد، یکی از هفت خاندان ممتاز اشکانی می‌رسید (سامی، ۱/۱۳۸۸: ۷۱)، از این رو ممکن است توسط یزدگردیکم به مقام بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد (دریایی، ۱۳۹۴: ب۱۱۰).

با به سلطنت رسیدن بهرام پنجم، مهر نرسی با عنوان بزرگ‌فرمدار در رأس دربار شاهنشاهی ساسانی قرار گرفت. گویند: «وقتی بهرام گور [بهرام پنجم]، از پیکار خاقان تُرک به تیسفون

1.Harmadārārabba
2.Mehr-Šāpūr Argbed

بازگشت، مهر نرسی پسر برازه را وزارت داد و به صف خاصان خویش آورد و بزرگ‌فرمدار کرد» (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۴-۶۲۳). عنوان بزرگ‌فرمدار همچنین در کتیبه‌ای مختصر بر یک پُل که مهر نرسی در قرن پنجم، آن را برای آمرزش روان خویش و به خرج خویش ساخته، خودنمایی می‌کند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۹). دیری نپایید که بین ایران و روم شرقی جنگ درگرفت و این ثمره و نتیجه خط مشی سیاسی اشراف به رهبری و هدایت مهر نرسی بود. عجیب در اینجاست که مهر نرسی شخصاً فرماندهی این لشکرکشی را بر عهده داشت (دیاکونف، ۱۳۸۴: ۳۰۵). گویند: «بهرام، مهر نرسی پسر برازه را با چهل هزار سپاه سوی روم فرستاد؛ تا درباره باج و دیگر چیزها که کسی جز مهر نرسی کفایت آن را نداشت، سخن گوید. مهر نرسی به قسطنطنیه درآمد و بزرگ روم با وی صلح کرد» (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۵). از اینجا پیداست که مهر نرسی، در این زمان اقتدار کشوری و لشکری را توأمان با هم در اختیار داشته است.

از دیگر بزرگانی که شاید در عصر پادشاهی بهرام پنجم، به مرتبه بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد، «سورن‌پَهلوهزاربِد» است. در تاریخ ارمنیان درباره وی آمده است: «در سده پنجم میلادی هنگامی که ناخارارهای[1] [اشراف] ارمنی به حضور ورام [بهرام پنجم] پادشاه پارسیان رفتند تا از «آرتاشس»[2] پادشاه ارمنیان شِکوه کنند، نخست سبب دلگیری خود را به سورن و دیگر بزرگان پارسی باز گفتند، زیرا سورن‌پَهلَو در آن زمان هزاربِد دربار بود و از طریق او و دیگر بزرگان دربار سخنان خود را به بهرام پادشاه پارسیان رساندند» (غازارپارپتسی، ۱۳۹۸: ۱۰۴). با توجه به آن‌که سورن‌پَهلو، عضو یکی از هفت خانواده بزرگ و دارای لقب هزاربِد بود، بنابراین او می‌توانست یک فرمدار بزرگ باشد و شاید جانشین مهر نرسه در این سِمَت در زمان بهرام پنجم باشد (Chaumont 2000: 125-126).

با به سلطنت رسیدن یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م)، مهر نرسی بار دیگر به عنوان وزیر برگزیده شد(طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۷). این شخصیت بزرگ تاریخ ساسانی، نامه مهم مستدل و مفصلی در مورد دین عیسوی به نجبا و بزرگان و روحانیون ارمنستان نوشته که نیم قرن پس از او «لازارفارپی»[3] عین آن اعلامیه را ضبط کرده است (غازارپارپتسی، ۱۳۹۸: ۱۳۶-۱۳۵). در این نامه، مهر نرسه عنوان «وزورک‌هراماتار ایران و انیران» به خود داده است، حال آن‌که ارامنه در نامه‌ای که به مهر نرسه صدراعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند، او را «هازاراپت ایران و انیران گفته‌اند» (یغیشه، ۱۴۰۱: ۹۷-۹۲). در تاریخ ارمنیان درباره مهر نرسه آمده است: «هازکرت [یزدگرد دوم] را هازاراپتی بداندیش و دژاندیش بود به نام میهرنرسه که از دیرباز در اندیشه سرنگونی و نابودی روان‌های سُست و گسترش بی‌دینی بود» (غازارپارپتسی، ۱۳۹۸: ۱۲۸). افزون بر این، راهب و مورخ ارمنی که بر قیام

1.Naxarar
2.Artashes
3.Lazar Parpetsi

ارامنه در برابر ساسانیان در سال ۴۵۱ م. شرحی نوشته است، قدرت مهر نرسه را به بهترین شکل تبیین کرده است: «او شاهزاده و فرمانده کل[1] شاهنشاهی ایران بود. هیچ کس نمی‌توانست از چنگ او بگریزد. جدا از مهتران و کهتران، حتی شخص پادشاه نیز از فرمانش اطاعت می‌کرد» (یغیشه، ۱۴۰۱: ۱۵۳). در زمان پادشاهی یزدگرد دوم، تعقیب و آزار مجدد مسیحیان به خصوص در ارمنستان بالا گرفت. یزدگرد در ارمنستان کوشید توسط وزیر اوّل خود مهر نرسه، مذهب زرتشت را به عنوان مذهب رسمی و دولتی رواج دهد (شیپمان، ۱۳۹۰: ۴۸). به این منظور مهر نرسی وزیر یزدگرد، در نامه‌ای خطاب به بزرگان ارمنستان از آنها خواست دین خود را کنار بگذارند و به دین زرتشت درآیند (یغیشه، ۱۴۰۱: ۹۶-۹۲). این فرمان باعث شورش بعضی از طوایف ارمنی شد که به مسیحیت گرویده بودند. سرانجام در نبرد «آوارایر»[2] در ۴۵۱ م. نیروهای ارمنی به فرماندهی «وردان»[3] از خاندان مامیکونیان نابود شدند و بسیاری نیز به داخل ایران تبعید گشتند (دریایی، ۱۳۹۴: الف ۳۹).

از شخصیت‌های دیگری که در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم میلادی، ممکن است به مقام بزرگ فرمداری منصوب شده باشد، «سوخرا» از خاندان کارن بود که در منابع، با نام‌های سوفرای (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۳۳-۱۹؛ بلعمی، ۱/۱۳۷۴: ۶۶۵؛ ثعالبی، ۱/۱۳۶۸: ۳۷۸)، شوخَر (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۷-۸۸) و سوخرا (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۳) یاد شده است. طبری نسب نامه سوخرا را تا نوذر و منوچهر به دست داده (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۲۳) که حاکی از ارزش و اعتبار خاندان سوخراست که خود شاخه‌ای از دودمان کارن (قارن) یکی از بزرگ‌ترین خاندان‌های اشکانی بود (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۸۴). در دوران سلطنت کوتاه بلاش (۴۸۸-۴۸۴ م)، چون کشور ناتوان بود؛ شاه روابط صلح جویانه‌ای با ارمنستان و هیاطله داشت و به گروه دوم خراج می‌پرداخت. از این رو، اشراف و روحانیون او را برکنار کرده و قباد پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشاندند (دریایی، ۱۳۹۴: الف ۴۱). به گواهی تاریخ، «چون کار پادشاهی بر او [قباد] قرار گرفت، سوخرا را از خاصان خویش کرد و کارها را بدو سپرد»(طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۳۹) و این بدان علت بود که قباد جوان بود و از شاهی بهره‌ای اندک داشت. از این رو سوفرا کشور را اداره می‌کرد. موبد و وزیر در فرمان او بودند و امر و نهی همه با آن پهلوان بود (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۵۳). علاوه بر طبری و فردوسی، در گزارش دیگری از یک مورخ بیزانسی در سده ششم میلادی، آمده است: «قباد بلافاصله پس از آن‌که به تخت نشست، سوخرا را به منصب «ادراستاران‌سالاری»[4]، یعنی کسی که فرمانش به تمام سازمان‌ها و مقامات کشوری و لشکری نافذ است، مفتخر گردانید (پروکوپیوس، ۱۳۹۱: ۳۵). اگر صورت پهلوی این عنوان را

1.Hramanatar
2.Avarayr
3.Vardan
4Adrastadāran Salānēs

«ارتشتاران‌سالار» بدانیم (ویسهوفر، ۱۳۸۶: ۲۴۳)، مشخص می‌شود که سوخرا، افزون بر ریاست اُمور کشوری، فرماندهی کل سپاهیان ساسانی را نیز برعهده داشته، زیرا به شهادت تاریخ، «قباد سپهسالاری و کارهای لشکری را نیز به سوفرای سپرده بود» (ثعالبی، ۱/۱۳۶۸: ۳۷۸). گویند: «تسلط سوخرا در اُمور کشور، باعث شد مردم قباد را سبک شمرده و نسبت به وی بی‌اعتنایی کنند. از این رو، قباد پس از پنج سال تحمل و بردباری، به ستوه آمد و به «شاپور رازی» که از فرزندان مهران بزرگ و کارگزار قباد در بابل و خُطرنیه (نام ناحیه‌ای از بابل عراق) بود، نامه نوشت تا با سپاهیان خود به دربار بیاید و چون آمد، راز خود را با او در میان گذاشت و پس از چندی به فرمان قباد، سوخرا را به قتل رساند» (دینوری، ۱۳۷۱: ۹۳؛ طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۳۹؛ بلعمی، ۱/۱۳۷۴: ۶۷۵-۶۷۴). با توجه به آن‌که سوخرا از اعضای خاندان سوخراییان، یکی از شاخه‌های دودمان کارن بود و در آن زمان در صدر اُمور کشوری و لشکری قرار داشت، ممکن است از سوی قباد به مقام بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد. پس از قتل سوخرا، موبد موبدان و بزرگان قوم با همراهی یکدیگر، قباد را از سلطنت خلع و در زندان محبوس کردند و برادرش جاماسب را به سلطنت نشاندند (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۴۰-۶۳۹)، اما قباد دیر زمانی در زندان نماند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۴۶۶) و ظاهراً با مساعدت «زرمهر»[1] پسر سوخرا، از زندان گریخته و به نزد هیاطله رفت. پس از آن قباد با لشکریانی که هپتالیان در اختیارش قرار دادند به سوی ایران رهسپار شد (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۶۷-۶۶-۶۳) و در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ میلادی، بی‌جنگ دوباره بر تخت سلطنت نشست (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۴۶۸-۴۶۷). گویند: «قباد پس از روی کار آمدن، برزمهر فرزند سوخرا را به وزارت گماشت و او را به بهترین پاداش‌ها سرافراز کرد (ثعالبی، ۱/۱۳۶۸: ۳۸۴). با توجه به آن‌که در منابع تاریخی از فرزند سوخرا با نام زرمهر یاد شده (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۶۴۰؛ بلعمی، ۱/۱۳۷۴: ۶۷۲؛ فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۶۲)، پیداست که ثعالبی، نام فرزند سوخرا را نادرست ذکر کرده است. با این حال گزارش ثعالبی، درباره وزارت برزمهر فرزند سوخرا حائز اهمیت است. با توجه به آن‌که زرمهر دارای عنوان هزاررفت (غازارپارپتسی، ۱۳۹۸: ۲۶۱) و از اعضای خاندان کارن، یکی از هفت خاندان بزرگ عصر ساسانی بود، بنابراین ممکن است از سوی قباد، به منصب بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد.

۶. بزرگ‌فرمدار در سده‌های پایانی عصر ساسانی

در منابع تاریخی به هنگام شرح رویدادهای سده‌های پایانی عصر ساسانی، از اشخاصی نظیر سوخرا و برزمهر در عهد پادشاهی قباد اول (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۵۳؛ ثعالبی، ۱/۱۳۶۸: ۳۸۴)، «بزرگمهر»[2] در عصر خسرو اول (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۰۰؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۸۹)، «یزدان‌گُشنس»[3] در

1.Zarmehr
2.Bozorgmehr
3.Yazdan Gošnas

دوره هرمزد چهارم، «وندویه» در عصر خسرو دوم (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۲۷-۱۱۱)، فیروز در عصر شیرویه (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۷۷۹؛ بلعمی، ۲/۱۳۷۴: ۸۴۱)، «ماه‌آذرجشنس»[1] در عهد اردشیر سوم (بلعمی، ۲/۱۳۷۴: ۸۴۴)، فسفروخ و فرخ‌هرمز در عصر بوران (بلعمی، ۲/۱۳۷۴: ۸۴۶؛ سبئوس، ۱۳۹۹: ۱۹۵)، بدون آن‌که بزرگ‌فرمدار نامیده شوند، فقط با عنوان وزیر یاد شده‌اند. افزون بر این، عدم ذکر عنوان بزرگ‌فرمدار در برخی از منابع تاریخی، نظیر کارنامه اردشیر بابکان و نامه تنسر که از صاحب-منصبان عالی شاهنشاهی ساسانی یاد کرده‌اند، باعث شده تا برخی از محققان، فرضیه منسوخ شدن منصب بزرگ‌فرمدار در سال‌های پایانی عصر ساسانی را مطرح کنند (Barthold 1912: 260). این در حالی است که در منابع دیگری که از صاحبان مناصب عالی شاهنشاهی ساسانی یاد کرده‌اند، اطلاعاتی به دست می‌آید که حاکی از تداوم منصب بزرگ‌فرمدار در سده‌های پایانی عصر ساسانی است. در این راستا در تاریخ یعقوبی، فهرست مقام‌ها بدین صورت آمده است: ۱) بزرجفرمذار ۲) موبدان موبد ۳) هیربدان هیربد ۴) دبیربذ ۵) سپاهبذ که در زیر دست او، فادوسبان قرار داشت و ۶) مرزبان که فرمانده ولایت بود (یعقوبی ۲/۱۳۶۲: ۲۱۹). از آن‌جا که ترتیب درجات و مقامات فهرست اخیر، شبیه به ترتیب درجات بزرگانی است که به گفته نامه منسوب به تنسر مأمور انتخاب پادشاه بوده‌اند، از این رو این درجه‌بندی مقامات، مربوط به دوره مقدم بر اصلاحات دولت در زمان سلطنت قباد اول است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۷۳). در التنبیه و الاشراف نیز از مقامات به ترتیب موبدان موبد، بزرگ‌فرمدار، سپاهبد، دبیر بد و تخـشه‌بِد که او را «واسـتریوش» نیز می‌گفته‌اند، یاد شده اسـت (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۷). از آن‌جا که در بخشی از تاریخ واردان، از موبد موبدان، دراندرزبذ و هزاربِد به عنوان بزرگ‌ترین صاحب‌منصبان عصر یزدگرد دوم، یاد شده است (یغیشه، ۱۴۰۱: ۱۲۷) و دراندرزبد عنوان دیگر بزرگ‌فرمدار بوده است، از این رو فهرست التنبیه با فهرست یغیشه، یکی شده و در نتیجه باید فهرست التنبیه را متعلق به عهد یزدگرد دوم دانست (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۷۵). علاوه بر این در سورسخن که متنی به زبان پهلوی است، از مقام‌ها به ترتیب شاهنشاه، شاهزاده ولیعهد، بزرگ‌فرمدار، چهارسپاهبذ، دادِ دادوران، اندرزبدمُغان و هزاربِد یاد شده است (سورسخن، ۱۳۸۳: ۱۱۵-۱۱۴). ذکر چهار سپاهبذ در کتاب مذکور، دلیل آن است که این فهرست از زمان خسرو اول قدیمی‌تر نیست. همچنین تنزل فاحش مقام موبدان موبد در فهرست مورد بحث حاکی از آن است که این متن متعلق به دوره آخر عهد ساسانی است که تشکیلات دولت رو به زوال می‌رفت و ضعف طبقه روحانی به منتهی درجه رسیده بود (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۷۸). افزون بر موارد مذکور، در فارسنامه دو عبارت دیگر هست که نشان از تداوم منصب بزرگ‌فرمدار در روزگار پایانی عصر ساسانی دارد. عبارت نخست در ضمن شرح سلطنت ویشتاسپ شاه، حامی زرتشت، اصل و مبدأ تقسیمات اجتماعی آخر عهد ساسانیان را به

1.Mah Azar Jošnas

این دوره پرافتخار قدیم نسبت داده (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: پاورقی ۶۸۱) و گوید: «وزیر را «بزرگ‌فرمدار» خواندندی و وزیر را نایبی معتمد بودی که بهر سخنی و مهمی او را نزدیک مَلِک فرستادی و این نایب را «ایرانمازغر»[۴] خواندندی». عبارت دوم، در ضمن شرح مراتب بزرگان در حضور پادشاه آمده است و گوید: «در دربار خسرو انوشیروان رو به روی تخت شاهنشاه یک کرسی زر بود که بزرگمهر بر آن می‌نشست و پایین‌تر از آن، کُرسی موبد موبدان و سپس کُرسی مرزبانان و بزرگان دیگر بود» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۷-۴۹-۴۸). با توجه به آن‌که در اینجا سخن از کرسی‌های صاحبان عناوین و مقامات درجه اول است، ذکر نام شخصی آن‌ها مهم نبوده و موردی نداشته و به همین دلیل هم ذکر نشده است. پس در مورد نام بزرجمهر هم که دارای شخصیتی تاریخی نیست، باید گفت که به غلط جای بزرجفرمادار یا بزرگفرمدار را گرفته است (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: پاورقی ۶۸۱). نتیجه آن‌که عبارات مذکور در تاریخ یعقوبی، التنبیه، سورسخن و فارسنامه که در فوق بدان‌ها اشاره شد، مبین آن است که منصب بزرگ‌فرمدار در سده‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی و در عصر خسروان هم به حیات خود ادامه داده و منسوخ نشد. ظاهراً از عهد خسرو به بعد پاره‌ای از وظایف بزرگ‌فرمدار، به صاحب‌منصبان دیگر واگذار گردید و با این‌که این شغل تا پایان عهد ساسانی وجود داشت، اما در عهد قباد و خسرو اهمیت سابق را نداشت (زرین-کوب، ۱/۱۳۸۸: ۵۰۳)، زیرا قباد در ردیف بزرگ‌فرمدار شخصی را به عنوان «استبذ»[۱] قرار داد که رئیس تشریفات بود. از عنوان استبذ در منابع بیزانسی، یکی در مورد «ماهبوذ»[۲] که از صاحب منصبان دربار قباد اول بوده و شخص دیگر به نام «فرخان» که در عهد هرمز چهارم بود، یاد شده است. قباد با ایجاد منصب استبذ، تصدی اُمور ایالات را از بزرگ‌فرمدار گرفته و کشور را به چهار تن «پادگسپان»[۳] سپرد که تحت اختیار ایران سپاهبد بودند. سیاست تضعیف مقام بزرگ-فرمدار، پس از محدود شدن اختیارات او در عهد قباد اول، در زمان پسرش خسرو انوشیروان نیز تعقیب شد و این بار اختیارات او را در داخل ادارات تابعه او محدود کردند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۸۳-۶۸۲-۶۷۶-۶۷۵). در این رابطه در فارسنامه آمده است:

«با همه بزرگی و حکمت بزرجمهر کی وزیر او بود، انوشیروان ترتیب وزارت او چنان کرد، کی دبیر بزرجمهر و نایب نزدیک کسری، آمد و شد توانستی کرد و این نایب را «وکیل‌در» خوانند و به پهلوی ایران‌مازغرگفتندی و نیابت وزیر دارد و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودند در خدمت وزیر او بزرجمهر و وزیر به ذات خود از این سه کس هیچ یک را نتوانستی گماشت و غرض انوشروان آن بود تا دبیر هر نامه کی به جوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان می‌کرد و وکیل‌در از آنچه رفتی از نیک و بد براستی مشافهه می‌گفتی و راه وجوه مصالح باز می‌نمودی و نایب مال

1.Astabedh
2.Mahbodh
3.Padguspan

و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل، فاضل، زبان‌دان و سدید بودند»(ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۲-۹۱).

آرای محققان در تفسیر این بند از فارسنامه، متفاوت است. در این راستا برخی از محققان بر این باورند که این گزارش حاکی از آن است که وظایف و اختیارات بزرگ‌فرمدار بین بزرگ‌فرمدار، رئیس دبیران و رئیس اداره مالیات تقسیم گردید (دیاکونف، ۱۳۸۴: ۳۵۰). این در حالی است که برخی دیگر بر این باورند که عبارت فارسنامه به هیچ‌وجه نشان نمی‌دهد که خسرو انوشیروان از اختیارات بزرگ‌فرمدار به نفع سه وزیر دیگر کاسته باشد، بلکه از عبارت فوق چنین برمی‌آید که او حق انتصاب این صاحب‌منصبان را که تحت نظر بزرگ‌فرمدار بودند به خود اختصاص داده بود و این وزیران اختیار داشتند، گزارش کارهای خود را مستقیماً به عرض شاهنشاه برسانند (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۶۸۲).

از معروف‌ترین وزیرانی که در اواخر دوره ساسانی، بر مسند وزارت تکیه زد و نام او را مورخان اسلامی بلند آوازه ساختند، بزرگمهر (بوزرجمهر- بزرجمهر- بوذرجمهر) بود (آذری، ۱۳۵۳: ۱۴۱). این در حالی است که فقدان ذکر نام او، در روایات بیزانسی و ارمنی، شخصیت او را مثل شخصیت اَبرسام و تنسر مجهول و مرموز نشان می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۲۸). به عقیده برخی از محققان ممکن است، بزرگمهر همان «برزویه» طبیب مشهور باشد. در مقابل گروهی نیز بر این باورند که بزرگمهر از بزرگ‌فرمدار به معنی صدراعظم یا نخست‌وزیر مشتق شده و کلمه مهر اشتباهاً جای فرمدار را گرفته است و این اشتباهی است که مورخان اسلامی مرتکب شده‌اند (آذری، ۱۳۵۳: ۱۴۲-۱۴۱). در مقابل برخی، بزرگمهر را با برزمهر منشی خسرو انوشیروان یکی دانسته و برآنند که بزرگمهر وزیر، برزویه پزشک نبوده است، بلکه احتمالاً با برزمهر منشی که به دستور هرمز چهارم پسر و جانشین خسرو اول به قتل رسیده است، همسان بوده است (khaleghi Motlagh 1989: 427-429).

در دهه‌های آخر حکومت ساسانیان، خاندان اسپهبدان بر صحنه سیاست مسلط شدند. خاندان اسپهبدان صاحبان اصلی منصب سپاهبدی بودند و در نتیجه این امر بود که عنوان این منصب را نام دودمان خود قرار دادند (پور شریعتی، ۱۳۹۸: ۱۶۱). از جمله افراد این خاندان می‌توان از وندویه دایی خسروپرویز نام برد. وی پسر آسپاراپت پارتی و پهلو بزرگ بود که پدرش به دست هرمزد [چهارم] به قتل رسیده بود (سبئوس، ۱۳۹۹: ۸۲). خسروپرویز پس از رسیدن به تخت پادشاهی، وی را به عنوان وزیر بزرگ خود منصوب کرد (پور شریعتی، ۱۳۹۸: ۱۹۲) و سرپرستی دیوان‌ها و خزانه اموال را به وی سپرد و فرمان او را در همه اُمور کشور جاری کرد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۲۷). از آن‌جا که وندویه از اعضای یکی از خاندان‌های بزرگ ایرانی (اسپهبدان) بود (پور شریعتی، ۱۳۹۸: ۱۶۳) و ریاست اُمور دیوانی را در اختیار داشته است، می‌توان احتمال داد، از سوی خسروپرویز به مرتبه و بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشد.

از دیگر افراد این خاندان، «فرخ‌هرمز» بود. درباره وی نوشته‌اند: «فرخ‌هرمز امیر سرزمین آترپاتکان بود و هنگامی که ملکه بور [بوراندخت] به پادشاهی نشست، وی را هم به سمت وزیر اعظم دربار برگماردند. این فرخ پیغامی برای ملکه فرستاد، مبنی بر این‌که بیا و همسر من شو. ملکه این درخواست را پذیرفت، اما همین که پا به قصر سلطنتی گذاشت، نگهبانان قصر وی را به قتل رساندند» (سبئوس، ۱۳۹۹: ۱۹۵). این در حالی است که در منابع دیگر نظیر تاریخ طبری و التنبیه و الاشراف، واقعه قتل فرخ‌هرمز به دوران پادشاهی «آزرمیدخت» نسبت داده شده است (طبری، ۲/۱۳۶۸: ۷۸۳؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۶). در هر صورت، با توجه به آن‌که فرخ‌هرمز از اعضای یکی از خاندان‌های اصیل و نژاده بوده است، بنابراین او ممکن است یک بزرگ‌فرمدار بوده باشد تا یک فرمدار معمولی. اگر چنین بوده باشد او آخرین کسی بود که این عنوان را در زمان ساسانیان داشته است (chaumont 2000: 125-126).

۷. نتیجه

با توجه به آن‌که از عنوان بزرگ‌فرمدار در کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی، یادی نشده و در منابع روایی نیز تا پیش از سدهٔ پنجم میلادی، ذکری از عنوان بزرگ‌فرمدار نشده است؛ این موضوع حاکی از آن است که در سده سوم و چهارم میلادی، تشکیلات اداری ساسانیان فاقد منصبی با عنوان بزرگ‌فرمدار بوده است. علت این موضوع نیز به این مطلب برمی‌گردد که نظام دیوان‌سالاری در عصر اردشیر اول، گستردگی چندانی نداشت و این موضوع از کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت، به هنگام ذکر فهرست درباریان اردشیر اول به خوبی نمایان است. ذکر منصب فرمدار در فهرست درباریان شاپور اول در کعبه زرتشت، حاکی از تحولی جدید در نظام دیوان-سالاری ساسانیان است. اگرچه فرمدار ریاست فعالیت‌های اقتصادی را در اختیار داشته و قدرت وی در طول سده سوم و چهارم میلادی افزایش یافته است، اما این بدان معنا نیست که فرمدار عنوان مترادف بزرگ‌فرمدار بوده است؛ زیرا در منابعی که از مناصب شاهنشاهی ساسانی یاد کرده‌اند، از بزرگ‌فرمدار اغلب در مرتبه دوم، پس از شاهنشاه و یا در مرتبه سوم پس از موبدان موبد یاد شده است. این در حالی است که در کتیبه شاپور در کعبه زرتشت، از فرمدار پس از مناصبی نظیر بیدخش، هزاربد، اسبِد و خاندان‌های سورن و قارن یاد شده است که این مطلب حاکی از آن است که فرمدار به لحاظ درجه و مرتبه، نسبت به مناصب بیدخش و هزاربد و اسبِد در مرتبه نازل‌تری قرار داشته و این خود مغایر با جایگاه ممتاز بزرگ‌فرمدار در دربار شاهنشاهی ساسانی است. از این رو در سال‌های نخستین عصر ساسانی، فرمدار نمی‌توانست عنوان مترادف بزرگ‌فرمدار باشد. این موضوع همچنین در مورد مناصب هزاربد و بیدخش نیز صادق است. از متون تاریخی و کتیبه‌ای، مشخص است که منصب هزاربد و بیدخش، مناصبی نظامی بوده‌اند. با توجه به آن‌که حوزهٔ مسئولیت بزرگ‌فرمدار مربوط به امور اداری بوده، از این رو مناصب بیدخش

و هزاربد در سال‌های نخستین عصر ساسانی، نمی‌توانستند عنوان مترادف بزرگ‌فرمدار قلمداد شوند، بلکه کارگزارانی بودند که مسئولیت آن‌ها بیشتر مربوط به اُمور نظامی و سپاهی‌گری بوده است. در دوره میانی عصر ساسانی نیز، اگرچه فهرستی که دینوری از مناصب شاهنشاهی ذکر کرده، حاکی از توسعه تشکیلات اداری در عصر یزدگرد اول است، اما چنین به نظر می‌رسد که توسعه تشکیلات اداری باید خیلی پیش‌تر و در عصر پادشاهی شاپور دوم به دلیل توسعه قلمرو ارضی، به سمت شرق و غرب اتفاق افتاده باشد. همچنین از آن‌جا که از منصب بزرگ‌فرمدار، نخستین بار در عصر یزدگردیکم و در مورد شخص خسرو یزدگرد یاد شده است و پیش از این ذکری از منصب مذکور در منابع دیده نمی‌شود، بنابراین ایجاد منصب مذکور را باید به دوره یزدگرد یکم مربوط دانست. از طرفی در جایی از گزارش یغیشه، از بزرگ‌فرمدار مهر نرسی با عنوان هزاربد نیز یاد شده است که این مطلب مبین آن است که در این دوره، هزاربد یکی از القاب وزیر بزرگ و به عبارت دیگر معادل بزرگ‌فرمدار بوده است. از این رو، شاید بتوان گفت، افرادی نظیر سورن‌پهلو و زرمهر که از خاندان‌های اصیل ایرانی و دارای مرتبه هزاربِد بوده‌اند، به منصب بزرگ‌فرمداری منصوب شده باشند. از دیگر عناوینی که در گزارش یغیشه و در عصر یزدگرد دوم به آن اشاره شده است، عنوان دراندرزبذ است. با توجه به آن‌که از عنوان دراندرزبذ در سدهٔ سوم میلادی و در کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت و همچنین کتیبه شاپورسگانشاه در تخت‌جمشید از آن یاد شده است، مشخص است عنوان مذکور پیش از سده پنجم میلادی نیز به عنوان لقب برخی از صاحب‌منصبان شاهنشاهی کاربرد داشته و از این رو، دراندرزبذ منصب نبوده، بلکه لقبی بوده که به اشخاص مختلف، از جمله بزرگ‌فرمدار داده شده است. در سال‌های پایانی عصر ساسانی نیز، اگرچه به واسطه اصلاحات اداری در عصر پادشاهی قباد و خسرو انوشیروان از اختیارات بزرگ‌فرمدار تا حدودی کاسته شد، اما شواهد به دست آمده از مناصب ساسانیان در عصر خسرو انوشیروان که بازتابی از آن در آثاری نظیر فارسنامه ابن‌بلخی و سورسخن باقی است، حاکی از آن است که در سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی، بزرگ‌فرمدار همچنان در رأس تشکیلات اداری قرار داشته است؛ بنابراین برخلاف عقیده بارتلد، منصب بزرگ‌فرمدار هرگز منسوخ نشد بلکه تا روزگار پایانی عصر ساسانی به حیات خود ادامه داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله حاضر اقتباسی است از رساله دکتری با عنوان، بررسی سیر تحول مقامات سیاسی و نظامی ایران در عصر ساسانی که توسط نگارنده این مقاله در حال انجام است.

۲. این کلمه در پارسی، پازوسبان و به عربی فاذوسفان یا فاذوسبان گردیده است(مشکور، ۱۳۶۷: ۱۷). در مسالک و الممالک، پادوسبان آمده است(ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۱۷) پادگوسپانان نایب پادشاه در قلمرو خود که یک ربع از شاهنشاهی ساسانی بوده به شمار می‌رفته‌اند و ناچار مهم‌ترین و تواناترین عمال آن سرزمین بوده‌اند(نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۷۰).

۳. کتیبه شاپورسگان‌شاه، بر روی ستونی در مدخل جنوبی کاخ (تچره) تخت‌جمشید در سال ۱۸۱۱ م. کشف گردید. کتیبه دارای ۱۲ سطر از شاپورسگان‌شاه (فرمانروای سیستان) پسر هرمز دوم و برادر شاپور دوم است. این کتیبه به یادبود ملاقات او با شاپور دوم و دیدارش از صد ستون، نگاشته شده است.

۴. در تاریخ یعقوبی به صورت المردمارعد و به معنی رئیس دفتر شاهنشاهی ذکر شده است(یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲۱۹). کریستن‌سن بر آن است که صورت پهلوی عنوان مذکور، ایران‌آمارکار و به معنی رئیس محاسبات شاهنشاهی ساسانی بوده است(کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱۸۴).

منابع

آگاتانگغوس، (۱۳۹۷)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمهٔ گارون‌سارکسیان، تهران، نائیری.

آمین‌مارسلین، (۱۳۱۰)، *جنگ شاپورذولاکتاف با یولیانوس امپراتور روم*، ترجمهٔ محمدصادق اتابکی، تهران، اداره شورای نظام.

آذری، علاءالدین، (۱۳۵۳)، «پژوهشی درباره وزرای دوره ساسانی»، *بررسی‌های تاریخی*، سال۹، ش۵۰، صص۱۵۶-۱۲۵.

ابن بلخی، (۱۳۸۵)، *فارسنامه*، به تصحیح گای‌لیسترانج و رینولدآلن‌نیکسون، تهران، اساطیر.

احتشام، مرتضی، (۲۵۳۵)، *ایران در زمان هخامنشیان*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

بلعمی، ابوعلی، (۱۳۷۴)، *تاریخنامه طبری*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج۱ و ۲، تهران، سروش.

پاوستوس‌بوزند، (۱۳۹۷)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمهٔ گارون‌سارکسیان، تهران، نائیری.

پروکوپیوس، (۱۳۹۱)، *جنگ‌های پارسیان، ایران و روم*، ترجمهٔ محمد سعیدی، چ۵، تهران، علمی و فرهنگی.

پور شریعتی، پروانه، (۱۳۹۸)، *افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی*، ترجمهٔ آوا واحدی نوایی، تهران، نی.

ثعالبی، ابومنصور، (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی(غرر اخبارملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمهٔ محمد فضائلی، ج۱، تهران، نقره.

جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس، (۱۳۴۸)، *کتاب الوزراء والکُتاب*. ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، مترجم.

دریایی، تورج، (۱۳۹۴)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، چ۷، تهران، ققنوس الف.

دریایی، تورج، (۱۳۹۴)، «مهر نرسه»، ترجمهٔ مرضیه بهزادی، جندی‌شاپور، سال۱، ش۳، صص۱۱۵-۱۰۷ ب.

دینوری، ابوحنیفه احمدبن‌داود، (۱۳۷۱)، *اخبار الطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، چ۴، تهران، نی.

دیاکونف، میخائیل‌میخائیلوویچ، (۱۳۸۴)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمهٔ روحی ارباب، چ۵، تهران، علمی و فرهنگی.

زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، *روزگاران ایران(گذشته باستانی ایران)*، چ۲، تهران، سخن.

زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، *تاریخ مردم ایران(۱) تاریخ قبل از اسلام*، ج۱، چ۱۱، تهران، امیرکبیر.

سامی، علی، (۱۳۸۸)، *تمدن ساسانی*، ج۱ و۲، تهران، سمت.

سبئوس، (۱۳۹۹)، *تاریخ سبئوس*، ترجمهٔ محمود فاضلی بیرجندی، چ۲، تهران، ققنوس.

سلیمانخانی، محمد، (۱۳۸۸)، «وزارت در عهد ساسانیان»، *تاریخ*، سال۴، ش۱۵، صص۸۶-۵۹.

سورسخن، (۱۳۸۳)، ترجمهٔ کتایون مزداپور، *فرهنگ*، ش۵۲-۵۱، صص۱۳۰-۱۰۳.

شهبازی، علیرضا شاپور، (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان(ترجمهٔ بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

شیپمان، کلاوس، (۱۳۹۰)، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، چ۳، تهران، فرزان‌روز.

طبری، محمدبن‌جریر، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبری*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج۲، چ۴، تهران، اساطیر.

غازارپارپتسی، (۱۳۹۸)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمهٔ گارون‌سارکسیان، تهران، نائیری.

غفوری، فرزین، (۱۳۹۴)، «بیدخش‌های ساسانی در شاهنامه و منابع تاریخی»، *نامه فرهنگستان*، سال۱۴، ش۴، صص۲۱۰-۱۶۸.

فرای، ریچارد، (۱۳۶۸)، *میراث باستانی ایران*. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی.

فرای، ریچارد، (۱۳۸۰)،«تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، ذیل تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمهٔ حسن انوشه، ج۳، ق۱، چ۳، تهران، امیرکبیر.

فرای، ریچارد، (۱۳۸۲)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، چ۲، تهران، علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق و ابوالفضل خطیبی، دفتر۷، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۷۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، چ۸، تهران، دنیای کتاب.
کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۸۶)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمهٔ مجتبی مینوی، تهران، اساطیر.
کنت، رولاند چ، (۱۳۸۵)، *فارسی باستان*، چ ۵. تهران، طهوری.
گیرشمن، رومن، (۱۳۹۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، چ۵، تهران، نگاه.
گیزلن، ریکا، (۱۳۸۴)، *چهار سپاهبد شاهنشاهی ساسانی بر اساس شواهد مهرشناسی*، ترجمهٔ سیروس نصراله‌زاده، تهران، پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل مور فرهنگی.
لوکونین، ولادیمیرگریگورویچ، (۱۳۶۵)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
مسعودی، علی بن الحسین، (۱۳۴۹)، *التنبیه‌والاشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مسعودی، علی بن الحسین، (۱۳۸۲)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج۱، چ۷، تهران، علمی و فرهنگی.
مسکویه رازی، ابوعلی، (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، ترجمهٔ ابوالقاسم امامی، ج۱، تهران، سروش.
مهرآبادی، میترا، (۱۳۷۲)، *خاندان‌های حکومتگر ایران باستان*، تهران، فتحی.
مهرآفرین، رضا، سید رسول موسوی حاجی و سرور خراشادی، (۱۳۸۸)،«پژوهشی بر مناصب لشگری دوره ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناختی»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش۴، صص۱۶۸-۱۵۱.
نامه تَنسر به گُشنَسپ، (۱۳۹۶)، به کوشش شهرام جلیلیان، اهواز، دانشگاه شهید چمران اهواز.
نصراله‌زاده، سیروس، (۱۳۸۴)، *نام تبارشناسی ساسانیان*، تهران، پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
نفیسی، سعید، (۱۳۸۸)، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، تهران، شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه.
نولدکه، تئودور، (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی.
ویسهوفر، یوزف، (۱۳۸۶)، *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، چ۹، تهران، ققنوس.
هینتس، والتر، (۱۳۸۶)، *یافته‌های تازه از ایران باستان*، ترجمهٔ پرویز رجبی، چ۲، تهران، ققنوس.
هینتس، والتر، (۱۳۸۷)، *داریوش و ایرانیان*، ترجمهٔ پرویز رجبی، چ۲، تهران، ماهی.
هرودوت، (۱۳۸۹)، *تاریخ هرودوت*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. چ۲، تهران، اساطیر.
یادگارزریران، (۱۳۹۲)، برگردان ژاله آموزگار، تهران، معین.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، ج۱، چ۳، تهران، علمی و فرهنگی.
یغیشه، (۱۴۰۱)، *تاریخ واردان و جنگ ارمنی*، ترجمهٔ محمد ملکی، تهران، نشر تاریخ ایران.
Agathangelos,(2018). "History of the Armenians". Translated by Garoon Sarkisian. Tehran. Nairi .[In persian].
Al- Tabari, Abū Jafar muhammad B. jarīr.(1989)." Tȧrīkh al-rusul wȧl-Mulūk". Translated by Abolghasem Payandeh. Vol .2, Edition. 4, Tehran. Asatir .[In persian].
Al-Thaalibi, Abu Mansour.(1989)."Histoire des rois des perses". Translated by Mohammad Fazaeli. vol. 1, Tehran. Noghreh .[In persian].
Al-ya'kubi, Ahmad bin Abi ya'kub.(1993). "Al-ya'kubi The History". Translated by Mohammad Ibrahim Ayati .[In persian].
Amin Marcelin, (1931). "Shapur Zulaktaf's war with Roman Emperor Julian", translated by Mohammad-Sadiq Atabaki, Tehran, Nizam Shura Department.[In persian].
Azari, Aladdin.(1974). "A research about Saassanid period ministers". Jornal of historical studies. No. 50, year. 9, pp. 125-156 .[In persian].

Balami, Abu Ali Muhammad bin Muhammad.(1995). “Tarikhnama al-Tabari”. Edited by Mohammad Roshan. vol. 1,2, Tehran. Soroush .[In persian].
Barthold, w.(1912). “Die persische Su’ubija und die moderne Wissenschaft”. Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete. Vol. 26, Strassburg.
Chaumont, M.L.(2000).”Framadār”. Encyclopedia Iranica. Vol. x. Fasc. 2, pp.125-126.
Christensen, Arthur Emanuel.(2007).”L’ Iran sous les Sassanids”. Translated by Mojtaba Minavi.Tehran. Asatir .[In persian].
Christensen, Arthur Emanuel.(1996).”L’ Iran sous les Sassanids”. Translated by Rashid Yasmi. Edition. 8, Tehran. World of Books .[In persian].
Daryaee, Touraj.(2005) B. “The Sasanian Empire”. Translated by Morteza Saqib Far. Edition.7, Tehran. Qoqnoos .[In persian].
Daryaee, Touraj.(2015)A.” Mehr-Narseh”. Translation by Marzieh behzadi. Jundishapoor faslnameh shahid chamran university. Year. 1, NO. 3, PP.107-115 .[In persian].
Diakonow, Mikhail Mikhailovich.(2005). “History of ancient persia”. Translated by Ruhi-Arbab. Edition. 5, Tehran. Scientific and Cultural.[In persian].
Dīnawari, Abū Hanīfa Ahmad ibn Dāwūd.(1992). “al-akhbār al-tiwāl”. Translated by Mohammad Mahdavi Damghani. Edition. 4, Tehran. Nay.[In persian].
Ehtsham, Morteza. (2535).” Iran during the Achaemenid period”, Tehran, Pocket books joint stock company .[In persian].
Elishē.(2022).’’ History of vardan and the Armenian war”. Translation by Mohammad Maleki. Tehran. Poblication of the history of Iran .[In persian].
Ferdowsi, Abulqasem.(2007).“Shahnameh”. With the efforts of Jalal Khaleghi-Motalaq and Abulfazl Khatibi. Vol. 7, Tehran. the center of the great Islamic encyclopedia .[In persian].
Fry, Richard Nelson.(2003).”The History of ancient Iran”. Translated by Masoud Rajab-Niya. Edition. 2, Tehran. scientific and cultural .[In persian].
Fry, Richard Nelson.(2001).” Political history of Iran during the Sassanid era". Cambridge History of Iran, compiled by Ehsan Yarshater. Translated by Hassan Anousheh. Vol. 3, part. 1, Edition. 3, Tehran. Amir Kabir.[In persian].
Fry, Richard. (1993).” Ancient Heritage of Iran”. Translated by Masoud Rajab-Niya. Edition 3, Tehran, scientific and cultura.[In persian].
Ghafouri, Farzin.(2015).” Sassanid bidakhshs in the Shahnameh and historical sources”. Nameh Farhangestan. Year. 14, No. 4, pp.168-210 .[In persian].
Ghazar parpetsi.(2019). “History of the Armenians and The Letter to vahan Mamikonian”, Translated by Garoon Sarkisian. Tehran. Nairi .[In persian].
Ghrishman, Roman.(2020). “Iran des origins al’ Islam”. Translated by Mohammad Moin. Edition. 5, Tehran. Negah .[In persian].
Gignoux, philippe. (1991).”CHILIARCH”. Encyclopedia Iranica. Vol. v, Fasc. 4, pp. 423-424.
Gyselen, Rika.(2005). “The four generals of the sasanian empire: some sigillographic evidence”, Translated by Syros Nasrollahzadeh. Tehran. Language and Dialect Research Institute in cooperation with the General Directorate of Cultural Affairs .[In persian].
Herodotus. (2010).”The Histories of Herodot”.Translated by Morteza Saqibfar. Vol. 2, Tehran. Asatir.[In persian].
Hinz, Walter. (2007). “Altiranische Funde und Forschungen”. Translated by Parviz Rajabi. Edition. 2, Tehran. Qoqnoos .[In persian].

Hinz, Walther. (2008). “Darius und die Perser. Eine Kulturgeschichte der Achameniden”. Translated by Parviz Rajabi. Vol. 2, Tehran. Mahi .[In persian].

Ibn Balkhi.(2006). “The farsnama”. correction Le Strange Guy & Nicholson Reynold. Tehran. Asatir .[In persian].

Jaheshyarie, Abu Abdullah. (1969). “Al-Wozra Val- Kotab”. Translated by Abolfazl Tabatabai. Tehran. Motarjem .[In persian].

Kent, Roland G.(2006). “Old Persian”. Edition. 5, Tehran. Tahuri.[In persian].

Khaleghi Motlagh, Djalal. (1989). “BozorgMehr-E Boktagan”. Encyclopedia Iranica. Vol. IV, Fasc. 4, pp. 427-429.

Lukonin, vladimir Grigorevich.(1986).”Persian civilization under the sasanians”. Translated by Inayatullah Reza. Edition. 2, Tehran. scientific and cultural .[In persian].

Masūdī, Abū al- Hasan Alī ibn al-husayn.(2003).” Muruj al- dhahab”. Translated by Abolqasem Payandeh. vol. 1, Edition. 7, Tehran. Scientific and Cultural .[In persian].

Masūdī, Abū al- Hasan Alī ibn al-husayn.(1970). “al- tanbih val-ashrāf”.Translated by Abolqasem Payandeh. Tehran. Book Translation and Publishing Company .[In persian].

Mehrabadi, Mitra.(1993).“Ruling Families of ancient Iran”. Tehran. Fathi.[In persian].

Mehrahafrin, Reza and others.(2009)."Research on Sassanid period military positions based on historical sources and archaeological evidence". Iran and Islam Historical Research Journal. No. 4, pp.151-168 .[In persian].

Miskawayh Razi, Abū Alī.(1990).”Tajārib al-umam”. Translated by Abolghasem Emami. Vol. 1, Tehran. Soroush .[In persian].

Nafisi, Saeed.(2009). “History of Sassanid Iranian Civilization”. Tehran. Parse book Publishing Company.[In persian].

Nasrollahzadeh, Syros.(2005).” Sasanian prosopography sasan To Hormaz II”. Tehran. Language and Dialect Research Institute in cooperation with the General Department of Cultural Affairs.[In persian].

Noldeke, Theodor. (1979).”History of Iranians and Arabs during the Sassanid era”, translated by Abbas Zaryab. Tehran. Association of National Artifacts.[In persian].

Nyberg, Henrik Samuel. (1974). ”A manual of pahlavi II”. Otto Harrassowiiz. Wiesbaden.

Pawstus Buzand.(2018).” History of the Armenians”. Translated by Garoon Sarkisian. Tehran. Nairi.[In persian].

Porocopius. (2012).” History of the wars The persian wars”. Translated by Mohammad Sa’idi. . Edition. 5. Tehran. . Scientific and Cultural [In persian].

Pourshariati, Parvaneh.(2019). “Decline and fall of the Sasanian empire”. Translated by Ava Vahedi Navaei.Tehran. Nay.[In persian].

Sami, Ali.(2009).” Sassanid civilization”.Vol. 1&2, Tehran. Samt Nairi .[In persian].

Schippmann, klaus.(2008) “Gründzüge der Geschichte des Sasanidischen Reiches”. Translated by keikavous Jahandari. Edition. 3, Tehran. Farzan.[In persian].

Sebeos.(2019).” the Armenian History attributed to sebeos”. Translated by Mohammad Fazli Birjandi. Edition. 2, Tehran. Qoqnoos.[In persian].

Shahbazi , A. Sh. (1986).”Army i. pre-Islamic Iran”. Encyclopedia Iranica. Vol. II, Fasc. 5, pp.489-499.

Shahbazi, Alireza. Shapour.(2010).” History of the Sassanids(Translation of the Sasanian section of Tabari's book of history and comparing it with Balami's history)”. Tehran. University Publication Center.[In persian].

Shayegan, M. Rahim. (2003). “Hazarbed.” Encyclopedia Iranica. Vol. XII, Fasc. 1, pp.93-95.

Suleimankhani, Mohammad.(2009).” Ministry during the Sasanian era”. Tarikh. year. 4, No. 15, pp.59-86.[In persian].

Sur Sokhan.(2004).Translated by ketayon Mazdapur. Farhang. No. 51-52, pp.103-130.[In persian].

Tafazzoli, A. (1990). ”An Unrecognized Sassanian Title.” Bulletin of the Asia Institute. New Series/vol.4,301-305.

The Letter of Tansar.(2017). by effort Shahram Jalilian. Ahvaz. Shahid Chamran University of Ahvaz.[In persian].

West, E.W.(1882). “Pahlavi Texts II”. London. The Clarendon Press.

Wiesehofer, Josef. (2000). “Frataraka”. Encyclopedia Iranica. Vol. x, Fase. 2, p.195.

Wiesehöfer, Josef.(2007).” Ancient persia .from 550 BC to 650 AD)”.Translated by Morteza Saqib Far. Edition. 9, Tehran. Qoqnoos.[In persian].

Yadgarzariran. (2012). translated by Jale Amouzgar. Tehran. Moin.[In persian].

Yarshater, E.(1982). “Abarsam”. Encyclopedia Iranica. Vol. I, Fasc. 1SH, pp.67-68.

Zarin Koob, Abdul Hossein. (1996).” Roozgaran Iran (Iran's ancient past)”, Edition 2. Tehran. Sokhn .[In persian].

Zarin Koob, Abdul Hossein. (2009).” History of Iranian People (1), History before Islam”. Vol.1, Edition.11. Tehran. Amir Kabir Nairi.[In persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Four Eras of Sinology in Islamic Iran history; from the Advent of Islam up to the Islamic Revolution of 1979

Seyyed Ali Mazinani[1]

1.Corresponding Author, Assistant Professor, Department of History, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
E-mail: s.a.mazinani@atu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
9, December, 2023

In Revised Form:
22, January, 2024

Accepted:
14, February, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

Among various civilizational categorizations ever suggested, the Eastern-Western category is one the most accepted stereotypes. In the Eastern side of human civilization, without any doubt Iran and China, enjoying unique historical continuity, were indispensable pivots whose relations possessed meaningful connotations to the human civilization universally. Multiple authors have long investigated into the developments of Irano-Chinese relations yet the very matter of knowledge on China among the Iranians has not been individually studied so far. Thus, concentrating on the issue of the Iranian's knowledge on China, this paper aims to trace out the stream of this knowledge down to the present day. To achieve to the mentioned end this study has employed "Historism" as its methodological approach for tracing, periodization and conceptualizing the developmental course of the Iranian's knowledge on China. Our findings illustrate that the developmental course can be sequenced as follows: the era of Mythic-Epic Knowledge (the 7th to 14th centuries) where prominent classic authors like Tabari, Bal'ami or Dinwari display China as a far and powerful land in which all stuffs exist in its utopian perfection. The era of Interactive-Communicative Knowledge (the 14th to 16th centuries) where The Ilkhanid acknowledged the Chinese Ming dynasty as their elder brother. Books of Khawja Rashid al-Din Fazlallah, Bonakati, and Zakaria Qazvini contain firsthand information conveyed by the Chinese officials who visited Iran. The era of Reading Knowledge (the 19th to the first half of 20th century) where all authors owed to the western books and press all what they knew about China. Finally, the era of Academic Knowledge (the second half of 20th century) where following the establishment of modern state in the two countries and the inception of diplomatic dealings between them, the knowledge on China in Iran entered into the academic atmospheres and proceeded by figures like Abbas Iqbal, Ali Mazaheri and Abbas Tashakkori.

Keywords: Iran, China, Kitay, Sinology, Historiography, Itinerary

Cite this The Author(s): Mazinani, S. A., (2024). Four Eras of Sinology in Islamic Iran History; from the Advent of Islam up to the Islamic Revolution of 1979: Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (253-282).
DOI:10.22059/jhss.2024.376209.473707

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

Until today the representation of China in Persian literature, especially in mythical texts, has frequently been noticed by a multitude of researchers. However, the representation of China in the Iranian-Islamic historiography and the Iranian's knowledge of China's territory and history, which is rich just as that of the literature, has mainly been left disregarded. Works by Henry Yule, Ali Mazaheri, Hossien Gharchanlou, Mohammad-Bagher Vosoghi contain remarks on that Iranian knowledge but their main concern is contacts as well as land and maritime traffic among this two territories not the image of China in the Islamic-Iranian historiography during a millennium-lengthed period. The present research seeks to elucidate the evolution of this knowledge along multiple historical periods

To achieve its goal this article aims to apply "Historism" to approach Iranians' knowledge as an "individuality" which possesses its particular "evolution". The mentioned method authorizes the historian for "periodization" the evolutionary process of Iranians' prospect on China according to its internal logic of evolution and, in the main time, "conceptualize" behaviors, experiences, and expectations of the historians and authors through suitable concepts.(see Rickert, 1985; Meinecke, 1972; Troeltsch, 1912).

There was four main era in the sinology of the Iranian succeeding the emergence of Islam. In the view of sinology, from the first up to the seventh centuries A.H. the Iranian undertook their unique way. Indeed, there was a broad land and marine ties between Iran and China in the Sassanid era. The body of knowledge stems from this ties, (see Yule, 1913; Stein, 1907; Lamb, 1964; Whitehouse, 1971) however, were fall in oblivion or excluded from official text along the three first centuries of the Islamic age. In the eye of Tabari (1994), Bal'ami (1997), or Dinewari (2004) China means a far yet powerful land which harbors the best and the most perfect of all existing stuff and suggests enormous surprises. Soleyman Sirafi's work (2002), for the first time, illustrates the political, social, cultural and judicial aspects of the Chinese society for the Iranian and virtually takes the first step to introduce the Interactive-Communicative knowledge of China. Although this initiation was proceeded by Abd al-Hay Gardizi (1984) and Sharaf al-Zaman Marvzi (1942) it didn't reach to the level of the mainstream and merely succeeded to survive under the dominant Mythic-Epic knowledge up to the eve of the Mongol invasion. Following the emergence of Mongol's global empire and its Iranian offshoot, i.e. the Illkhanid dynasty, the Interactive-Communicative knowledge was practically introduced. Alongside individual initiations, this new type of knowledge was largely boosted by unprecedented state patronage. Indeed, the Illkhanid assumed the Chinese Mongol sovereignty as their big brother. Thus, works by Khawja Rashid al-Din Fazlallah (2006), Zakaria Qazvini (1993), and Bonakati (1968) contains definite and first-hand data from the Chinese who travelled back and forth between the two states. Later, in this age of Interactive-Communicative knowledge frequent exchange of diplomatic delegations as well as smooth stream of trading caravans between Iran and China led to compilation of traces by Ghias al-Din Naqash (see Khwand Mir, 2001) and Seyyed Aliakbar Khatayie (1978). Their works are not a mere body of information on China anymore. They have transcended the surface and sought after the ruling spirit beyond the Chinese civilization and finally met it in "the spirit of law" and "the spirit of discipline". Since the middle of the Qajarid era, when the Iranian showed a decisive passion to discover the universe they were surrounded by, the destitute and despotism that seized the two countries alike pushed the Iranian authors to assume China as a replica to their impoverished homeland. All Iranian authors in this period were depended on the western publications to acquire data about China. For example, Ghahraman Mirza Sallour (1995) regarded China, in the both the age of empire and the age of republic, as a destitute country which looking upon it could console him partly about the desperate condition of his motherland. Meanwhile, Abd al-Hossien Khan Sepehr (2007) and Majd al-Eslam Kermani (1978) detected in the China's indecisive march toward the system of republic slight rays of hope which can implies as a motivation and a stereotype to Iran. Upon the appearance of the modern state in the both countries and establishing diplomatic ties the Sinology entered into the Iranian academic milieu. First Abbas Iqbal (2004) introduced the Chinese side of the Mongol Empire

to the Iranian academic atmosphere. Later, Ali Mazaheri (1993) inspired with his Sinocnetric ideas about the global order and aiming to challenge the Eourocentric premises about the roots of the world civilization, corrected and annotated three Iranian travelogues on China and published them in his two volumes Silk Road. Finally Abbas Tashakkori's book was released (1978) as the first research which ever compiled by an Iranian author of the modern time that directly draws upon Chinese sources. Hence, the aforementioned endeavors heralded the dawn of Academic knowledge on China in Iran. Therefore the Iranian sinology can be categorized into four main eras namely the Mythic-Epic era (from the 1st up to 7th A.H. cneturies), the Interactive-Communicative era (the 7th to the 12th A.H.), the Reading era (the second half of the 12th to the second half of the 13th A.H.), and the Academic era (the 14th A.H.).

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir



چهار مقطع چین شناسی در تاریخ ایران دوره اسلامی؛ از ورود اسلام تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

سید علی مزینانی [۱]

۱. نویسنده مسئول، استادیار تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، رایانامه: s.a.mazinani@atu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۱۱/۰۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

در میان انواع گوناگون تقسیم‌بندی تمدن بشری، تقسیم‌بندی به دو حوزه شرقی و غربی یکی از پذیرفته شده‌ترین الگوهاست. در حوزه شرقی تمدن بشری بی‌تردید ایران و چین دو وزنه اصلی به شمار می‌آیند که از تداوم تاریخی کم نظیری برخوردارند و چگونگی روابط آنها دارای پیامدهای اساسی برای کلیت تمدن بشری بوده است. بررسی تحولات روابط ایران و چین در طول تاریخ این دو کشور مورد توجه پژوهش‌های متعددی بوده اما موضوع کیفیت شناخت از چین در میان ایرانی‌ها تا به حال مورد توجه مستقل قرار نگرفته. این پژوهش با تمرکز بر موضوع کیفیت شناخت ایرانی‌ها از چین در تاریخ ایران دوره اسلامی، به دنبال ترسیم سیر تحولی این شناخت در دوره‌های مختلف تاریخی است. برای دست یافتن به این هدف پژوهش حاضر با اتکا بر رهیافت «تاریخ‌گرایی» خواهد کوشید سیر تحولی شناخت ایرانی‌ها از چین را به عنوان یک پدیده منفرد تاریخی ردیابی و برهه بندی و مفهوم‌پردازی کند. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از آن است که سیر تحولی شناخت ایرانی‌ها از چین را می‌توان به چهار مقطع مختلف تقسیم کرد؛ شناخت حماسی–اسطوره‌ای (قرون اول تا هفتم ق)؛ شناخت تعاملی–ارتباطی (قرون هفتم تا یازدهم ق)؛ شناخت مطالعاتی (نیمه دوم قرن دوازدهم و نیمه اول قرن سیزدهم ق)؛ شناخت دانشی (قرن چهاردهم ش).

واژه‌های کلیدی: ایران، چین، ختای، چین‌شناسی، تاریخ‌نگاری، سفرنامه

استناد: مزینانی، سید علی؛ (۱۴۰۳). چهار مقطع چین شناسی در تاریخ ایران دوره اسلامی؛ از ورود اسلام تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۷- (۲۸۲-۲۵۳).

DOI:10.22059/jhss.2024.376209.473707

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY

۱. مقدّمه

تا به امروز بازنمایی چین در ادبیات ایران، خصوصاً در متون عرفانی، مورد توجه پژوهشگران فراوانی قرار گرفته است؛ اما بازنمایی چینی‌ها در منابع تاریخ‌نگارانه ایران و شناخت ایرانی‌ها از سرزمین و تاریخ چین که به اندازه حوزه ادبیات غنی است، چندان در مرکز توجه قرار نداشته است. نوشته‌های هنری یول (۱۹۱۳)، علی مظاهری (۱۳۷۲)، حسین قرچانلو (۱۳۹۲)، محمدباقر وثوقی (۱۳۹۶) عمدتاً به تماس‌های این دو سرزمین و ارتباطات دریایی میان آنها متمرکز بوده، نه تصویر ایرانی‌ها از چین در یک تعامل چند هزارساله. پژوهش حاضر قصد دارد تحول این شناخت را در امتداد دوره‌های تاریخی مختلف ترسیم نماید.

به منظور تحقق هدف خود این مقاله «تاریخ‌گرایی روش‌شناختی» را به عنوان رهیافت روشی به کار خواهد بست و به این طریق شناخت ایرانی‌ها از چین را یک «امر متفرد» در نظر خواهد گرفت که از فرایند «تحولی» منحصربه‌فرد خود برخوردار است. روش مورد نظر، مورخ را قادر می‌سازد سیر تحولی این موضوع را بر اساس منطق درونی آن «دوران بندی» نموده و گرایش‌ها و تجربیات و انتظارات مورخان و نویسندگان مورد استناد در این بررسی را «مفهوم‌پردازی» نماید (Rickert, 1985; Meinecke, 1972; Troeltsch, 1912;).

حاصل این تلاش برای دوران بندی و مفهوم‌پردازی بر اساس تاریخ‌گرایی روش‌شناختی گویای آن است که ایرانی‌ها از قرن اول تا هفتم هجری قمری بیشتر فهمی «حماسی–اسطوره‌ای» از چین داشتند، شناختی که مملو از شگفتی‌ها و داستان‌گونگی‌ها است. از قرن هفت تا قرن یازدهم ایرانی‌ها به درکی «تعاملی–ارتباطی» از چین می‌رسند، البته زمینه‌های این شناخت از قرن چهارم آغاز شده بود اما تبدیل‌شدن آن به جریان مسلط تا قرن هفتم به طول انجامید. در شکل‌گیری این شناخت نمایندگانی از چین نقش‌آفرینی می‌کنند و ما شاهد ظهور جغرافیا و عدد در گزارش‌های ایرانی از چین هستیم. از نیمه دوم قرن دوازده تا نیمه اول قرن سیزدهم ایران و چین هر دو در نظام جهانی برپا شده توسط تمدن صنعتی غرب گیر افتاده‌اند و به این ترتیب ایرانی‌ها، این بار، از طریق مطالعه گزارش‌های غربیان به «شناخت مطالعاتی» از چین دست می‌یابند. در نهایت در قرن چهاردهم شمسی هنگامی که هر دو کشور از استعمار سیاسی رهایی یافته‌اند شناخت چین به فضای دانشگاهی ایران راه پیدا می‌کند و «شناخت علمی» از چین آغاز می‌شود.

۲. شناخت حماسی–اسطوره ای (قرون اول تا هفتم هجری)

شناخت ایرانی‌ها از چین در حدفاصل قرن اول تا قرن هفتم ه.ق. نمایشگر ترکیب عجیبی است. از یک سو حماسه‌های ایرانی و عرب و داستان‌های اسرائیلیات در رابطه با شناخت چین حضور سنگینی دارند اما از سوی مقابل نشانه‌های وجود یک بدنه اطلاعاتی– تجربی منسجم در مورد چین نیز غیر قابل انکار هستند.

آنچه به شناخت حماسه‌ای–اسطوره‌ای از چین دامن می‌زد را می‌توان چنین در نظر گرفت. از نظر سیر تعاملی ارتباطات ایران و چین در زمان ساسانیان بی‌تردید گسترده بوده است، این روابط با توجه به رقابت اعراب مسلمان و چین بر سر آسیای مرکزی کاستی می‌گیرد. در این دوران از کاستی گرفتن روابط که تا زمان روی کار آمدن مغول در ایران به قوت خود باقی می‌ماند، به واسطه مرجعیت یافتن حماسه‌های ایران و عرب و اخبار اسرائیلیات و همچنین نیاز به «شگفتی‌سازی» در تاریخ‌نگاری عمدتاً ادبی آن دوران یک شناخت حماسه‌ای–اسطوره‌ای از چین به تصویر غالب تبدیل می‌شود؛ اما با همه این احوال برای افراد جستجوگر بدنه اطلاعاتی–تجربی منسجمی در مورد چین در دسترس بود.

ساسانیان عادت داشتند که از مسیر آسیای مرکزی با چین تجارت گسترده‌ای داشته باشند. در قرن ۵ م. با سلطه هیاطله و ترکان بر این مسیر ساسانیان رو به استفاده از مسیری جایگزین یعنی راه دریایی سیلان و هند به چین آوردند (تشکری، ۲۵۳۶: ۳۶). این ارتباط به آن حد بود که آداب و رسوم ایرانی حتی در جامعه اساساً خودبرتربین چین جا باز کنند چنان‌که در شهرهای لو–یانگ و چانگ–آن «میکده‌های ایرانی» و شراب انگور آنها که به دست دختران ایرانی به مشتریان عرضه می‌شد شهرت و محبوبیت عظیمی داشتند (همان: ۱۲۱). حتی در شهر چانگ‌آن جواهر فروشان ایرانی در محل کسب خود که از سوی چینی‌ها «مغازه‌های بربرها» خوانده می‌شد انحصار بازار جواهر و سنگ‌های قیمتی چانگ–آن را به دست داشتند (همان: ۱۱۶). وقتی هم که سلسله ساسانی سقوط کرد، یزدگرد، فیروز پسر یزدگرد و نارسس پسر فیروز هر یک جداگانه به پادشاه چین برای کسب کمک متوسل شدند (همان: ۹۲).

در سال ۶۶۱ م. از طرف امپراتور وقت چین، ژنرال وانگ مینگ–یوان برای سلطه بر منطقه وسیعی از غرب ختن تا خراسان که شامل ۱۶ استان، ۷۲ شهرستان و ۱۱۰ بخش بر اساس تقسیمات کشوری چینی‌ها بود انتخاب شد (همان: ۸۸). این به معنی وجود ارتباط مستقیم ولو خصمانه بین اعراب و چینی‌ها بود. مورخین مسلمان (نه الزاماً عرب) برای چین جایگاه رفیعی قائل بودند. بر اساس روایات آنها وقتی فیروز برای درخواست کمک سفیری به نزد امپراتور چین فرستاده بود. امپراتور از سفیر در مورد جنگاوری، فرمان‌برداری، درستکاری و پوشش اعراب پرسش کرده و وقتی که کیفیت آنها را در این زمینه‌ها فهمیده بود به سفیر اعلام کرد به پادشاهش بگوید غلبه بر این مردمان غیر ممکن است و تا آنها او را نجنبانده‌اند، او هم آنها را نجنباند (مسکویه، ۱/۱۳۶۹: ۳۷۱–۳۷۲). قتیبه بن مسلم باهلی وقتی سفیری را به دربار چین برای ابلاغ پیام اسلام اعزام می‌کند، حاکم چینی یک سینی از خاک کشورش به علاوه چند تن از نجبای چینی و مقداری باج را برای فاتح مسلمان آسیای مرکزی می‌فرستد تا قتیبه باج را دریافت کند، بر خاک چین پا بگذارد و بر نجبای چینی مهر بندگی بگذارد (طبری، ۹/۱۳۷۵: ۳۸۹۱–۳۸۸۸). مضاف بر اینها وقتی منصور دومین خلیفه عباسی به دنبال یافتن پایتخت جدیدی برای سلسله

جدید عباسی بود یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد منطقه بغداد که مدام بدو یادآوری می‌شد این بود که از بغداد دیگر «میان ما و چین مانعی نیست» و اتصال به تجارت دریایی و کالاهای سرزمین دوری مثل چین برقرار است (بلعمی،۴/۱۳۷۸: ۱۱۳۱-۱۱۳۰؛ طبری، ۱۱/۱۳۷۵: ۴۸۶۷-۴۸۶۹؛ دینوری،۱۳۸۳ : ۱۴۹-۱۴۸). بدون تردید فیروز، سفیری به نزد چینی‌ها فرستاده، قتیبه هم همین کار را کرده و کشتی‌های دارای مال‌التجاره چینی رود فرات را تا بغداد بالا می‌آمده‌اند، اما روایت هر سه رویداد به نحوی ارائه شده که با تأکید بر عظمت چینی‌ها، رویداد هم اهمیت دو چندان یابد و «شگفتی‌سازی» مورد نیاز تاریخ‌نگاری سنتی تأمین شود. این کشش به سمت شناخت حماسه‌ای-اسطوره ای از چین در منابع ایرانی اسلامی در حالی است که در همان زمان لشکرکشی‌های قتیبه بن مسلم باهلی هم چه در مسیرهای زمینی و چه دریایی روابط بسیار مفصل و پرسودی با چینی‌ها برقرار بوده و ثروت افسانه‌ای تجار شهر بیکند اساساً از همین مسیر به دست آمده بود (نرشخی،۱۳۶۳: ۲۶ - ۶۲).

با وجود این ارتباطات با چین در دوران ساسانی و قرن اول هجری در مورد خاستگاه مردم چین و تاریخ ایشان شاهد سلطه روایت‌های ایرانشهری و اسرائیلیات و حماسه‌های عربی هستیم. برخی سرزمین چین را در کنار ترک و خزر سهم تورج می‌دانستند آن هنگام که فریدون زمین را میان سه پسر خود تورج و ایرج و سلم تقسیم کرد (طبری، ۱/۱۳۷۵: ۱۵۵)؛ اما روایت غالب‌تر تبار مردم چین را به یافث فرزند نوح (ع) برمی‌گرداند. بر این اساس سرزمین‌های آن سوی رود جیحون به یافث سپرده شد و این سرزمین‌ها بعدها از پشت هفت پسر یافث یعنی چین، ترک، خزر، روس، منبل، میسک (پدر یاجوج و ماجوج)، کماری (پدر بلغاریان و برطاسیان) مملو از جمعیت شدند. چین بن یافث سخت خردمند توصیف‌شده کسی که ابریشم، پارچه طرح‌دار و اغلب دیگر صنایع چینی‌ها بدو منسوب است. ماچین نیز پسر همین چین بن یافث بود که به منظور فراخ شدن زمین بر اتباع پدر جمعیتی را با خود برداشت به آن سوی چین برد و سرزمین ماچین (چین جنوبی) را شکل داد. حتی فرزندان یافث را اولین گروه مهاجران از بابل پس از اسطوره‌ی توراتی رویداد تکثر زبان‌ها دانسته‌اند (نویسنده ناشناس، ۱۳۱۷: ۹۸-۹۹؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۲۶-۲۷).

در مورد تاریخ چین هم دو روایت محبوب و مسلط در میان بودند یکی روایت لشکرکشی پادشاهان یمن و دیگری روایت لشکرکشی اسکندر، هر دو آمیخته به حماسه‌ها. روایت اول مربوط به لشکرکشی حکام یمن به چین است. بر این اساس شماری از حکام یمن بخت خود را برای غلبه به چین آزموده‌اند. اولین ایشان پسران تبع پادشاه یمن بودند به نام‌های شمر و حسّان. تبع میان پسران خود برای تصرف چین رقابت انداخت و اعلام کرد که هرکس زودتر چین را به تصرف درآورد آن سرزمین از آن او باشد. پس حسان با ۳۲۰ هزار نفر از راه دریا به چین رفت و آنجا را متصرف شد. از آن سو شمر از راه زمین به سمت چین رفت و در سمرقند به جهت تلاش برای تصرف شهر بسیار معطل شد. بر اساس تصور اعراب در قرون نخستین اسلامی سمرقند

شهر چینی‌ها بود که صنعت کاغذ آنجا نیز میراثی از دوران حکومت چینی‌ها به شمار می‌آمد (بلعمی، ۱/۱۳۷۸: ۶۸۵-۶۸۲). شمر نهایتاً راه خود را در بیابان‌های منتهی به چین گم کرده و با لشکریانش هلاک می‌شود (دینوری، ۱۳۸۳: ۴۸-۴۹). بعد نوبت دیگر پادشاه یمن شد که به چین لشکرکشی کند. نام او را تبان اسعد یا تبع اقرن ذکر کرده‌اند. وی اخبار چین را از سفیر هند دریافت کرد و سوگند خورد به چنین سرزمین ثروتمند و پر رونقی هجوم برده و آنجا را به تصرف خود درآورد. بر اساس حماسه‌ها او از حمیر لشکرکشی خود را آغاز کرده و به «کائک» و «سیه کلاهان» رسیده و ظاهراً در این کار موفق بوده چراکه منابع از به‌جا گذاردن ۱۲ یا ۳۰ هزار حمیری از سوی وی در تبت صحبت می‌کنند و معتقدند شباهت رنگ و چهره و خلق‌وخوی تبتی‌ها با اعراب ناشی از اسکان همین حمیری‌ها در آن مناطق است (مسکویه، ۱/۱۳۶۹: ۸۶؛ طبری، ۲/۱۳۷۵: ۴۸۳-۴۸۲). حکایت هجوم اسکندر هم تقریباً به همین اندازه خیال‌آمیز است. او پس از تصرف سرزمین‌های صقلاب و خزر و ترکان به چین می‌رسید و یکی از یارانش به نام فیناوس را بر تخت می‌نشاند به نام اسکندر و خود را سفیر اسکندر جا زده به دربار پادشاه چین می‌رود. در این ملاقات اسکندر متوجه نیات جنگ ستیزانه پادشاه چین شده و از ادامه پیشروی در سرزمین او صرف‌نظر می‌کند (دینوری، ۱۳۸۳: ۶۲-۶۱). جالب این است که در دل همین شناخت اسطوره‌ای-حماسی واقعیت‌هایی مثل دو راه دسترسی به سرزمین چین یعنی راه دریایی از خلیج‌فارس و راه زمینی از سغد در کنار دست نشاندهٔ چین بودن حکومت‌های آسیای مرکزی در قرن اول هجری کاملاً مشهود هستند.

شاید بتوان گفت از جایی در قرن چهارم هجری در کنار شناخت حماسی-اسطوره‌ای، شناخت ارتباطی- تعاملی از چین نیز به تدریج پا به عرصه می‌گذاشت. این شناخت تعاملی-ارتباطی در حال ظهور از هر دو مسیر زمینی و دریایی چین به دست علمای ایرانی می‌رسید. شاهد این هستیم که در کتاب «صیدنه» ابوریحان بیرونی اطلاعات داروها و ادویه چینی مثل چای مورد اشاره قرار می‌گیرد یا اشاره شده پزشکی چینی در ری به خانه زکریای رازی رفت و آمد داشته است (ختایی، ۱۳۵۷: نُه). «زین‌الاخبار» از عبدالحی بن محمود گردیزی مسیر زمینی چین را به منزل به منزل برای ما ترسیم می‌کند؛ از جینابکث تا رود راغو (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷۲). از سوی دیگر در کتاب «المسالک و الممالک» ابن‌خردادبه اطلاعات دقیق‌تری در مورد جغرافیای چین ظاهر می‌شود. بندرها سرزمین چین شامل صنف تا لوقین، لوقین تا خانفو، خانفو تا خانجو، خانجوتا قانطو یک به یک با محصولات و مال‌التجاره هر کدام برشمرده می‌شوند. از وجود ۳۰۰ شهرآباد در آن سرزمین صحبت می‌شود که ۹۰ مورد آنها عظیم هستند. اطلاعاتی از جزر و مد در چین و سرزمین «واقواق» در آن سوی چین ارائه می‌شود که مرجع همگی این‌ها شخصیت ناشناخته «آشتیاموی بحری» معرفی می‌گردد (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۲).

گردیزی اولین نمونهٔ گذار از یک شناخت حماسی–اسطوره ای از چین به سمت یک شناخت تعاملی– ارتباطی است. او به روایاتی چون وجود خرمن‌کوبی که به طلسم حرکت می‌کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷۸) و یا زندانی کردن شمن‌ها و تهدید آنها به مرگ در سال‌های کم بارش برای افزایش نزولات جوی (همان: ۵۷۵) علاقه دارد اما در کنار آن اطلاعات مفیدی کم سابقه‌ای در مورد چینی‌ها ارائه می‌دهد. در مورد مردم چین می‌نویسد «همه مردم آنجا پخچ بینی باشند و جامه ایشان از زنان و مردان دیبا و حریر باشد؛ و جامه درویشان و بندگان حریر باشد و همه آستین فراخ دارند و دامن‌های دراز دارند چنانکه بر زمین بکشند از درازی.» در مورد رسوم اجتماعی آن آنها نوشته که ایشان همه کوی‌های خود را هر روز سه بار «آب زنند و بروبند» (همان: ۵۷۳). برتری چینی‌ها در فنون و پیشه برای اولین بار در گزارش گردیزی به چشم می‌خورد و بعد از آن هم در همه دیگر گزارش‌های مربوط به چین به یک اصل ثابت تبدیل می‌شود. چینی‌ها آسیابی دارند که به جای سنگ رویی، سنگ زیرین آن متحرک است. آن‌ها دستگاهی هم دارند به نام «بادآسیاب» که غلات را وقتی درون آن می‌ریزند غله به کناری می‌رود و ضایعات هم به کناری (همان: ۵۷۸).

اما اولین اثر جامع چین شناسی در ایران از سوی همان قشری تدوین شد که انتظار چنین دانشی از آنها می‌رفت. سلیمان سیرافی چنان‌که از نام او برمی‌آید از نسل همان تجار کارکشته جنوب ایران است که از دوره ساسانی در مسیر اقیانوسی سرزمین چین و جنوب چین آمد و شد داشتند. اثر سلیمان سیرافی یعنی «سلسله التواریخ یا اخبار الصین و الهند» یک دانشنامه به تمام معنای کلمه در مورد چین است. او احتمالاً با آگاهی کامل از مرجعیت کتابش برای مخاطبان اطلاعاتش به صورت مقوله‌ها و زیر مقوله‌های بسیار منظم سازمان داده و از پوشاک (سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۲)، خوراک (همان: ۶۲)، میوه (سیرافی: ۶۳–۶۲)، اجابت مزاج (همان: ۶۳)، تشریفات مراسم عزاداری (همان:۷۰)، روسپی‌گری (همان: ۹۴)، مالیات سرانه (همان: ۷۶–۷۵)، درمان عمومی رایگان (همان: ۷۵)، آموزش و پروش عمومی رایگان (همان: ۷۵) و مکاتبه با پادشاه در چین صحبت می‌کند (همان: ۷۱). برای مثال اشاره دارد در چین مردم بعد از اجابت مزاج خود را با آب نمی‌شویند «بلکه آلودگی را با کاغذهای چینی پاک می‌کنند» (همان: ۶۳) یا اینکه از اشخاص ذکور در حد فاصل ۱۸ تا ۸۰ سالگی مالیات سرانه می‌گیرند اما بعد از آن مقرری برای فرد قرار می‌دهند با این استدلال که «جوان بود، از او گرفته‌ایم و اکنون که پیر است بدو بازگردانیم» (همان: ۷۶–۷۵). اثری مشابه اثر سلیمان سیرافی تا ۶ قرن بعدتر و تدوین «ختای‌نامه» توسط سید علی‌اکبر ختایی به هیچ وجه تکرار نمی‌شود.

آخرین اثر چین شناسانهٔ متعلق به دوران اسطوره‌ای–حماسی که نشانگر گسترش روزافزون شناخت تعاملی–ارتباطی از سرزمین چین در میان ایرانی‌ها نیز هست و داده‌های آن از خلال هر دو مسیر زمینی و دریایی سرزمین چین تأمین شده‌اند کتاب «طبایع الحیوان» اثر شرف الزمان

طاهر مروزی است. این اثر اساساً نوشتاری در دامپزشکی از قرن ششم ه.ق. است که در آغاز خود فصل‌هایی مجزا در باب مردم ترک، مردم هند و مردم چین دارد. او در اثر خود به وضوح اشاره دارد که هم از داده‌های منابع جغرافیایی تاریخی موجود در زمان خودش مانند «المسالک» بهره برده و هم از داده‌های تجار مسلمانی که به چین تردد دارند. مروزی چین را به درستی سرزمینی میان اقیانوس (بحر محیط)، تغزاغوز، تبت و خلیج‌فارس می‌خواند (Sharaf al-Zaman, 1942: 27). کسب اطلاع از چین از مسیر زمینی آسیای مرکزی او را قادر ساخته که مردم چین را از مردم ترک کاملاً تمایز دهد. او تأکید می‌کند که سرزمین چین متشکل از سه بخش است، چین (نیمه جنوبی)، ختای (نیمه شمالی) و اویغور (نیمه غربی). مروزی حتی برای اثبات اشراف خود اشاره دارد که ختای هم در اصل «کیتای»[1] است و توسط مردم عامی ختای خوانده می‌شود (Ibid:14). میان مذهب چینی‌ها با مذهب ختایی‌ها و اویغورها هم تمایز گذاشته می‌شود (Ibid: 17). در این بین مردمان چین به هیچ‌وجه با ترک‌ها درنمی‌آمیزند اما مردمان ختای و اویغور چرا و روابط گسترده‌ای هم با ترک‌ها دارند (Ibid: 15). این تمییز برای شناخت ایرانی‌ها از چین قدمی رو به جلو بود چون در آثار دینوری یا طبری یا نرشخی تمایز روشنی بین ترکان و مردم چین برقرار نیست. بخش دیگر اطلاعات او که از مسیر دریایی چین برای او حاصل‌شده به او اجازه می‌دهد مسیر بندرها لوکیر[2] به خانفو[3]، تردد ایرانی از سیراف و اعراب از بصره، نوع مال‌التجاره‌ای که از مسیر دریا به چین حمل می‌شود و جماعت مسلمان «طالبین علویین» را که میانجی و دلال کالا میان ایرانی‌ها و چینی‌ها بوده‌اند را جزبه‌جز معرفی کند (Ibid: 17). البته مروزی به با توجه به فناور شناخته شدن چینی‌ها در جهان اسلام اخباری چون وجود گاری‌های خود کششی در میان تجار چینی که به اراده آنها حرکت کرده و می‌ایستند را باور کرده و بازتاب داده است (Ibid: 15-16). در عین حال این کشش حماسی– اسطوره‌ای کوچک را در اثر او نباید خیلی جدی گرفت چراکه هم زمان موضع نقادانه‌اش نسبت به اخبار گذشتگان را حفظ کرده است (برای نمونه نک: Ibid: 26). «طبایع الحیوان» به عنوان اثری تولیدشده در اواخر دوران سلجوقی و اوایل دوران خوارزمشاهی آخرین اثری است که می‌توان آن را متعلق به دوران شناخت حماسی–اسطوره‌ای ایرانی‌ها از چین دانست، دورانی که با بر هم خوردن نظام جهانی از پی هجوم مغول دچار دگرگونی اساسی شد.

۳. شناخت تعاملی–ارتباطی (قرون هفتم تا یازدهم)

پیدایش و تثبیت امپراتوری جهانی مغول روابط ایران و چین را به مرحله جدیدی وارد کرد. سلطه مغول همان رویدادی است که شناخت عمدتاً حماسی–اسطوره‌ای ایرانی‌ها از چینی را به شناختی

1. Qitay
2. Luqir (Lufin, Lung-Pien)
3 .Khan-Fu (Canton)

تعاملی–ارتباطی تحول می‌بخشد. البته زمینه‌های این تحول چنان‌که دیدیم ریشه در همان دوران شناخت حماسی– اسطوره‌ای داشت. شناخت تعاملی–ارتباطی ایران از چین را می‌توان از نظر زمانی به برهه از قرن ۷ تا ۱۱ ه.ق. اطلاق کرد. اثر این سلطه جهانی مغول بر پیدایش شناخت تعاملی–ارتباطی ایرانی‌ها از چین را باید هم در گسترش بی‌سابقه رفت و آمدها میان دو سرزمین و هم در انتقال حاکمیتی برخی سنن چینی به ایران جستجو کرد. تأثیر رفت و آمدها به وضوح در آثار مورخان بزرگ وقت مورد تأکید قرار گرفته است. عطاملک جوینی صاحب «جهانگشای جوینی» بخشی از صلاحیت خود برای نگارش تاریخی در باب مغولان را ناشی از مسافرت‌های متعددش به ماوراءالنهر، ترکستان، اویغور، مغولستان، چین و ماچین می‌داند (جوینی، ۱/۱۳۸۵؛ ۷). در دوران تیموری و اوایل صفوی هم رفت و آمدهای متعدد میان ایران و چین دست مایه انباشت بیشتر شناخت تعاملی–ارتباطی شده است. سفارت ۸۲۲ ه.ق. تی ماجین و جان ماجین که به همراه سفیر تیموری، اردشیر تواجی، به ایران آمدند و در کنار سفرایی از دربارهای شاهزادگان تیموری در شیراز، اصفهان، خوارزم، شاه بدخشان، بایسنقر میرزا و سلطان شاهرخ تیموری به چین بازگشتند و خروجی آن در قالب گزارش مفصل غیاث‌الدین نقاش برجای مانده است (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۷–۱۸). باز بعدتر در دوره قراقویونلوها و اوایل صفویه رفت و آمد زمینی تجار ایرانی به چین آن قدر مبسوط بوده که تاجری به نام سید علی‌اکبر ختایی در روزگار حکومت شی هوانگ تی (۱۴۸۸–۱۵۰۵ م./ ۸۹۴–۹۱۱ ق) و پادشاه قبل از او شنگ هوا (۱۴۶۵–۱۴۸۷ م./ ۸۷۰–۸۹۳ ق) تجربه چند سفر به چین را داشته باشد و بعدها نتایج آن سفرها را در قالب «ختایی نامه» به سلطان سلیم عثمانی (۱۵۱۲–۱۵۲۰ م.) تقدیم نماید (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۵۹–۱۶۱).

در کنار این رفت و آمدها طبیعتاً انتقال حاکمیتی سنن چینی به ایران هم امر نادری نبود و به ویژه در دوره ایلخانان به کرات مشاهده شد. همکاری خواجه نصیرالدین توسی با قومیجی ملقب سینگ سینگ برای طراحی زیج بر اساس تقویم چینی (همدانی، ۱۳۸۵: ۶) و تلاش صدر جهان زنجانی در دوره گیخاتو (۶۹۰–۶۹۴ ه.ق.) برای انتشار چاوهای کاغذی به سبک چین که به کلی شکست خورد (اقبال، ۱۳۸۴: ۲۴۸–۲۵۰) از برجسته‌ترین نمونه‌ها هستند. همچنین خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی برای مطالعه روی ادویه و داروهای چینی، پزشکان آن دیار را به ایران دعوت کرد و خروجی این رایزنی علمی را در قالب «طب اهل ختا» یا «تنکسوقنامه» تنظیم نمود (ختایی، ۱۳۵۷: نه و ده). باز برای نگارش «تاریخ ختا» از کتاب «جامع التواریخ» خواجه بر دانسته‌های نوین اعظم فولاد آقا سیاستمدار چینی ساکن در دربار ایلخانی اتکا کرد (همدانی، ۱۳۸۵: ۱–۲).

مجموعه این بده بستان‌های سیاسی، تجاری و علمی به شکل‌گیری یک شناخت تعاملی–ارتباطی از چینی‌ها راه داد که مهم‌ترین مشخصه‌های آن را می‌توان «تشخیص و تمایز» و «ارائه عدد» دانست. از نظر «تشخیص و تمایز» شاهد این هستیم که دیگر جمعیت‌های آن سوی رود جیحون توده‌هایی بی‌شکل نیستند تا در مقام چینی یا ختایی معرفی گردند چنان‌که رسم طبری

یا دینوری یا حتی بلعمی بود. برای مثال وقتی از ترکان قارغلی صحبت می‌شود منابع به روشنی آنها را از قراختاییان تمایز می‌دهند و قراختاییان را هم از چینی‌ها. سپس اشاره می‌کنند چطور ترکان قارغلی دردسر مشترکی برای قراختاییان و چینی‌ها بوده‌اند و این دو برای اسکان اجباری و خلع سلاح قارغلی‌ها چطور برنامه‌ریزی کرده‌اند (تتوی و قزوینی، ۵/۱۳۸۵: ۳۰۲۳ و ۳۲۱۹– ۳۲۲۰). منابع تشخیص می‌دهند که ختا نام فارسی سرزمینی است که در چینی «خان زجوخون قوی»، در مغولی «جاوقوت»، در هندی «چین» خوانده می‌شود و در مقابل چین هم نام فارسی سرزمینی است که در چینی «نیوی»، در مغولی «نیکناس»، در هندی «مهاجین» عنوان دارد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۴۰). آنچه در فارسی به نام ماچین جا افتاده بود در واقع از کلمه هندی «مهاچین» به معنی چین بزرگ می‌آمد که چون در فارسی معنای «مهاچین» ندانسته‌اند آن را ماچین می‌خواندند و این سرزمین ده برابر ختا عظمت داشت (همدانی، ۱۳۸۵: ۱–۲). همچنین فغفور و خاقان که عنوان پادشاهان چین و ترک بودند با یکدیگر اشتباه نمی‌شد. مؤلفان ایرانی دیگر تحول لقب پادشاه چین در طول تاریخ را تشخیص می‌دادند؛ اینکه زمانی وی را «فغفور» بعدتر «طمغاج» و امروزه «خان» می‌خوانند (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱ /۱: ۵۱–۵۰). همچنین دانش عمومی در مورد منشأ ظروف چینی و کیفیت ظرف چینی اصل آن‌قدر بالا رفته بود که مؤلفان بدانند ظروف چینی وارداتی به ایران از کولم هندوستان می‌آید و «دخلی» به ظروف چینی اصل ندارند (قزوینی،۱۳۷۳: ۱۰۰). این «تشخیص و تمایز» باعث می‌شد چین دیگر به اندازه گذشته یک توده بی‌شکل در هم فشرده با اسطوره و حماسه‌ها در نگاه ایرانی‌ها نباشد.

اما در پیدایش و تثبیت شناخت تعاملی–ارتباطی «ارائه عدد» هم تحول مهمی بود. در گزارش ساختمان‌ها، بت‌خانه‌ها، کاخ پادشاه، شهرها، سرزمین‌ها و سنت‌های حاکمیتی ارائه عدد به شکل بی‌سابقه‌ای مورد توجه قرار گرفت. در صحبت از یک پاگودا در قمجو که اهل اسلام «چرخ فلک» می‌نامیدند، غیاث‌الدین نقاش به ۱۵ طبقه بودن بنا و متحرک بودن آن از طریق میله‌ای در سردابه بنا اشاره می‌کند (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰؛ ۶۳۸). در گزارش از بتخانه‌ای در همان شهر ذکر می‌شود که ۵۰۰ در ۵۰۰ گز محیط بت‌خانه است، بتی به طول ۵۰ گز در آن قرار دارد به حالت درازکش، عرض بت بر ۹ گز بالغ می‌شود و دور کله بت هم ۲۱ گز است (همان: ۶۳۸). در صحبت از کاخ جدید امپراتور اشاره می‌شود که از در بارگاه تا در حرم ۱۹۲۵ قدم است، ۲۰۰– ۳۰۰ گز طول و عرض هر غرفه است و سنگ آنجا را طوری انجام داده‌اند که مقدار مویی کج نشده و نپیچیده «گویی به قلم جدول کشیده‌اند» (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۵۱–۸۵۲). در گزارش شهر خنسای تأکید می‌شود که ۲۴ فرسنگ محیط شهر است، همه خیابان‌ها مفروشند به سفال یا سنگ، بازار ۳ فرسنگ و ۶۴ چارسو دارد، تنها در راسته زرگران آن ۳۲ هزار نفر مشغول به کارند و ۴۰ هزار نفر نگهبان و عسس حفظ نظم و امنیت شهر را به عهده دارند. همچنین از میان شهر رودخانه‌ای می‌گذرد که در ۳۶۰ موضع پل روی آن زده‌اند و در چین ۴۰۰ شهر دیگر هستند که

همه از شیراز و بغداد بزرگ‌تر و پرجمعیت‌ترند (وصاف شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۷). وقتی از مسیر دریایی به چین صحبت می‌شود هم ما این دقت نظر عددی را می‌بینیم چراکه اشاره می‌شود دیار سوالک (اندونزی) ۳۲۰ هزار پاره شهر و دیه است و دیار مالوا (یک از ولایات هندوستان) هزار هزار و هشتصد و نود و سه هزار (۱۸۹۳۰۰۰) نفر جمعیت دارد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۲۲-۳۲۱). تمرکز سیاسی هم در چین به دوران سفر سید علی‌اکبر ختایی به حدی بوده که تقویمی توسط دربار تنظیم و تکثیر می‌شده و به همه کشور ارسال می‌گردیده. به این ترتیب که تقویم الگو را روی ده برگه کاغذ می‌گذاشتند و با نوشتن روی برگه اول هر ۱۰ برگه زیرین رنگ می‌گرفتند و سپس تقویم‌های تولیدشده را به اقصی نقاط چین برای هر کسی که حتی بر ۱۰ نفر امیر و سرکرده بوده می‌فرستادند (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۳۷). این حجم از اعداد، فارغ از دقت و صحت آن، حتی در گزارش‌های منظم و عینی سلیمان سیرافی نیز دیده نمی‌شود.

البته سرزمین عجایب بودن چین و کمک گرفتن از آن برای «شگفتی‌سازی» در تاریخ‌نگاری ادبی که در دوران شناخت حماسی-اسطوره‌ای رایج بود، در دوره شناخت تعاملی-ارتباطی هم کم و بیش کارایی خود را در حاشیه حفظ کرده. در شناسایی خاستگاه مردم چین سید علی‌اکبر ختایی حتی از سنت انتساب ایشان به چین بن یافث بن نوح هم فراتر می‌رود و آنان را فرزندان قابیل می‌خواند که به شرق کوچ کردند و آن‌قدر رفتند تا به دریا رسیدند (همان: ۱۶۹)؛ این‌که چین بن یافث صورتگری، ابریشم و جامه (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۵، ج۵: ۳۵۳۷) در کنار سنت پر نشاندن بر کلاه یا کلاه‌خود (خواندمیر، ۳/۱۳۸۰: ۶) را معرفی کرده همچنان برای منابع روایتی محبوب است. ماچین پسر چین هم همچنان معرف سنگ یشم و مشک به تمدن چین شناخته می‌شود (خواندمیر، ۳/۱۳۸۰: ۶). روایت‌شده که از مردم «خراسان» کسی بر امام صادق (ع)، هفتمین امام شیعه، وارد می‌شود به زبانی که به زبان «طیور» شباهت داشت با ایشان سخن می‌گوید و امام هم جواب وی را می‌دهد و سپس در مقابل پرسش اطرافیان پاسخ می‌دهد که آن زبان، زبان چینی بوده است (خواندمیر، ۲/۱۳۸۰: ۷۷)؛ اما «شگفتی‌سازی» از روی امور منتسب به چین به همین‌جا محدود نمی‌شود. داستان وجود آسیابی آبی که سنگ زیرین آن می‌چرخد و سنگ بالای آن ثابت است و نهایتاً گندم و سبوس را جداجدا بیرون می‌دهد یا داستان برکه‌ای که چینی‌ها در دوران خشکسالی دور آن جمع شده، اسبی را در آن می‌اندازد و نمی‌گذارند بیرون آید تا باران کافی سراسر کشور را فراگیرد از جمله داستان‌های محبوب برای منابع ایرانی بوده‌اند که به دفعات در آنها تکرار شده‌اند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۹۹-۹۸). خواندمیر صاحب «حبیب السیر» برای ما روشن می‌کند که داستان برکه و اسب برآمده از کتاب «عجایب البلدان» و داستان آسیاب برآمده از «تحفه الغرائب» است، مشخصاً هر دو کتاب‌هایی برای معرفی عجایب سرزمین‌ها با هدف سرگرم ساختن مخاطبان خود (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۲۲).

برای دوران شناخت تعاملی–ارتباطی ایرانی‌ها از چین سه اثر جایگاهی کلیدی دارند و شایسته توجه جداگانه‌اند؛ «تاریخ ختای» از خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که جزئی از تاریخ عمومی او با عنوان «جامع التواریخ»، «سفرنامه چین» از غیاث‌الدین نقاش که در آثار دیگر مورخان بر جای مانده و متنی مستقل نیست و نهایتاً «ختای‌نامه» سید علی‌اکبر ختایی. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در نگارش «تاریخ ختای» یکی از مراجع صلاحیت خود را تعامل با سیاستمداران چینی چون نوین اعظم فولاد آقا می‌داند. او کاملاً آگاه است که «تاریخ ختای» اثر متفاوتی است چراکه به واسطه «بعد مسافت» نه کتب تاریخ ایشان به ایران آمده، نه حکما و دانایان ایشان به ایران آمدند و در نتیجه پادشاهان ما هم به دانستن چیزی در مورد چینی‌ها بی‌میل بوده‌اند (همدانی، ۱۳۸۵: ۵). او توضیح می‌دهد که چون چینی‌ها کافر هستند و به «قدم» عالم اعتقاد دارند پس تواریخ بسیار طولانی و حجیمی نوشته‌اند و خواجه از این میان از تواریخ فوهین خوشانگ[۱] (بخشی) عان جو و فیهو خوشانگ[۲] (فین جو) که دو نسخه خلاصه شده و معتبر از تمامی تواریخ چینی‌ها هستند بهره برده (همدانی، ۱۳۸۵: ۸). درک خواجه از تاریخ چین و مطالب حجیم و طولانی کتب تاریخی آنها اما کاملاً مبتنی بر روایت‌های ایرانشهری، اسرائیلیاتی و اسلامی در مورد پیدایش و تحول عالم است. کتاب خواجه شمارش تعداد بی‌شمار و ملال آورد پادشاهان چین از سلسله‌های مختلف است. در میان این شمار بی‌پایان امرا و پادشاهان او تنها برای آن چهره‌هایی توضیحات می‌گذارد که با پیش انگاشته‌های ایرانشهری، اسرائیلیاتی و اسلامی خودش همخوانی دارند. فوکی[۳] آن پادشاهی است که در دوران وی انسان واجد شعور شد، علم فال و رمل و شیوه زفاف و نگارش و حساب و ماهیگیری میراث اوست (همدانی، ۱۳۸۵: ۱۷)؛ احتمالاً فوکی معادلی است برای حضرت آدم (ع) در ذهن خواجه. شیاوون[۴] پادشاهی است که در دوران او ۱۲ سال متداوم باران آمد و همه زمین مستغرق شد مگر آنها که در کشتی و در نوک کوه‌های بلند بودند (همدانی، ۱۳۸۵: ۲۷)؛ شیاوون هم تداعی‌کننده داستان حضرت نوح (ع) است. عصر شینگ تانگ[۵] ترکیبی از سرگذشت حضرت یونس (ع) و حضرت ابراهیم (ع) را تداعی تداعی می‌کرده است (همدانی، ۱۳۸۵: ۲۹)؛ پادشاه زائوفو[۶] چیزی شبیه جام جهان‌نما داشته است (همدانی، ۱۳۸۵: ۳۵)؛ پادشاه فودی[۷] منجمی دارد که داستان حضرت خضر را تداعی می‌کند

1 .Fo Hien Ho-Shang
2 .Fei Ho Chang
3. Fuxi
4. Xiayuwnag
5.Chengtang
6.Zaofu
7.Wudi

(همدانی، ۱۳۸۵: ۴۲). آنچه آمد تقریباً شامل تمام مواردی است که خواجه رشیدالدین در آنها توضیحی بیش از صرف اشاره به نام پادشاه به مخاطب خود ارائه می‌دهد.

در دو منبع بعدی که مورد اشاره قرار خواهیم داد، یعنی «سفرنامه غیاث‌الدین نقاش» و «ختای‌نامه» سید علی‌اکبر ختایی، با بینشی کاملاً نوین و ارتقای شناخت تعاملی–ارتباطی به سطحی جدید مواجه هستیم. نویسندگان این دو اثر به واسطه سفر و بازدید از چین به بینشی فراتر از اخبار و شفاهیات در مورد چین دست یافته‌اند به این معنی که آنها متوجه روح جاری در سرزمین و مردم چین شده‌اند و آن را بارها در نوشته‌های خود مورد اشاره قرار می‌دهند. بهترین عنوان برای آنچه نویسندگان ما در پی توصیف آن هستند «روح نظم» است. هم غیاث‌الدین نقاش و هم سید علی‌اکبر خطایی که به فاصله تقریباً ۸۰ سال از یکدیگر از سرزمین چین بازدید داشته‌اند در تشریفات میزبانی، در رویه‌های اداری–اجرایی، در ساخت‌وسازها، در پیشه‌ها و در زندگی روزمره مردم همه جا این «روح نظم» را می‌بینند و مورد تأکید قرار می‌دهند.

غیاث‌الدین نقاش عضوی از همان سفارت سال ۸۲۲ ه.ق. به چین بود که بالاتر به مختصات آن اشاره شد. او از طرف شاهزاده بایسنقر میرزا حاکم سمرقند در زمان شاهرخ تیموری مأمور شد تمام آنچه را در این سفر مشاهده می‌کند بی کم‌وکاست نقل کند. آنچه غیاث‌الدین نقاش در قالب سفرنامه خود تنظیم کرده در «زبده التواریخ» حافظ ابرو و «حبیب السیر» خواندمیر به‌جا مانده و حاکی از آن است که سفیر بایسنقر دستور سرور خود را موبه‌مو اجرا کرده است. غیاث‌الدین به تشریفات میزبانی توجه داشته است. او اشاره می‌کند که یکی از اولین منازل ورود آنها به چین، لشکریان چین به صورت مربع صف بستند آن‌قدر منظم «چنان‌که به پرگار و سطاره مربع کنند» (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰؛ ۸۲۴) و بعد خیمه‌ای برآورده شد که یک جریب زمین را پوشش می‌داد و زیر آن «مطلقاً آفتاب نمی‌دید» (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۳۶). در یک مهمانی هم که در یکی از همین اولین منازل برای هیئت آنها تشکیل داده شد، بازیگران صورت‌های پرندگان و حیوانات را از مقوا بر سر خود گذاشته بودند و به قدری مرتب این کار را انجام داده بودند که از سر و گردن آنها هیچ چیز معلوم نمی‌شد (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۳۶). اشاره‌های غیاث‌الدین نقاش به روندهای اداری–حاکمیتی هم نشان شیفتگی او نسبت به «روح نظم» دارد. در سکجو نام و مشخصات هیئت ایشان به طور کامل ثبت می‌شده و به هیئت هشدار می‌دادند که کسی در پی مخفی کردن چیزی یا دروغ گفتن نباشد چون در صورت انجام چنین کاری اعتبار خود را نزد پادشاهی چین به کلی از دست خواهند داد (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۳۶). در نظام قضایی چین به نوشته او «در باب گناهکاران احتیاط بسیار کنند» چنان‌که گناه فرد باید در ۱۲ دیوان به اثبات می‌رسید و شاکیان او باید در عین ۱۲ دیوان علیه او اقامه دعوا می‌کردند، اگر حتی یک دیوان فرد را گناهکار نمی‌شناخت هنوز برای وی امید به رهایی وجود داشت (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۴۹). در نقطه مقابل وقتی زمان اجرای حکم فرامی‌رسید همه مجرمان را در تاریخ مشخصی اعدام می‌کردند و

برای اعدام ایشان اگر به‌طور مثال ۱۰۰ مجرم بودند دقیقاً ۱۰۰ جلاد تعیین می‌شد تا پس از اجرای شکنجه‌های مرسوم حکم اعدام اجرایی شود، علت این امر را چینی‌ها این طور توضیح داده بودند که در حکم صادره از سوی پادشاه لحظه‌ای تأخیر نشود (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۴۸). در عین حال نظام خبررسانی و اطلاعاتی چینی‌ها هم برای غیاث‌الدین واجد نظم چشمگیری بود. برج‌هایی به نام «قرغو» از سر مرزهای چین تا پایتخت برپا بودند که در حقیقت نقش برج آتش را داشتند و تحولات مرز را در طول روز به علائم دود و در شب به علائم آتش ظرف یک روز به پایتخت اطلاع می‌دادند در حالی که از مرزها تا پایتخت سه ماه راه بود. باز در فاصله هر ده مره (هر مره برابر با یک فرسخ شرعی) مراکز «کی دقو» یا چاپارخانه‌های دولت چین واقع بودند که وظیفه تأمین نیازمندی‌های پیک‌ها و هیئت‌های دولتی رونده و آینده بر عهده ایشان بود (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۳۷). شهرسازی و ابنیه چینی‌ها از دیگر مراکز توجه سفیر بایسنقر میرزا بوده. شهر سکجو چنان ماهرانه ساخته شد بود که گویی به «پرگار و سطاره» مرتب کرده بودند، میانه بازار آن ۵۰ گز عرض داشت و خیابان‌ها آن‌چنان آب و جاروب بودند که روغن ریخته را می‌شد با خیال راحت جمع کرد. شهر چهار دروازه بر چهار دیوار داشت که هر یک طوری در موازات هم قرار داشتند که از این دروازه می‌شد دروازه آن سوی شهر را دید و مخاطب در نگاه اول می‌پنداشت که بین آنها مسافتی نیست در حالی که در واقع بسیار از هم دور بودند (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۲۸). در پاگوداهای چینی یا به قول اهل اسلام «چرخ فلک» کل بنا را می‌شد از طریق میله‌ای در سرداب بنا به گردش درآورد. این سازه‌ها به‌قدری چشمگیر بودند که از نظر غیاث‌الدین «درودگران و آهنگران و نقاشان عالم می‌باید» در آنجا «تعلیم صنعت کنند» (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۳۳). این «روح نظم» طبیعتاً در کاخ پادشاه چین به نهایت خود می‌رسید، سنگ فرش اجرا شده در آنجا به مقدار مویی کج نشده و نپیچیده بود چنان‌که «گویی به قلم جدول کشیده‌اند» و همه جا پر از نقش اژدها و سیمرغ و منقر و منبت و یشم تراشی بود به نحوی که انسان حیران می‌شد (حافظ ابرو، ۴/۱۳۸۰: ۸۵۱–۸۵۲). نظم جاری در محضر پادشاه چین هم که قابل توصیف نبود، هر روز صبح ۳۰۰ هزار نفر از مردم صحن کاخ پادشاهی به تخت نشستن او را مشاهده می‌کردند و نیزه‌داران و نگهبانان آن‌چنان منظم صف بسته بودند که «گوئیا نفس نمی‌زدند» (خواندمیر، ۴/۱۳۸۰: ۶۴۰).

سفرای چین که در سال ۸۲۲ ه.ق. به هرات رسیدند حامل نامه‌ای از امپراتور وقت چین بودند که در آن دای منک با لحنی از بالا به پایین تیموریان را خطاب قرار داده بود (نوایی، ۲۵۳۶: ۱۳۵–۱۳۱). چرایی این لحن از خلال سفرنامه سید علی‌اکبر ختایی و توضیحات او بیشتر روشن می‌شود. «ختای‌نامه» سید علی‌اکبر ختایی که جایی در دهه ۹۱۰ ه.ق. به سلطان سلیم عثمانی تقدیم شده از نظر سازمان‌دهی مقولات و زیر مقولات یادآور سراسر بینی و جامعیت «سلسله التواریخ یا اخبار الصین و الهند» است. ختایی در مورد راه‌ها، دین‌ها، شهرها و حصارها، لشکرها،

خزانه‌ها، تشریفات سلطنت، زندان‌ها، اعیاد، تقسیمات کشوری، روسپی‌خانه‌ها، طبابت، قانون‌گذاری، مدرسه‌ها، جمعیت مسلمانان، کشاورزی و قحطی، ارز رایج، قانون‌دانی و آداب‌دانی و نهایتاً بت‌خانه‌ها فرازهایی مستقلی ارائه داده؛ مشخصاً فهرستی آن‌چنان جامع که به زحمت بتوان مدعی شد چیزی در آن از قلم افتاده. کار او در توصیف جزییات به پرمایگی غیاث‌الدین نقاش نیست و این به آن خاطر است که او اساساً هدف خود را تأکید بر روحی که پشت تمام سازوکارها و هنجارهای حاکم بر سرزمین چین قرار دارد و همان «روح نظم» است، می‌دانسته. او روشن می‌کند «خود اعتقاد خاقان چین و خلق او بر آن است که تمام روی زمین در حکم اوست و خلق چین را اعتقاد بر آن است که سوای ممالک ایشان شهر در عالم نباشد و در خطای نام این ممالک ندانند. از برای آنکه خطایی را رسم نیست از خطای برآید و ممالک عالم را ببیند و بداند در ما سوای ایشان شهر بودن را» (ختایی، ۱۳۵۷: ۴۷). در جایی دیگر از متن خود ختایی تصریح می‌کند که از پی چنین روحیه‌ای است که چینی‌ها «مردمان ما را صحرایی و روستایی اعتقاد کنند، از مردم ما ادب و حرمت و عزت و قانون طمع نکنند و ماسوای ممالک خود شهر در عالم ندانند» (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۰۲). به نظر، خود ختایی هم تا حدی دچار «شرق زدگی» شده و در داشتن چنین روحیه‌ای کاملاً چینی‌ها را بر حق می‌داند. چین سرزمینی است که در آن دربانان و چاوشان همه از برای نمایش هستند و الا همه خلق چین به غایت ادیب می‌باشند (ختایی، ۱۳۵۷: ۸۴) اصلاً «تعظیم آداب خطاییان به مرتبه‌ای است که گویا ادب و عزت و حرمت را از همه عالم جمع ساخته‌اند و به زن و مرد ختای داده‌اند» (ختایی، ۱۳۵۷:۱۲۵). چینی‌ها حتی در امر حجاب و عفاف نیز چنان مبادی آداب هستند که ختایی تأسف می‌خورد «دریغا که آن رسم در شهرهای اسلامی بایستی» (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۳۲-۱۳۳).

از نظر ختایی بازخورد این «روح نظم» حاکم بر چینی‌ها را در همه ابعاد زندگی آنها می‌توان دید. روز و شب در نزد چینی‌ها «مقسوم» به بخش‌های مختلف است و حتی پادشاه اگر این برنامه را رعایت نکند و مثلاً بیش از حد بخوابد او را بیدار می‌کنند تا کاغذ مهر کند و امور مملکتی معطل نماند (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۴۲). ۱۰۰ روز راه از مرز چین تا پایتخت ایشان را اگر کسی طی می‌کرد جز سرسبزی و زراعت نمی‌دید و حتی جاهایی که کوه و سنگلاخ بود را آن مردم خاک ریخته و مناسب زراعت ساخته بودند. به دستور پادشاه هم تمام دو طرف جاده اصلی تا پایتخت درختکاری شده بود تا همه جا سایه در دسترس باشد (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۵۱). شهرسازی چین به این نحو بود که ارتش در مکان مقرر از روی نقشه پیشینی شهری کامل با محله‌های مختلف و اجزای لازم برای هر محله را بنیان می‌کرد و بعد دولت منازل و مغازه‌ها را به قیمت ارزان به مردم می‌فروخت و اگر توان خرید نداشتند به آنها اجاره می‌داد (همان: ۵۲). برای کاستن از خطر آتش‌سوزی در شهرها سه راه کار اندیشیده بودند اول اینکه همیشه نگهبانانی به این منظور پاس می‌دادند، دوم اینکه هر خانه ملزم بود حجم مشخصی از آب را همیشه برای خاموش کردن

آتش‌های عمومی ذخیره داشته باشد، سوم اینکه محله‌ها و خیابان‌ها را طوری ساخته بودند که آتش یک محله به محله دیگر یا آتش یک طرف خیابان به طرف دیگر سرایت نکند (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۵۲). در نظام قضایی محکوم به قتل را تا سه سال زنده نگه می‌داشتند و هر سال از او اعتراف به جرم مکتوب می‌گرفتند. بعد از اجرای حکم اعدام، سر وی را تا ۳۰ سال در صندوقچه‌هایی با مشخصات فرد و پرونده دادرسی او نگه می‌داشتند تا اگر کسی مدعی خون او شد، مدارک را به وی عرضه کنند (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۰۹). دولت مرکزی به صورت مستمر و منظم گزارش باران و برف را از سراسر کشور دریافت می‌کرد تا از وضعیت احتمالی کشاورزی و محصول با خبر باشد (ختایی، ۱۳۵۷:۱۲۷). با در همین دولت مرکزی هر ساله تقویمی سراسری تنظیم و تکثیر می‌شد و به سراسر چین به همه کارداران حکومتی حتی کسانی که بر ده نفر سرکرده بودند نیز ارسال می‌گردید (ختایی، ۱۳۵۷: ۱۳۷).

در پایان می‌توان دید که ختایی حتی از «روح نظم» که قبل‌تر از او در سفرنامه غیاث‌الدین نقاش هم به آن اذعان شده بود، در توصیف چینی‌ها فراتر می‌رود و به چیزی می‌رسد که شاید بتوان آن را «روح قانون» نامید. او حسرت خود را از انتظام و قانونمندی امور در سرزمین ختای در جای جای کتاب به تکرار مورد تأکید قرار می‌دهد. نویسنده که یک ایرانی سنی مذهب گریخته از آشوب‌ها و بی‌رسمی‌های قزلباشان صفوی است می‌نویسد چهار هزار سال است که سرزمین چینی‌ها آفت، طاعون و خرابی از سپاه ندیده و آن را ناشی از این می‌داند که «قانون و قواعد را ایشان به غایت مضبوط گرفته‌اند» (ختایی، ۱۳۵۷: ۹۴). البته واضح است که در همان دو قرن منتهی به سفر نویسنده، چین دستخوش حمله مغول شده بود و در همان سال‌های حضور نویسنده ظاهراً دست به گریبان یک قحطی بزرگ بوده است (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۵۹-۱۶۱)، اما نویسنده با در ذهن داشتن وضعیت سرزمین مادری خود و مقایسه آن با چین این اسطوره را می‌پذیرد. او «روح نظم» و «روح قانون» جاری در سرزمین چینی‌ها را برای سرزمین اسلامی خود با حسرت آرزو می‌نماید و «اهل اسلام» و «مملکت‌های اسلامی» را به آن دعوت می‌نماید، چنان‌که نوشته «و در هیچ حال خطاییان بیکار نباشند و شب و روز از پادشاه و گدا را متعین است به مقسوم و از ضابطه و ربط در روی زمین هیچ کس نشان ندهد در ماسوای خطای. بلاتشبیه اگر اهل اسلام شریعت را همچنان که حق اوست بگیرند بی‌شک همه ولی شوند به عنایت حق» (مظاهری، ۱۳۷۲: ۶۲) و یا باز اشاره می‌کند قانون مداری چینی‌ها به «به مرتبه‌ای که اگر پدر را از پسر و پسر از پدر و مادر سرموی خلاف قانون ببیند بلا توقف برود و غمز کند و خلعت و بخشش بیابد و به کشتن بدهد و باک ندارد؛ و از خرد و بزرگ چنان مطیع یکدیگرند که یک کار دوبارفرمودن و یک سخن دو بار گفتن نبود، دریغا این در مملکت‌های اسلام بایستی!» (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

سید علی‌اکبر ختایی را می‌توان اولین چین شناسی ایرانی دانست و از این گزینش با قوت تمام دفاع کرد. او در مشاهده ظاهر و سازوکارهای جامعه چین دقت بالایی به خرج داده اما در این زمینه با سلیمان سیرافی و غیاث‌الدین نقاش تقریباً برابر است. آنچه ختایی مضاعف بر آن‌ها دارد این است که «مسئله دارد» و به دنبال پاسخ مسئله خود مشاهداتش در مورد چین را در قالب «روح نظم» و «روح قانون» جمع‌بندی کرده تا سنگ بنای یک دانش جدید را بنیان گذاشته باشد.

۴. شناخت مطالعاتی (قرن سیزدهم و اوایل چهاردهم)

دانسته است که ایران پس از دو شکست متوالی از روسیه و تن دادن به قراردادهای گلستان (۱۸۱۴ م.) و ترکمنچای (۱۸۲۸ م.) به درکی از سیاست و جغرافیایی سیاسی جهان نوین دست یافت. از اینجا به بعد شناخت دنیا برای ایران به یک مسئله تبدیل شد و شکل سامان یافته این پیگیری مسئله خود را در قالب مدرسه دارالفنون و موسسه دولتی ترجمه و نشر کتاب زیر نظر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به نمایش گذاشت. در این دوره اگر «سفرنامه حج» هدایت را در نظر نیاوریم که بخشی از آن به گذار در سرزمین چین تعلق دارد، شاهد تولید اثر چین شناسانه‌ی مستقلی از سوی ایرانی‌ها نیستیم. از اواسط دوره ناصری تا برآمدن سلسله پهلوی در ایران در آثار مختلفی می‌توانیم بازتابی از کشور چین را مشاهده کنیم که بیشتر این بازتاب‌ها و گزارش‌ها برآمده از مطالعه کتب یا مطبوعات غربی هستند و نه برآمده از مسافرت یا شناخت مستقیم. این عصر شناخت مطالعاتی ایرانی‌ها از چین را به نظر بتوان به دو برهه تقسیم کرد، در برهه اول چین برای ایرانی‌ها بخشی از اطلاعات عمومی ایشان در مورد جهان است. در برهه دوم اما چین برای ایرانی یک همتای شرقی است که اسیر چنگال استعمار غرب و استبداد داخلی به شمار می‌آید و حتی ایرانی‌ها با نگاه به وضعیت اسف‌بار چین، خود را در مورد وضعیت اسف‌بار ایران تسلی می‌دهند.

اولین اشاره به چین به عنوان یکی از دول جامعه جهانی در یک متن دوره قاجار در «تاریخ منتظم ناصری» به سرپرستی محمدحسن اعتمادالسلطنه صورت گرفته. در این معرفی مختصر نام امپراتور گوانگ شو[1] و جمعیت چین هم ۸۶۷ میلیون نفر ذکر شده و در کنار اینها از وزیر اعظم، مذهب دولت و شمار جمعیت تحت حمایت دولت چین نیز نام برده شده است (اعتمادالسلطنه، ۲/۱۳۶۷: ۱۳۰۷-۱۳۰۶). رویکرد کتاب «تاریخ منتظم ناصری» در بازتاب دادن چین عمدتاً نقلی و ناظر بر اطلاعات عمومی از تحولات چین است. چین در این کتاب تا مدخل سال ۱۲۶۷ ه/ ۱۸۵۰ م موضوعی است که تحت اخبار انگلستان مورد اشاره و بررسی قرار می‌گیرد و از این سال به بعد نویسنده برای صحبت از اخبار چین آن را به عنوان مدخل مستقلی در نظر

1 .Guangxu

می‌گیرد. گزارش درگیری‌های چین با قدرت‌های غربی عمده‌ترین اخباری است که از آن کشور در این کتاب بازتاب می‌یابد مانند ریختن ۲۰ هزار صندوق تریاک از سوی چینی به دریا در ۱۲۵۵ ه/۱۸۳۹ م. (اعتمادالسلطنه، ۳/۱۳۶۷: ۱۶۵۲)، نبرد دریایی چین با انگلیس در ۱۲۷۳ ه/۱۸۵۶ م؛ که با وجود مقاومت سرسختانه چینی‌ها به شکست آنها منجر می‌شود (اعتمادالسلطنه، ۳/۱۳۶۷: ۱۶۶۴)، یا نپذیرفتن سفرای فرانسه، انگلیس و آمریکا از سوی امپراتور چین در سال ۱۲۷۵ ه/۱۸۵۸ م. (اعتمادالسلطنه، ۳/۱۳۶۷: ۱۸۰۴)؛ اما در کنار این اشاراتی به اخبار داخلی چین هم دیده می‌شود. شورش تیه تین که مدعی داشتن نژاد مغول از نسل قوبیلای قاآن بود در سال ۱۲۷۰ ه/ ۱۸۵۳ م.(همان: ۱۷۶۱)، تأسیس مدارس زبان‌های خارجی در پکن با وجود مخالفت علمای سنتی چین (همان: ۱۸۸۸)، اعزام گروهی از رجال چینی به اروپا به سرپرستی یک سیاستمدار آمریکایی در ۱۲۷۴ ه/۱۸۶۷ م. (اعتمادالسلطنه، ۳/۱۳۶۷: ۱۹۰۰). آخرین خبری هم که «تاریخ منتظم ناصری» از چین بازتاب می‌دهد مربوط به سال ۱۲۸۹ ه/۱۸۸۳ م؛ و هجوم کشتی‌های جنگی ژاپن به این کشور است (اعتمادالسلطنه، ۳/۱۳۶۷: ۲۰۴۸).

نویسندگان اواخر دوره ناصری، دوره مظفری و دوره مشروطه به واسطه سرنوشت مشترک دو کشور یعنی پایمال شدن به دست استعمار، در این دو کشور اشتراکات بسیاری جهت مقایسه می‌یابند. قهرمان میرزا سالور صاحب کتاب «خاطرات عین‌السلطنه» از این نظر بر دیگر هم عصران خود تقدم دارد. او عمده اطلاعات خود را از منابع انگلیسی زبان مثل روزنامه‌های «لندن نیوز»،[۱] «پوبلیک نیوز» و کتاب اطلاعات عمومی «لی‌وینگ رولرز آو من‌کایند (حکام در قید حیات نوع بشر)» [۲] کسب می‌کند (سالور، ۳/۱۳۷۴: ۲۲۳۰-۲۲۳۱). یادداشت‌های عین‌السلطنه از اطلاعات عمومی در مورد آداب و رسوم چینی‌ها عاری نیست. مثلاً از بوتسوف سفیر جدید روسیه در ایران شنیده که چینی از سمت راست سوار اسب می‌شوند، مردان آنها تا ازدواج نکنند سبیل نمی‌گذارند و تا ۶۰ ساله نشوند ریش (سالور، ۱/۱۳۷۴: ۲۸۹-۲۸۸). یا از مطبوعات انگلیسی خوانده که در دربار امپراتور دو مقام به نام‌های «مرد خیر» و «مرد شر» وجود دارد و وظیفه هر یک را تشریح می‌کند (سالور، ۱/۱۳۷۴: ۷۲۸)؛ اما جنبه مهم‌تر اطلاعات عین‌السلطنه به اخبار و خرده تحلیل‌های او درباره فشارهای استعماری به چین بازمی‌گردد. در یکی از هجوم‌های دولت ژاپن آن کشور به فرماندهی ژنرال اُیاما ارتش ۲۰ هزارنفری چین را در هم می‌کوبد به نحوی که ۱۶ هزار نفر در میدان جنگ کشته می‌شوند و ۴ هزار نفر هم به اسارت درمی‌آیند. عین‌السلطنه ضمن گزارش این رویداد می‌نویسد: «هیچ وقت ژاپن گمان نمی‌کرد که استعداد گفتگویی کتبی و لفظی با دولت چین پیدا کند. حالا باید این‌طور شکست بدهد و قانع نشده به پایتخت آن دولت قشون بکشد» (سالور، ۱/۱۳۷۴: ۶۳۸) و در ریشه‌یابی این وضعیت تأکید می‌نماید «نتیجه و آمال تربیت این است که دولت چین با هشتصد کرور بل متجاوز جمعیت جلوگیری از قلیل قشون دولت ژاپون نتوانست کرد. با آن‌که جمعیت تمام ژاپون هفتاد کرور است» (سالور، ۱/۱۳۷۴: ۶۷۷). در ادامه

گزارش خود وی می‌نویسد در همین حال چینی‌ها دور وینگ تیان (خدای جنگ) جمع شده، طبل و شیپور می‌زنند و عود می‌سوزانند و التماس می‌کنند از آنان رفع شکست و تظلم شود (سالور، ۱۳۷۴/۱:۶۷۷). وضعیت چین در مقابل آلمانی‌ها هم که دقیقاً تداعی‌کننده حال و روز ایران است. او نقل می‌کند که چگونه آلمان منطقه کیانگ چای در ساحل رود زرد را به تصرف درآورده‌اند و بر ۶۰ میلیون جمعیت، معادن غنی زغال‌سنگ و ظرفیت تولید ابریشم آن سلطه پیدا کرده‌اند. دولت آلمان منطقه را ظاهراً ۹۵ ساله از چین اجاره کرده بود اما به اعتقاد نویسنده این تنها آغاز جدایی قطعی و ابدی این منطقه از خاک چین بود چراکه «ممالکی که از چین تجزیه شد هریک قطعه جواهری بودند بس گران‌بها و دیگر محال است به قبضه تصّرف چین درآید» (سالور، ۱۳۷۴/۲: ۱۲۳۴). عین‌السلطنه از این‌که چین این‌گونه اسیر دست «لاشخورها» بود ابراز تأسف می‌کند و آن کشور را از ایران همان روزگار «بدبخت‌تر» می‌شمارد (سالور، ۱۳۷۴/۱:۱۲۰۹-۱۲۱۰). از نگاه عین‌السلطنه جمهوری شدن کشور چین هم نوید تحول چشمگیری را نمی‌داد. تصویر یوان شیکای[1]، رئیس‌جمهور چین، در یک روزنامه انگلیسی در حالی که سوار بر کجاوه بود و سربازان او را بر دوش داشتند برای او این‌طور معنی داشت که چینی‌ها هم «مثل ما ایرانی‌ها داخل آدم نیستند و هرگز از عهده امور خود برنخواهند آمد» (سالور، ۱۳۷۴/۵: ۳۹۷۱). گزارش‌هایی از جشن جمهوری در زمان ریاست جمهوری لی یانگ هنگ[2] و سان دیدن رئیس‌جمهور از ارتش ۱۰-۱۵ هزار نفری آن هم در عهد ارتش‌های ۲-۳ میلیون نفری با لباس‌های «عاریه‌ای» اعضای دولت به نظر عین‌السلطنه بیشتر مایه تمسخر می‌آمد تا نشانه پیشرفت و تمدن (سالور، ۱۳۷۴/۶: ۴۷۱۲).[3]

نویسندگان معاصر با جنبش و انقلاب مشروطه هم به حال چین استعمار زده تأسف می‌خوردند و هم می‌کوشیدند در اندک گام‌های امپراتوری چین برای پذیرش مشروطه کورسویی از امید ببینند. عبدالحسین‌خان سپهر در «مرآت الوقایع مظفری» به تصرف پرت آرتور توسط روس‌ها و کیانگ‌چای توسط آلمان‌ها اشاره دارد (سپهر، ۱۳۸۶/۱: ۲۰۱)؛ از کاریکاتور روزنامه «پتی ژورنال»[4] فرانسه صحبت می‌کند که در آن چین چنان نان شکلاتی میان قدرت‌های بزرگ تقسیم‌شده و هر یک برشی را برای خود تعیین کرده‌اند و در بین آنها انگلستان و آلمان «با کمال تیزی به یکدیگر می‌نگریستند» (سپهر، ۱۳۸۶/۱: ۲۰۲)؛ از اجازه ۵۰ ساله کیانگ‌چای توسط آلمان‌ها و وام ۱۲۰ میلیون تومانی انگلستان با سود ۴٪ به چین برای پس دادن قرضه ژاپن از طرف پکن سخن می‌گوید و اشاره دارد که این وام را همه به معنی فروخته شدن کل چین به انگلستان می‌دانند (سپهر، ۱۳۸۶/۱: ۲۰۲). از ورای این وضعیت اسف‌بار اما نویسندگان مشروطه بارقه‌ای از امید را در چهره چین می‌بینند. اخبار حرکت چین به سمت کسب دانش روز برای نویسندگان آن دوره الهام‌بخش است. سپهر می‌نویسد سوک ته قیانی نای وزیر اعظم چین جوانان ۲۰-۲۵ ساله

1.Yuan Shikai
2. Liang Hen

را برای اعزام به اروپا گزینش کرده و مدرسه‌ای به سبک دارالفنون راه انداخته (سپهر، ۱:۲۰۱/۱۳۸۶). احمد مجد الاسلام کرمانی در «تاریخ انحطاط مجلس» این خبر را قرین به صحت می‌داند و می‌افزاید این جوانان برای آنکه تمام قوانین ملل اروپایی را گردآوری و ترجمه کنند برای عرضه به حضور امپراتور، به اروپا اعزام شده‌اند و از قرار شنیده‌ها چین قرار است طی پنج سال نظام مشروطه اعلام کند (مجد الاسلام کرمانی، ۲۵۳۶: ۲۶۰). سپهر در ادامه سخن گفتن از بیداری مردم چین نشانه‌های دیگری هم ارائه می‌دهد از جمله صحبت از شورش «باکسرها» که عنوان «یهوشوان» یا «دوستداران اتحاد وطن» داشتند (سپهر، ۱/۱۳۸۶: ۵۲۰) و ممنوع شدن واردات و کشت تریاک از سوی دولت چین (سپهر، ۲/۱۳۸۶: ۱۰۶۵)؛ اما نکته متفاوت کار او اینجاست که حتی از این نشانه‌ها هم فراتر می‌رود تأکید می‌کند «این اوقات دولت چین گویند بیدار شده و درصدد آن است که برای اصلاح معایب خود، از سیصد و شصت میلیون چینی همان پنجاه میلیون مسلمین را اختیار نماید برای وارسی و سرکشی به مهام و مصالح ملک و دولت انتخاب کند» (سپهر، ۱۳۸۶/ ۱: ۲۰۲). این گرایش دولت چین به اسلام یک اشاره تصادفی در کار سپهر نیست او ادامه می‌دهد «مردم چین این اوقات مشغول آموختن دین اسلامی می‌باشند» و شخصی به نام کادوما کتاب نوشته در باب عبادت، معاملات و عقوبات به سنت اسلام (سپهر، ۲/۱۳۸۶: ۸۱۰). او به وجود ۵۰ میلیون مسلمان در چین و سکونت ۱۰ هزار خانواده مسلمان در پکن که ۲۷ مسجد مخصوص به خود در این شهر دارند اشاره می‌کند (سپهر، ۱/۱۳۸۶: ۳۹۰). شاید همین پندار غالب در مورد بیداری و تحول چین و ضرورت روشن نمودن مضرات استعمار زدگی و استبداد موجب شده برای شاه ایران موجب شده است ما مقارن همین دوران شاهد ترجمه آثار چندی در شناسایی و معرفی چین از سوی مترجمان دربار باشیم. اسماعیل لسان السلطان کتاب «جنگ چین و قشون ملل متحده» را در سال ۱۳۲۱ ه.ق. از روی متن انگلیسی ترجمه می‌کند، محتوای کتاب ناظر بر جنگ چین با کشورهای اروپایی در سال ۱۳۱۷ ه.ق. یا ۱۹۰۰ م. است. باز همین مترجم کتاب «تاریخ مملکت چین» را که تاریخی عمومی چین از بدو پیدایش تا سال ۱۹۰۱ م. بود را از روی متن انگلیسی در سال ۱۳۲۳ ه.ق. ترجمه و به ولیعهد وقت محمدعلی میرزا تقدیم می‌نماید. همزمان محمد خلیل بن محمد هاشم دامغانی ترجمه کتاب دوجلدی «تاریخ چین» را در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ ه.ق. به مظفرالدین شاه تقدیم می‌کند. جلد اول این کتاب محتوی زندگی و آرا کنفوسیوس و تأثیر آنها بر زندگی مردم چین بود و جلد دوم آن حاوی نسب اهل چین تا تأسیس جمهوریت و تجارت چین (در بخش‌های ترکستان، تبت، حامی، لوچو) بود.

۵. شناخت دانشی (قرن چهارده شمسی تا اکنون)

در قرن چهارده شمسی/ بیست میلادی دو تحول عمده در ایران بر وضعیت چین شناسی در این کشور اثرگذار بود. اول استقرار حکومت متمرکز پهلوی در کشور که به مدرن سازی بسیاری از

نهادهای اجتماعی از جمله نهاد آموزش انجامید و پیدایش دانشگاه‌ها از جمله نمودهای آن بود. دوم برقراری نخستین تماس دیپلماتیک رسمی میان دو کشور از سال‌های پایانی دولت قاجار. نخستین تماس دیپلماتیک میان دولت‌های ایران و جمهوری چین در سال ۱۲۹۹ ش./ ۱۹۱۹ م. در حاشیه اجلاس صلح ورسای به وقوع پیوست و نمایندگان دو کشور بعدتر در رم معاهده دوستی میان دو کشور را به امضا رساندند که بر اساس آن مقرر شد هر دو کشور سفیر خود را به کشور مقابل اعزام نمایند. با این حال تا میانه جنگ جهانی طول کشید تا ایران وزیر مختار خود سید علی نصر را به شهر چون کینگ پایتخت وقت جمهوری چین اعزام نماید. در فوریه ۱۹۴۵ م/ بهمن ۱۳۲۴ ش سطح روابط دیپلماتیک از وزیرمختاری به سفارت کبری ارتقا یافت و مقرر شد عبدالحسین هژیر اولین سفیر ایران در چین باشد. با پیروزی انقلاب کمونیستی در چین ایران با این کشور از ۱۳۲۸–۱۳۳۶ ش./ ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۷ م. معلق بود تا این‌که در پایان این دوره با تنش‌زدایی میان دولت پهلوی و اتحاد جماهیر شوروی، روابط ایران و چین نیز در مسیر بهبود قرار گرفت. با شروع دوران دیپلماسی پینگ‌پنگ[۵] میان چین و آمریکا، اشرف و فاطمه و فرح پهلوی به ترتیب طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ از چین بازدید کردند.

برقراری روابط دیپلماتیک میان ایران و چین و شکل‌گیری شناخت دانشی ایرانی‌ها از چین خیلی دیر میسر شد و البته بخشی از آن هم مدیون ایرانیان خارج از کشور بود. عباس اقبال که اغلب به عنوان اولین مورخ دانشگاهی ایران از او یاد می‌شود، در کتاب «تاریخ مغول» خود از جانب چینی امپراتوری مغول که در بیشتر تواریخ عهد ایلخانی ایران اشاراتی به آنها وجود داشت اما واجد اهمیت چندانی برای مخاطب ایرانی نبودند، پرده‌برداری می‌کند. او از چگونگی تصرف چین (اقبال، ۱۳۸۴: ۱۴۷–۱۴۶)، شخصیت یلوچوتسای (اقبال، ۱۳۸۴: ۷۷–۷۶) و جانشینی اریق‌بوقا سخن می‌گوید (اقبال، ۱۳۸۴: ۱۶۳–۱۶۲). اقبال در ملاحظه‌ای مهم همچنین «سبک چینی» در نگارگری را همان نقاشی رایج میان مانوی‌های اهل سغد و تخارستان می‌داند که از طریق اویغورهای عضو اتحادیه مغولان به چین رفت و بعدتر تحت عنوان سبک چینی با حکومت ایلخانان به ایران بازگشت (اقبال، ۱۳۸۴: ۵۵۵–۵۵۶).

همزمان تلاش دانشگاهی دیگری هم توسط علی مظاهری در فرانسه در زمینه چین‌شناسی در حال پیگیری بود که اهدافی بسیار فراتر از معرفی صرف چین به مخاطب ایرانی را دنبال می‌کرد. علی مظاهری به لحاظ روش یک مورخ آنال سرسخت است که پیگیر جنبه‌های غیرسیاسی، غیر اسنادی و غیر شخصیتی تاریخ بود. او متاثر از تاریخ‌نگاری مسلط زمانهٔ خود اعتقاد داشت «تاریخ فکر را القا می‌کند، اما جغرافی است که تصمیم می‌گیرد» (مظاهری، ۱۳۷۲: دوازده–چهارده) و تلاش می‌کرد همه یافته‌های علوم انسانی، علوم اقتصادی، علوم فنی را برای رسیدن به کامل‌ترین نتیجه به هم درآمیزد (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۳–۱۴) در حالی که بر تولید اقتصادی و نقش آن در تحول تاریخی تأکید اساسی داشت (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲: ۶)؛ اما مظاهری

روش را کاملاً در خدمت ایده محوری خود قرار داده بود و ایده محوری او این بود که اندیشه‌های موریس لمبار و فرنان برودل در مورد توفق حوزه مدیترانه‌ای بر سایر حوزه‌های تمدنی خطا است (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲:۱۳-۱۴) و همچنین نظر رنه گروسه مبنی بر جریان غرب به شرق تمدن نگاهی یک‌جانبه است، پس او تلاش می‌کرد تا نفوذ تمدن چین بر غرب از میسر عناصر ایرانی را به تصویر بکشد (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۵). در کتاب دو جلدی «جاده ابریشم» مظاهری متاثر از اندیشه چین‌محوری خود یافته‌های همه علوم را به کار گرفته است. برای همین او در مورد ترکیب شیمیایی باروت توضیحات مفصل می‌دهد و چگونگی راه‌یابی باروت به دسته‌های «تخش افکن» فیل سوار در ارتش تیمور گورکانی و جشن‌های همراه با نورافشانی در دوره شاهرخ تیموری را بررسی می‌کند (بحرانی‌پور، ۱۳۹۲: ۲۲-۲۳). جایی دیگر با تحلیلی زبان‌شناسانه ریشه‌های واژه «پول» را در «بولس» یونانی می‌یابد، ریشه‌های «فلوس» در عربی را در «فلز» فارسی شناسایی می‌کند و ریشه‌های «سپاکو» در زبان فرانسه را از «ساپک» که سکه‌های سوراخ‌دار چینی بوده‌اند می‌شناسد (مظاهری، ۱۳۷۲: ۴۱۹-۴۲۵). در تحلیل دین‌شناسانه خود نیز خاستگاه ورود اسلام به شرق آسیا را در مهاجرت بازرگانان ماوراءالنهری به چین به سرپرستی سید زبیر نملی در سال ۴۶۲ ه. شناسایی می‌کند و ادامه می‌دهد که این شخص جد شمس‌الدین عمر بخاری یا همان سید اجل (وزیر قوبیلای ۶۵۸-۶۸۳ ه.ق.) است که اسلام مسلمانان مانوی الاصل منطقه سین‌کیانگ چین میراثی از سوی آن‌ها است. از دید مظاهری با توجه به نفوذ اعضای طریقت نقشبندی در دربار چین که از بقایای همین مسلمانان مانوی‌الاصل بودند اظهار نظر سید علی‌اکبر ختایی مبنی بر مسلمان شدن دایمینگ ژین دی امپراتور چین حرفی کاملاً پذیرفتنی است (همان: ۳۲۲-۳۲۳). ارزش میراث چین محور و آنالی علی مظاهری در محیط دانشگاهی ایران تازه در سال‌های اخیر به تدریج در حال شناسایی است.

در دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰ که روابط ایران و جمهوری خلق چین بعد از سال‌ها تردید متقابل روی ریل قرار گرفته بود و با سرعت به پیش می‌رفت. چین برای اولین بار برای وزارت خارجه ایران نیز به موضوع شناخت دانشی تبدیل شد. در سال ۱۹۷۷/۱۳۵۶ اولین اثر جدی وزارت خارجه در حوزه مطالعه روابط ایران با چین با عنوان «ایران به روایت چین باستان» به قلم عباس تشکری منتشر شد. این اولین تلاش جدی در واقع ترجمه‌ای است از جلد سوم مجموعه شش جلدی کتاب ژانگ خین‌لان[1] با عنوان «مواد تاریخی روابط چین و نواحی غربی» که در سال ۱۹۳۰ در چین به چاپ رسیده بود. در این کتاب که مضمون مرکزی آن تجارت زمینی و دریایی ساسانیان با چین است از مجموعه گوناگونی از داده‌ها بهره‌برداری شده که تا این زمان برای حوزه چین‌شناسی در ایران مدرن بی‌سابقه بود. این کتاب از تواریخ سلسله‌ای چین یعنی «تاریخ سلسله

1 .Zhang Xinglang

وی»، «تاریخ شمالی»، «تاریخ سلسله لیانگ»، «تاریخ سلسله سوای»، «تاریخ قدیم سلسله تانگ»، «تاریخ جدید سلسله تانگ» بهره برده است (تشکری، ۲۵۳۶: ۱۲۲-۱۴۰). همچنین به داده‌های سکه‌شناسی منتشرشده از سوی چینی‌ها برای ترسیم مسیرهای تجاری در این اثر استناد شده است. بر اساس این داده‌ها حجم عظیمی از سکه‌های ساسانی در شرق جاده ابریشم در حوزه ترکستان از شاهان مختلف ساسانی کشف شده بودند. سکه‌های نقره با وزن میانگین چهار گرم که حجم کشف آنها به خوبی گویایی شدت آمد و شد میان دو کشور بوده. در بندر کانتون نیز کشف سکه‌های ساسانی گواه قطعی بر وجود روابط تجاری دریایی میان دو کشور بودند (تشکری، ۲۵۳۶: ۵۴). تشکری از روی منابع تاریخ‌نگاری چینی که از همتای ایرانی خود منضبط‌تر و البته از گزند روزگار مصون‌تر بوده تبادل ۱۷ سفارت میان ایران و چین بین سال‌های ۴۵۷ تا ۶۳۲ م. را شناسایی و تاریخ‌گذاری کرده است (تشکری، ۲۵۳۶: ۹۶). استفاده گسترده از آثار چین شناسان بزرگ قرن بیستم از جمله هنری یول و آرول اشتین هم از دیگر ویژگی‌های بی‌سابقه کتاب تشکری است.

۶. نتیجه

ایرانی‌ها از ورود اسلام به این سو به طور کلی چهار دوره تاریخی را از نظر شناخت چین از سر گذرانده‌اند. آنها در حدفاصل قرون اول تا هفتم ق مسیر خاصی را در شناخت چین طی کردند. ایران در دوره ساسانی روابط بسیار گسترده زمینی و دریایی با چین داشت. شناخت حاصل از این ارتباط بعد از ورود اسلام برای سه قرن تقریباً به ورطه فراموشی افتاد و یا لااقل به متون رسمی راهی نداشت. در نگاه طبری، بلعمی یا دینوری چین سرزمین دور و قدرتمندی است که بهترین و کامل‌ترین هر پدیده‌ای در آنجا واقع است و شگفتی‌های زیادی برای عرضه دارد. با کتاب سلیمان سیرافی ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی چین به ایرانیان معرفی شده و قدم نخست برای شناخت تعاملی-ارتباطی از چین برداشته می‌شود. این میسر با گزارش‌ها عبدالحی گردیزی و شرف الزمان مروزی ادامه می‌یابد اما به جریان مسلط تبدیل نمی‌شود و همچنان تا عهد مغول همان شناخت حماسی-اسطوره‌ای غلبه خود را حفظ می‌کند. با شکل‌گیری امپراتوری جهانی مغول و استقرار شاخه‌ای از آن در ایران تحت حکومت ایلخانان، دوره شناخت ارتباطی-تعاملی با چین رسماً آغاز می‌شود. این شناخت علاوه بر ابتکارات فردی از یک پشتیبانی حاکمیتی بی‌سابقه برخوردار است. ایلخانان حکومت مغولی چین را برادر بزرگ‌تر خود به شمار می‌آوردند. کتاب‌های خواجه رشیدالدین فضل‌الله، بناکتی و زکریا قزوینی محتوی اطلاعاتی مستقیم و دسته اول از چینی‌هایی است که به ایران رفت و آمد داشته‌اند. در ادامه این عصر شناخت ارتباطی-تعاملی تبادل گسترده سفرا و همواری راه تجارت میان ایران و چین به تولید محتوا از سوی غیاث‌الدین نقاش و سید علی‌اکبر ختایی منتهی می‌شود. آثار این دو دیگر صرفاً معرفی چین نیست آنها از صورت فراتر رفته و به روح حاکم پشت تمدن چین و سازوکارهای آن سرزمین نظر

دارند و آن را در قالب «روح نظم» و «روح قانون» می‌یابند. از میانه دوره قاجار که ایرانی‌ها عزم جدیدی برای شناخت جهان اطرافشان از خود نشان می‌دهند استعمار زدگی و استبداد حاکم بر هر دو سرزمین موجب می‌شود نویسندگان ایرانی روزگار اسف‌بار سرزمین چین را شاهد و گواه خوبی برای سرزمین خود بیابند. همه نویسندگان این دوره تمام اطلاعات خود در مورد چین را از کتب و روزنامه‌های غربی کسب می‌کرده‌اند. قهرمان‌میرزا سالور چین را چه در دوره سلطنت و چه در دوره جمهوری مملکتی بدبخت می‌یابد که شاید با نگاه به آن، در مورد بدبختی ایران کمی تسلی می‌یافته است. عبدالحسین‌خان سپهر و مجد الاسلام کرمانی اما در نگون‌بختی چین و حرکت آن به سمت جمهوری کورسویی از امید می‌بینند که می‌تواند برای ایران هم الگو و انگیزه باشد. با شکل‌گیری دولت مدرن در هر دو کشور و برقراری روابط دیپلماتیک بین این دو، شناخت از چین در ایران وارد فضای دانشگاهی می‌شود. ابتدا عباس اقبال چهره چینی امپراتوری مغول را برای اولین به فضای دانشگاهی ایرانی معرفی می‌کند؛ سپس علی مظاهری با اندیشه «چین محوری» خود از نظام جهانی و برای به چالش کشیدن نظریه‌های «غرب محور» تمدن جهانی، سه سفرنامه ایرانی از چین را در قالب کتاب «جاده ابریشم» و با توضیحات و توشحیات بسیار عالمانه به چاپ می‌رساند؛ در نهایت هم کتاب عباس تشکری به عنوان اولین اثر یک نویسنده ایرانی در دوران مدرن که با استناد مستقیم به منابع چینی تنظیم شده منتشر می‌شود تا مجموع این تلاش‌ها طلیعه‌ای باشند برای شناخت دانشی ایران از چین.

پی‌نوشت‌ها

۱. این نشریه با نام کامل The Illustrated London News طی سال‌های ۱۸۴۲ تا ۱۹۷۱ به چاپ می‌رسید.

۲. با کتاب‌شناسی کامل زیر:

H. N.Hutchinson, The Living Rulers Of Mankind, London: BallantynHanson & Co, 1902.

۳. البته در میان ایرانی‌ها نسبت به گذشته پرشکوه چین آگاهی وجود داشته برای نمونه غلام‌حسین‌خان افضل‌الملک چین را دولتی معظم و کشوری با پیشینه تاریخی عظیم می‌شناخت (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۴۰۵- ۴۰۴ و ۱۵۴-۱۵۵).

۴. روزنامه Le Petit Journal از سال ۱۸۶۳ تا ۱۹۴۴ در پاریس منتشر می‌شد.

۵. اشاره به دهه ۱۹۷۰ که مسابقات مکرر پینگ‌پنگ میان ورزشکاران چینی و آمریکایی موجب تعدیل تنش‌ها میان دو کشور شد و به بازدید نیکسون از پکن در سال ۱۹۷۲ انجامید.

منابع

مسکویه احمد بن علی (۱۳۶۹). تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش، ج۱.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ج۹.

بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری، ترجمه محمد روشن، تهران: سروش، ج۴.

دینوری، ابوعلی (۱۳۸۳). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.

نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۶۳). تاریخ بخارا، ترجمه مدرس رضوی، تهران: توس.

نویسنده ناشناس (۱۳۱۷)، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی بهار و بهجت رمضانی، تهران: کلاله خاور.

ختایی، سید علی اکبر (۱۳۵۷)، ختای نامه، تصحیح ایرج افشار، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳). زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

ابن خرداد به (۱۳۷۰). المسالک و الممالک، ترجمه سعید خاکرند، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی.
سیرافی، سلیمان (۱۳۸۱) ، سلسلۀ التواریخ یا اخبار الصین و الهند، ترجمه حسین قرچانلو، تهران: اساطیر.
جوینی، عطاملک (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح عطاملک جوینی، تهران: دنیای کتاب، ج۱.
مظاهری، علی (۱۳۷۲). جاده ی ابریشم، ترجمه ناصر ملک نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
همدانی، رشید الدین فصل الله (۱۳۸۵). جامع التواریخ، تاریخ اقوام پادشاهان ختای، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
شبانکاره ای، محمد بن علی (۱۳۸۱). مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ج۱.
قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
خواندمیر، غیاث الدین بن همام (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: خیام، ج۴.
حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰). زبدۀ التواریخ، حافظ ابرو، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ج۴.
وصاف شیرازی، عبدالله بن فصل الله (۱۳۸۳). تحریر تاریخ وصاف، تصحیح و بازنویسی عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
بناکتی، ابوسلیمان داوود (۱۳۴۸). روضۀ اولی الالباب فی معرفۀ التواریخ و الانساب، تاریخ بناکتی، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
تتوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف خان (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ترجمه غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
نوایی، عبدالحسن (۲۵۳۶). اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه‌اسماعیل، متن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ج۲ و ۳.
افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). افضل التواریخ، تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۴). روزنامه خاطرات عین‌السلطنۀ، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ج۱ و ۲ و ۳.
سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶). مرآت الوقایع مظفری، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب، ج۱ و ۲.
مجدالاسلام کرمانی، احمد (۲۵۳۶). تاریخ انحطاط مجلس، احمد خلیل پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
اقبال، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر.
تشکری، عباس (۲۵۳۶)، ایران به روایت چین باستان، تهران: موسسه روابط بین المللی (وزارت خارجه).
علی بحرانی پور، «تلاش هایی برای بومی سازی مکتب آنال مطالعه موردی دیدگاه های استاد علی مظاهری در فصل میانی کتاب جاده ابریشم»، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، سال ۲۳، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۵ تا ۳۷.
وثوقی، محمدباقر(۱۳۹۶)، میراث دریانوردان ایرانی در بنادر چین «گوانچو، چوانچو، خانجو»، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
قرچانلو، حسین (۱۳۹۲)، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
Afzal al-Molk, Gholam-Hossien (1982), Afzal al-Tavarikh, corrected by Masoureh Etehadiye va Sirous Sa’advandian, Tehran, Tarikh-e Iran Publication. [In Persian].

Anonymous (1938), the Collection of Histories and Stories, corrected and annotated by Mohammad Taghi Bahar and Behjat Ramezani, Tehran, Kolale-ye Khavar. [In Persian].

Bahranipour, Ali (2013), "Endeavors to domestication of the Annal school a case study on Prof. Ali Mazaheri's viewpoints in the middle chapters of the Silk Road book", Historicity and Historiography, Year 23th, No. 12, autumn and winter, pp. 5 to 37. [In Persian].

Bal'ami, Abu Ali (1997), Tabari's Book of History, Translated by Mohammad Rowshan, Tehran, Soroush, vol. 4. [In Persian].

Bonakati, Abu Soleyman Davood (1968), the Paradise of the Wise in Comprehending the Histories and Lineages, corrected by Ja'far Sho'ar, Teran, Anjoman-e Asar-e Melli. [In Persian[

Dinewari, Abu Ali (2004), the News of the Generations, translated by Mahmud Mahdavi Damghani, Tehran, Nei Publishing. [In Persian].

E'temad al-Saltaneh, Mohammd Hassan Khan (1988), History of Naser al-Din Shah's Administration, corrected by Mohammad Esma'il Rezvani, Tehran, Donya-ye Ketab, vols. 2 & 3. [In Persian].

Eqbal, Abbas (2004), the History of the Mongol, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Gardizi, Abu Sae'id Abd al-Hay (1984), the Adornment of the Records, corrected by Abd al-Hay Habibi, Tehran, Donya-ye Ketab. [In Persian].

Gharachanlou, Hossien (2013), the Historical Geography of Islamic Countries, Tehran, Sazman-e Motal'ee va Tadvin Kotob Olum-e Ensani the Orginazation for Study and Compliation of Humanities Books. [In Persian]

Hafez Abru, Abdallah ibn Lotfallah (2001), the Elite of the Histories, corrected by Seyyed Javad Hajj Seyyed Javadi, Theran, Chap va Entesharat-e Vezarat-e Farhang va Ershad the Publishing House of the Ministry of Culture and Islamic Guidance, vol. 4. [In Persian].

Hamedani, Rashid al-Din Fazallahv (2006). the Comprehensive History; History of Kings of Kitay, corrected by Mohammad Rowshan, Tehran, Miras-e Maktob. [In Persian].

Ibn Khordadbeh (1990), the Routes and the Lands, translated by Sae'id Khakrand, Tehran, Mo'asseseh Motale'at va Entesharat Tarikhi. [In Persian[

Joweyni, Atamalek (2006), the Joweni's Jahangosha History, Tehran, Donya-ye Ketab, vol. 1. [In Persian].

Kermani, Majd al-Eslam (1978), the History of decline of the Mjlis, corrected by Ahmad Khalilpour, Isfahan, University of Isfahan. [In Persian[

Khatayie, Seyyed Aliakbar (1978), the Book of Qitay, corrected by Iraj Afshar, Tehran, Markaz Farhangi Asnad Asiya. [In Persian].

Khwand Mir, Ghiath al-Din ibn Homam (2001), the History of Habib al-Siar, corrected by Jalal al-Din Homa'i, Tehran, Khayyam, vol. 4. [In Persian].

Lamb, Alastair (1964), "A visit to Siraf, an ancient port on the Persian Gulf", Journal of the Malaysian Branch of the Royal Asiatic Society, Vol. 37, No. 1 (205).

Mazaheri, Ali (1993), the Silk Road, translated by Naser Malek-e Noban, Tehran, Pazhoheshgahe Olum Ensani va Motale'at-e Farhangi. [In Persian[

Meinecke, Friedrich (1972), Historism the Rise of a New Historical Outlook, London: Routledge & Kegan Paul, 1972.

Moskvey, Ahmad ibn Ali(1989), Experiences of the Nations, Translated by Abolghasem Emami and Alinaqi Monzavi, Tehran Soroush, vol. 1. [In Persian].

Narshakhi, Mohammad ibn Ja'far (1984). the History of Bokhara, Translated by Modarres Razavi, Tehran, Toos Publication. [In Persian].

Nava'i, Abd al-Hassan (1978), Historical Documents and Corresponding from the Timurid up to Isma'il I, Tehran, Bongah Tarjome van Nashre-e Ketab [Company of Book Translating and Publishing. [In Persian].

Qazvini, Zakaria ibn Mohammad (1993), the Remnant of the Land and the News of the Pious, corrected by Mir Hashem Mohaddes, Tehran, Amir Kabir. [In Persian].

Rickert, Heinrich (1986), The Limits of Conception Formation in Natural Sciences, New York, Cambridge University Press.

Sallour, Ghahrman Mirza (1995), E'in al-Saltaneh's Diaries, corrected by Massoud Sallour va Iraj Afshar, Tehran, Astir, vols. 1-3. [In Persian].

Sepehr, Abd al-Hossien Khan (2007), the Mirror of the Mozaffar al-Din Shah's Era, corrected by Abd al-Hassan Nava'i, Tehran, Miras-e Maktob. [In Persian].

Shabankarei, Mohammad ibn Ali (2002), the Summit of the lineages, corrected by Mir Hashem Mohaddes, Tehran, Amir Kabir, vol.1. [In Persian].

Sharaf al-Zaman Tahir Marvzi, On China, the Turks and India, Tranlated and commentated by V. Minorsky, London: the Royal Asiastic Society, 1942.

Soleyamn, Sirafi (2002), the Chain of Histories or the News of China and India, translated by Hossien Gharachanluo, Tehran, Asatir. [In Persian].

Stein, Aurel S. (1907), Ancient Khotan, Oxford, Clarendon Press .

Tabari, Mohammad ibn Jarir (1994), the History of Tabari, translated by Abulghasem Payandeh, Tehran, Asatir, vol. 9. [In Persian].

Tashakkori, Abbas (1987), Iran according to the Ancient China's narration, Tehran, Institution for International relations (the Ministry of Foreign Affairs). [In Persian].

Tatawi, Ghazi Ahmad and Qazvini (2002), the History of the Millennium, translated by Gholam-Reza Tabataba'i Majd, Tehran, Entesharat-e Elmi va Farhangi. [In Persian].

Troeltsch, Ernest (1912), Protestantism and Progress; a Historical Study of the Relation of Protestantism to the Modern World, London, Williams & Norgate.

Vasaf, Abdallah ibn Fazlallah (2003), Vasaf's Hitory, corrected by Mohammad Ebrahim Ayati, Pazhoheshgahe Olum Ensani va Motale'at-e Farhangi [the Institute for the Humanities and Cultural Studies. [In Persian].

Vosoghi, Mohammad-Bagher (2017), the Herutage of the Iranian Navigators in China's Ports (Guangjo, Chuancho, Shanghai), Tehran, Pazhoheshgah Mirase Farhangi va Gardeshgari [the Research Center of Chltural heritage and Tourism Orgnization. [In Persian].

Whitehouse, David (1971), "The Houses of Siraf", Archaeology, Vol. 24, No. 3, A special issue highlighting ISLAMIC ARCHAEOLOGY, pp. 255-262.

Yule, Henri (1913), Cathay and the way thither: being a collection of medieval notices of China, London, printed for the Hakluyt society.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



The Introduce of he Manuscript of "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār" and Reread the Decrees Concerning the Maintenance of Sheikh Mohammad Abi Najm's Mausoleum

Mohammad Bagher Vosoughi ✉[1], **Mohammad Abonajmi** [2]

1.Corresponding Author, Professor, Department of History,Universoty of Tehran, Tehran, Iran. Email: vosoughi@ut.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Agrotechnology,College of Aburaihan, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: abonajmi@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
15, June, 2023

In Revised Form:
15, July, 2024

Accepted:
17, August, 2024

Published Onlin:
20,September, 2024

Abstract

The manuscript of "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār" is a collection of letters and decrees of the 8th and 9th centuries of 15th A.H/16th A.D, which has not been introduced until now.The aim of this paper is to introduce this manuscript, reciting one of its important decrees on the subject of Shaikh Mohammad Abunajm's mausoleum´s maintanance, one of the mystics of the 8th century A.H/14th A.D in Khonj.This manuscript was written in 886 A.H/1481A.D, consisting of original and first-hand documents, shedding light on the developments of Fars and Kerman regions during those periods. After analyzing the content and dating some of decrees and letters, one of its decrees concerning the maintenance of Sheikh Mohammad Abi Najm's mausoleum is re-examined. Following his death, his mystic sect was known as Kākā'iyeh or Shamsiyeh, continued to play as a significant role in promoting social unity. This document confirms the influence of the Shiraz government in Khonj during the 9th century AH/15th A.D. According to the literary and historical importance of this decree and in fact its full text has not been published yet, it is reread and explained for the first time. Finally, the Kākā'iyeh or Shamsiyeh Mystic sect and the architecture of Sheikh Mohammad Abi Najm's mausoleum are introduced. Evidence shows that some letters and decrees in this manuscript contain historical information that find be not can in other sources. Therefore the main titles of letters and decrees are mentioned in order this in paper. The peoples and places introduced in this collection have also been identified by historical sources. Most of these letters and decrees were written in the historical period of the 8th and 9th centuries AH /15th and 16th A.D. During these two centuries, Fars and Kerman states have witnessed many incidents. The details of some of them are reflected in these sources.

Keywords: Khonj, Kākā'iyeh, Shamsiyeh, Fars, Sheikh Mohammad Abi Najm.

Cite this The Author(s): Vosoughi, M., Abonajmi, M., (2024). The Introduce of he Manuscript of "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār" and Reread the Decrees Concerning the Maintenance of Sheikh Mohammad Abi Najm's Mausoleum: Historical Sciences Studies Historical Sciences StudiesVol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer, (283-306)- DOI:10.22059/jhss.2024.378042.473720

CC BY

Publisher: Unversity of Tehran Press

1. Introduction

One of the most important historical documents is the collection of correspondences. In the Iranian administrative literature tradition, the collection of correspondence is referred to as “Monshaāt”. These correspondences have various types, the collection of administrative letters that is written in the government judicial institutions is one of the most important of them. These letters contain information about cultural, administrative and political affairs of different states and cities in Iran. Some of the information which is contained in these letters is unique and cannot be seen in other historical books and sources.

These letters and edicts reflect the official view of the governments and kingdoms. The letters and edicts recount the administrative and cultural structure of Iran in the past centuries. In fact, the content of these letters and edicts will help researchers of historical studies. Important cultural and economic information about the society can be found in these letters and edicts. The content of these documents can be used by researchers to research about cultural history and evaluate the relations of king and rulers with people and citizens of different social classes.

One of the most important manuscripts which is called "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār"is one of the collection of administrative letters which is written in 886AH/1481AD. These letters are related to the incidents and events of 14th and 15th AD in southern states and cities of Iran. The original of this manuscript is kept in Istanbul University Library and the number of that is 339.The French Orientalist Jean Aubin introduced and explained the bibliographic features of this manuscript for the first time.The name of the places and personalities which are mentioned in this manuscript are from Fars and Kerman mainly. The governors and scholars and administrative people who are from other states are mentioned, too. Studying the historical content of this manuscript indicates that the scribe used the official administrative documents of Fars and Kerman province. These letters and decrees related to the reign of Mozzaffarid (718-795 AH. /1318-1393 AD) and the Timurid dynasty (849-885 AH. /1370-1506 AD) in these states.

Studying of some evidences show that some letters and decrees in this manuscript contain historical information that cannot be found in other sources. Therefore, the main titles of letters and decrees are mentioned in order in this paper. The persons and places introduced in this collection have also been identified by historical sources. Most of these letters and decrees were written in the historical period of the 8th and 9th centuries AH. /14th and 15th AD. During these two centuries, Fars and Kerman states have witnessed many incidents. The details of some of them are reflected in these sources. Among the governors, nobles and dignitaries of Fars and Kerman states whose names are mentioned in this collection Letters, we can mention the following people:

Shāh Shojā Mużaffari (Reign between 786-759 AH/1384-1357 AD). Amir Timur (Reign between 771-807 AH/1370-1405 AD) Sultan Aḥmad Mużaffari,Governor of Kerman in 776AH. /1374AD, Amirzādeh 'Omar Shaikh, Governor of Fars in 795 AH/1393 AD. Amirzādeh Pir Moḥammad , Governor of Fars between 796-802 AH/1394-1400 AD.Ibrahim Sultān, Governor of Fars between 817-838 AH/1414-1435 AD. Abulghāsem Mirzā Babur,Governor of Fars in 855AH/1451 AD.Amir Jalāl al-dowaleh va al-din Mas'ūd,ruler of Shulestān and Dashtestān region. Maoulānā Majd al-din Ismāil, One of the heads of administrative affairs of Fars province in 857 AH/1453 AD. Rukn ad-din Ṡāed, Judge of Fars Province. Kamal Ad-din Maḥmūd , Judge of Fars Province, Shaikh Moḥeb ad-din Abu al-Khair , Head of endowments of Fars province in 841 AH.1438 AD. Zain al-din Ali Galāh One of the Sufi leaders of southern Iran in the 14th century AD.Majd al-din Ismāīl Fāli , Judge of Fars Province. Khwaja Turānshah, One of the heads of administrative affairs of Fars state. Khwajeh Tāj al-din Salmāni one of the calligraphers of the era of Timurid. Moulānā Shaikh Moḥammad Khattāt one of the calligraphers of the era of Timurid. Moulānā Shams ad-din One of the heads of administrative of the era of Timurid. Moulānā Shams al-ddin Ṡāḥeb Kashf, one of the writers and scholars of the 15th century in the South of Iran.

After analyzing the content and dating some of decrees and letters, one of its decrees concerning the maintenance of Sheikh Moḥammad Abi Najm's mausoleum is re-examined. Following his death, his mystic sect was known as Kākā'iyeh or Shamsiyeh, continued to play as a significant role in promoting social unity. This document confirms the influence of the Shiraz government in Khonj during the 9th century AH/15th A.D. According to the literary and historical importance of this decree and in fact its full text has not been published yet, it is reread and explained for the first time. Finally, the Kākā'iyeh or Shamsiyeh Mystic sect and the architecture of Sheikh Mohammad Abi Najm's mausoleum are introduced. The followers of the sect of Sheikh Mohammad Abi Najm were active in the south of Iran. Sheikh Mohammad Abi Najm´s followers have been active in the geographical area of Fars province and the coastal parts of the Persian Gulf. The tomb of Sheikh Mohammad Abi Najm is located in the Khonj city.

The date of the architect of his tomb back to the 15th century and it has been repaired several times since then. It can be seen a mosque a porch in the vicinity of the tomb. The porch repaired in the Safavid period. Several inscriptions of Sheikh Mohammad Abi Najm's followers are in the southern cities of Fars state which are called Khonj, Fishwar and Kowreh. These inscriptions present that the sect of Abu Najmi was well-known in the south of Iran many years after the death of Sheikh Mohammad Abu Najm. In this paper, the original text of the decree belonging to his tomb has been read. Some of the names which are mentioned in the text of decree has been introduced and identified. Introducing “Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār” as a most important document about Kerman and Fars in 14th and 15th centuries is the principal aim of this paper.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir



معرفی نسخه خطی «منشأت مِن نتایج افکار افاضلِ نامدار» و بازخوانی «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه»

محمدباقر وثوقی[1]✉، محمد ابونجمی[2]

۱. نویسنده مسئول، استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ایران، رایانامه: vosoughi@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه فنی کشاورزی، پردیس ابوریحان، دانشگاه تهران، ایران، رایانامه: abonajmi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۰۳/۲۶

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۴/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۲۷

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

چکیده

نسخه خطی «مجموعه منشأت من نتایج افکار افاضل نامدار» مجموعه‌ای از نامه‌ها و احکام سده‌های هشتم و نهم هجری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی است که تاکنون معرفی نشده است. این مقاله با هدف معرفی این نسخه خطی و بازخوانی یکی از احکام مهم آن با موضوع شیخوخیت بقعه شیخ محمد ابی نجم از عرفای سده هشتم هجری/چهاردهم میلادی در شهر خنج نوشته شده است. نسخه خطی «مجموعه منشأت من نتایج افکار افاضل نامدار» در سال ۸۸۶ قمری کتابت شده و شامل نامه‌ها، مناشیر، احکام و اسنادی اصیل و دست اول از تحولات ایالت فارس و کرمان در سده‌های هشتم و نهم هجری محسوب می‌شود. پس از بررسی محتوایی و تاریخ‌گذاری برخی از نامه‌ها، به بازخوانی یکی از احکام آن مربوط به سرپرستی و تولیت بقعه شیخ محمد ابی نجم پرداخته می‌شود. طریقت وی پس از مرگش به نام «کاکائیه» یا «شمسیه» مشهور شده و نقش مؤثر خویش را همچنان به عنوان عامل وحدت اجتماعی در منطقه گرمسیرات فارس ایفا می‌نماید. حفظ نفوذ حکومت شیراز در خنج در سده نهم هجری نیز به وسیلهٔ این سند تأیید می‌شود. با توجّه به اهمیّت این حکم از لحاظ ادبی و تاریخی و اینکه تاکنون متن کامل آن منتشر نشده به بازخوانی و تشریح آن پرداخته و در انتها طریقت شمسیّه–کاکائیه و معماری بقعه شیخ محمد ابی نجم به اختصار معرفی می‌شود. شواهد نشان می‌دهد که برخی از نامه‌ها و احکام موجود در این نسخه خطی، در بردارنده اطلاعات تاریخی است که در دیگر منابع موجود نیست. از این رو در این مقاله عناوین اصلی نامه‌ها و احکام به ترتیب ذکر شده است. افراد و اماکن معرفی‌شده در این مجموعهٔ منشأت نیز با استفاده از منابع تاریخی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. بیشتر این نامه‌ها و احکام در دوره تاریخی سده‌های هشتم و نهم هجری/پانزدهم و شانزدهم میلادی نوشته شده است. طی این دو سده، ایالت فارس و کرمان شاهد حوادث بسیاری بوده است که جزییات برخی از آن در این منشأت منعکس شده است.

واژه‌های کلیدی: خنج، کاکائیه، شمسیه، فارس، شیخ حاج محمد ابی نجم.

استناد: وثوقی، محمدباقر، ابونجمی، محمد؛ (۱۴۰۳). معرفی نسخه خطی «منشأت مِن نتایج افکار افاضلِ نامدار» و بازخوانی «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه»: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۶، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شمارهٔ پیاپی ۳۷– (۳۰۶-۲۸۳).

DOI:10.22059/jhss.2024.378042.473720

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

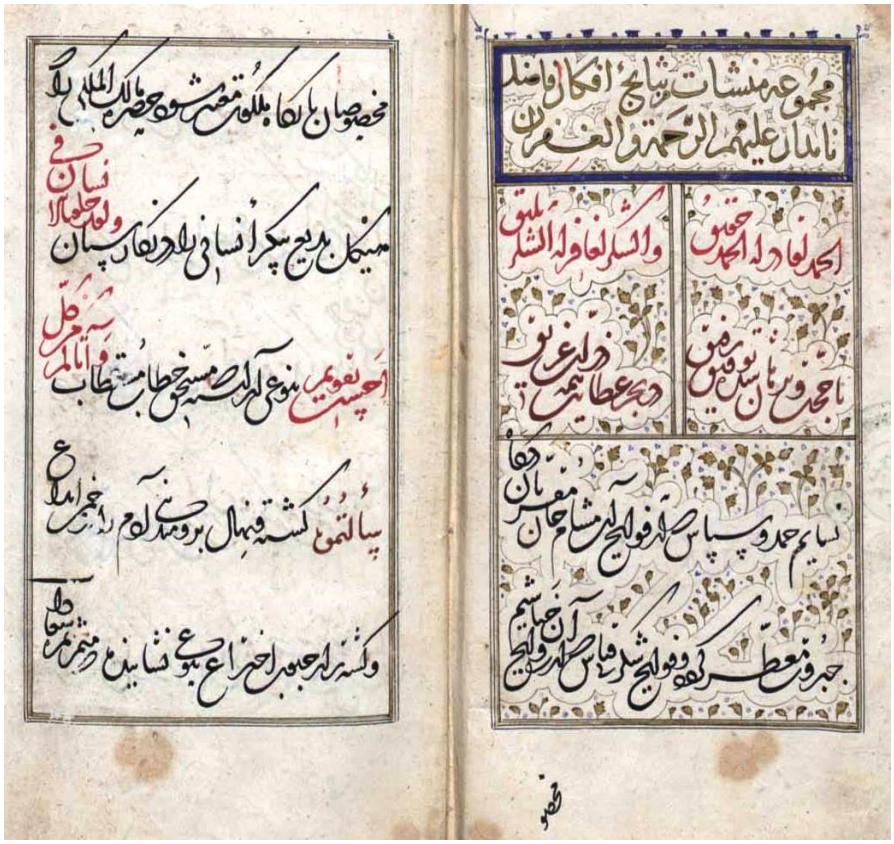
۱-۱: معرفی نسخه خطی «مجموعهٔ منشأت مِن نتایج افکار افاضل نامدار»

نسخهٔ خطی «مجموعهٔ منشأت مِن نتایج افکار افاضل نامدار» (۱) و یا آن‌گونه که در صفحات پایانی آن قیدشده، «منشأت افاضل نامدار و اکابر روزگار» مجموعه‌ای خطی از «نامه‌ها»، «احکام» و «مناشیر» قرن هشتم و نهم هجری است. اصل این نسخه در کتابخانه دانشگاه استانبول به شمارهٔ ۳۳۹ موجود است. نخستین بار «ژان اوبن» شرق‌شناس فرانسوی، از «حکم شیخوخیت بقعهٔ کاکا محمد ابی نجم» و مشخصات کتاب‌شناسی این نسخه یاد کرده است (Aubin,1969:30). در کتاب فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه استانبول در معرفی این نسخه آمده است:

«در ظهریه نام کتاب مجموعه منشأت من نتایج افکار افاضل نامدار علیهم الرحمه و الغفران خوانده شده است. گویا کاتب الحمدی منشأت را گرد آورده است. خط شکسته نستعلیق جلی (۲)، نام کاتب: حُسام، ۸۸۶ ه. ۱۲۵ در ۱۸۰ سانتی‌متر، ۷۰ در ۱۲۰ میلی‌متر، ۳۷۷ گ، ۵ سطر، کاغذ آهارزده براق، جلد تیماج مشکی ضربی، با ترنج و سر ترنج مطلا و لولا دار، آرایش سرلوحهٔ مذهّب، مجدول مشکی و طلایی و الوان، عنوان به قرمز» (فهرست نسخه‌های خطی استانبول،۱۳۷۴: ۱۸۹-۱۸۸).

باید افزود که این نسخه به خط تعلیق نگاشته شده و کاتب خود را در یک بخش «حُسام»(مجموعه منشأت من نتایج افکار و افاضل نامدار، ۳۳۹، استانبول،۲۷۶ پ) و در جای دیگر «حسام‌الدین» (۳) معرفی کرده است (همان،۴۱ ر). در دیباچهٔ نسخه اشاره‌ای به علت نوشتن این منشأت نشده است، نسخه با این عبارات آغاز می‌شود:

«[۱](همان، ۱ پ) مجموعه منشأت مِن نتایج افکار افاضل [۲] نامدار علیهم الرحمه و الغفران [۳] الحمد لقادر الحمد حقیق و الشکر لغافر له الشکر یلیق [۴] با حجّت و برهان شده توفیق رفیق، در بحر عطایت همه ذرّات غریق [۵] نسایم حمد و سپاس که از فوایح آن مشام جان مقربان درگاه [۶] جبروت معطّر کرده و فوایح شکر بیقیاس که از روایح آن خماشیم [۱] (همان، ۲ ر) مخصوصان بارگاه ملکوت متعین شود حضره مالک الملکی را که [۲] هیکل بدیع پیکر انسانی را در نگارستان لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی [۳] أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ (۴) به نوعی آراسته که مستحق خطاب مستطاب و وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما [۴] سَأَلْتُمُوهُ (۵) گشته و نهال برومندی آدم را زخمی ابداع [۵] و کشته زار حبوب اختراع به نوعی نشانیده که مثمر ثمر سعادات [۱](همان، ۲ پ) دینیّه و مکرمّات دنیویه.»



برگ‌های ۱ ب و ۲ الف از نسخه خطی منشأت مِن نتایج افکار افاضل نامدار، کتابخانه دانشگاه استانبول، شمارهٔ ۳۹۹، در برگ ۲۷۶ الف و در پایان نسخه آمده است.

«تمام شد منشأت افاضل نامدار و اکابر روزگار علیهم الرحمه و الغفران و صلی الله علی خیر خلقه و مظهر حقّه محمّد و آله و صحبته و عترته اجمعین الی یوم الاخر. دو بیتم جگر کرد روزی کباب/ که میگفت گوینده [ای] با رباب/ دریغا که بی ما بسی روزگار/ بِرویَد گل و بشکفد نوبهار/ بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت /بیاید که ما خاک باشیم و خشت (۶) (همان، برگ ۲۷۶ ب) این کتابت شد به عون حق تمام / از خط این بنده مسکین حُسام/ هشتصد و هشتاد و شش سال از زمان / رفته بود از هجرت خیرالانام/ دارد از الطاف خواننده طمع /کاتب الحمدی توقع و السلام؛ و الحمدالله اوّلاً و آخراً و الصلوه و السّلام علی (همان، ۲۷۷ ر) نبیّه محمّد و آله و صحبته و عترته اجمعین و سلّم تسلیماً بما ابداً حمداً کثیرا».

۲. بررسی محتوایی و تاریخ‌گذاری مجموعه منشأت مِن نتایج افکار افاضل نامدار

جای‌نام‌ها و شخصیت‌های ذکرشده در این منشأت عمدتاً از ایالت فارس و کرمان و علما و حکام و دیوانیان دو ایالت مذکور هستند، هرچند از برخی شخصیت‌های دیگر و یا شهرهای دیگر ایالات نیز نام برده شده است، بررسی محتوای نسخه خطی نشان می‌دهد که کاتب به مجموعه‌ای از اسناد رسمی دیوانی ایالت فارس طی حکومت آل مظفر و تیموریان دسترسی

داشته و آنها را در یک مجموعه کتابت نموده است. از میان حکام و امرا و دیوانیان ایالت فارس که در این نسخه اسامی آنها آمده، می‌توان از این اشخاص یاد کرد: «سلطان احمد مظفری»– والی کرمان از سال ۷۷۶ ق.– (محمود کتبی،۱۳۶۴: ۸۲ و ۱۱۲ تا ۱۱۴ و ۱۱۸ تا ۱۳۲)، «امیرزاده عمر شیخ تیموری» –حاکم فارس در سال ۷۹۵ ق.– (خواند امیر،۱۳۸۰: ۳:۳۲۵)، «امیرزاده پیر محمد» فرزند میرزا جهانگیر و نوه تیمور– حاکم فارس بین سال‌های ۷۹۶ تا ۸۰۲ ق.– (میرزا حسن حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۳۲۵ تا ۳۲۸)، «ابراهیم سلطان» فرزند شاهرخ تیموری– حاکم فارس بین سال‌های ۸۱۷ تا ۸۳۸ ق.–(همان، ۳۳۵ تا ۳۳۸). ابوالقاسم میرزا بابر فرزند بایسنقر میرزا و نواده شاهرخ تیموری– حاکم فارس در سال ۸۵۵ ق، «امیر زاده محمد بایسنقر» از شاهزادگان تیموری که در فارس مدعی حکومت بود (همان،۳۲۶). «امیر جلال‌الدوله و الدین مسعود»–حاکم منطقه شولستان و دشتستان–(۷)؛ مولانا مجدالدین اسماعیل –وزیر پیربداق والی فارس در سال ۸۵۷ ق– (۸) کمال‌الدین ابوالخیر ابی نصر بن فخرالدین احمد بن ابی غسان شیرازی– متوفی به سال ۷۴۸ ق.– (رکن زاده آدمیت، ۱۳۴۰: ۴: ۲۴۸ و ۲۴۹)، قاضی رکن‌الدین صاعد – قاضی فارس از خاندان مشهور صاعدی– (۹)، خواجه تورانشاه وزیر–وفات در سال ۷۸۶ ق– (۱۰)، سید نورالدین نعمت الله بن محمد مشهور به شاه نعمت‌الله ولی – ۷۳۰ تا ۸۳۴ ق– (ستوده،۱۳۵۳: ۲:۳۹۲)، مولانا شمس‌الدین صاحب کشف– از علمای فارس و معاصر حافظ– (۱۱)، شیخ محب الدین ابوالخیر– متولی اوقاف فارس در سال ۸۴۱ ق. – (میرزا حسن حسینی فسایی،۱۳۷۸: ۳۳۸)، کمال‌الدین محمود– قاضی فارس– (مجموعه منشأت من نتایج افکار، ۳۳۹، استانبول، ۹۸ پ تا ۱۱۱ ر). اعلام اماکن این منشأت نیز مربوط به ایالت فارس است که از آن جمله‌اند: «بقعهٔ کبیریه»– مقبره و بارگاه ابوعبدالله خفیف در شیراز–(۱۲)، جامع جدید– مسجد جامع جدید در شیراز–(مجموعه منشأت من نتایج افکار،۳۳۹: استانبول، ۱۱ ر تا ۱۱۷ ر)، جامع عتیق و بقعه ابواسحاقیه مصلی شیراز، (همان،۱۱۱ ر تا ۱۱۷ ر) بقعهٔ منوره کاکا محمد ابی نجم قدس سرّه (همان،۱۱۷ ر تا ۱۲۳ ر)، بقعه شجاییه – بقعه و آرامگاه شاه شجاع مظفری در شیراز– (همان، ۱۳۶ ر تا ۱۶۲ ر)، کوار از شهرهای فارس، (همان،۱۳۷ ر و پ)، مدرسهٔ فزاریه شیراز (همان، ۲۵۴ ر و ۲۵۵ پ). نامه‌ها و مناشیر و احکام ذکر شده در این نسخه، اسنادی اصیل و دست اول از تحولات ایالت فارس و کرمان در قرون ذکر شده محسوب می‌شود. هرچند برای تاریخ‌گذاری دقیق نامه‌ها، نیاز به پژوهش مستقل و تطبیق اطلاعات این اسناد با دیگر متون قرن هشتم و نهم هجری است.

۳. فهرست عناوین مکاتیب و احکام و مناشیر

برای اطلاع خوانندگان محترم، عناوین نامه‌ها و مناشیر و احکام در این قسمت آورده می‌شد و تا آنجا که مجال این مقاله است، برخی تاریخ‌گذاری‌ها و معرفی افراد در پی‌نویس آورده می‌شود.

شماره	عنوان	شماره برگ
۱	این فتح نامه امیر تیمور گورکان از شهر دهلی به امیر زاده پیر محمد نوشته	۱۴ الف تا ۲۵ ب
۲	این مکتوب امیرزاده محمد بایسنقر به امیر زاده بابر نوشته	۲۵ب تا ۲۹ب
۳	[بدون عنوان]فتح نامه شاهرخ میرزا تیموری با مضمون مرگ قرایوسف و تسلیم سلطانیه (۱۳)	۳۰ الف تا ۴۱ الف.
۴	این مکتوب حضرت ولایت پناه سید نعمت الله قدس سرّه به سلطان سعید اعظم ابراهیم سلطان نوشته(۱۴)	۴۱ ب تا ۴۴ب .
۵	فتح نامه که خاقان سعید در فتح تبریز به ممالک فرستاده بود (۱۵)	۴۴ ب تا ۵۱ ب
۶	این فتح نامه سلطان سعید شاهرخ به امیرزاده الغ بیگ نوشته بود (۱۶)	۵۲ الف تا ۶۲ ب
۷	این مکتوب امیر زاده شاهرخ به امیر زاده قرایوسف نوشته بود	۶۲ ب تا ۶۶ ب.
۸	این منشور امیر تیمور به جهت امیر زاده عمر شیخ نوشته و مرجوع حکومت بلاد به او کرده (۱۷)	۷۰ ب تا ۷۶ ب.
۹	این منشور در زمان امیر تیمور به امیر زاده ابویزید نوشته بودند (۱۸)	۷۶ ب تا ۸۶ب.
۱۰	حکم مسلمیات (۱۹) که امیرزاده بابر طاب ثراه به جهت مولانا شمس الدین	۸۶ ب تا ۹۹ الف.
۱۱	حکم تدریس بقعه کبیریه حفت بالانوار الخیر که دربارهٔ مولانا مجدالدین نوشته (۲۰)	۹۳ الف تا ۹۸ ب.
۱۲	حکم قاضی قضاتی که به جهت مولانا اعظم سعید کمال الدین محمود قاضی نوشته (۲۱)	۹۸ ب تا ۱۱۱ الف.
۱۳	حکم تولیت جامع جدید و بقعهٔ منوّرهٔ کبیریه حفت بالانوار الخیریه (۲۲)	۱۱۱ الف تا ۱۱۷ الف.
۱۴	حکم شیخوخیت بقعهٔ منوره کاکا محمد ابی نجم قدس سرّه	۱۱۷ الف تا ۱۲۳ الف.
۱۵	من انشایه	۱۲۳ الف تا ۱۲۴ ب.
۱۶	من انشایه	۱۲۵ الف تا ۱۲۶ ب.
۱۷	حکم قضا که در نشان خواجه رکن الدین مسعود نوشته (۲۳)	۱۲۶ ب تا ۱۳۱ ب.
۱۸	حکم تولیت جامع عتیق و بقعه ابواسحاقیه مصلی شیراز (۲۴)	۱۳۰ ب تا ۱۳۵ب.
۱۹	و من منشاته (۲۵)	۱۳۵ الف تا ۱۳۸ الف.
۲۰	منشور قراری که از خط خواجه حاجی منشی نقل کرده (۲۶)	۱۳۸ الف تا ۱۴۸ ب.
۲۱	حکم حکومت اوقاف دارالنقابه و دارالسیاده که رجوع به امیر اعظم فیروز شاه نمودند (۲۷)	۱۴۸ ب تا ۱۵۱ ب.
۲۲	حکم حکومت شولستان و توابع به جهت امیر مسعود شاه نوشته اند (۲۸)	۱۵۱ ب تا ۱۵۵ب.
۲۳	حکم تولیت بقعه شجاییه به اسم مولانا اعظم سعید رکن الدین صاعد قاضی (۲۹)	۱۳۶ الف تا ۱۶۲ الف.
۲۴	این مکاتیب از خط خواجه تاج سلمانی (۳۰) نقل شد که به هرکس نوشته بود مکتوب مهد اعلی	۱۶۲ الف تا ۱۶۵ الف.
۲۵	این مکتوب از سمرقند به مولانا شیخ محمد خطاط نوشته	۱۶۵ الف تا ۱۶۹ الف.
۲۶	و من منشاته	۱۶۹ الف تا ۱۷۰ب.
۲۷	و من منشاته	۱۷۰ ب تا ۱۷۳ب.
۲۸	این مکتوب از خط مولانا جعفر نوشته شده	۱۷۳ ب تا ۱۷۴ ب.
۲۹	این مکتوب خواجه تاج الدین سلمانی به امیر کمال الدین عبدالرحیم ایناق(۳۱) نوشته بود	۱۷۴ ب تا ۱۸۰ ب.
۳۰	و من انشایه	۱۸۰ب تا ۱۸۳ب.
۳۱	مکتوب امرا از منشات صاحب مرحوم سعید مذکور	۱۸۴ الف تا ۱۸۸ الف.
۳۲	این مکتوب خواجه تاج الدین سلمانی به خواجه عبدالقادر خواننده نوشته	۱۸۸ الف تا ۱۹۲ الف.
۳۳	و له من انشایه	۱۹۲ الف تا ۱۹۴ الف.
۳۵	این مکتوب به سلطان محمد حاکم بدخشان نوشته	۱۹۴ الف تا ۱۹۸ الف.
۳۶	و من انشایه	۱۹۸ الف تا ۲۰۲ ب.
۳۷	و من انشایه	۲۰۲ ب تا ۲۰۵ ب.
۳۸	و من انشایه	۲۰۵ ب تا ۲۰۹ ب.
۳۹	این مکتوب به خواجه پیر احمد خافی نوشته بود از سمرقند	۲۰۹ ب تا ۲۱۱ الف.
۴۰	و من انشایه	۲۱۱ الف تا ۲۱۴ ب .
۴۱	فی البهاریات	۲۱۵ الف تا ۲۱۶ الف.
۴۲	فی البهاریات	۲۱۶ الف تا ۲۱۸ الف.

۴۳	ایضاً له	۲۱۸ الف تا ۲۲۰ الف.
۴۴	فی البهاریات	۲۲۰ الف تا ۲۲۳ الف.
۴۵	و من انشایه	۲۲۳ الف تا ۲۲۵ الف.
۴۶	و من انشایه	۲۲۵ الف تا ۲۲۸ الف.
۴۷	و من انشایه	۲۲۸ الف تا ۲۳۰ ب.
۴۸	و من انشایه	۲۳۰ ب تا ۲۳۳ ب.
۴۹	این مکتوب به مولانا شرف الدین علی یزدی نوشته	۲۳۳ب تا ۲۳۵ ب.
۵۰	فی الالقاب	۲۳۵ ب و ۲۳۶ الف
۵۱	من منشات سلطان سعید شاه شجاع بن محمد مظفر انارالله برهانه (۳۲)	۲۳۶ الف تا ۲۴۳ الف.
۵۲	عرضه داشتی درویشی از گرمسیر شیراز نوشته بود به سلطان سعید مضمون آنکه محمد مهذب حاکم گرمسیر از مواشی یک تنگه زیاد ستده بود و سلطان به خط خود در کنار عرضه داشت نوشته بود. (۳۳)	۲۴۳ ب تا ۲۴۴ الف.
۵۳	بعد از فتح و محاربه لشکر سلطانیه این مکتوب به خواجه تورانشاه نوشته (۳۴)	۲۴۴ الف تا ۲۴۸ الف.
۵۴	من منشاته	۲۴۸ ب تا ۲۵۱ الف.
۵۵	من منشاته الی السلطان مغیث الدین سلطان احمد (۳۵)	۲۵۱ الف تا ۲۵۳ الف.
۵۶	و من انشائه این عرضه داشت حضرت سید شریف به شاه شجاع نوشته (۳۶)	۲۵۲ الف تا ۲۵۴ الف.
۵۷	جواب عرضه داشت مرتضی اعلم سعید سید شریف به خط اشرف اعلی موشح فرموده (۳۷)	۲۵۴ الف تا ۲۵۵ ب.
۵۸	حسب شیخ الاسلام اعظم سعید زین الدین علی گلاه جهت عرش میان جنیان واقع بود این عرضه داشت به حضرت خلافت پناهی انارالله برهانه نوشته بود. (۳۸)	۲۵۵ ب تا ۲۵۶ ب.
۵۹	جواب رقعه شیخ حضرت خلافت پناهی به خط شریف موشح فرموده (۳۹)	۲۵۶ ب تا ۲۵۸ الف.
۶۰	مولانا نظام الدین اصیل به شاه شجاع انارالله برهانه قلمی فرموده بود (۴۰)	۲۵۸ الف و ۲۵۸ ب.
۶۱	حضرت در جواب آن جناب ارزانی فرمود (۴۱)	۲۵۸ ب تا ۲۶۰ ب.
۶۲	این نوازش نامه به خواجه امام الدین اصفهانی قلمی فرمود (۴۲)	۲۶۰ ب تا ۲۶۱ب.
۶۳	جواب رقعه ای که حضرت سلطنت پناهی به مشارالیه نوشته	۲۶۱ ب تا ۲۶۳ الف.
۶۴	این کتابت جهت دفع کدورت که با شاه سلطان داشته فرموده	۲۵۳ الف تا ۲۶۴ ب.
۶۵	مکتوب اسد طغانشاه جهت تمرد و جفایی که نموده بود موشح فرموده بود. (۴۳)	۲۶۴ ب تا ۲۶۵ ب.
۶۶	و من انشایه	۲۶۶ ب تا ۲۶۷ الف.
۶۷	و من انشایه	۲۶۷ الف تا ۲۶۸ الف.
۶۸	و من انشایه	۲۶۸ الف و ۲۶۸ ب.
۶۹	بر حاشیه مکتوب امیر حسن آقا در زمانی که لشکر سمرقند به سیستان تاخته بودند سلطان سعید شاه شجاع نوشته بود	۲۶۸ ب تا ۲۶۹ ب.
۷۰	بر حواشی نامه به ولدش سلطان احمد جهت محاصره کرمان نوشته بودند	۲۶۹ ب و ۲۷۰ الف.
۷۱	یکی از وزرا کاریزی آب بیرون می آورد و شکایت او پیش شاه بردند این دو کلمه به خط اشرف خود نوشته بود	۲۷۰ الف و ۲۷۰ ب.
۷۲	من منشات المولی الاعظم الاعلم السعید مجد المله و والدین اسماعیل علیه الرحمه و الغفران (۴۴)	۲۷۰ ب تا ۲۷۳ ب.
۷۳	من منشاته	۲۷۳ ب تا ۲۷۵ الف.
۷۴	من منشاته	۲۷۵ الف تا ۲۷۶ ب.
۷۵	و من انشایه	۲۷۸ الف تا ۲۷۹ الف.
۷۶	و من انشایه	۲۷۹ الف تا ۲۸۰ الف.
۷۷	و من انشایه فی المرثیه	۲۸۰ الف تا ۲۸۱ ب.
۷۸	و من انشایه	۲۸۱ ب و ۲۸۳ الف.
۷۹	فی المرثیه	۲۸۳ الف تا ۲۸۵ الف.
۸۰	مقدمه نشان نقابت	۲۸۵ الف تا ۲۸۸ ب.
۸۱	خطاب با وزرا	۲۸۸ ب تا ۲۹۰ ب.
۸۲	و من انشایه	۲۹۰ ب تا ۲۹۲ الف.
۸۳	القاب الحفّاظ و القرا	۲۹۲ الف تا ۲۹۴ ب.

۸۴	فی القاب اصحاب الحساب	۲۹۴ ب و ۲۹۵ الف.
۸۵	«فی القاب الشعر»	۲۹۵ الف.
۸۶	فی القاب ارباب الاصولین، فی القاب الجندی و اهل الملازمه؛ فی القاب الاحبا، فی التاریخ، فی الاستحضار.	۲۹۵ الف تا ۲۹۷ب.
۸۷	این مکتوب حضرت ولایت پناه مرتضی اعظم سعید سیّد عمادالدین نعمت الله قدس الله سره به حضرت سلطنت پناه امیرزاده ابراهیم سلطان نوشته (۴۵)	۲۹۷ ب تا ۳۰۳ الف.
۸۸	این مکتوب حضرت پادشاه سعید ابراهیم سلطان به عالیجناب ولایت پناهی نوشته شده	۳۰۳ الف تا ۳۰۵ ب.
۸۹	این مکتوب یکی از اکابر به عالجناب ولایت پناه سید عماد الشریعه والدین نعمت الله قدس سره نوشته	۳۰۵ ب تا ۳۱۴ ب.
۹۰	این مکتوب به یکی از سادات نوشته اند در بلاد لاهیجان	۳۱۴ ب تا ۳۱۷ ب.
۹۱	این مکتوب به یکی از دوستان نوشته	۳۱۷ ب تا ۳۲۱ ب.
۹۲	این فتح نامه سلطان ابوسعید به پسر خود سلطان محمد نوشته	۳۲۱ ب تا ۳۲۷ ب.
۹۳	حکم عسسی	۳۲۸ الف تا ۳۳۱ الف.
۹۴	فی المراثی الباقی هوالله	۳۳۱ الف تا ۳۳۳ الف.
۹۵	اگر این ابیات بر صندوق اموات نویسند مناسب است	۳۳۳ الف تا ۳۳۴ ب.
۹۶	فی القاب السلطان	۳۳۴ ب تا ۳۳۶ الف.
۹۷	این رقعه حضرت سیادت مآب مرتضی اعظم سعید سید نعمت الله قدس سرّه به یکی از حکام نوشته	۳۳۶ الف تا ۳۳۶ ب.
۹۸	این قطعه پسر خواجه صاین الدین از بام افتاده بود که انشا فرمود	۳۳۶ ب تا ۳۳۷ ب.
۹۹	در تهنیت عید قربان	۳۳۷ ب تا ۳۳۹ ب.
۱۰۰	در تهنیت عید، در تهنیت ماه صیام ، تهنیت شب قدر، تهنیت عید،تهنیت صحت، تهنیت مسهل،تهنیت مراجعت از سفر، در توجه به سفر نویسند،	۳۳۹ ب تا ۳۴۶ الف.
۱۰۱	و من انشایه	۳۴۶ الف تا ۳۴۷ ب.
۱۰۲	درملتمسات از هر باب، در طلب گندم،	۳۴۷ ب تا ۳۴۸ب.
۱۰۳	مولانا شمس الدین فقاعی چون پسر به حجه الاسلام می سپرد این رباعی گفته	۳۴۸ ب تا ۳۴۹ ب.
۱۰۴	معمّا سلام علیک در اول رقعه ها نویسند، در التماس جامه، فی الحمایه، فی العفو و الاغماض، فی الالقاب، فی العفو، فی تهنیت الصحه، تهنیت بالزفاف، فی الاعتذار عن ترک الزیاره، فی طلب الزیاره، فی الحمی، فی استدعای حضور، معمّا سلام علیک در اول رقعه ها نویسند، در التماس جامه، فی الحمایه، فی العفو و الاغماض، ،فی الالقاب، فی العفو، فی تهنیت الدلاده، فی تهنیت الصحه، تهنیت بالزفاف، فی الاعتذار عن ترک الزیاره، فی طلب الزیاره، فی الحمی، فی استدعای حضور، فی العنوان، فی التصدیرات، فی شکایت الهجر، فی الوداع، فی ورود الکتاب، فی طلب المکتوب،در جواب مکاتیب نویسند، این باب از هر باب مناسب مکاتیب، فی الادعیه، در سفارش، در طلب دستار، رقعه در صباح، در حسن طلب،عبید گوید در باب قرض، ابیات مناسب مکاتیب سلاطین و امرا و وزرا و غیرهم، به امرا نویسند، دعای وزرا، به سادات نویسند، صدور، قضات، مشایخ، فی الدعا، فی الشکر، فی القاب الوعاظ، خطبا، فی الاخلاص، حکما، از باب انشا، صفت برف، خیام می فرماید، صفت دندان، در صفت رنج و خیال، در صفت قد، صفت کمر و میان، در صفت کیش و قربان، در صفت کوچکی محبوب، صفت دل،در مدح دو کس نویسند، فی مدح الخواتین، در تهنیت گوید،در تهنیت ولادت، در طلب شراب، در طلب علیق اسبان، فی الشکر،فی صفات الله تعالی، فی نعت خاتم النبیین صعلم،فی الموعظه.	۳۴۹ ب تا ۳۷۵ ب.

۴. بازخوانی «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه»

در نسخهٔ خطی منشأت من نتایج افکار و افاضل نامدار، حکمی با عنوان «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه» آمده است، نخستین بار این حکم توسط «ژان اوبن» شناسانده شد، او دربارهٔ آن می‌نویسد:

«حفظ نفوذ حکومت شیراز در خنج در قرن پانزدهم میلادی/ نهم هجری به وسیلهٔ دو سند تأیید می‌شود. اولی از دیوانخانه تیموری و دومی از دیوان آق قویونلوها است که به نفع شیوخ یک خانقاه صادر شده است. یک سند بدون نام و بدون تاریخ که من به عبدالله بن ابراهیم سلطان والی تیموری فارس بین سال‌های ۱۴۳۵ تا ۱۴۴۷ م/ ۸۳۸ تا ۸۵۰ هجری قمری نسبت می‌دهم- بنا به دلایلی که نمی‌توانم اینجا توضیح دهم- و در آن سند، حکمی که از پدرش برای مرحوم کاکا سراج‌الدین حسن صادر شده بود را تجدید می‌نماید. بر طبق این سند شیخوخیت خانقاه کاکا شمس‌الدین محمد ابونجمی را به پسر شیخ‌الاسلام شمس‌الدین محمد واگذار می‌نماید. همچنان که شیخوخیت خلوت کاکا فخرالدین ابوبکر را به شرط اینکه وی این مؤسسات را بگرداند و مریدان را هدایت نماید و مسافران را اطعام کند (اطعام وارد و صادر اهل اسلام) به وی واگذار نموده است» (Aubin,1969:30) (۴۶).

«ژان اوبن» بر اساس محتوای این سند چهار نسل از شیوخ طریقت ابونجمی را تا نیمهٔ دوم قرن نهم به ترتیب معرفی نموده که عبارت‌اند از: حاجی شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴/۷۸۶ تا ۱۴۴۷/۸۱۰)، سراج‌الدین حسن (۱۴۳۵/۸۳۸ تا ۱۴۴۷/۸۵۱)، شمس‌الدین محمد دوم، محب الدین علی، شمس‌الدین محمد سوم (۱۴۷۸/۸۸۳) (Ibid,31).

با توجّه به اهمیّت این حکم از لحاظ ادبی و تاریخی و اینکه تاکنون متن کامل آن منتشرنشده، به شرح زیر بازخوانی می‌شود.

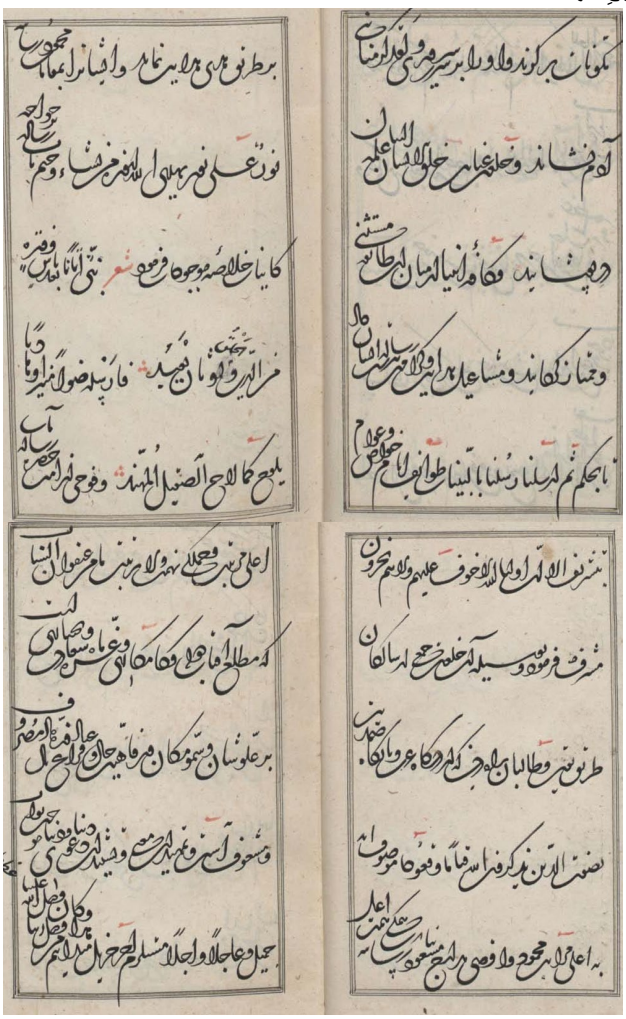


[۱] حُکمِ **شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه** [۲] حمد و سپاس و ستایشِ بی قیاس، واجب‌الوجودی را سزاست که بمقتضیِ [۳] یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ (۴۷) گم‌گشتگان به وادیِ جهالت و راه

افتادگانِ [۴] صحرایِ ظلالت، به سیرِ سبلِ هدایت می‌رساند و کِلکِ فضلِ یُؤتِیهِ [۵] مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الفَضلِ الْعَظِیمِ (۴۸) و تحفِ صلواتِ زاکیات [۶]، و صحفِ تحیاتِ نامیات، به بارگاهِ جنتِ رسالت پناه؛ بیت: [۷]

شمعِ جمعِ انبیاءِ المرسلین نورِ عالم رحمةٌ للعالمین

[۸] نتیجهٔ وجودِ آدم، وسیلهٔ رحمتِ عالم که وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ (۴۹) [۹] و علی آله الطَّیِّبِینَ و أَصْحَابِهِ و اولاده الطَّاهِرِینَ، امّا بعد، بر رایِ اربابِ [۱۰] بصیرت و اصحابِ حقیقت، مخفی نماند که چون ایزدِ تعالی جلّ شانه و عظم [۱۱] سلطانه، به قدرتِ کامله و حکمتِ شامله، ابداعِ موجودات [۱۲] و اختراعِ مصنوعات فرموده، نوعِ انسان را از انواعِ طوایف



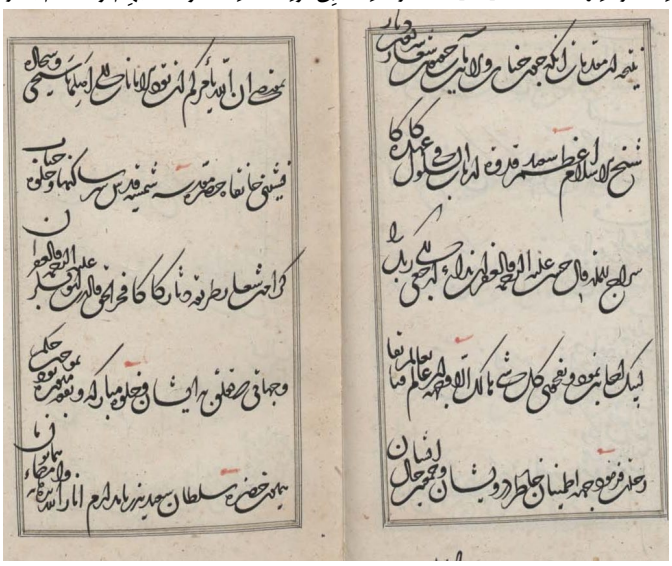
[۱۳] مکوّنات برگزید و او را بر سریرِ سروری وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی [۱۴] آدَمَ (۵۰) نشاند و خلعتِ عنایتِ خَلَقَ الأنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ (۵۱) [۱۵] در پوشانید و کافهٔ انبیا از میانِ این طایفه مستثنی [۱۶] و ممتاز گردانید و مشاعیلِ هدایت و کرامت به دستِ رسالتِ انسان داد [۱۷] تا به حکم ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ (۵۲) طوایفِ امامِ خواص و

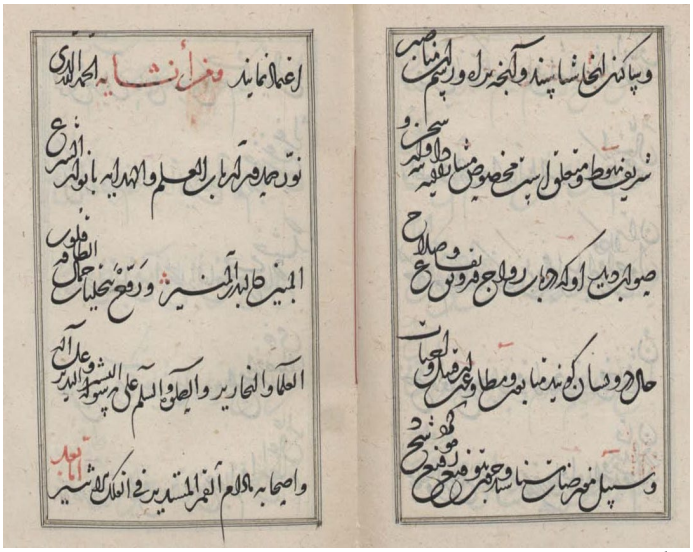
عوام [۱۸] بر طریقِ هُدی هدایت نماید و ایشان را به مقاماتِ محمود رساند [۱۹] نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ (۵۳) و ختم باب رسالت بر خواجهٔ [۲۰] کائنات، خلاصهٔ موجودات فرمود.

شعر:نَبیٌّ أتَانَا بَعْدَ یَأسٍ وَفَتْرَةٍ [۲۱] مِنَ الدّین و الخلق الأوثَانُ تُعْبَدُ

فَأرسَلَهُ ضواً منیراً و دهائاً [۲۲] یَلُوحُ کما لاحَ الصّقِیلُ المهنّد (۵۴)

و فوجی از امّتِ حضرتِ رسالت مآب [۲۳] به تشریفِ أَلا إِنّ أَوْلِیاءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۵۵)





[۲۴] مشرّف فرموده و به وسیلهٔ آن خلعت جمعی از سالکانِ [۲۵] طریقِ یقین، و طالبانِ به راهِ دین، که از درگاهِ عزّت و پایگاهِ صمدیّت [۲۶] بصفت الّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً (۵۶) موصوف اند [۲۷] به اَعلی مراتبِ محمود، و اقضی مدارجِ مسعود رسانند، بباید همگی همّت اعلی [۲۸] اعلی مرتبت و جملگی نهمت والا رتبت مامنِ

عنفوانِ الشَّباب [۲۹] که مطلعِ آفتابِ دوامِ کامکاری، غرّهٔ سعادت و بختیاری است، [۳۰] بر علّوِ شان و سمّوِ مکان و رفاهیّتِ حال و فراغِ بالِ عبّاد و زهّاد مصروف [۳۱] و مشعوف آنست و تمهیداتِ معنی و تشییداتِ دعوی دنیا و دنیا موجبِ ثوابِ [۳۲] جمیل و عاجلاً و اجلاً مستلزمِ اجرِ جزیل می‌دانیم، هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّنا، وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً (۵۷)

[۳۳] نتیجهٔ این مقدمات آنکه، چون جنابِ ولایت مآبِ حقیقت شعارِ شریعت دثار، [۳۴] شیخ‌الاسلام اعظمِ سعید، قدوهٔ اربابِ السلوک، فی عهده، کاکا [۳۴] سراج المله و الدین حسن علیه الرّحمه و الغفران، نداءِ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ را [۳۵] لبیک اجابت نموده و به فحوایِ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ از عالمِ فنا به عالمِ بقا [۳۶] رحلت فرموده، جهتِ اطمینانِ خاطرِ درویشان و جمعیّتِ حالِ ایشان، [۳۷] به مقتضی إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانات إِلی أَهْلِها (۵۸)؛ شیخی و سجاده [۳۸] نشینیِ خانقاهِ حضرتِ مقدسهٔ شمسیه، قُدِّسَ سرّه ساکنها و خلوتِ جناب [۳۹] کرامت شعارِ طریقت دثار، کاکا فخر الحق و الدین ابوبکر، علیه الرّحمه و الغفران [۴۰] و جهاتی که تعلّق به ایشان و خلوتِ مبارکه و بقعهٔ منورّه بوده به موجبِ حکمِ [۴۱] همایون حضرت سلطان سعید پدر نامدارم انارالله برهانه و امضاءِ همایونِ ما [۴۲] که تعلّق به شیخ‌الاسلام اعظمِ مشارالیه داشت به همان دستور [۴۳] به خلفِ صدقِ او، شیخ‌الاسلام مقتدایِ اربابِ الفقرین الامم [۴۴]، نتیجهٔ اکابرِ اولیاءالله الاحد، شمس التقوی والدین محمّدِ حسن (۵۹) ادامه الله برکاتِ انفاسه [۴۵] رجوع فرمودیم که مقدّم و پیشوا و مقتداءِ مریدان و درویشان باشند، [۴۶] و چنانچه از کمالِ ورع و دین داریِ او سزد، به نظم و نسق و رواج [۴۷] و رونقِ خانقاه، تکمیل و ارشاد مسترشدان و انفاق [۴۸] و اطعامِ صادر و واردِ اهلِ اسلام کما هو حقّه اشتغال نماید [۴۸]، حکّام و داروغگانِ گرمسیر، فخاصه مباشران و اصول و کلانتران [۴۹] خنج و توابع، و صلحا و فقرا و درویشان و خلوت نشینان و [۵۰] و مجاوران، باید که بر این موجب مقرر دانند و او را مقدّم و پیشوا و مقتداءِ درویشان [۵۱] و ساکنانِ آنجا شناسند و آنچه به راه و رسم این مناصب [۵۲] شریف منوط و متعلّق است، مخصوصِ مشارالیه دانند و از سخن و [۵۴] صواب دیدِ او که در بابِ رواج و رونقِ بقاع و صلاحِ [۵۵] حالِ درویشان گویند، متابعت و مطاوعت از قبیلِ واجبات [۵۶] و سبیلِ مفرضات شناسند و چون به توقیعِ رفیع، موشح گردد [۵۷] اعتماد نمایند.

۵. طریقت شمسیّه و کاکائیه و معماری بقعه شیخ حاجی محمد ابونجم

«شیخ شمس‌الدین محمد ابی نجم» که در خنج مشهور به «شیخ حاجی محمد» است (۶۰)، از علما و عرفای قرن هشتم هجری است که بر اساس تذکره‌های بر جای مانده خطی (وثوقی،۱۳۷۴:۷۴ تا ۷۸) تولّد او در سال ۷۰۴ قمری و وفاتش در سال ۷۸۶ ق. است. قدیم‌ترین سند از ذکر نام او کتیبه‌ای است به تاریخ ۷۹۰ در مسجد «کَورِه» که او را با این عناوین معرفی کرده است: «حضرت سلطان الاولیاء و شیخ المحققین شمس المله و الدین محمد بن ابی نجم– قدس سره– فی شهور تسعین و سبع مائه (وثوقی، ۱۳۷۴: ۸۲)». نامه‌ای بدون تاریخ – محتملاً در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری– از عبدالکریم نیمدهی از ارادتمندان خاندان ابی نجمی در دست است، که در عنوان آن نامه عبارت «مِنَ الْمُؤَلِّفِ إِلَی الْحَضْرَه الْکَاکَائِیَّه الشَّمْسِیَّه الْمُحَمَّدِیَّه الْفَخْرِیَّه الْأَبِی نَجْمِیَّه خَلَّدِ ظِلالَهُ الْعَالِیَه» آمده و در متن نیز عبارت «أَعْنِی الْحَضْرَه الْمُقَدَّسَه الْمُنَوَّرَه الْمُطَهَّرَه الْمُزَکَّاه الْمُعَلاَّه الْمُسْتَحَبَّه الشَّمْسِیَّه الْمُحَمَّدِیَّه الأَبانَجْمیّه حُفَّتْ بِالأَنْوَارِ الرَّبَّانِیَّه وَ الْمَعَارِفِ الصَّمَدانِیَّه» قید شده است (عبدالکریم نیمدهی،۱۳۹۴: ۳۳۲ – ۳۳۳). عبدالکریم نیمدهی در ذیل وقایع سال ۸۱۰ می‌نویسد: «*اوحد السالکین امام الواصلین شیخ حاجی شمس‌الدین محمد ابی نجم*

قدس الله سره العزیز در این سال به قرب حق تعالی شرف وصول یافت (۶۱)». قطب‌الدین محیی کوشکناری در مکاتیب خود از او با عنوان «شیخ شمس‌الدین محمد ابی نجم» یاد کرده است (۶۲). با توجه به مدارکی که ذکر شد باید گفت که طریقت او پس از مرگش مشهور به «شمسیّه» و «کاکاییّه» شده است که هر دو عبارت در متن حکم شیخوخیت نیز آمده است. امّا بنا و تجدید عمارت تأسیسات خانقاه شمسیّه که در زمان حیات و پس از مرگ او همچنان پذیرای مسافران «وارد و صادر» بوده، بر اساس مندرجات تذکره‌های بر جای مانده و کتیبه‌های آن به ترتیب زمانی زیر صورت پذیرفته است.

ساختن بقعه پس از وفات شیخ محمد ابونجم به دستور امیر سیف‌الدین نصرت لاری در سال ۷۸۹ ق. (۶۳)، تعمیر بقعه و گنبد و تأسیسات خانقاه در سال ۸۲۹ ق. به دستور امیر علاء الملک لاری ثانی، تعمیر گنبد و بقعه و ساخت صفهٔ صدر در سال ۹۲۴ ق به دستور نورالدوله ایرانشاه (۶۴) و همت فخرالدین محمد ابونجم، بنای ورودی ایوان مسجد در سلطنت شاه صفی (۱۰۴۴ ق.) (۶۵) و تعمیر کلیه بناها در سال ۱۲۶۵ ق در سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۶۶) صورت پذیرفته است. تعمیرات و بازسازی بقعه و محوطهٔ پیرامون آن از سال ۱۳۶۳ شمسی تاکنون به همت خانوادهٔ ابونجمی صورت می‌گیرد.

بنای گنبد شیخ در ضلع شرقی مسجد جامع خنج واقع شده است این بنا از بیرون به‌صورت چهارضلعی و از داخل به‌صورت هشت‌ضلعی است. هر یک از اضلاع بیرونی این نما به ارتفاع ۹,۴ متر و ارتفاع کلی بنا نزدیک به ۱۲ متر است. مصالح آن از سنگ ماسه قرمز به شیوه تراش منظم است که از این نوع مصالح به‌وفور در کوه‌های منطقه معرف به تنگ بازا و پرسرخ از روستای سده خنج مشاهده می‌شود. تبدیل پلان مربع به دایره و سپس گنبد به‌وسیله فیلپوش از ویژگی‌های این بنا است. ساقه گنبد با قلوه سنگ ساخته‌شده که نمای بیرونی آن شانزده ضلعی و هر ضلع به شیوه طاق‌نما از سنگ قرمز تراش ساخته شده است. متأسفانه به مرور زمان سقف گنبد فروریخته شده و با پوشش چوبی اندودشده با ملات کاه‌گل سقف آن محافظت می‌گردد. طاق‌نماهای درون گنبد با سنگ تراش ساخته‌شده که درون آن تزیینات مقرنسی اجرا گردیده که متأسفانه بسیاری از آنها ریزش کرده است. در هر کدام از طاق‌نماها نورگیر مشبک سنگی تعبیه‌شده که روشنایی داخل بنا را تأمین می‌کند. درون طاق‌نماها با آیات قرآن به خط کوفی تزیین یافته که متأسفانه بیشتر آنها از بین رفته و تنها در یکی از آنها بخش‌هایی از سوره کوثر باقیمانده است. گنبد مقبره شیخ حاجی محمد مراحل مرمتی مختلفی را در دوره‌های مختلفی گذرانیده است که مهم‌ترین آن در زمان پادشاهی شاه صفی همزمان با تعمیر سردر ورودی مسجد جامع بوده است سپس در سنه ۱۱۳۰ قمری در زمان سلطان حسین صفوی نیز نشانه‌هایی از تعمیر در آن مشاهده می‌شود و همچنین در زمان زندیه ۱۱۹۱ قمری و نهایتاً در سنه ۱۲۶۵ قمری در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار مجدداً تعمیر شده است. درب ورودی گنبد از سمت

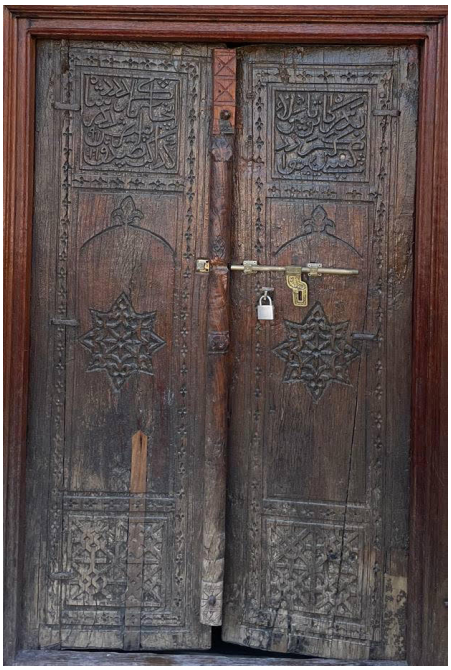
شمالی بقعه به ابعاد ۹۰*۱۷۰ سانتیمتر و به‌صورت دو لته منبّت و قرینه است. در قسمت فوقانی در کتیبه‌ای نقش بسته به تاریخ ۱۱۹۱ قمری متنی چنین منبت‌کاری شده است:

به درگاه تو یا مولا کس کی گدا گردد گدا گر صدق پیش آرد در اینجا پادشاه گردد

به احتمال بسیار قوی درب گنبد در دوره زندیه و حاکمیت شیخ محمدخان بستکی ساخته شده است. به نظر می‌رسد تعبیه درب در ضلع شمالی برای آن بوده که زوار رو به قبله وارد شود.

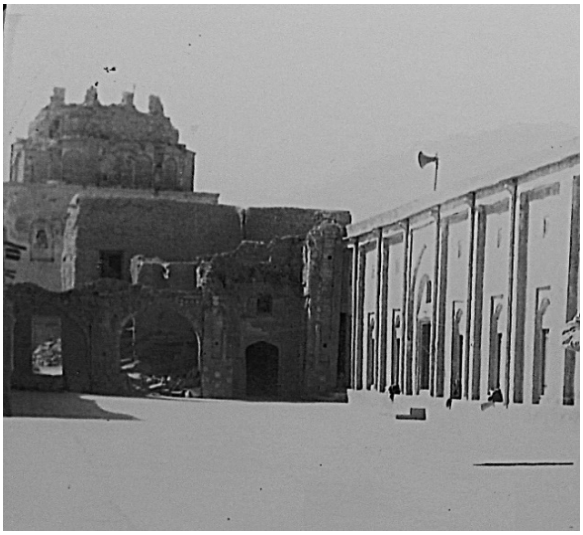


بنای گنبد شیخ حاجی محمد ابی نجم در شهر خنج (نمای شمالی)



درب ورودی گنبد شیخ حاج محمد ابی نجم در شهر خنج

خانقاه یا سماع‌گاه شیخ تا ۱۳۵۷ شمسی به‌صورت نیمه مخروبه در کنار بقعه وجود داشته که متأسفانه اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود. در کاوش‌های میراث فرهنگی در سال ۱۳۸۹ شمسی بقایایی از سقف گنبد شیخ حاجی محمد در کنار بقعه پیدا و هم‌اکنون مستندنگاری ساخت سقف بقعه با همکاری اداره کل میراث فرهنگی استان فارس ادامه دارد.



نمای مسجد جامع و سماع‌گاه در سال ۱۳۵۰ شمسی (با سپاس از آقای دکتر مسعود سخایی)

۶. نتیجه

نسخه خطی «مجموعه منشأت من نتایج افکار افاضل نامدار» مجموعه‌ای از نامه‌ها و احکام سده‌های هشتم و نهم هجری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی است. بخش عمده و قابل ملاحظه ای از نامه ها و احکام موجود در این نسخه به تحولات ایالت فارس و کرمان در دورهٔ ذکر شده اختصاص دارد. برخی از این نامه ها و احکام، منحصر به فرد بوده و در دیگر منابع تاریخی ذکر نشده است. یکی از احکام موجود در این نسخه با عنوان «حُکمِ شیخوخیتِ بقعهٔ منورهٔ کاکا محمدِ ابی نجم قدّس سرّه» در مورد یکی از طریقت‌های مهم جنوب ایالت فارس است. از آنجایی که متن این حکم تاکنون به طور کامل منتشرنشده، در این مقاله ضمن قرائت متنِ حکم، به معرفی برخی شخصیت‌های اشاره‌شده در آن پرداخته شده است. این حکم حاوی اطلاعاتی دربارهٔ ساختار ادارهٔ بقعه «شیخ محمد ابی نجم» در خنج و بیانگر رواج این طریقت در قرن نهم هجری و در بخش‌های جنوبی ایالت فارس است. اسامی برخی مشایخ ذکرشده در این نسخه در دیگر منابع تاریخی دیده نشده است. معرفی عناوین نامه‌ها و احکام موجود در این نسخهٔ خطی، زمینهٔ مناسبی را برای بررسی و تحقیق بیشتر، پیشِ روی محققان تاریخ سیاسی و اجتماعی ایالت‌های فارس و کرمان در قرون هشتم و نهم هجری قرار می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در پیشانی برگ آغاز نسخه، عنوان کتاب به خط رِقاع چنین نوشته شده است: «منشأت نتایج افکار افاضل نامدار» نوشته‌شده در حالی که در صفحه پایانی نسخه از آن با عنوان «منشأت افاضل نامدار و اکابر روزگار» یاد شده است.

۲. خط بکار گرفته‌شده در این نسخه «تعلیق» است. خط تعلیق بر اساس حروف عربی، مأخوذ از توقیع و رقاع و نسخ شیوهٔ ایرانی (خط تحریری که با دخالت و تأثیر گردش خط پهلوی و اوستایی است) به وجود آمده است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فضایلی، حبیب‌الله، (۱۳۶۳)، اطلس خط (تحقیق در خطوط اسلامی)، اصفهان، انتشارات مشعل، صص ۴۰۲ تا ۴۰۷.

۳. در برگ ۴۱ الف نسخه خطی مجموعه منشأت من نتایج افکار و افاضل نامدار آمده است: حرره الفقیر حُسام الدین احسن الله احوالی.

۴. آیهٔ ۴ سوره تین.

۵. آیه ۳۴ سوره ابراهیم.

۶. این اشعار از شیخ اجل سعدی است. سعدی، بوستان، باب نهم در توبه و راه صواب، بخش هفتم: حکایت در معنی بیداری از خواب غفلت.

۷. احتمالاً امیر جلال‌الدوله و الدین مسعود حاکم شولستان مورد اشاره در این حکم، امیر جلال‌الدین مسعود شاه لیراوی باشد که روزبهان خنجی از پناهندگی خال گرامی‌اش خواجه جلال الاسلام و المسلمین اسماعیل صاعدی از ذمایم حرکات پیربداقی، پسر ارشد قرا یوسف قره‌قویونلو و حاکم فارس در سال ۵۷۸ ق. به او پناه آورده است. بنگرید به: فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران، انتشارات میراث مکتوب، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۸. مولانا مجدالدین اسماعیل وزیر پیربداق است که بر اساس گفته فارس نامه در سال ۸۵۷ ق. والی فارس شد– فارس نامه، پیشین، ص ۳۴۲. میرزا حسن حسینی فسایی درباره مجدالدین اسماعیل می‌نویسد «امیر مجدالدین اسماعیل شیرازی که ماهی بود بر آسمان جلالت در سال هشتصد و [...] به وزارت پیربداق پسر سلطان میرزا جهان شاه قراقویونلو ترکمان برگشته تا عمرش تمام شد.» میرزا حسن حسینی فسایی، (۱۳۷۸)، فارس نامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ص ۱۱۸۴.

۹. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فصیحی خوافی ذیل وقایع سال ۸۱۲ قمری از قاضی احمد صاعدی یاد کرده است. فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، مقدمه تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر، جلد سوم، ص ۱۰۴۹؛ همچنین، خواند امیر، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، تهران، انتشارات خیام، جلد سوم، ص ۵۸۷؛ همچنین، فارس نامه ناصری، پیشین، جلد اول، ص ۳۲۷. در شیراز و طی این دوره ما از چند نفر از علمای خاندان صاعدی اطلاع داریم. یکی احمد صاعدی که روزبهان خنجی از او با این عبارات یاد کرده: *عالی‌جناب شریعت پناه، مقتدی اکابر عالم، خلف خلفای عجم خواجه نظام الملة و الدین احمد صاعدی* بنگرید به: فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران، انتشارات میراث مکتوب، ص ۳۴۹؛ و دیگری خواجه جلال الاسلام و المسلمین اسماعیل صاعدی خال روزبهان خنجی است که ابتدا در بغداد در دربار پیربداق فرزند جهانشاه قراقویونلو صدارت داشت در قیام او بر ضد پدرش جهانشاه شرکت نکرد. اوزون حسن پس از کشته شدن جهانشاه قره‌قویونلو در سال ۸۷۲ ق.او را به دیوان اوغورلو محمد در شیراز فرستاد. (تاریخ عالم‌آرای امینی، پیشین، مقدمه مصحح، صص شانزده و هفده)

۱۰. فصیحی خوافی وفات خواجه تورانشاه وزیر را در ۲۱ صفر سال ۷۸۶ ق. ثبت کرده است. فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، پیشین، جلد اول، ص ۹۸۸.

۱۱. مولانا شمس‌الدین صاحب کشف فرزند مولانا سراج‌الدین عمر بهبهانی فارسی صاحب کشف و کشاف و معاصر حافظ است، نویسندهٔ کتاب معدن الدرر از او با عنوان «مولانا اعظم اعلم، قدوه صدور الزّمان، اسوهٔ علمای الاوان، شمس الملّه و الدین علی– که از نبیره‌های مولانا و مقتدای طوایف الامم، علّامه العلماءالعالم، سراج الملّه و الشریعه و والدین عمر المعروف به صاحب کشف اعلی الله تعالی شانه است. بنگرید به: شمس‌الدین محمد عمری مرشدی، (۱۳۸۳)، معدن الدُّرر (سیرت نامه حاجی ناصرالدین عمر مرشدی)، پژوهش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی، نشر کازرونیه، ص ۸۲۲. همچنین در جای دیگر روایتی از ملاقات مولانا شمس‌الدین علی با شاه منصور آورده شده است. همان، ص ۲۲. طباطبایی، سید محمد منصور،

(۱۳۹۱)، نظری جدید دربارهٔ کتاب کشف کشّاف و مؤلف آن، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر (بهار ادب)، سال پنجم، شمارهٔ دوم، شمارهٔ پیاپی ۱۶، ص ۴۹۳ تا ۵۰۴.

۱۲. حکم تدریس بقعه کبیریه حفت بالانوار الخیر که دربارهٔ مولانا مجدالدین نوشته، نسخه خطی مجموعه منشأت مِن نتایج افکار و افاضل نامدار، پیشین، برگ ۸۶ ب تا ۹۲ ب.

۱۳. این فتح‌نامه بدون عنوان، مربوط به وقایع سال ۸۲۳ هجری قمری است که طی آن شاهرخ تیموری برای سرکوبی قرا یوسف پادشاه قراقویونلو از خراسان به صوب آذربایجان حرکت کرده و در آن قیدشده که به محض رسیدن به قزوین خبر بیماری و فوت قرا یوسف در تبریز به او رسیده است. برای آگاهی بیشتر از این واقعه بنگرید به: عبدالرزاق سمرقندی، (۱۳۷۲)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد دوم، صص ۲۸۲ تا ۲۸۶.

۱۴. این نامه خطاب به ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ تیموری (حکومت بین سال‌های ۷۹۴ تا ۸۱۴ ق.) نوشته شده است.

۱۵. این فتح‌نامه که در پایان آن تاریخ «خامس ذی‌قعده الحرام سنه ۸۲۳» دارد، دربارهٔ فتح تبریز به دست شاهرخ تیموری پس از مرگ قرا یوسف قراقویونلو است.

۱۶. این فتح‌نامه پس از شکست دادن اسکندر توسط شاهرخ تیموری در سال ۸۳۲ نوشته شده است. (تحریراً فی ثالث عشرین ذی‌حجه ۸۳۲)

۱۷. در این منشور، تیمور خطاب به فرزندش می‌نویسد: «سلطنت و ایالت و دارایی و حکومت ممالک فارس و کرمان و هرموز و عراق عجم و ری و آذربایجان و آران و مغان و قراباغ وجیلانات و شروانات تا باب الابواب و گرجستان و آبخاز و کردستان و دیار بکر و عراق عرب با حجاز و بلاد روم با اصطنبول و دریای فرنگ و دیار شام تا اسکندریه و نیل مصر بر وی مقرر و مفوض فرموده، زمام حل و عقد و قبض و بسط امور و مهمات آن ممالک در کف کفایت و قبضه شهامت او نهاده‌اند.

۱۸. فتح‌نامه‌ای است خطاب به ابویزید فرزند تیمور.

۱۹. مسلمیات: بخشودگی‌های مالیاتی.

۲۰. منشور تدریس مولانا مجدالدین اسماعیل در بقعهٔ ابوعبدالله خفیف در شیراز است در بخشی از این منشور آمده: «نتیجهٔ این مقدمات آنکه چون تدریس عالی بقعهٔ منورّهٔ مقدسهٔ کبیریه رفع الله روح ساکنها از کاس فوت جرعهٔ کل نفس ذائقه الموت نوشیده و صدایی از ندای ارجعی الی ربک به گوش هوش شنیده، دعوت حق را اجابت لبیک گفته بود تدریس آنجا به مقتضی ان الله یامرکم ان تودو الامانات الی اهلها به مولانای اعظم اعلم جامع الفضایل و الشیم مجدالمله و الدین اسماعیل دام فضایله .... رجوع فرموده .... منشور همایون تغمدالله تعالی در قلم آمد تا سادات عظام و قضات اسلام و علمای اعلام و ائمهٔ امام و مشایخ کرام و متولی بقعه او را مدرس آنجا و نصب کردهٔ ما دانسته» نسخه خطی منشأت من نتایج افکار و افاضل نامدار، پیشین، برگ ۹۶ ب و ۹۷ الف.

۲۱. در برگ ۱۰۶ الف و ب نسخه خطی منشأت در این باره آمده است: در این وقت منصب قاضی القضاتی و صدارت و تقدم ارباب عالم و عزل و نصب قضات و حکومت اوقاف و بلوکات و امر احتساب و خطابت و امامت و ضبط اموال [یک کلمه ناخوانا] و ایتام و بیت‌المال و سایر امور شرعیه و قضایای دینیه و ما یتعلق بذالک در ممالک فارس و ولایات و مضافات و متعلقات و آنچه بعد از این به یمن عنایت الهی در قبضهٔ تسخیر ما درآید بدو مفوض و مخصوص فرمودیم.

۲۲. به‌احتمال حکم تولیت جامع جدید شیراز و بقعهٔ ابوعبدالله خفیف در سال ۸۰۶ ق. توسط تیمور به مولانا صاعد صادر شده است. بنگرید به: میرزا حسن حسینی فسایی، (۱۳۷۸)، پیشین، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۲۳. در متن از خواجه رکن‌الدین مسعود با این تعابیر یاد شده است: «و صیت مکانت و فطانت و کمالاتشان با نسائم صباح و رواح در اطراف فارس و عراق شایع .... در این وقت جناب شریعت مولانا اعظم اعلم مقتدای طوایف امم احسب و انسب صنادید العجم موبل اعاظم القضات و العلماء فی العالم ناظم امور المسلمین و والدین علوم الانبیاء و المرسلین کفیل مصالح انام مبین الحلال و الحرام افتخار و یگانه جهان خواجه رکن الملة و الشریعه والدین مسعود اعلی الله تعالی» (برگ ۱۲۹ الف و ب).

۲۴. در بخشی از این حکم آمده است: «حکم تولیت و حکومت اوقاف جامع عتیق و بقعهٔ ابواسحاقیه مصلّی که وقف حضرت مرشدیه است به صاحب اعظم خواجه علاءالدین حسن که به حسب کفایت و کمال استعداد و خصایل محموده متحلّی است.» (برگ ۱۳۳ الف و ب).

۲۵. این نامه در موضوع رسیدگی به وقف نامه‌ای است بدین مضمون: «اکنون فلان کس روح‌الله روحه در شیراز مدرسه ساخته بوده و نیمه دیهی از کوار که بارهٔ شاپور معروف است بدان وقف کرده و وقفیت آن روشن شده و به سجلات قدیم رسیده و بعد از این به تصادم به هم رسیدن حوادث روزگار در حفیر دیوان افتاده و سبب آن معلوم نیست» (برگ ۱۳۷ الف و ب).

۲۶. منشور ایالت فارس برای فردی است که با این عناوین از او یاد شده است: «کهف و موئل آل طه و یس صاحب دیوان الممالک آصف العهد امیر رکن‌الدوله و الدین حسن» (برگ ۱۳۸ الف).

۲۷. در این حکم از شیخ محب الدین ابوالخیر و شکایت اهالی فارس یاد شده که به‌احتمال مربوط به وقایع سال ۸۴۱ ق. است. (بنگرید به: فارس نامه ناصری، پیشین، ص ۳۳۸).

۲۸. احتمالاً امیر جلال‌الدوله و الدین مسعود حاکم شولستان مورد اشاره در این حکم، امیر جلال‌الدین مسعود شاه لیراوی باشد که روزبهان خنجی از پناهندگی خال گرامی‌اش خواجه جلال الاسلام و المسلمین اسماعیل صاعدی «از ذمایم حرکات پیربداقی» پسر ارشد قرا یوسف قره‌قویونلو و حاکم فارس در سال ۸۵۷ ق. به او پناه آورده است. بنگرید به: فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی، (۱۳۸۲)، پیشین، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲۹. حکم تولیّت مقبره شاه شجاع به تاریخ ۸۰۴ هجری قمری است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: خواند امیر، پیشین جلد سوم، ص ۵۸۷؛ همچنین فارس نامه ناصری، پیشین، جلد اول، ص ۳۲۷.

۳۰. خواجه تاج‌الدّین سلمانی اصفهانی، از خطّاطان عصر سلطان ابوسعید گورکانی (۸۵۵– ۸۷۲ هـ ق) است. خواجه تاج‌الدین سلمانی در سال ۸۲۱ هـ ق در قید حیات بوده و به‌احتمال در سال ۸۹۷ ه.ق درگذشته است.

۳۱. مصحّحان کتاب معدن الدرر دربارهٔ امیر کمال‌الدین بن عبدالرحیم ایناق می‌نویسند: «وی یکی از مقربان و امیران دربار ابراهیم سلطان بن شاهرخ بودند. وقتی حاجی عمر قصد ملاقات با شاهرخ نمود و عزیمت به خراسان کرد، ابراهیم سلطان امیر کمال‌الدین عبدالرحیم را طلبید تا مخارج راه و سفر حاجی عمر و همراهانش برآورند و بنویسند. امیر کمال‌الدین عبدالرحیم با حاجی عمر ارادت داشت و در ابتدا قصد ترتیب و تبویب نسخه‌ای در شرح حال حاجی عمر داشت، امّا به رقم نیاورده، همچنان مبهم گذاشت. مؤلف معدن الدرر نسخه نامبوب امیر کمال‌الدین عبدالرحیم را در دست داشت و در جایی از معدن الدرر عین عبارت آن را آورده است و در جایی از او نقل کرده است امیر کمال‌الدین عبدالرحیم تا زمان تألیف معدن الدرر در ۸۶۹ ق در گذشته بود، زیرا مؤلف او را با دعای طیب الله ثراه یاد کرده است. بنگرید به: شمس‌الدین محمد عمری مرشدی، (۱۳۸۳)، معدن الدُّرر (سیرت نامه حاجی ناصرالدین عمر مرشدی)، پژوهش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی، نشر کازرونیه، ص ۸۲۲. ص ۱۳۶».

۳۲. نامه شاه شجاع به امیر تیمور گورکان است. رونوشتی از این نامه در زبده التواریخ حافظ ابرو آمده است بنگرید به: حافظ ابرو، (۱۳۸۰)، زبدهٔ التواریخ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، تهران – ایران، ۱۳۸۰ ه.ش. جلد دوم، صص ۶۱۰ تا ۶۱۳.

۳۳. حاشیه نوشت شاه شجاع کوتاه و پرمعنا است بدین مضمون: «محمدِ غیرِ مذهب، رسمی محدّث ننهد و کارِ مظلومان سازد و الّا ما کارِ ظالم خواهیم ساخت. حرره شجاع بن محمد مظفر».

۳۴. نامه شاه شجاع به خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر است. احتمالاً این نامه در سال ۷۸۱ ق؛ و در زمان لشکرکشی شاه شجاع به سلطانیه نوشته شده است. بنگرید به: محمود کتبی، (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.؛ همچنین، فارس نامه ناصری، پیشین، ص ۳۱۵. فصیحی خوافی وفات خواجه تورانشاه وزیر را در ۲۱ صفر سال ۷۸۶ ق. ثبت کرده است. فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، پیشین، جلد اول، ص ۹۸۸.

۳۵. نامه شاه شجاع به برادرش سلطان احمد. برای آگاهی از رونوشتی دیگر از این نامه بنگرید به: حافظ ابرو، (۱۳۸۰)، زبده التواریخ، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، جلد دوم، ص ۶۱۳ و ۶۱۴.

۳۶. نامه میر سید شریف جرجانی (۷۴۰ تا ۸۱۶ ق.) به شاه شجاع درباره وضعیت مالی طلاب.

۳۷. درباره اوقاف مدرسهٔ فزاریه شیراز است.

۳۸. زین‌الدین علی گَلاه از علمای دوره شاه شجاع و معاصر حافظ است.

۳۹. نامه در جواب نامه شیخ زین‌الدین علی گَلا نوشته شده و ابیاتی از شاه شجاع در آن است بدین مضمون: «ترا نگفتمت ای روزگار بی‌حاصل/ که من ز مهر تو و کین تو ندارم باک /من آن نیم که ز اقبال تو شوم خرم/من آن نیم که ز ادبار تو شوم غمناک / به تر و خشک و بر و بحر از چه می‌نازی/ تویی و قطره‌ای از آب شور و مشتی خاک / اگر ببخشی باشم امیر خاشا کی / وگر نبخشی حاشا که جویم آب حاشاک / مرا سری است که ترک کلاه همّت آن / نجوید اسپر الّا ز اطلس افلاک.»

۴۰. احتمالاً صاحب نامه مولانا اعظم نظام‌الدین اصیل است که فصیحی خوافی ذیل وقایع ۷۵۸ ق. از او با عنوان شیخ و مقتدای اصفهان یاد کرده است. رک: فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، پیشین، مجمل فصیحی، جلد اول، ص ۹۵۱. در فرائد غیاثی نامه‌ای با عنوان «ایضاً من انشائه الی واحد من القضات» آمده که مصحّح محترمان را خطاب به نظام‌الدین اصفهانی دانسته است. بنگرید به: جلال‌الدین یوسف اهل، (۱۳۵۸) فرائد غیاثی، به کوشش دکتر حشمت مؤید، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۵۶ ح.

۴۱. نامه جوابیه شاه شجاع به نظام‌الدین اصیل است.

۴۲. در معدن الدرر از او با عنوان «خواجه امام الدین اصفهانی یاد شده است که شیخ عمر مرشدی قصد داشته تا پیش او رود». بنگرید به: معدن الدرر، پیشین، ص ۱۸.

۴۳. نامه خطاب به اسد طغانشاه حاکم کرمان است که در سال ۷۷۵ ق. از طرف شاه شجاع به حکومت کرمان منصوب شد.

۴۴. احتمالاً این نامه اشاره به وزیر پیربداق قره‌قویونلو دارد. میرزا حسن حسینی فسایی درباره او می‌نویسد «امیر مجدالدین اسماعیل شیرازی که ماهی بود بر آسمان جلالت در سال هشتصد و [....] به وزارت پیربداق پسر سلطان میرزا جهان شاه قره‌قویونلو ترکمان برگشته تا عمرش تمام شد.» فارس نامه ناصری، پیشین، ص ۱۱۸۴.

۴۵. نامه خطاب به ابراهیم سلطان بن شاهرخ تیموری است (۷۹۶ تا ۸۳۸ ق.).

۴۶. ترجمه این بخش از مقاله برگرفته از کتاب بزرگان خنج با مشخصات زیر است: استاد محمدامین خنجی، (۱۳۸۶)، مشاهیر نامی خنج، به همت موسسه خیریه و خدمات اجتماعی احسان، تهران، نشر فرزان، ص ۱۷۷.

۴۷. ۳۵. نور.

۴۸. ۴. جمعه.

۴۹. ۱۰۷. انبیا.

۵۰. ۷۰. اسراء.

۵۱. ۴ الرحمن.

۵۲. ۲۵. حدید.

۵۳. ۳۵ نور.

۵۴. از اشعار حسام بن ثابت با تغییراتی اندک.

۵۵. ۶۲ یونس.

۵۶. آل‌عمران ۱۹۱.

۵۷. نسا ۱۱۳.

۵۸. نسا ۵۸.

۵۹. احتمالاً این عبارت را باید به‌صورت محمدحسن – محمد فرزند حسن– قرائت نمود.

۶۰. برای آگاهی از زندگانی و اندیشه‌های شیخ حاجی محمد ابی نجم و طریقت شمسیه و کاکاییه بنگرید به:

Aigle,Denise(2023), Saints hommes de Chiraz et du Fārs Pouvoir, sociétéet lieux de sacralité (Xe-XVe s.), Leiden; Boston: Brill, [2023] | Series: Iran studies,1569-7401; Volume 24, pp.663-673.

۶۱. نسخه خطی طبقات محمود شاهی، عبدالکریم نیمدهی، کتابخانه ویندسور، ذیل وقایع سال ۸۱۰. در نسخه خطی کتابخانه ابوریحان ازبکستان به شمارهٔ ۱۵۲۳ وقایع سال ۸۱۰ جزء افتادگی‌های نسخه است.

۶۲. بنگرید به: نسخه خطی مکاتیب، دانشگاه تهران، نسخه شمارهٔ ۷۳ ج ادبیات، برگ ۹۸ الف.

۶۳. نسخه خطی تذکره شیخ حاجی محمد ابی نجم، کتابت نیمه اول قرن دهم هجری، نسخه شخصی خاندان ابونجمی خنج، برگ‌های ۹۸ تا ۱۰۴. این بقعه ز لطف جنتی روحانی است/ سلطان سعید سیف دینش بانی است/ نورانی اگر فتاد زیبد که در او/نوری است کزو جان جهان نورانی است.

۶۴. به سال اربع عشرین و نهصد از هجرت/ که شد گذشته گشادند در بدین جنت.

۶۵. اشعاری که در ایوان نوشته‌شده و اکنون بخش‌هایی از آن مانده در زمان نگارش استاد محمدامین خنجی سالم بوده و توسط ایشان قرائت شده است. [یک مصراع افتادگی] شمس اشراق هدایت گفت در پاسخ خیال/ شیخ شمس‌الدین محمدهادی اهل یقین/مرشد دین ائمه مقتدای اهل حال / [افتادگی] شمس‌الدین لاری مصرع تاریخ گفت/شد مطاف عابدین درگاه آن صاحب‌کمال (۱۰۴۳ ق.)/سایهٔ ایزد صفی آن شاه دین/ بعد از آن بر اولیای شیعهٔ ناجی و آل. بنگرید به: وثوقی، (۱۳۷۴)، پیشین، ص ۱۱۹.

۶۶. در نسخه خطی دیوان مظلوم خنجی (۱۲۰۱ تا ۱۲۷۷ ق.) عبارتی با عنوان «تاریخ تعمیر بقعه صف صدر مسجد متبرکه شمسیه» و این اشعار آمده است: شد در ایّام شهنشاه جوان‌بخت جوان/ ناصرالدین‌شاه دوران غازی دولت به کام/ گشت تعمیر این بنای عالی به عهد دولتش/همچنان جاوید ماند تا قیامت با نظام/ بانی ثانی شده حاجی جلال از بهر آنک/ تا گناهانش بیامرزد خدای لاینام/ در کف استاد عصر ابن نقی عبدالغفور/لاری الاصل آن عزیز صالح فرخنده نام/در چنین مسعود سالی یافت تعمیر آن بنا/شد مکمّل در کفش این مسجد عالیمقام/جستم از عقل آنکه این عالی بنا را نام چیست/صف نشینان هدی گفتند صف صدر است نام/ سال تاریخش هزار و دو صد و ستین و پنج/ گفته است مظلوم خنجی در حسابش والسلام. نسخه خطی دیوان مظلم خنجی، متعلق به آقای شیخ جعفر ابونجمی، برگ‌های ۴۲۶ و ۴۲۷.

منابع

استاد محمدامین خنجی، (۱۳۸۶)، مشاهیر نامی خنج، به همت موسسه خیریه و خدمات اجتماعی احسان، تهران، نشر فرزان.

جلال‌الدین یوسف اهل، (۱۳۵۸) فرائد غیاثی، به کوشش دکتر حشمت مؤید، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

حافظ ابرو، (۱۳۸۰)، زبدهٔ التواریخ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، تهران – ایران، ۱۳۸۰ ش.

خواند امیر، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، تهران، انتشارات خیام.

رکن زاده آدمیت، (۱۳۴۰)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، جلد چهارم، تهران، چاپ اسلامیه.

ستوده، حسینقلی، (۱۳۵۲)، تاریخ آل مظفر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

شمس‌الدین محمد عمری مرشدی، (۱۳۸۳)، معدن الدُّرر (سیرت نامه حاجی ناصرالدین عمر مرشدی)، پژوهش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی، نشر کازرونیه.

شیخ‌الحکمایی، عمادالدین، (۱۴۰۳)، چند کتیبه از لار، خنج، فیشور و کوره، از کران تا کرانه، انتشارات نگارستان اندیشه.

طباطبایی، سید محمد منصور، (۱۳۹۱)، نظری جدید دربارهٔ کتاب کشف کشّاف و مؤلف آن، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر (بهار ادب)، سال پنجم، شمارهٔ دوم، شمارهٔ پیاپی ۱۶، ص ۴۹۳ تا ۵۰۴.

عبدالرزاق سمرقندی، (۱۳۷۲)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطاعات فرهنگی.

عبدالکریم نیمدهی (۱۳۹۴)، کنز المعانی، تصحیح و توضیح و اضافات محمدرضا نصیری و محمدباقر وثوقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، مقدمه تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر.

فضایلی، حبیب‌الله، (۱۳۶۳)، اطلس خط (تحقیق در خطوط اسلامی)، اصفهان، انتشارات مشعل.
فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول (۱۳۷۴)، گردآورندگان: توفیق هاشم‌پور سبحانی و حسام‌الدین آق سو، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
محمود کتبی، (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
میرزا حسن حسینی فسایی، (۱۳۷۸)، فارس نامه ناصری، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
نسخه خطی منشأت مِن نتایج افکار و افاضل نامدار، کتابخانه دانشگاه استانبول، شمارهٔ ۳۹۹،
وثوقی، محمدباقر (۱۳۷۴)، خنج گذرگاه باستانی لارستان، قم، انتشارات همسایه.
Abdul Karim Nimdehi (2014), Kanz al-Ma'ani, correction and explanation and additions by Mohammad Reza Nasiri and Mohammad Baqer Vathoughi, Persian Language and Literature Academy, Tehran.[In Persian].
Abdul Razzaq Samarqandi, (2007), Matala Saadin and the Bahrain Assembly, edited by Dr. Abdul Hossein Navaei, Tehran, Publications of the Research Institute of Humanities and Cultural Obedience.[In Persian].
Aigle,Denise(2023), Saints hommes de Chiraz et du Fārs Pouvoir, société et lieux de sacralité (Xe-XVe s.), Leiden ; Boston: Brill, [2023] | Series: Iran studies,1569-7401; volume 24.[In Persian].
Aubin,Jean(1969), La Survie de Shīlāu et la Route du Khonj-ō-Fāl, in Iran, 1969 Vol. 7,pp.21-37.[In Persian].
Fasih Khafi, (1386), Mujamal Fasih, introduction, proofreading and research by Seyyed Mohsen Naji Nasrabadi, Tehran, Asatir Publishing House.[In Persian].
Fazali, Habibullah, (1984), Khat Atlas (research on Islamic calligraphy), Isfahan, Meshal Publications.[In Persian].
Fazlollah Rouzbahan Khanji Isfahani, (2003), Tarikh Alam Arai Amini, edited by Mohammad Akbar Ashiq, Tehran, Written Heritage Publications.[In Persian].
Hafez Abro, (2001), Zabda al-Tawarikh, Ministry of Culture and Islamic Guidance. Printing and Publishing Organization, Tehran - Iran, 1380 Sh.[In Persian].
Jalaluddin Yusuf Ahl, (1979) Faraed Ghiashi, with the efforts of Dr. Heshmat Moayed, Tehran, Farhang Iran Foundation Publications.[In Persian].
Khand Amir, (2001), the history of Habib al-Seer, with an introduction by Jalaluddin Homaei, Tehran, Khayyam Publications.[In Persian].
Khonji, Mohammad Amin,(2008), the Famous People of Khonj,Tehran, Farzan Publication. .[In Persian].

List of manuscripts of Istanbul University Library (1995), compiled by: Tawfiq Hashimpour Sobhani and Hossamuddin Aghsu, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran.[In Persian].

Mahmoud Katabi, (1985), History of Al Muzaffar, under the care and guidance of Dr. Abdul Hossein Navaei, Tehran, Amir Kabir Publications.[In Persian].

Manuscript of the works of Afkar and Afazel Namdar, Istanbul University Library, No. 399.[In Persian].

Mirza Hasan Hosseini Fasai, (1999), Fars Nameh Naseri, edited and updated by Dr. Mansour Rostgar Fasai, Tehran, Amir Kabir.[In Persian].

Roknzadeh Adamit, (1961), scholars and rhetoricians of Fars, volume 4, Tehran, Islamia Press.[In Persian].

Shamsuddin Mohammad Omri Morshidi, (2004), Madan al-Durrar (biography of Haji Naseruddin Omar Morshidi), research by Dr. Aref Noshahi and Dr. Moin Nizami, Kazarunieh Publishing.[In Persian].

Sheikh Al-Hakmai, Emad al-Din, (2024), some inscriptions from Lar, Khanj, Fishur and Korah, from Karan to Karane, Andisheh Publishing House.[In Persian].

Sotoudeh, Hossein Qoli, (1973), History of Al Mozafar, Tehran, University of Tehran Press.[In Persian].

Tabatabaei, Seyyed Mohammad Mansour, (2013), a new opinion about the book Kashf Kashshaf and its author, Specialized Quarterly of Poetry and Prose Stylology (Bahar Adab), 5th year, 2nd issue, serial number 16, pp. 493 to 504.[In Persian].

Vosoughi, Mohammad Baqer (1995), Khonj the ancient passagway of Larestan, Qom, Neighboring Publications.[In Persian].

Table of Contents

Nasir Khan Lari Family and the Rise of the Qajar Dynasty 1
Rasul Ahmadlu, Mohammad Hasan Razanhan, Syed Abulfazl Razavi and Esmaeil changizi

Analysis Study of the Affectability of Manichaean Symbolic and Decorative Motifs in the Arts of the Sassanid Period / Elaheh Panjehbashi and Zeinab Mohammadjani Divkolae 25

Political and Economic Relations Between Iran and Kingdom of Sweden During the Safavid Era (907-1148AH/1501-1736AD) / Jamal Pirehmard Shotorban and Goodarz Rashtiani 53

Nationalism as Reflected in Persian Playwriting in Late Qajar and Early Pahlavid Period (1906-1941) / Kimiya Cheraghzadeh1 and Tooran Toolabi 83

An Analysis of the Relationship between Safavid Sheikhs and Al-Chopan (700-758 AD) / Masoumeh Heidarimehr, Kazem Meighani and Morteza Tahami 105

Vakil al-daula (the Deputy of Kingship) or Vakil al-ra aya (Representative of the People): A Research on the Title of Karim Khan Zand / Farhad Zeinivandnejad and Seyed Hashem Aghajari 127

The Burial and Mourning Rituals of the Sogdians on the Basis of Chinese Historiographies / Yuanqi Zhao and Kolsoum Ghazanfari 155

Activities of the Russian Transport Insurance Company and its Role in Advancing Russia's Economic-Political Goals in Iran / Farzaneh Ghiasi, Bagherali Adelfar and Amirhossein Hatami 181

Cultural Relations between Iran and Turkey During the Period of Mohammad Reza Pahlavi (1941-1979) with an Emphasis on Associations and Cultural Institutions / Murat Ċelep and Hamid Karami Pour 205

A Reflection on the Evolution of the Position of BuzurgFramadar in the Sassanid Era / Abolfazl Mohammadkarimi, Javad Heravi and MirzaMohamad Hassan 223

Four Eras of Sinology in Islamic Iran History; from the Advent of Islam up to the Islamic Revolution of 1979 / Seyyed Ali Mazinani 253

The Introduce of he Manuscript of "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār" and Reread the Decrees Concerning the Maintenance of Sheikh Mohammad Abi Najm's Mausoleum / Mohammad Bagher Vosoughi and Mohammad Abonajmi 283

Historical Sciences Studies

Scientific-Research Journal of University of Tehran, Department of History

Print ISSN: 2251-9254

Online ISSN: 2676-3370

Vol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer 2024

License Holder Publisher: Faculty of Literature and Humanities

Managing Director: Abdoreza Seyf (Professor at University of Tehran)

Editor-in-chief: Mansur Sefat Gol (Professor in University of Tehran)

Editorial Board

Edmund Herzig
Professor, Oxford University, UK

Farajolah Ahmadi
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Robert Gleave
Professor, University of Exeter, UK

Mansur Sefat Gol
Professor, University of Tehran, Iran

Kazuo Morimoto
Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Sohrab Yazdani
Associate Professor,Kharazmi University, Iran

Jose Francisco Cutillas Ferrer
Professor, University of Alicante, Spain

Abdolrasoul Kheir Andish
Professor, University of Shiraz, Iran

Rasoul jafarian
Professor of History, University of Tehran

Mohammad Bagher Vosoughi
Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo
Professor, Tokyo University of Foreign Stadies, Japan

Executive Director: Mohammad Javad Azimi

Executive Manager: N.Alimohammady

Address: Research Journal of Historical Sciences,Tehran, Islamic Revolution Street, Faculty of Literature and Humanities, Ground Floor, Publications Office of the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

E-mail: Jhss@ut.ac.ir Phone: 021-61112570 Price: -----Rials

All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory

Indexed at: https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

Faculty of Literature and Humanities

Historical Sciences Studies

37

Bulletin of Department of History
ISSN:2251-9254
Vol.16, No 1, Serial No.37 –Spring- Summer 2024

- **Nasir Khan Lari Family and the Rise of the Qajar Dynasty** 1
  Rasul Ahmadlu, Mohammad Hasan Razanhan , Syed Abulfazl Razavi and Esmaeil. Changizi
- **Analysis Study of the Affectability of Manichaean Symbolic and Decorative Motifs in the Arts of the Sassanid Period** /Elaheh Panjehbashi and Zeinab Mohammadjani Divkolae 25
- **Political and Economic Relations Between Iran and Kingdom of Sweden During the Safavid Era (907-1148AH/1501-1736AD) /** Jamal Pirehmard Shotorban and Goodarz Rashtiani 53
- **Nationalism as Reflected in Persian Playwriting in Late Qajar and Early Pahlavid Period (1906-1941)** 83
  Kimiya Cheraghzadeh1 and Tooran Toolabi
- **An Analysis of the Relationship between Safavid Sheikhs and Al-Chopan (700-758 AD)** 105
  Masoumeh Heidarimehr, Kazem Meighani and Morteza Tahami
- **Vakil al-daula (the Deputy of Kingship) or Vakil al-ra aya (Representative of the People): A Research on the Title of Karim Khan Zand /** Farhad Zeinivandnejad and Seyed Hashem Aghajari 127
- **The Burial and Mourning Rituals of the Sogdians on the Basis of Chinese Historiographies** 155
  Yuanqi Zhao and Kolsoum Ghazanfari
- **Activities of the Russian Transport Insurance Company and its Role in Advancing Russia's Economic-Political Goals in Iran /** Farzaneh Ghiasi, Bagherali Adelfar and Amirhossein Hatami 181
- **Cultural Relations between Iran and Turkey During the Period of Mohammad Reza Pahlavi (1941-1979) with an Emphasis on Associations and Cultural Institutions /** Murat Ċelep and Hamid Karami Pour 205
- **A Reflection on the Evolution of the Position of BuzurgFramadar in the Sassanid Era** 223
  Abolfazl Mohammadkarimi, Javad Heravi and MirzaMohamad Hassan
- **Four Eras of Sinology in Islamic Iran History; from the Advent of Islam up to the Islamic Revolution of 1979** 253
  Seyyed Ali Mazinani
- **The Introduce of he Manuscript of "Majmū'e-ye Munsha'āt-e Men Natāyeje Afkār-e Afādhel-e Nāmdār " and Reread the Decrees Concerning the Maintenance of Sheikh Mohammad Abi Najm's Mausoleum** 287
  Mohammad Bagher Vosoughi and Mohammad Abonajmi